

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَارِسِي
بَيِّنَاتُ الْحَيَاةِ الْإِبْدِيَّةِ

فِي طَرِيقِ طُلَّابِ النَّقْشِبَنْدِيَّةِ

١١٥٦ هـ

جلد سوم

تصنيف لطيف

حَضْرَتِ عَلَامَةِ مَخْدُومِ أَبِي الْحَسَنِ الدَّاهِرِيِّ السَّنْدِيِّ

النَّقْشِبَنْدِيِّ حَمْدًا لِلَّهِ عَلَيْهِ

باب ششم در بیان شرائط طریقت و قدمگاههای سالکین که عبارت
از مقامات است و در بیان ارکان طریقت که شرائط حقیقت اند و در
این باب بیست فصل است فصل اول در بیان نعم علم شریعت مطهره
محمیه که اول شرط است از شرائط طریقت بدانکه بی علم شریعت هر که در
سلوک طریقت پاء نهاده است در ورطه ضلالت افتاده است و کم کسی
باشد که بغیر علم شریعت درین راه از دام ابلیس رسته باشد چنانچه در فصل
نوزدهم از باب اول گذشت که بسی از مردمان در بلاد حلول و اتحاد و تشبیه
و تجسیم افتاده اند بسبب آنکه محک کتاب و سنت و اجماع بدست نداشتند
و سلوک اختیار نمودند پس گمراه شدند بدانکه مراد از طریقت در کتب سلوک
اهل سنت و جماعت طریق محمدی است که نامش صراط مستقیم است اللهم اهدنا
الصراط المستقیم که آن را بخط راست تصویر نموده و چپ و راست آن بنقاد
و در راه اخراج کرده و فرموده و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل
تفرق بکم عن سبیل الایة کذا فی المدارک بعده فرموده تفرق امتی علی ثلاث و

سبعین ملة تكلم فی النار الامة واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال ما انا
 علیه واصحابی پس آنحضرت فرموده که همه فرقه ناریه اند و یک ناجی است و آن
 همان گروه است که طریق محمدی را سلوک کرده است پس مقصود سالکین طریقت
 محمديه همین رستگاری است از نار جهنم و وصول بمقام مقربین و آن طریقت رفیق
 ممکن نیست مگر با موافقت علم و وی و زنده ماندن که مقصود اهل طریقت مکاشفات
 و مشاهدات است چه این را مقصود دانستن در مذہب ایشان کم از بت پرستی
 نیست و بر مکاشفات و خوارق عادات مغرور مشو چه اینها ابلیس و دجال خوبتر
 و تمام تری دارند و آن چیز اختیار کن که ترا از عذاب جهنم خلاصی دهد و آن جز
 طریق محمدی هیچ نیست و سلوک آن طریقت موقوف است بر علم محمدی که عبارت
 است از کتاب و سنت و اجماع امت و اکثر مردمان بر خوارق و مکاشفات شیفته
 اند و نمی دانند که در آخرت چه چیز بکار آید بدانکه در آخرت هیچ چیز بکار نمی آید
 مگر آنکه در آن رضامندی خدا و رسول می باشد و آنچه در آن رضامندی خدا و
 رسول نیست آن پیروی رسول فقط کما قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله

فاتبونی بحکم اللہ وشرح این آیہ گذشت و این پیروی عبارتست از اطاعت
 مستقیم که فرقہ ناجیه سلوک این طریقت می کنند و آن حضرت بواسطی فرقہ رانیہ
 فرموده کلهم فی النار الا ملۃ واحده و در فضل علی حده ذکر کرده شد که فرقہ ناجیه
 از ہفتاد و نہ ملت امت محمدی یک فرقہ است باقی ہفتاد و دو گروه ازین امت
 بہ ناریہ جہنم اند بیدت برسی دیدم بہ ہفتاد و نہ پیغمبر یا یکی زبان گل شدہ باقی پیغمبر
 پس سلوک این طریقت بمعنی موقوفست بر علم آن و آنانکہ ادعا دارند کہ ما از علوم
 رسمی مستغنیم و مدار طریقتہ ما بر مکاشفات و الہامات است کہ علم لدنی است این سخن
 باطل است بالا جماع چرا کہ علم لدنی کہ بمکاشفات و الہامات بدست می آید دو نوع است
 یکی من لدن الرحمن دوم من لدن الشیطان لهذا متفق شدہ اند پیر اہل سنت و
 جماعت از شاخ صوفیہ و فقہاء و محدثین و متکلمین بر آنکہ مکاشفات و الہامات
 واجب العرض است بر محکم خود کہ کتاب اللہ و سنت رسول و اجماع امت است اگر
 مطابق افتاد معلوم شد من لدن اللہ است و الا من لدن الشیطان و بللیس بلین است
 فلا اعتبار لاصلا و این ہمہ بہ تحقیق تمام و تفصیل تمام در مجلس ذکر کرده شد و حجتہاء

باطل و تمسکها، عاقله آن گروه که در شناختن فرق میان شریعت و طریقت
غلط کرده اند و خطا ورزیده اند و می گویند که طریقت دیگر است و شریعت دیگر
و ما از شریعت حاجت نیست و طلب طریقت داریم در فصل علامه بنصوص^ط
البطلان نموده شد و نیز در فصل غلیظه ذکر کرده شد که بی متابعت محمدی صلی الله
تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم هیچ قول و فعل و عمل و اعتقاد در روز قیامت نفع
نخواهد داد بلکه لعذاب شدید خواهد رسانید و بنصوص بنویس درین باب آورده
ست چنانچه همه ذکر کرده شد بیت من بی رضائی محمد نفس بی زبانی رسکاری
همین است بس پس مطابق ساختن قول و فعل و عمل و اعتقاد را و عرض کردن
مکاشفات و الهامات را بر محکم آن موقوف است بر تعلم علم محمدی کما لا یخفی
و یاتی مقاصد این فصل همه در فصلی که بیان ذکر کرده شد در آن که علم دین اسلام
شرط است در طریقت و شناختن حق تعالی بی علم نمی تواند بود بتفصیل ذکر
کرده شد و اوّل چیزی که بر سالک و بر هر مکلف فرض است درست کردن عقیده
چنانچه در حدیث شریف آورده است طلب العلم فرضیه علی کل مسلم و مسلمه پس

پس شارحان درین حدیث می فرمایند که اول علم که بر هر مسلم طلب آیت فرض است
علم عقائد است و مشایخ طریقت فرموده اند که پائی بندی سالکان از سلوک
بد و چیز می باشد یکی فساد در عقیده دوم انہماک شہوات و در فصل دوازدهم از
باب دوم گذشت که علی بن علم ردا نباشد و تحقیق آن ہم در آن فصل بتفصیل تمام
گذشت و در دافع الملیحین گفته فی الحدیث من تزهد بغیر علم مات کافرا و جن فی
آخر عمره قال امام المسلمین مالک بن انس من تصوف بغیر فقه فقه تزدق و
من تفقه بلا تصوف فقه تفسق و من تفقه ثم تصوف فقه تحقیق و این ہم بار بار
ذکر کرده شده است و در ذیل مجمع البحار از مقاصد شرح بخاری آورده که حدیث
ما تحذرنه من ولایا جاهلا و لو تحذره ولیا لعلمه نریشخ من ثابت نیست ولیکن معنی
وی صحیح است فارش چنین است که چون خدا خواهد که جاهل را دوست گیرد و محبوب
خود گرداند اولاد را علم دین آموزاند بعد از او را دوست خود گیرد انتہی حاصل
و در دافع الملیحین از وصیت نامہ قطب الاقطاب شیخ شہاب الدین سہروردی
آورده یا بنی ارجع الی القرآن فی جمیع الاحکام فان القرآن حجۃ اللہ علی الخلق

ولا تعدل عن العلم خطوة وتعلم الفقه ولا تكن من جهال الصوفية وعوامهم
 قراء الاسواق فافهم لخصوص الدين وقطع الطریق علی المسلمین وآنچه کبار
 مشائخ صوفیه در منع مریدان از صحبت جهال صوفیه فرموده اند و در حق ایشان
 بجهت تشیع کرده اند و ایشان را از جنود ابلیس شمرده اند آن همه در وصایا
 ایشان در سائل ایشان مسطور است آنجا باید دید و از آن مشائخ که منع کرده
 اند مریدان را از صحبت جهال مقصوف شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی است
 و شیخ جنید بغدادی و شیخ ابی سعید خراسانی و شیخ نوری و سهل بن عبد الله تستر
 و غیرهم قدس الله تعالی اسرارهم و یکی از علوم سالکان علم ترتیب مقامات
 سلوک است و دانستن بدایت او و نهایت او که بی توضیح بدایت برگزیده
 نهایت نمی توان رسید قال فی قوت القلوب و انما حرموا عن النهایة لعدم
 تفهیمهم البدایة والله اعلم بالصواب فصل دوم در طلب سیر و تحقیق کردن
 اهلیت او را که شرط ثانی از شرائط طریقت است و تعریف سیر در اصطلاح ایشان
 که سیر را گویند در فصل مستقل گذشت اکنون بدانکه بر طالب لازم است که چون گیرد

اولا اہلیت اور تحقیق کند کہ اہلیت رہنمائی و شیخوخت فی الواقع می دارد
 یا بہ یہودگی می لافد و در فصل یازدهم از باب اول در مذمت پیران و میدان
 این زمان کہ رسم پیری و مریدی از جهت تحصیل جاه و مال گزیده اند گذشت
 کہ اغلب درین زمان در پیران رسمی عدم اہلیت است قال اللہ تعالی و ان
 تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل اللہ ان یتبعون الا
 الظن والھم الا یخربون ^{ای یغیثون} و احادیث درین باب بسیار وارد شدہ اند
 منها حدیث مسلم عن ابی ہریرۃ رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و
 صحبہ وسلم یكون فی آخر الزمان دجالون کذابون یا تو نکم من الاثا
 بمالم تسمعوا انکم ولا آباءکم وایاھم لا یضلونکم ولا یقتنوکم
 قولہ دجالون الی آخرہ ای جماعتی یقولون نحن علماء و مشائخ ندعوکم الی الدین
 و ہم کاذبون کذا فی مجمع البحار فی مادۃ دجل و منها حدیث مسلم عن حذیفۃ رضی
 قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم یكون بعیدی ائمة لا
 یعتدون بہدای ولا یستنون بسنتی و سیقوہ فیہم جال قلوب

الشیاطین فی جفان النس الحیث والجهنم بضم الجیم بعده ثناء ثلثة الجیم
 ومنها حدیث مسلم عن عیاض بن حمار الجی شقی وهو حدیث طویل و فی انشاء
 والحقم انتهم الشیاطین فاجتالهم عن دینهم واحادیث ازین باب
 بسیار اند حاصل کلام آنکه شیطان بر دو نوع است شیطان جن و شیطان انس
 چنانچه حق سبحانه در قرآن مجید فرموده شیطان طین الانس والجن یوحی
 بعضهم الی بعض پس هر که از راه محمدی مردم را باز دارد او را شیطان گویند
 انس بود یا جن پس از احادیث نبویه چنان مفهوم میگردد که همه رفیق پرست از
 شیاطین و نیز بالگذشت که شیطان نمی تواند که صورت انبیاء گیرد ولیکن می
 تواند که صورت مردی صالح گرفته بر انبیاء افتری کند و مردم را گمراه سازد پس
 طالب را باید که اهلیت شیخ اولایحک کتاب و سنت و اجماع امت امتحان نمود
 تحقیق کند بعده در سلک مریدان وی در آید والا از راه دین هلاک گردد و
 عن ابن سیرین قال ان هذا العلم دین فانظروا عن من تاخذون دینکم رواه مسلم
 اگر گفته شود که چگونه مبتدی حال متقی را امتحان نماید جواب گفته اند که امتحان

تفسیر غایب
 رساله مائتین غایب
 در باب

افعال و احوال ظایره او کند بعدی که مطلع گردد و در بواقی ظایره و باطنه استی
 کند که مسنونت پس پرچه او را میسر شود از عطیه آن شیخ همه خبر باشد و اگر او اهلیت
 شیخی نداشته باشد حق سبحانه و تعالی دل او را از وی بگیرد اند قال الله تعالی
 والذین جاهدوا فینا لنهدنهم سبلنا و این وعد است و در وعد حق ف
 نیست ان الله لا یخلف المیعاد و در قوت القلوب گفته که احوال سیر از احوال و عفا
 مریدانش معلوم خواهد کرد و نیز از علما را سخن که بر احوال آن سیر مطلع باشند پرسد و
 تحقیق کند پس محرمیت مرید از خدمت شیخ صادق و نایافتگی او شیخ را درین
 عالم گمراه است بر کسادگی ارادت او و نارساگی طلب که چه اگر در طلب پیر صادق
 بکمال صدق بودی و در جستجوی او برای حق با اضطراب بگشتی الته الته باور سید
 من طلب شیئا وجد وجد من قرع الباب و لعل بزرگی فرموده که اگر دولت
 در درین ترادست دهد یا باز ارادت و طلب بر تو جهد یا آن موی کشان ترا
 بر شیخ بزد یا او بد و اسب رخ سوئی تو نهد و در ترش اینست که چون طالب صادق
 بحکم الهی در طلب پیر مضطرب گردد و بخلوص نیست الله تعالی جستجویش کند پیرانیز
 حکم

بجای نفع و تسخیر آواز زن
 و نیزه کردن به پیران

بحکم پروردگار طلب میرد پید آید تا آنکه گفته اند که طلب میرد فرع طلب پیرست
 و طلب پیر اصل و جاذب است و طلب میرد اثر جاذبیت اوست بحکم السی و کلام
 مشنوی معنوی برین معنی گواهی میدهد مشنوی بیدلانرا دلبران جست بجان
 جلد معشوقان شکاری عاشقان، تشنه اگر آب جوید در جهان، آب هم جوید
 بعالم تشنگان، دیگر به آنکه اجماع اهل سنت و جماعت بر آنست که اولیای الله
 تافخ صور باقی خواهند بود و اکنون در بر ولایت موجود اند و معتزله و حشور انکار
 وجود ایشان می کنند چنانچه همه در مجلس ذکر کرده شد و اهل سنت و جماعت این
 عقیده را بکتاب و سنت اثبات نموده اند قال الله تعالی و لکل قوم هاد ای
 لکل قوم هاد و لکن الله یضل من یشاء و یرشد من یشاء و فی الحیث
 ان الله عز وجل یبعث لهدی الامم علی راس کل مائة سنة من یحید و لها
 دینهار و اه ابو داؤد و قال الشرحون ان لفظ من العموم لا للوحدة پس جائز است
 که یکی باشد یا بسیار و فی الحیث که لایزال طائفة من امتی منصوبین لایضمر
 من خذلهم حتی تقوم الساعة رواه الترمذی و فی حدیث آخر و لا تزال طائفة

من امتی علی الحق ظاهرین لایضهم من خالفهم حتی یاتی امر الله
 رواه ابوداود و الترمذی و فی حدیث آخر لایزال طائفة من امتی یقاتلون
 علی الحق ظاهرین علی ما نأواهم حتی یقاتل آخرهم المسیح الدجال رواه
 ابوداود قوله ناوایم ای عادیهم و پیش ازین گذشت که مقصود از ایجاد عالم جزو
 عارفین عابدین است که ایشان گلهاء گلزار وجود اند و باقی همه عالم خار باشد بطیف
 گلهاء هستی دارند و درین مقدمه نیز حدیث وارد است هل تنصرون و تنزقون
 الا بضعفاکم رواه البخاری البغوی فی ضعفائکم فانما تنزقون و تنصرون
 بضعفاکم رواه ابوداود و چون این گلهاء همه از باغ وجود نابود شوند انوار
 عالم خواهد شد بیت از کران تا بکران لشکر ظلمت دی، از ازل تا بآخر
 درویشان است، حافظ ارباب حیات ابدی میطایبی، منبعش خاک در خلوت در ایشان
 است و مقصود از تطویل کلام آنکه جهان مردم مطابق عقیده حسویه خدایم الله تعالی
 میگویند که اینچنین مردان بودند ولیکن از ایشان کسی باقی نمانده است این عقیده
 باطل است بالا جماع کما مقرر را دیگر بدانند طالب راجا چارست اینیریم در ذکر هم در

سلوک و بی پر کامل هرگز بمقصود نرسد نه در زد و نه در سلوک و همه مشایخ این
 متفق اند علی ما در جوابه فی کتبهم وی گویند که هیچ یکی بجز بی مقصود نرسیده است
 اما آنچه میگویند که طائفه اولییه بر روحانیت روحانیان بمقصود میرسند این هم
 ازین قبیلست چه بی مختصر بر شخصیت نیست خواه بشخصیت وی بوی پیوند
 و توسل بذلیش گیرد خواه بر روحانیت وی و اگر از تقریر پیر شنیده بغیر تلقین
 و اجازت وی ذکر کند و یا از کتب مشایخ دیده مشغول شود هیچ سود ندهد و یا
 مگر لقلقه و ریخ کشی چه ذکر بی اجازت دیگرست و با اجازت دیگر بی اجازت
 عقیم باشد و با اجازت متبع و همچنین اگر بی ناقص بود اجازتش نتیجه ندهد چه ذکر
 الله تعالی مانند تحمینیست و اجازت و تلقین چون کاشتن آن تخمست در زمین دل
 طالب پس چون تخم خام و نارسیده بود رسته نه شود و اگر رسته شود پس بار و زنگرد مگر
 نادر باشد که بار دهد ولیکن بشدت محنت مداوم و کمال مشقت و قطع علائق مع کثرت
 ریاضات بمدت مدید و چون بی ناقص را محبت شیخی و رهنمائی پدید آید و مردم را دعوت
 کند بسوی ارادت خود او نزد مشایخ در ذایل طریقت است در راه زن ایشان پس

سزاء او در دار دنیا نیست که حق سبحانه و تعالی او را از وصول و کمال بی نقیب گرداند
 چه جب ریاست او را حجاب اکبر است مگر چون تائب گردد ازین جبت من عجل شیا
 قبل او از عوqb بحرمان بچنین فرموده اند و سیر این فقیر فرموده که این همه از جهت حب
 جاه و ریاست است و اما اگر دل سالک ناقص ازین علت پاک بود و مع ذلک از روی
 طالبی صادق بالمحاج استر شاد کند او را پاک نیت که آن طالب را محجب و مع خوش
 ارشاد نماید بلکه اگر از ارشاد ذکر امتناع نماید ظلم کردن باشد بر طالب صادق چنانچه بن
 علم در غیر اهل انصاف است بچنین بخل علم از اهل منہب است و چون آن سالک ناقص بکمال رسد
 این طالب صادق بمنابعش کمال خواهد رسید انشاء الله تعالی ولیکن از حب جاه سستی
 او ارشاد است والا محروم ماند چنانچه مشایخ میفرمایند دیگر باید که ملاحدہ مقصوف و خلوت
 و اباجیه و دیگر فرق مبتدع از فرق جهل مقصوف سبب ضلالت ایشان آن بود که برین بدت
 کامل چون طریق ریاضت برگزینند و صفاء باطن حاصل کردند که آن از لوازم ریاضت
 است و محکم کتاب الله و سنت رسول الله و اجماع امت هم بدست گرفته بودند لاجرم شیطان بر
 ایشان راه یافت و ایشان را با انواع معائنات عجیب و غریب داده گمراه کرد و این قاعده
 بسیار

خواجه قطب السام او را اسیر کات
 بر خط سبک از شیخ را درین مقدار
 قوت دل تصویح خاطر باید که
 چون یکی بر وی بدید بر آن بعت
 پس او را در جیبش که بعت باطن
 خود و نگاه داشت و گفت باطن
 جز آن اوده باشد صفت این
 ای که درین از او از غل و غش
 حسد و غش و طاعت و دست او
 او خاند بعد از آن که در آن
 بگشود و هم اسرار حق را
 آری بر این مقدار خوب است
 پس بکفایت بدان که بر
 و بر سر او را در این
 ضلالت افتاد است
 و از این

یا الکثیر کہ چون شیطان جانی را در یاد کہ بر ریاضت صفاء قلب تحصیل نموده است
و بدقت پیرینی دارد اورا بہزاران حیلہ گمراہ گردانند لہذا فرمودہ اند من لم یکن لہ شیخ
فان شیطان شیخہ کذا فی قوت القلوب بدیت خواجگی بی پیر بودن کار نادانان بود،
ہر کہ او پیری ندارد پیر او شیطان بود بدیت بیواسطہ و سید گمراہ روی، گمراہ شوی
شتاب و چاہ روی بہداند متقاضی بجز پیر شیطان فریب می دہد و ذاکرا بجز پیر چراغ
ذکرش می کشد چرا کہ شیطان بہ نسبت ذاکر چون مار سیاست و خاصیت مار سیاست
کہ پیش چشمش چراغ می میرد و شیخ چون زردست و خاصیت زرد صادق آنست کہ پیش
وی مار سیاست کور میگردد مادام کہ نظر مار بسوی زرد بود کور می ماند پس ای طالب صادق
چون خواہی کہ چراغ دل را بنور ذکر روشن کنی اولاً زرد و جویشخ بدست آر پس ازان
آن چراغ برافروز چہ خانہ تو مرقار است مثنوی دیو چو مار است با صد زور من،
روی شیخ اورا زرد دیدہ کن، دست زن در پیرن پستی بران و زرداری چشم و تنی
بر کش و بگویند کہ این مار سیاست بر گنج دل کہ مخزن اسرار الہی است گنج نیست تا ناظران واقف
نشوند بدیت گنج بی مار و گلی بی خار نیست، شادی بیغم درین بازار نیست بہ پس

توسل عا بر این گنج یگنج میتوان رسید حاصل کلام آنکزی پیر برین مقصود عالی رسیدن غیر
 ممکن است بیت یچکس از خود انگیزی نشد، یچ چیز از نفس خود چیزی نشد، تا بر د
 نازند آبن راز سنگ، یچ آبن خوبی تیرنی نشد، یچ حلوائی نشد استاد کار، تا که
 شاگرد شکر ریزی نشد، تا که دهقانی بخار در تخم گشت، یچ سبزه زرد آفرینی نشد،
 نام مولانا نشد سلطان عشق، تا غلام شمس تبریزی نشد، و بعضی سخنان این مقام
 در فضل رابطه پیر ذکر کرده شد و اینجای این قدر کافیست و الله اعلم بالصواب فصل ^{سمو}
 در بیان آداب صحبت پیر که صحبت پیر بغیر رعایت آداب صحبتش نتوانی حد بدان ایتا
 صادق که چون طالب بعد تحقیق اجملیت شیخ در ارادت وی داخل شد و بدانش
 توسل گرفت هفت آداب بر خود لازم گیرد و الا از تنفیض محروم ماند و یچ سود حاصل
 نکند آداب اول خلوص نیت و صفاء طوئیت داشتن است در حق پیر و خیالات فاسد
 و اوام باطله در حق شیخ از دل خود بیرون کشیدن است که چون پیر را اهل شیخو خیاقت
 بعد از آن جز تسلیم و امتثال نمی شاید و مقام امتحان مقدم بود و این مقام توسل است
 آداب دوم استماع کلام پیر است بر وجه امتثال و قبول بگوش هوش بتعمق تمام و اعا
 نام

تام در صوق کلامش و مقتضای آن و اشارات مستنبطه از آن تا کلامش چون تیر خنجر
 بریدند دل مرید برسد و دلش از رفته غفلت مستی فقط گردد بیت پند اندر گوش حس
 چون برهنی، تا زگرگی گوش دل دردم رسی، تا نگرود این کر آن باطن کرست،
 گوش سری غیر این گوش سرست، گوش جان و چشم آن جز این حسست، گوش عقل
 هوش او زین مفلسست، ادب سیوم کتمان اسرار پرست چه فاش کردن اسرار الهی
 اغیار حرامست بالا جماع پس فاش کردن آن جائز نیست بیت عارفان چون جام
 حق نوشیده اند، راز نادانسته و پوشیده اند، هر کرا اسرار حق آموختند، مهر کردند و
 ربانت دوختند، ادب چهارم تحملست و خوش دلی بر فرمان پیر و صبر بر بندها طریقت و
 عدم تعجیل بر حصول مراد که اینکار بنا بر آهستگی و صبر بر بنج کشی و مداومت با استقامت
 بر فرمان پیرست بیت چون گزنی پیر هدین تسلیم شو، بچو موسی زیر حکم خفرو، بفرکن
 بر کار خفرت بی نفاق، تا نگرید خفرو و هذا افراق، چون گزیدی پیر نازد دل مباش
 ست و انفرده چو آب و گل مباش، زیر تحمل جنت رو بختی و آرد، رام شو آهسته رو
 اندر قطار، چون بمنزل می رسی بنهند بار، علف و دانه تا خوری از دست یار، ادب پنجم

عدم اعتراض است بر افعال و اقوال پیر پس او که بقصد و عمد از وی صادر شوند به
واجب الاعتدال است دانی یا ندانی از قول الحکم لایکنو عن حکمة بدیت می سجاده
رنگی کن گرت پیر معان گوید یا که سالک بیخبر بنود ز راه و رسم منزلها با آما افعال
اختیارش اگر از نوع خواص است اعنی از قیده آن افعال باشند که محض و اند
بمقتضیان پس تسلیم و سکوت واجب است و اتباع بجز امرویی بجا نیست در
افعال و اگر از ان قیده نباشند پس در ان نیز بجز امرویی اتباع نباید کرد و اگر آن
افعال در رائی مرید شیع و مخالف شرعی نماید از وی استغناء کند بطریق استرثا
که درین چه حکمت است نه بطریق اعتراض تا اگر بخطا و نسیان کرده بود استدراک
نماید و الا حکمتش بکثایه و باعث استغناء آنت که تا مرید را عقیده فاسده در حق
شیخ پدید نیاید و الا حاجت نیست بآن و اگر آن فعل از نیز مقتضای شهوت و طغیان
طبیعت بشیر صادر شده بود و او را یح تا ویلی صحیح نباشد پیر از مرتبه پیری ساقط
نمی گردد مادام که احوال بران نکرده بود چه احوال مغلط است در پیری و عصمت شرط نیست
در شیخ و آن نه مگر شرط است در نبوت و قد سبق بیان فی محل ادب ششم آنکه مرید را
بلی نام

نمی باید که جستجوئی عیوب پیر کنند و یا او را در راه دین امتحان کنند چه این امور
 بعد از ارادت بر مرید حرام میگردد چه مشایخ برای امتحان مریدان گاهی افعال
 بعد از این کنند که در ظاهر آن افعال قبیح باشند تا اعتقاد مرید در حق شیخ آزرده
 شود بلیت چون خدا خواهد که پرده کس در د، میلش اندر طعنه یا کان برد، عیب
 جوئی طعنه در پا کان حق، دل بمیراند سیه دارد ورق به امتحانش گرگنی در راه دین
 هم تو گردی محتق ای بی یقین به امتحان کردن تقویست در نفس محتق و ناقص
 را در کامل مجال تقوی نیست بیت امتحان همچون تقوی دان در د، رو تقوی
 در چنین شاه مجرب اما تجسس عیوبش و طعنه بر او سبب شقاوت در این مرید
 گفته اند ارب پفتم سائر آداب ظاهریه است چنانچه عدم رفع صوت بر صورتش
 و نابردن نامش مخفوشش و ندامت کردن او را بنام غلمش و تقدیم نکردن در مشی
 و اکل و شرب و غیر ذلک و بر منشدش و سجاش ناشستن و مانند آن و تفیض آن
 در کتب اهل سلوک هویدا است دیگر بداند قهقری رفتن از مجلس بزرگان در
 صد و نلثه متعارف نبود کذا اخرج به المحدثین قال الشيخ عبد الحق اما البرهوج من

المجلس تحقیقی فلیس بسند^{۱۹} ولیکن چنان معلوم میگردد که اگر در آداب شمرده شود
 سزاوارست چنانچه در طواف وداع قهری گشتن و رجوع کردن وارد شده است
 پس در اصل اگرچه سنت اعاجم است ولیکن در شرع نیز اینقدر وارد شده است
 و خطاب بجمع اگرچه از آداب اعاجم است و در عرب در عهد وراثت متعارف نبود
 صرح به العلامة التقارانی فی شرح تلخیص المفتاح ولیکن در شرع وارد است
 قال الله تعالی حتی اذا جاء احدکم الموت قال رب ارجعونی وقال ایضا
 قالت امرات فرعون قویین لی ولک ولا تقتلوا و در عهد متأخرین خطاب
 بجمع در مقام آداب متعارف شده و ما را ای المؤمنون حسنا فیه عند الله
 حسن والله اعلم بالصواب فصل چهارم در فضیلت مرصفا و کبیرا و ارا
 معروف و نهی از عکس و خلق نیکو و توقیر کبار و شفقت بر صغارا و تواضع و
 مدارات بی مدهانت و بی ریا و الحبه و البغض و استغناء و لغفات الله که این
 مجموع شرط ثالث است از شرائط طریقت و مع ذلک عین طریقت است پس من
 وجه از مقاصد است و من وجه از شرائط و وسائل است بدان ای طالب صراط

٢٠
که نصیحت بفارس خیر خواہی است و طبیبی در شرح مشکوٰۃ گفت کہ نصیحت
از جوامع الکلم است و ہمہ معانیش راجع اند بیک معنی کہ آن ارادۃ الخیر است
فی مشکوٰۃ فی باب الشفقت علی الخلق عن تيم الداری ان البنی صلی اللہ
تعالی علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم قال الدین النصیحة تلثنا لمن قال
للہ وکتابہ ولسولہ ولائمة المسلمین وعامتہم رواہ مسلم
والنصيحة لله الايمان به وتصحيح العقيدة في وحدانيته وسائر
صفاته وتقديره عن صفات النقص وامثال امرة والامتناع
عن منہیہ والنصيحة لکتابہ الايمان به وتلاوته والعمل به ومانع
هذان النصيحتان راجعة الى العبد واللہ وکتابہ غینان عن
منافع النصیحة والنصيحة لرسوله التصديق بما جاء من عنده
ومتابعته ومحبته والنصيحة لائمة المسلمين اطاعتهم بالحق واعمالهم
على عبد المہم وعدم الخروج علیہم وقيل المراد بائمة المسلمين العلماء
فالنصيحة لهم تقليدہم وقبول ما ياتهم واعزازهم والنصيحة لعامة

المسلمين ارشادهم الى مصالح الدينية والدنيوية قولاً وفعلًا وكف
 الاذى عنهم وستر عيوبهم وهن اكله دين كذا في الشرح وعن
 انس رضي قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
 لا يرحم الله من لا يرحم الناس متفق عليه وعن انس وعبد الله
 مسعود رضي قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
 الخلق عيال الله فاجب الخلق الى الله من احسن الى عياله رواه البيهقي

قال قال رسول الله
 صلى الله تعالى عليه وعلى آله
 وصحبه وسلم والذي نفسي
 به لا يؤمن عبد حتى
 يلايئذ ما يحب لنفسه
 فقه عليه وعن جابر بن
 عبد الله صح

في شعب الايضاً وعن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله
 صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ليس منا من لم يرحم صغيره
 يؤقر كبيره نايماً بالمعروف وبينه عن المنكر رواه الترمذي وقال هذا
 حديث غريب قال الشيخ عبد الحق قال بعض الشرحين اسناده جيد ولم يرفعوا
 ثلاثة مقدرست بعطف واحاديث حقوق الوالدين وحقوق الجار وحقوق هذا الم
 بسيا مشهور اندر میان اهل علم پس حاجت نیست بذكر آن اکنون بدانند یکی از
 واجبات ابر معروف و نهی از منکر است و آن بر سه درجه است بدست و زبان و بد

عن انس

عَنْ ابْنِ سَعِيدٍ الْحَنْدِ حَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ
 وَرَحْمَتِهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مَنكراً فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ
 فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ
 قَوْلُهُ فَبِقَلْبِهِ وَهُوَ الْكَرَاهَةُ بِالْقَلْبِ وَهُوَ لَيْسَ بِغَيْرٍ وَلَكِنْ كَرَاهِيَّةٌ قَلْبِيَّةٌ قَائِمَةٌ تَقَامُ الْبَغْيُ
 قَوْلُهُ وَهُوَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ أَيْ أَضْعَفُ أَهْلِ الْإِيمَانِ أَوْ لَيْسَ فِي وَسْطِهِ الْأَذْكَرُ وَأَمَّا
 إِذَا كَانَ قَادِرًا عَلَى تَغْيِيرِ بِيَدِهِ أَوْ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَفْعَلْ وَلَكِنْ يَكْرَهُهُ فِي قَلْبِهِ فَقَدْ نَافَى إِيْمَانَهُ ^{ضَعُفَ}
 وَلَيْسَ مِنْ وَرَاءِهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَفِي حَدِيثٍ صَحِيحٍ مُسْلِمٌ فِي بَابِ الْأَعْتَصَامِ فَهَذَا ^{هَذَا}
 بَيِّنَةٌ فَهَرُومٌ وَمَنْ جَاهِدَ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مَوْمِنٌ وَمَنْ جَاهِدَ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مَوْمِنٌ
 وَلَيْسَ وَرَاءَهُ ذَلِكَ مِنْ الْأَيْمَانِ جِدَّةٌ تَخْرُجُ حَاضِرُ كَلَامٍ أَكْثَرُ مِمَّا مَعْرُوفٍ وَهِيَ أَرْخَرُ
 مِنْ قُضَايَا كَفَايَةِ سِتِّ صَحْحٍ بِعَمْدِ الْحَقِّ وَالْطَّبِيبِ وَاقْوَى دَرَجَاتِ أَوْجُهَاتِ بَيِّنَاتِ أَكْرَفَاتِ
 بِرَجَاءِ بَيِّنَاتٍ وَبَعْدَ إِزْنِ بَلَنَاتِ سِتِّ بَسْ بِأَيْنِ قُدْرَتِ كَرَاهِيَّةِ قَلْبِي بَكَارِيَايَةِ بَشَرَاتِ
 وَهِيَ أَلَكُ كَبِيبِ مَكْرَاتِ وَتَرْكِ رَاجِحَاتِ نَازِلِ مِثُونَةِ أَوْرَاقِ شَمْلِ شُونَهِ وَدَرَانِ
 نِزَاحَاتِ سِتِّ خَانِجَةِ النَّاسِ إِذَا رَوَّاهُمْ مَنكراً فَلَمْ يَغْيِرْهُ يَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ

الله بعقابه روى ابن ماجه والترمذي وصححه ما من قوم يعمل فيهم بالمعاصي
 ثم يقدر ربي على ان يغيروا ثم لا يغيروا لا يوشك ان يعذبهم الله بعقاب روى ابو داود
 ان الله لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكرين ظهر انبيهم وهم قادرون
 على ان ينكروا فلا ينكرونه فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة روى ابن
 شريح السنة ما من رجل يكون في قوم يعمل فيهم بالمعاصي يقدر ربي على ان يغيروا
 عليه ولا يغيروا الا اصابهم الله منه بعقاب قبل ان يموتوا روى ابو داود وابن حبان
 واحديث ابن قبيد سيارا في طريق بخت رز شوم معاصي عوام چون قادر بنود بر منع نه
 عزت ست از ان گروه كه معاصي من كنند وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
 صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لما وقعت بنو اسرائيل في المعاصي فقتلهم علماءهم
 فلم ينفعوا المسوهم في مجالسهم وآكلهم وشاربوهم فضر الله قلوب بعضهم
 ببعض فلعنهم على لسان اورد وعيسى ابن مريم ذلك بما عصوا كما انما يعتقدون الحديث
 رواه الترمذي والبوداود وعن ابي ثعلبة في قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا عليكم
 انفسكم لا يضركم من قتل اذا هتديتم فقال اما والله لقد سالت عنها رسول الله صلى

تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم فقال بل ایتروا بالمعروف و تناهوا عن
المنکر حتی اذا رايت شحماً مطاعاً و هوئ مُتَّبِعاً و دنیا موشرة و اعجاب کل ذی
رأی بوائده و رايت امر الابد لک منذ ای من وقوعک فی القنط فاعلیک نفسک و مع
امر العوام فان و راوکم ایام الطیر فمن صبر فیهن قبض علی الجمل للعامل فیهن اجر خمین جزا
یعلمون مثل عکله قالوا یا رسول اللہ اجر خمین منهم قال اجر خمین منکم رواه الترمذی و ابراهیم
پس امر و نهی همیشه واجب است تا آنکه در عالم فساد افتد با طاعت بخل و اتباع هوی و
ایشا در دنیا و اعجاب هر صاحب رای برای خود پس امر و نهی باید سود ندهد و قور تهای
یاء ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم الایة و ران زمان است پس غن فساد و زمان عزت
واجب است و هجرت هم آمده است چون در ملک دیگر فساد نبود و بگزیدند چون کسی را بسنی
که عصیت میکند بجان نهی نمیداری پس این دعا بخوان اللهم هذا منک و اذ الله منک و
تا ثواب نهی بگزینی در بابی کذا فی تبنیه الفافلین للعقیة ابی الیث السرقندی و بگزید
بدانکه خلق نیکو و تواضع از شرائط و مقاصد طریقت است و بد خلق و بگزید در کونین مفرق
قال اللہ تعالی فی حق رسول الذیکیم و انک بعد خلق عظیم و عن جابر ان ابی بنی هاشم و سلم

^{٢٥}
 قال ان الله بعثني لتمام مكارم الاخلاق وكمال محاسن الافعال ووالا في شج
 السنة وعن ابي ذر قال امرني خليلي يعني رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم
 بسبع امرني يحب الساكنين والدنومهم وامرني ان انظر الى من ضرودني ولا
 انظر الى من هو فوقني وامرني ان اصل الزمردان ادبرت اي اصحاب الرحم وامرني
 ان لا اسال شيئا وامرني ان اقول بالحق وان كان مرارا وامرني ان لا اخاف في الله
 لومة لائم وامرني ان اكثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله فانها هي اي الخصال السبع
 من كنز تحت العرش رواه احمد وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله
 وصحبه سلم امرني بلسبع خشية الله في السر والعلانية وكلمة العدل في الغضب و
 الرضاء والقصد اي الاعتدال في الفقر والغنا وان اصل من قطعت واعطيت من
 حرمني واعفوت ممن ظلمني وان يكون صمتي فكرا ونظقي ذكرا ونظومي عبرة وامرني
 لمعروف اي المعروف رواه رزين وابرمعروف زياده ست برنه خصال مذكورة وشا من ست
 برمه يس اجمال بعد تفصيل اشد قال الطبري وعن عبد الله بن عمر رضي الله تعالى عنهما ان
 من خيركم احسنكم خلقا متفق عليه وعن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم

٤٦
قال ان الثقل شئ يوضع في ميزان المؤمن يوم القيمة خلق حسن وان الله يبعث
الفاحش البذي رواه الرمزى فاحش بمعنى زياده زشت خوربد معاملت با خلق و بذي
بيهوده گو و در حديث ديگر بر روايت جامع الاصول و ابى داود و يسهقى و شرح سنه آمده كه
فاحش بذي و بزهت داخل نخواهد شد و عن حارث بن وهب قال قال رسول الله صلى الله
تعالى عليه و على آله و محمد سلم لا يدخل الجنة الجواظ ولا الجعظ قال البراء الغليلي القظ
رواه ابو داود و في سنه و البيهقى في شعب الايمان و صاحب جامع الاصول فيه عن حارث و كذا
في شرح السنه عنه و لفظ قال لا يدخل الجنة الجواظ الجعظ يقال الجعظ الغليظ القظ و في
سنخ المصليح عن عكرمة بن وهب و لفظ قال و الجواظ الذي جمع وضع اي البخل و الجعظ
الغليظ القظ پس جواظ بر وزن قهار بطاء مجمله بمعنى متكبر و بمعنى جامع مانع اعني حريف كميل
و بمعنى فربه حرامان رقار اعني فربه بود بسبب نسيان موت و اسوان آخرت و بمعنى قظ غليظ
آمده قظ بمعنى زشت خود زشت گو و غليظ همان فربه و سبوط و جعظي بمعنى بد خو
و زشت خود و زشت گو و بمعنى فربه كوتاه نيز آمده و نيز جعظي و جواظ هر دو قريب المعنى
آمده اند درين معاني ديگر بدانكه تواضع و حياء و مدارات و شفقت و رفق هم انواع

خلق ينكح ست وخلق ينكح برهه شامل پس اندكي از برك مي آيد بطريق اختصار از آنجا
وفي حديث مسلم ان الله رفيق يحب الرفق ويعطي على الرفق ما لا يعطي على العنت و
مالا يعطي على ما سواه الرفق لا يكون في شئ الا ازانه ولا ينزع من شئ الا شانه من ثم
الرفق يحرم الحيز ودر حديث شح سنة آمده من اعطى حظ من الرفق اعطى حظ من خير الدنيا
والآخرة ومن حرم حظ من الرفق حرم حظ من خير الدنيا والآخرة ودر حديث يحيى بن ائمه
الحيث من الايمان ونيز الحيا لا ياتي الا بخير الحيا كله خير ودر حديث يهقي آمده ان الحيا
والايمان قرناء جميعا فاذا رفع احدهما رفع الآخر وفي روايت ابن عباس اذا سلب
احدهما بقه الآخر ودر حديث ترمذي وابي داود آمده من كظم غيظا وهو يقدر على ان
ينفذه دعاه الله على رؤس الخلائق يوم القيمة حتى يخيره في اية الحور شاء ودر روايت
از ابي داود ولاء الله قلبه اعنا وايمانا ودر حديث مسلم آمده ثلثة لا يكاهم الله يوم القيمة
ولا يزكهم وفي روية ولا ينظر اليهم ولهم عذاب اليم شيخ زان وملك كذاب ورائل متكبر
ودر حديث يهقي آمده من تواضع الله رفعه الله فهو في نفسه صغير وفي اعين الناس عظيم
ومن تكبر وضعه الله فهو في اعين الناس صغير وفي نفسه كبير حتى لهوا بهن عليهم من كماله

خیزند و در حدیث مسلم آمده لایذ خل الجنة احد فی قلبه مثقال حبه من خردل من کبر و در حدیث
ترمذی آمده یخرج عنق من النار یوم القيمة لها عینان تبهران و اذانان تسعان و لسان
ینطق و یقول الی و کلت ثلثة بکل جبار عینید و بکل من دعی مع الله الی آخره و بالمشهور
و احادیث از ین باب بسیار اند و این حدیثها از مواضع متعدده از شکوة باختیار کشف
اسناد چیده شده دیگر بدانکه جمیع شرائع و ادیان و ملل کفار نیز مستحق اند بر آنکه خلق نیکی
و تواضع و رفق و شفقت و مدارات همه حسن و محمود است و اضداد آن همه قبیح و مذموم است
ولیکن نزد ما معیار آن همه شرع و عقل هر دو است پس ریا و مداخلت مذموم گشت و
الحسنة و البغض لله محمود اگر چه بحسب ظاهر ریا و مداخلت از تبذیر خلق نیکی می نماید و البغض
لله بد خلق می نماید و ذکر ریا و سمعت در بیان صدق و اخلاص خود به آید ان شاء الله تعالی
و فرق میان مدارات و مداخلت آنست که مدارات در مجامعات استعمال کنند چون خوش
دل کردن مردمن را برای دفع شر او بقول یا بفعل و یا بمال و مداخلت در محرمات استعمال
کنند چون برکت ابر معروف و ترک نهی از منکر برای خوش دل کردن کسی ریا محتمل کردن
بر فعل حرام کسی برای خوش کردن او و این فرق شرعی است و در لغت میان مداخلت و مدارات

فرق نیست صرح به بعد الحق فی شرح مشکوٰۃ و نیز ملاحظه بمعنی چرب زبان کردن و یکبار
 زار و غن مالیدن و بید کردن در احسان کسی آمده است و یکجرت برای خدا آنکه برای
 دیانت و امانت و احسان و فعل نیک کسی را دوست دارد و بعضی گفته اند از جهت بی دنی
 کسی و بد اعمال وی و او را بعضی دارد و این حب و بعضی از علامات ایمان کامل است
 و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم من احب الله
 البعض لله و اعطى الله و منع الله فقد استكمل الايمان رواه ابو داود و رواه الترمذی
 عن معاذ بن انس مع تقييد و تاخير و فيه تتر استكمل ایمان و عن ابی ذر قال قال رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم افضل الاعمال الحب فی الله و البعض فی الله رواه
 ابو داود و الايض عن ابی ذر قال خرج علينا رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم
 قال انزلون ايتي الاعمال احب الي الله تعالی قال قائل الصدقة و الزکوة و قال قائل الجهاد
 قال النبي صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم الحب لله و البعض لله رواه احمد و روى ابو داود

الفصل الاخير و احادیث ازین قبیل بسیار و درود یافته اند و الله اعلم بالصواب فصل پنجم
 در بیان طلب تقوی که در دفع خطرات شیطانیه است و طلب تقوی از اعظم احوال طریقت است
 بجز

سارست

وبغیر لقمه حلال از در طرأ خواطر اگر گنده ممکن نیست و در آخرت نیز بسیار مضر خزان می

رساند و این همه بمفروض ثابت شده است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اكلوا من

طیبات ما رزقناکم واستکروا الله ان کنتم ایاه تعبدون وایضا قال فکلوا مما رزقکم الله

حلالا طیباً واستکروا الله ان کنتم ایاه تعبدون وایضا قال وکلوا مما رزقکم الله

حلالا طیباً والتقوا الله الذی انتم به مؤمنون وایضا قال یا ایها الذین کلوا مما فی الارض

حلالا طیباً ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین و طیب بروزن سید و صیبت

پاکیزه مرغوب الطبیعة المستقيمة علی حادۃ الشریعة المظهرة و این اصطلاح شرعی است و

در لغت مطلق پاکیزه آمده پس طعام مغضوب پاکیزه در شرع شریف طیب نیست

بخلاف لغت و عن المقداد بن معدیکرب قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه آله

ومحبه وسلم ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یأکل من عمل یدیه وان نبی الله داود علیه السلام

کان یأکل من عمل یدیه رواه البخاری و عن ابی بکره قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه

علیه آله و صلیه وسلم ان الله یتب لا یقبل الا طیباً وان الله امر المؤمنین بما ابره للرسول

فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعلموا صالحی و قال یا ایها الذین آمنوا اكلوا من

قال الامام البطلموس اصول
الحلال عشرة تجارة بصدق
واجارة بنوع ویدیه من اخ
صالح و میراث من اصل طیب
واجارة الموات و ما ابتدیه
غیر مملوکه و من الغنم اذا
قتلت بعدل و صید البر و البر
و السؤل عنده فیس الحاجة
و علیک به التکون علی اذیة
من الحدود الذی هو لهم
المهم ما کشف الرزق

حلال آنست که نتایج
طبع رسد از اجابت یقین
نباشد یا کب بوجوب شرع
یا آنچه بعد از خطبه بخند رسد
نتیج الله و من یاف
فقد کماله

عنه
المعنی لا یقبل الله الا الشی الطیب
ولا یقبل ان یتقب غیره کذا لیه اذ
یس من صفته بقول الله الشی الخبیث
و الرضا بالشرع ترخیص

الطيب في الاصل
الجنيت واذا وصفه
العبد نحو المتق
الجهل والنفس المتق
بالعلم والصلاح وقد
يوصف به الرب سبحانه على
انه هو المنزه عن زناكل
الصفات وقبايح الارذل
والطيب من الرزق مالا يستحق
عاقبة وكان تنادى بالحكم
الشرع في توفيق شرح معاني
من كتاب البصير

طیبات ما رزقناکم ثم ذکر الرجل بطیل السفر اشعث اغبر می دید به الی السما وقال یارب یتوب و
مطلوب حرام و مشرب حرام و مطبوع حرام و غیره بالحریم ثانی استیجاب لذکر رواه مسلم پس چون دید
مستجاب نمیکرد و ذکرش را تا شیری نباشد و مع ذلک دلش موطن خواطر شیطان می گردد
چه لقمه تخم است و اندیشه براوست پس چون تخم جنبش بود برش هم جنبش برآید و این
قاعده مقرریست نزد مشایخ طریقت و شرح خواطر بمفصل تمام در فضل علامه در بیان کرده
و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وعلیه و سلم طلب کسب
الحلال فریفته بعد الفریفته روزه البیهقی فی شعب الایمان و در تفکات السالکین می فرماید
العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال و واحد منها سائر العبادات و در مشنوی معنی
فرموده مشنوی علم و حکمت زاید از لقمه حلال ، با بحر عشق از روی بجزو شدی ملال ،
لقمه تخم است برش اندیشهها ، لقمه بحر و گورش اندیشهها ، بیچ گندم کاری و جو بروید ،
بیچ ماده آب کرده خورید ، چون ز لقمه تو حسد بینم دلم ، بهیچ و غفلت زاید از روی
دان حرام به بزرگی فرموده بدیت لقمه کا مد ز راه شبههناک ، خاک غریب تر است زان
لقمه خاک ، کان ترا در راه دین مفتون کند ، نور عرفان از دلت بیرون کند ، غایت

۳۲
زان نقص دین ظاهر شود، نفس تو زان لقمه قاهر شود، در ره طاعت تریاجا
کند، خانه دین ترا ویران کند؛ آنچه می گویند که اصحاب کمال را از لقمه حرام بگرد
نیست و این قول را بعضی منصفان جمله حجت گرفته اند و این مذهب را حین و شمر حین
و امثال ایشان خذلهم الله تعالی است و این مذهب باطل است و کتاب الله دست
رسوله و اجماع امت بر بطلانش گواهی می دهند و اکمل کمل انسان رسولان حق اند
و ایشان را حق سبحانه و تعالی فرموده یا ایها الرسل كلوا من الطيبات و اعلموا ان
تا آنکه همه مردوری کرده اند و عن ایسهریره رضى عن النبى صلى الله عليه و على آله و سلم
قال تابع الله نبيا الارعى الغنم اى بالاجرة فقال اصحابه وانت فقال نعم كنت
ارعى على قراريط لاهل مكة و رواه البخارى و در حکمت رعى غنم شارحان گفته اند
و افضل جميع المؤمنين بعد الانبياء والمرسلين خلفاء الراشدين اند و ایشان را مورد
بودند با كل الحدال حتى تقياء کرده اند همه از علم با كل غير وجه و عن عائشة رضى
قالت كان لابی بكر غلام يخرج له الخراج هو الغيرة على العبد بما يكتسبه وكان ابو بكر ما كل
من خراج فجاء يوما بشئ فاكل منه ابو بكر فقال له الغلام اتدري ما هذا فقال ابو بكر ما هو

^{۳۳}
 قال كنت تكلمتُ لاسنان في الجاهلية وما احسن الكهانة الا اني خذمته فليقن فاعطى
 بذكك فبذل الذي اكلت منه قالت فادخل ابو بكر يده فقاء كل شئ في بطنه روي ^{ري} ابني
 وعن زيد بن اسلم قال شرب عمر بن الخطاب لبنًا فاعجبه قال للذي سقاه من اين لك هذا
 اللبن فاجره انه ورد على ماء قد سماه فاذا النعم من نعم الصدقة وهم يسمون فحلبوا الى من
 البانها فجعلته في سقاء وهو هذا فادخل عمر يده فاستقاء روي البيهقي في شعب الان
 ورواه مالك ايضا واتخذ در شنوی آورده بيت هر که دروي لقمه شد نويز ^{بطلان} ما چيز
 خواهد آن خورد اورا حلال ، و در جاي ديگر آورده بيت لقمه شسته است کامل را حلال ^{اچون}
 تو کامل نيتي باش لا ، ما چيز گيرد عليقت علت شود ، اگر گيرد کاملي علت شود ، آن در
 حلال حرام شرعي نياورده است بلك در بيان ترك خوردن فتنوي است ، هر چه را که نازند
 تن نگذرد به غذا ، روحاني نرسد چه آن خوردن اورا مانع است از غذا ، روحاني پس
 اورا آن خوردني به نسبت مقصودش حرام است بخلاف کاملان که ايشان را آن خوردني مانع
 نيست پس ايشان را حلال است و كلام شنوي از ما قبلش و ما بعدش برين معني بفرمايد و ارفع گوي
 ميدهد و هر که بجاقت بر غير اين معني حمل کند او خود را در خسارت مي اندازد و آنچه گفته گفتار
^{کامل}

کامی ملت شود و آن چون مناسک حج مثل احکام محرم و دیدن باین صفا و روزه و روزه
 راضی بلع در طواف و بوسه حجر اسود و رمی جمار و حلق و قهر و غیر ذلک که حکمت حکیم
 مطلق راجع و تعالی و رسول وی کیس نداند اگر از جانب شارع بماند بودی
 برگرد این اشیا مشروع و مریح نگشتی چه عقل سلیم ازین اشیا ابایی کند چه عقل در اسرار
 الهی کور مادرزاده است لهذا حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه در ابوسه داده اند پس
 گفته اند من میدانم ترا که سنگ است و بیچ فرز و نفع نمی رسانی اگر من رسول خدا را بوسه دارم
 ترانیده بودم برگرد ترا بوسه ندادم کذا فی الصمیحین و چنانچه تکبیرات عیدین که بسبب لعین
 امام حسن یا حسین بر ما واجب شده و قه آن در ترغیب الصلوة است و چنانچه مباح شده
 اکل و شرب و جماع در لیالی رمضان بعد از عشاء و اخیر به عمر بن خطاب رضی الله عنه و اشغال این در شرع
 بسیارند و هر چه گیرد علی ملت شود آن مانند آن مباحات است که بسبب تشبه بکفار منعی
 شده اند و دیگر بدانکه الفضل قوت آنست که از عمل دست خودش بود و چون عمل نتواند کرد
 بسبب مانعی شرعی پس اگر مستحق بیت المال است از وی بگیرد و اگر در جاهلی بود که حق
 مستحقان بیت المال بایشان نمی رسد پس بر مسلمین واجب است موااسات او بنفق و

کسوت و پردی واجب است توکل و قناعت و اگر مستحقین بیت المال که علی الدین و

طلاب راه یقین اند از حقوق خود که در بیت المال دارند محروم مانند دسائس مسلمین

موااسات ایشان نکنند تا مضطرب شده اکتساب معیشت خود کنند راه دین موقوف گردد

چہ ایشان و ارثین انبیاء بقا تب و حار سین شریعت غلامان و چون حق ایشان

از بیت المال ضمیمہ گردید آن ظلم بر ایشان از جانب سلطان مست پس حق ایشان

بر سائر مسلمانان که در راه دین از ایشان انتفاع میگیرند واجب میگرد و همچنین

حق متعلم برایشان واجب می گردد و تفصیل فی معارف العلوم وغیره من کتب الفقہ

چون معلم دین و تعلم آن ابریت المال و از احوال مسلمین نصیب ندارند و به

سبب تعلیم و تعلم الکتاب یعنی توانند کردایش را سوال و گدائی بقدر عزت و دست

ست بالاجماع بغیر اختلاف و در زیادہ از قدر ضرورت اختلاف است پس چنان

کنز الدقائق و شراح وی فرموده اند کہ کسیکہ فوت روز و شب خود دارد اور اسو

حرام است و جماعتی از دیگران می گویند که هر که در کار دین حصه شصت باشد و سیب

اَنّ از کبب بازی مانده اورا سوال نیز حلال است اگر دقت سیاحت داشته باشد

5/3/4

۳۶
 چه او در صد و احتیاج است چه او را سوائی آن آمدنی است لهذا در جمیع وجوه انفاق
 صرف الزکوة است علی صاحب به الشیخ عبد الحق فی شرح مشکوٰۃ والعلامة الحموی فی
 شرح الاشباه والنظائر و احادیث بسیار موافق قول صاحب کتبا آمدہ اند و بعضی
 قول ثانی را تأیید می دهند ولیکن نباید کہ پیش از حاجت سوال کند چه احتیاج متوقع
 معتبر نیست و در حق السائل وعید سخت وارد است پس باید کہ بر قدر حاجت منحصر
 داشته شود و قیل لصاب تحريم سوال پنجاه درم است و برکہ قدر پنجاه درم مالیت
 دارد و او را سوال حرام است و جماعی از فقہا بر اینند و عن الزبیر بن العوام قال
 قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لان ياخذ احكم جبدي فاني
 بحرفة حطب على ظهره فيبيعها فيكف الله بها وجهه اي عن السؤال خير له من ان يسأل
 الناس فاعطوه او مدفوه رواه البخاري وعن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله
 صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ما يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتي
 يوم القيمة ليس في وجهه مزرعة لحم متفق عليه وعن سهل بن حنظلة قال قال رسول
 الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من سأل الناس وعنده ما يعينه فاعنا

یسکتش النار قال النقیلی و هو احدث و اریه فی موضع آخر و ما لفق الذی لا ینبی
 مع المیثقه قال قدر ما یغنیه و یغنیه و قال فی موضع آخر ان یکون له شبع یوم اولیة و یوم
 رواه ابو داود و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 من سال اناس و له ما یغنیه جاء یوم القیمة و حیثه فی وجهه فحوش او حدوش او کدوج قیل یا
 یا رسول الله و ما یغنیه قال فحوش و ربما اوقعتها من الذهب رواه ابو داود و الترمذی و النسائی
 و ابن ماجه و الدارمی و حوش و حدوش و کدوج بر سه لفظ متقارب المعنی اند و جماعتی از علمای
 بر آنند که آنرا که سوال جائز نیست او را در مساجد سوال کردن جائز نیست و لیکن قول ایشان
 صحیح نیست و شیخ جلال الدین سیوطی رساله ساخته ست در جواز سوال در مساجد مثل با حادیش
 کثیره متما بیدل العساجد فی السوال فی الحبس و دیگر بدانند در جواز اخذ جاذبه از امر او و سائلین
 و قبول کردن هدیه ایشان اختلافی ست در میان علمای و تحقیق آن در بستان فقه ابو اللیث
 سمرقندی و دیگر کتب فتاوی ست و دیگر بدانند چون کسی کسب حلال میکند و اندکی کسب حرام
 بهم می کند و حلال را به حرام می آمیزد پس جمهور اهل طریقت بر آنند که قبول کردن هدیه او و طلب
 خوردن از خانه او و خرید کردن چیزی از او جائز نیست مگر چون معلوم کند که آن چیز از حلال
 است

ع
 یعنی خراشیدن دهانت
 باز کردن آنند
 ریشی

ع
 عصبه بفتح ز و ج و ج و ج
 در ویاقوت و شتر بزرگیم
 ریشی

و یغنی

و بعضی گویند همه حلال و جائز است در حق وی و وبال حرمت بر سر مالک است مگر چون
 داند که این چیز حرام است چه اصل در اشیاء حلال است و حرمت بشت زائل نمی گردد البتین لا
 یزول بانک قال فی البستان روی عن عمر بن الخطاب عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه و سلم
 قال ان السلطان یصیب من الحلال و الحرام فما اعطاک فخذة فانما یعطیک من الحلال و مثل هذا
 الحدیث جاء عن علی ابن ابیطالب رضی الله عنه معنی این حدیث چنین بیان می کنند که هر چه تصدق میکند
 از مال مخلوط و مشتبه آن از حلال واقع می شود و تحقیق محققین از فقهاء درین باب انیت که
 غالب را حکم کل است اگر غالب وجه ماش حرام است همه را حرام گفته شود مگر چون چیزی را بقیقین
 معلوم کند که این از حرام نیست و اگر غالب ماش و غالب وجه اکت بش حلال بود همه را حلال
 گفته شود مگر چون چیزی را بقیقین داند و لیکن سلامت در درج و تقوی است از اکل مشبهات
 که لا یخفی چنانچه در حدیث صحیحین وارد است الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشبهات لا یعلمین
 کثیر من الناس ممن اتقوا الشبهات استبرأؤا لکینه و عرضة و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام
 کارا عی یرعی حول الخی و یشتک ان یرقع فی الحدیث و حکم چیزها باز از بر اخلیت است پس اگر
 در بازار اکثر آمدن مال حرام باشد همه را حکم حرمت است پس خرید کنند و بهبه و بصدره و بهبه و

وبقصد بگیرد همچون حلیت او معلوم کند بمشابه یا بدلائل یا بهوان و در حدیث شریف وارد
 که چون مقصدی از صدقه حرام توقع اجر دارد کافر گردد و اگر فقیر حرمت آن صدقه را دانسته
 پس بر آن صدقه او را دعاء بخیر کند او هم کافر گردد و نفوذ باندازد در اشتباه و نظائر در قاعده
 اذا جمیع المحال و الحرام غلب الحرام علی المحال از فتاوی قینه آورده ان كان الغالب
 الحرام فی الاسواق یتنزه عن الشراء و لکن مع هذا لو اشترى ای شیئی غیر معلوم حلاله یحب ذلک
 و علامه حموی در شرحش گفته و ینبغی ان تری الاشیاء فی ایدی الناس حلالا فی ظاهر الحکم مالم
 یتبین لک شیئی ای مالم یظهر لک انه من الحرام و در بحث ثابت که در قاعده عاده سب العاده
 المطرده هل تنزل منزلة الشرط آورده فی بیوع الملتقط عن ابی القاسم الضعفاء الاشیاء علی ما ظاهراً
 ما جرت به العاده فان كان الغالب هو المحال فی الاسواق لا یحب السؤال و ان كان الغالب هو
 الحرام فی وقت او كان الرجل یأخذ المال من حیث وجده و لا یتامل فی المحال و الحرام فالسؤال عنه
 حسن انتهى و پوشیده نیست که مقصود عبارت آنست که در صورت اولی گفته شود لا یحب السؤال
 و لکن حسن و در صورت ثانیه گفته شود فالسؤال عنه واجب و علامه حموی نیز در اینجا هیچ اعتراضی نکرده
 و توجیهش چنین است که مطابق قاعده ان ما ثبت بالیقین لا یزول الا بالیقین اهل مال چون صاحب است
 علمه خیر

عند خفیة و تغلیب حرام بر حلال با اختلاط در اسواق سنگ واقع می شود در حرمت و حرمت
اشیاء اسواق مادامکه حرمت چیزی بیقین معلوم نکند بعینه و در سوال نوعی از بیع است پس
واجب نباشد بلکه حرام است و چیزی که بغیر سوال بگیرد شرباء یا بهبه یا بصدقه و در احلال است
چیز بیش حرمت صادر نمیگردد و اصل حل است و سؤال در هر دو صورت احتیاط است ولیکن
در صورت ثانیة او کلاست و چون در قیام اسواق و اموال الناس اختلاط و اشتباه واقع
شود پس اهل بیع از مشایخ اجتناب از و واجب گویند الا عند الضرورة الشديدة المبرجة که
مهرت ضرورت ببیع المحضورات و حکم بغیر مذنب فقهاء است و چون کسی در نقود خود
سنگ دارد که از وجه حلال اند یا حرام چنانچه جوایز سلاطین ظلمه که اغلب در آن حرام باشد
پس حیل آنست که اول چیزی خرید کند از ماکولات و ملبوسات خود بعهده در مجلس ثانی از آن
نقود اداء دین خود کند همچنین روایت کرده است ابو یوسف از امام ابی حنیفه رضی الله عنهما
فی الاشباه والنظائر فی القاعدة اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام علی الحلال و هم از
کلام درین قاعده معلوم می شود که مال موروث در حق و ارث بعد الارث و مال بدل دین در
حق دامن بعد از قبض حلال میگردد اگر چه در حق مورث و مدیون حلال نبوده و همچنین قرض در

فی الخدعة اذا اختلط الحلال بالحرام
نفس تغلب خط بغلبة اقضية اهلها
بغلبة در آن و لم یغلب الحلال
الاول یخرج الفقیر والدرهم
العشرة فیکون الباقي حلالا
حکمة الفقهاء

و عشرة حراما شبهة لما فيه من اخذ مال الفقير انتهى پس از اینجا معلوم شد که شبهة حرامت به
 ستوائی از قرض در حق مستقضى بر طرف نمیکرد و در کتاب فطر و اباحت از قرض ثانی آورده که
 حرامت مقدر گردد و تجاوز میکند در اموال مع علم آن یعنی در صورتی که اول ایدی نکرد در حق
 و ادا شد اگر چه داند که مال مورد حرام بود در حق وی حلال گردد بشرطیکه ارباب اموال را ندانند
 و چون ارباب اموال را میدانند پس حق ایشان بایشان رسانند ولیکن شایع از بزازیه آورده
 اگر مورد چیزی را بر شت یا بنظم گرفته بود و ادا شد آن چیز را بعینه می دهند جائز نیست ادا را
 اخذ آن چیز و اگر عین آن را پس بگیرد مال مورد حرام را در حکم قضاء و ادا در داینت تصدق کند بشت
 قضاء و آنچه در شرح و قیایه در بیع فاسده آورده که آن که اول ایدی تا شرافتی رفع الحرام
 علی ما عرف این قول محمول است بر عدم علم علی ماصح به العدمه المحمولى فی کتاب الحفظ و الاثبات
 من شرح الاشباه والنظائر ما قلا عن الشيخ عبد الوهاب الشعانی حیث قال فی کتاب المسی
 بالمتن سالت الشهاب الشبلی عما نقل عن بعض الحنفیة من ان الحرام لا یقدر ذمتین
 یعنی ترتفع الحرام فی نوبت الثالث قال هذا محمول علی ما ذکرنا لم یعلم بذلك پس اگر کسی
 بر شت یا بغصب یا بنظم یا بوجه دیگر از وجه حرام مایی گرفته و دیگر را ببيع یا بهدی یا بهدوه

بسیار از این مطالبه در
 ان یا خذ به علم و ان اخذ
 جان خدایتان را که شما بیایید
 استحقاق بر این و این که بیایید
 کذا فی الحاشیه

پس از وی ثابت گرفته اگر آن ثابت اصل حقیقت آن مال را میداند و او را حلال نیست استغفار
بدان مال و اگر نمیداند حلال است لقوف آن مال او را و فقیه ابو جعفر رضا گفته که ثابت را حلال
است اگر چه میداند که در اصل آن مال حرام بود که کسی اول بتبعی گرفته و او بدست ثانی داده
و او بدست ثالث داده و این جور و حقیقت در حق ثالث مع علم آن بکلم قضاء است اما از
روی دیانت و ورع او را هم سزاوار نیست تن دادن و اینجور ب فقیه ابو جعفر را علامه محوی از
ذخیره از فصل ثابت از کتب کرامت آن نقل کرده دیگر ندانند اگر مرد زن خود را از مال حرام
خود نفقه دهد یا کسوت دهد زن را جائز نیست تناول آن طعام و شرب و گناه آن بر مرد است
نه بر زن بکذا ذکره المحوی فی شرح الاشباه ناقلاً عن الخانیة من کتب الخط و الاباحه و در خط
و اباحه اشباه و نظائر گفته که در تجنیس و خانیة گفته که بیس زمان تا زمان الاجتناب عن الشبهات
یعنی درین زمان پرهیز از شبهات ممکن نیست چه به دیار مملو و آلوده اند از شبهات و حلال
مخص قلیل مانده است پس پرهیز گاری از حرام صرف خالص در نیز مان غیبت است که از افعال شایع
العلامة المحوی و الله اعلم بالصواب اما آنچه مشهور است در عرف که نسیه بعد بریم گفتن گفت
آن مخصوص است بحرام بعینه اصلی چون زنا و غدر و میه و بر حرام بعینه عارضی چون سرق و غصب
میگویند

لیسۃ اللہ تعالیٰ موجب کفر نیست صرح بہ فی شرح موجب الرحمن و این عبارت اوست
 اعلم ان الحرام علی تسعین حرام بعینہ کالزنا والخمر و حرام بغیرہ کالمقصوب والمسدوق و سقیمۃ
 تعالیٰ فی ابتداء تناول القسم الاول کفردون الثاني انتهى در عقائد سنیہ از فتاویٰ حنفیہ
 آورده کسی طعام غضب کرد پس وقت خوردن بروی بسم اللہ گفت کافر نگردد و لیکن ہم از
 عقائد سنیہ معلوم می شود کہ نزد بعضی بسم اللہ گفتن بر حرام عارضی کہ حرام بغیرہ است
 نیز کافر میگرد چنانچہ گفته و من اکل طعاما حراما و قال عند اكله بسم الله حکى الامام المعروف
 بالشیخی عن بعض مشائخنا انه یکفر لا یستحق ان یسمی الله تعالی و نظیرہ فی شرح العقائد ^{النفیۃ}
 اند اذ اعتقد الحرام حلالا فان کان حرمة لعینہ وقد ثبت بدلیل قطعی کیفر و الا فلا ای ان لم
 یکن حرمة لعینہ بل بغیرہ او ثبت حرمة بدلیل ظنی لا کیفر و بعضهم لم یفرق بین الحرام لعینہ و
 غیرہ و این کتاب محل این نوع مسائل نیست ولیکن اینقدر بہ مناسبت این فصل در ذکر آنست
 و اللہ اعلم بالصواب فصل ششم در توبہ عوام مردم کہ آن اول قدمیت از قدمهای ^{بوقت} طر
 و نخستین مرتبہ است از مراتب ارادت و بعضی گویند کہ اول قدم ایضا قلب است ^{غفلت} از زرقہ
 کہ آن مقدمہ توبہ و مبدأ و نیست و قول اول قول جمهور است چه ایضا قلب بتوفیق اللہ است

نه بکتب بعد و توبه اکتب است و جمله قدمها اکتبیه اند و توبه عوام بر سه قسم است
 یکی قوی فقط دوم جنبانی مع قوی یا بغیر قوی سیوم عملی مع جنبانی یا بغیر جنبانی پس نوع اول
 غیر معتبر است و دو نوع باقی معتبر اند و هر یک را ازین دو مصلقات منقسم است چنانچه
 بمب بیان کرده شود ان شاء الله تعالی و توبه خواص و اخص خواص در فضل علی حد
 بیان کرده شود ان شاء الله تعالی و نوع ثالث که توبه علمی است هم در فضل علی حده خوا
 اند ان شاء الله تعالی و درین فصل نوع اول و ثانی بیان کرده می شود بدان ^{الطایفه}
 صادق که توبه و اوبه و انابه در لغت این سه لفظ بمعنی رجوع اند یعنی بازگشتن
 و در عرف شرع این سه لفظ توبه و اوبه و انابه همی الرجوع من متابعه الشیطان ان
 اطاعة الرحمن بد آنکه قرب و بعد حق معنوی است نه صورتی و برانرا راقب اصلی حق
 حاصل است از روز مشیت چه در اقرار مشیت هم یکین بودند کما قال الله تعالی و اذاخذ
 ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم و اشتهدهم علی انفسهم است بر یکم قالوا بلی للآیه و بر انشا
 و جهت آن اقرار بر فطره اسلام زائیده می شود قال الله تعالی فطرة الله التي فطر الناس علیها
 لا تبديل لحق الله ذلک الدین القيم مکنذا قال الله عز و جل فی حدیث الصبیحین ما من مولود

الا يولد على الفطرة فابواه يهودانه او ينصرانه او يمجسانه الحديث وزياده بيان
 اين مقدمه در بعضي مواضع اين كتاب ذكر کرده شده است پس بنده در دنيا بعت^{بعت}
 هو النفس و اغواء شيطان از بارگاه حق دور مي افتد و باز ندامت كشيده بران
 دورى و آب حسرت يرختن باز گشتن اوست از متابعت شيطان بسوى اطاعت
 رحمن پس بحكم التائب من الذنب كمن لا ذنب له آن دورى طي ميگردد و قرب اهل
 حاصل مي شود بدان ابي طالب صادق كه توبه بر دو نوع است يكي توبه^۱ از ذنوب حرف^۱
 دوم توبه^۲ از تضييع حقوق و اين بر دو نوع است جانى و مالى و مالى بر دو نوع است
 نوعي از ان مالى عبارت از رد المظالم است اين النوع را توبه عملي گویند و بيانش
 در فصل ديگر خواهد آمد ان شاء الله تعالى و نوع اول كه توبه حرف^۲ از ذنوب است
 چون توبه از رياء و سمعت و كذب و عجب و تكبر و حسد و شرب خمر و حب الدنيا و حبها
 و زنا برن ديوت باجرت و مانند آنها از آنچه در ان حق مخلوقى ضايع نگردد و راجبي
 از واجبات الله تعالى فوت نشود بلكه در ان نوع ظلم بنفس است و پس و توبه از ان
 نوع گناهان بر دو نوع است يكي قولى فقط كه بر زبان مغفرت مي خواهد و استغفر الله

استغفر الله می گوید و از گناهان باز نمی آید و بحضرت صدیق رجوع نمی کند و در دل
خود ندامت نمی کشد و این توبه منافقان است یقولون با فواهم بالیس فی قلوبهم و این
توبه رایج اعتبار نیست و در فتاوی برهنه گفته فی الحدیث المستغفر لبنا المهر علی ذنبه
مستغذاء بریه و توبه معتبره توبه خجانی است و آنرا سه رکن است عند جمهور مشایخ طریقت
و فقهاء و محدثین یکی ندامت بر ماضی یعنی گناهیکه کرده است دوم ترک در حال یعنی بالفعل
از ان گناه خود را باز داشته بود و الا ندامت بر ماضی هم معتبر نگردد سیوم غم بر عدم عود
بر ان گناه در مستقبل یعنی در وقت ندامت در دلش چندان کراهت از ان گناه و
نفرت و خشیت الله پیدا نکند که پندارد که این گناه بار دیگر نخواهم کرد و بعد از ان چون ندامت
ساکن شد و آن کراهت و نفرت برفت باز در بلاء افتاد و آن گناه کرد آن توبه اوصیح
باشد و گناه سابق بآن محوی گردد و برای محویت این گناه که پس از توبه کرده است
توبه دیگری باید و چون از گناه عاجز ماند بعجز دانی ابدی پس ندامت بر ماضی کفایت
نمیکند بانه درین اختلاف است بعضی گویند که این ندامت صرف معتبر نیست چه در کن و دیگر
که ترک در حال و غم بر عدم عود و استقبال یافته نمی شوند چه ترک در حال در حالت قدرت
الافتقار

و اختیار متحقق می گردد و غم بر عدم عود به نسبت قدرت مرجوعه متوقّف در استقبال است
و این ترک و غم افعال اختیاریه اند مع القدرة علیهما و عاجز از فعل قدرت نمی دارد حکایت
و غم از تو متحقق شوند و عجز از فعل دیگر است و ترک فعل دیگر است و وقت قدرت
وقت او بود و چون به تقصیر خویش وقت توبه فوت کرد توبه وی معتبر نیست لهذا گویند که
توبه در حالت نزع یعنی ^{نایمید زنده} و قتیکه از حیاتی مایوس شود و آثار موت عیان گردد معتبر نیست
که در آن وقت ندامت است و ترک مع قدرت و غم مع قدرت موجود نیست فی الحدیث
عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم ان الله یقبل توبه
العبد مالم یغفر رواه الترمذی و ابن ماجه ای مالم یعلم علامات الموت و بعضی میگویند که
چون ندامتش بجای بود که اگر در آن ^{آن} قادر شود بر آن گناه تهنّس کند و در گناه واقع
نمیشود امید قبول توبه اوست چه ندامت اصل توبه است و ترک در حال و غم بر عدم
عود در استقبال گماهی ثابت نمی شوند بلکه عجز از فعل در حال بجائی است در حال اعتبار
کرده شود و عدم غم بر عود در استقبال بجائی غم بر عدم عود در استقبال اعتبار نموده
چنانچه کسی در جائی بود که آنجا زینت بودند و او آنجا زنا میکرد و بعد در شهر اهل تقوی آمد

و آنجا سکونت ابدی گرفت پس درین شهر تائب شد و بر ماضی حمت و ندامت خور پس

اینجا ترک و غم موجود نیست چه ترک آنرا گویند که کسی بر فعل قادر بود و آنرا مع القدرة بگذارد

و کنند و این کس در شهر اهل تقوی قادر نیست بر زنا چه زانیات در آن شهر نمیندکن عدم

زنا سبب عجز از زنا بجائی ترک زنا اعتبار کرده شود و غم بر عدم عود آنست که بالفعل او را توقع

قدرت بود و او غم ترک کند غم ترک مستمر و آن اینجا موجود نیست لیکن در اینجا او را غم بر زنا

هم نیست پس این عدم غم بر عود بجائی غم بر عدم عود اعتبار کرده شود و این بر دو اعتبار وقتی

بکار آید که ندامت آن کس زانی بر زنا بجیری بود که اگر بالفعل او را اسباب زنا همه مهیا شود و

سوی الله تعالی هیچ مانعی نبود او نفس را مقهور سازد و زنا نکند و بمیزان قیاس است زانی زان شده

پس تائب شد و شارب خمر که بعد از افلاس چون بهاء حمر نذر تائب شود و سارق و قاطع طریق

بعد از آنکه جاء مانده شدند تائب شدند و مایه حرام چون نابینا شد تائب شده و کاذب

و مغتاب بعد از تنگ شدن تائب شدند اینهمه کسان چون وقت توبه عاجز اند از گناه کردن

بعجز دائمی ابدی پس نزد بعضی توبه ایشان معقیر نیست و نزد بعضی کسیکه ندامتش تمام بود چنانچه

گذشت توبه او مقبول است لیکن حکم بقبولیت توبه او نمی کنند بلکه میگویند که استیفاء که توبه او مقبول

گرد و فی شرح السنه عن عبد الله بن مسعود موقوفه قال الندم توبه والتائب عن الذنب كمثل
ذنب له پس ندامت را اصل توبه قرار داد پس گاهی ترک حقیقی و عزم بر عدم عود حقیقی یافته
نی شود چنانچه در مشاللات مذکوره معلوم شد پس باید که انجا ندامت کافی بود چنانچه گذشت
و لیکن یک صورت با قیست و آن چون عجزش ابدی نبود بلکه بغالب ظن امید قدرت بود
و عجز در معرض الزوال بود پس در این صورت شاید که توبه او با اتفاق جائز و مقبول بود
دیگر بدانکه امام حسن بصری توبه را چهار رکن میگوید سه مذکوره و چهارم استغفار است
اعنی طلب مغفرت بر بنیان چنانچه گفته و التوبه هی الندم علی الذنب الماضی و التکرار فی الحال
و العزم علی عدم العود علیه فی الاستقبال و الاستغفار باینکه صحیح به فی غفیه الطالبتین
لغوث الثقلین قدس سره و لیکن در تفسیر حسین از امام حسن بصری خلاف این منقول است
پس معلوم شد که از امام حسن دو قول است و جمهور بر آنند که استغفار مسنون و مستحب است عند
توبه و نداده نه رکن توبه دیگر بدانکه توبه بضمج استرا گویند که انرا شکست نیاید و آن عرضیم
عدم عود تا وقت موت بر ثبات و برقرار ماند فی تنبیه الغافلین قال معاذ بن جبل یا رسول الله
ما التوبه المضموح قال ان ندم المذنب علی الذنب الذی اصابه فیتعذر الی الله ثم لا يعود الیه

و نضوج بفتح برابرت در وی تذکیر و تانیث یقال غسل نضوج ای خالص و قد یقال النضوج الصا

او هو ماخوذ من النضاجه بمعنی الحیاطه فالنضوج هو المخیط الفعول بمعنی المفعول کما صاحب الترتیب

ینصح ای یخیط ما خوف ذنبه من و صد بالحفره الصیده بحیث لا یخرقه بعد ذلك و الحاصل الثبات علی التوبه

کذا قالوا و بعض میگوید که توبه مطلقه را دو رکن است یکی ندامت بر ماضی دوم ترک در حال مع قطع نظر از

استقبال یعنی از استقبال ^{دورا} نه غم بر عود و ندم غم بر عدم عود یعنی دلش از غم مستقبل خالی بود و توبه نضوج

را سه رکن است و درین مکرر میشوند و سیوم غم در وقت ندامت بر عدم عود و استقبال پس چون بعد از آن

باز گناه کند آن منافی توبه نضوج نیست چه در وقت توبه غم او صادق بود که برگزیده کند آن گناه را بعد

از آن و اعتبار وقت توبه راست و ثابت ماندن بر ترک گناه آن در ما بعد توبه آن درع و تقوی است نه توبه

پس آنچه نزد جمهور تعریف توبه مطلقه بود نزد این بعضی تعریف توبه نضوج است و نزد جمهور درع و تقوی از

گناه سابق بر توبه که از او ثابت شده است جزو توبه نضوج است و نزد این بعضی درع و تقوی علاوه است

و ملا حسین کاشفی و اعطی در باب ششوی قول این بعضی را اختیار نمودن و در تفسیر خود این قول را

حسن بعضی گفته و در غنیه الطالبین گفته که هر که مغفرت خواهد و حال کند از گناه باز نی ماند او بر پروردگار خویش

استهزاء میکند و در قاضی رحمه الله این را حدیث گفته و نیز در غنیه الطالبین است که لغزش و احد بعد توبه قبیح تر است

از بهشت و لغزش قبل از آن و اینست، قول یحیی بن معاذ رازی قدس سره حاصل این قول آنکه گناهان قبل
توبه است مغفور میگردد و گناهان بعد توبه بزرگتر می شوند بسبب عهد شکنی چه توبه در حقیقت عهد بستن است
بعیت نقض میثاق و شکستن توبهها، موجب لعنت بود در انتباه، صدر هزاران سرکشان اندر در آگشت
از توبه شکستن حوک و فریاد، قوم یک چون عهد حق انداختند، جسم شان بوزینه ظاهر ساختند، این چنین
امت نشد سنج بدن، لیک سنج دل بود ای ذوفطن به و این قباح توبه شکنی است نه آنکه بعد از آن
توبه مقبول نیست چه توبه مقبول است بر حال اگر چه صد بار توبه شکسته شود و عن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی
رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ما اقر من استغفره ان عاد فی یوم سبعین مرة رواه
الترمذی و ابوداود و مراد از استغفار اینجاست، امت بردن با تفرغ و زاری و جفوت باری که آن معنی توبه است
نه استغفار مجردی که داب اهل نفاق است و دیگر بدانند توبه از بعضی گناهان بجز بعضی دیگر اختلاف است
در وی چنانچه از آن توبه کرد و از عینیت توبه میکنند و از اخلاق فریمه توبه کرد و از بار توبه میکنند و همچنین غیره
پس جماعتی بر آنند که اینچنین توبه او را هیچ سود نمیدهد و جماعتی دیگر می گویند که چون توبه او معذورن یا رکان
و شرائط بود مقبول است و آن بعضی گناهان که از قیام شده است مغفور میشوند باین توبه و در حق آن
منه این را هیچ گفته و در بعضی کتب سلوک هر الممتز گفته و در فرق وی بر هفت گفته که این فائده نقصان

عقوبت دارد چه مردم را بیعی گنایان التزام و اتقا از زیاده می بود از بعضی دید پس توبه ازین بعضی پس

می شود از توبه از ان بعضی پس این باعث توبه از بعضی گنایان بجز بعضی پس است

که مقبول باشد و در عقائد نسبه از شرح عقائد جدایی آورده که توبه موقت صحیح نیست

چنانچه توبه کند از گناه بقصد آنکه یکسان این گناه نخواهم کرد چه غم بر عدم عود بدی

می باید در وقت توبه اکنون بدانکه ایمان باس باجماع مقبول نیست قال الله تعالی

ولم یک یفقهیم ایمانهم لمارا و باسنا بچنین توبه باس از کاران باجماع مقبول نیست

و در توبه باس مؤمنان اختلاف است اکثر آنکه مقبول نیست و بعضی میگویند که مقبول است

و حجت اکثرین ظواهر مخصوص است قال الله تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع

نفسا ایمانها لم تکن آمنتم من قبل او کتب فی ایمانها خیرا و بعض آیات چون محقر عند النعم

ملائکه را معانده کند و بعضی غیب شهادت شود چون شرائط ساعت همید اگر دود و تفسیر

بیضی وی گفته کا المحقر ای کنفس المحقر از صارا لا مرعیا و الا ایمان برانی تو درم کن امنتم

من قبل صفت نفس است قوله او کتب فی ایمانها خیرا و بعض است بر امنتم پس معناه لا ینفع

نفسا ایمانها امنتم فی ذلک الیوم لم تکن آمنتم من قبل او کتب خیرا فی ذلک الیوم لم تکن

من قبل فی ایمانها خیر او درین آیت دلیل آن کس است که عمل را جزاء ایمان گوید و لکن
ملاعصام و ملا تقنازانی در حاشیه بیضاوی این استدلال را رد کرده اند که مقصود نیست
کسب خیر در ایمان از کسی که ایمان ندارد و عدم نفع ایمان مستلزم عدم اعتبار ایمان است
و کسب خیر در ایمان مثبت اعتبار ایمان است و ملا عصام گفته که احتمال است که معنی این
آیت چنین باشد نفع ندیده نفس را ایمان با اعتبار ذرات ایمان اگر نیاورده است
ایمان پیش ازین و با اعتبار کسب خیر اگر پیش ازین نگرفته بود پس مراد از کسب خیر در حالت
ترجیح چون محتفرا ملائک در نظر آید توبه از عصیان است چه در الوقت قدرت بر
کسب خیر سوائی توبه نمیدارد و مراد از وعده ظهور اشراط ساء عام است مر توبه نیز شامل
است قال الله تعالی ولیست التوبه علی الله للذین یعملون السیئات حتی اذا هم هم الموت
قال ان تبت الآن پس معلوم شد که توبه محتفرا مقبول نیست بظهور غیب و مع ذلک است
در حال و غم بر عدم عود در استقبالی هم مقصود نیست و به معنی قوله صلی الله علیه و آله وسلم
ان الله یقبل توبه عبده مالم یفرغ ازمالم یخفر الموت کذا فی تفسیر بیضاوی و معنی ضفوا
بن عباس قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم ان الله تعالی جعل فی

فی المغرب بابا عرصة سبعة سبعین عاماللتوبة لا یغلق ما لم تطلع الشمس من قبله وذلک قول

اللہ تعالیٰ یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایما نہا لم تکن آمنّت من قبل او کبت فی

ایمانہا خیرا رواہ الترمذی وابن ماجہ وعن ابی ہریرة رمنو قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ

وعلی آلہ وصحبہ وسلم ثلاث اذا خرجن لا ینفع نفسا ایما نہا لم تکن آمنّت من قبل او کبت فی ایمانہا

خیرا طلوع الشمس من مغربہا والدجال ودابة الارض رواہ مسلم والبیہقی عنہ قال قال رسول اللہ

صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم با درو بالا اعمال ستا الدخان والدجال ودابة

الارض وطلوع الشمس من مغربہا و امر العاقرة وخويجة احمد کم رواہ مسلم و امر العاقرة الفسقة

العاقرة وخويجة احمد کم حضور الموت قال الطیبی و طلوع شمس از جانب مغرب ودابة الارض

بر دو در یک روز یا در دو روز پس یکدیگر مظهر آیند و باقی اشراط ساعت بعد از ان ظاهر آیند

کذا فی حدیث صحیح مسلم لهذا سجد باب توبہ نزد و سیت و حجت ایشان کہ میگویند کہ توبہ

مومن عند حضور موت چون فرشتگان بیند و عند ظہور علامات قیامت و بعد از ان مقبول است

و مراد از عدم قبول توبہ درین موطن توبہ کفار است نہ توبہ مومنان بتظر نایمده و در حاشیہ

مدارک از شرح امانی آورده کہ انیقول علمای با حق است شاید از ایشان ترا حجتی رسیده باشد چه

نقلی

قیاس را در ین باب دخلی نیست ^{۵۶} واللہ اعلم و در قاعده بر بنه قبول توبه مومن عند
طلوع شمس من مغربها و بعد ذلک ذکر کرده و توبه محقر مومن ذکر نکرده و در عقائد سینه قبول
و صحت توبه محقر ذکر کرده و باقی بیان نکرده دیگر بدانند عیصانات بغیر توبه مفسور شوند
یا نه شوند پس در کبار رسوائی شرک اختلاف است و شرک معاف نمیکرد و بکبر توبه و بیزاری
از و درین هیچ اختلافی نیست قال اللہ تعالیٰ ان اللہ لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دونه
ذلک ان یشاء اما آنچه در مسند امام احمد و اردست عن ثوبان قال سمعت رسول اللہ
صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم یقول یا احب الی اللہ یا ہذہ الایۃ کل ما عباد ی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطروا من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعاً فقل رجل من
الشرک فسکت البنی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم ثم قال الا و من اشرک انک
مرات رواہ احمد مشراح میگویند کہ مشرک را نہ بخشد مگر بتوبه فقوله الا و من اشرک ای بشرط
التوبه و دخول فی الاسلام اما صفائر بسبب حسنات بخشیده می شوند با اتفاق اہل سنت
و جماعت قال اللہ تعالیٰ ان الحسنات ینزدہن السیئات اما کبار رسوائی شرک و رسوائی
حقوق اللہ تعالیٰ و حقوق العباد مختلف ینہ اند پس معتزله میگویند کہ رسوائی توبه مغفرت

کبائر جائز نیست و واجب است بر الله تعالی عذاب مرتکب کبیره و اهل سنت و جماعت
 عفو از کبیره بغیر توبه جائز دارند لقوله تعالی و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء اما نحن فرأینا
 که الله تعالی عفو از کبائر بغیر توبه وعده کرده است یا نه پس درین نیز اختلاف است پس
 جماعتی بر طوایر مخصوص رفته اند و گویند که حق سبحانه و تعالی وعده کرده است بمغفرت
 کبائر بغیر شرط توبه ولیکن بشرط موت بر ایمان و در وعده حق خلاف نیست ان الله لا یخلف
 المیعاد قال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و در تفسیر مدارک و تفسیر بیضاوی و غیر
 آورده اند و تفسیر بالقبول خلاف الظاهر و احادیث نیز گواه اند بر مغفرت کبائر مؤمنین
 بغیر شرط توبه بر طریق وعده نه بر طریق مشیت چه وعده دیگر است که در آن خلاف نیست
 ان الله لا یخلف المیعاد و خلاف وعده کذب است و آن برخداوند تعالی جائز نیست و
 خلاف وعید لطف و رحمت است و آن جائز نیست عند بعض المحققین من اهل السنة و مشیت
 وعده نیست چنانچه در دیگر است و فرموده و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و عن عباس بن مرداس
 ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی اله و صحبه و سلم دعا لامة عیثه عرقه بالمغفرة فاجابته
 قد عفرت لهم ما خل المظالم فانی اخذ للمظلوم منه قال ای رب ان شئت اعطیت للمظلوم

من الجنة وغفرت للظالم فلم يجب عشيته فلما أصبح بالمزدلفة اعاد الدعاء فاجيب
الى ما سال قال اي الراوي فضحك رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
او قال تبسم فقال له ابو بكر وعمر بابي انت وامي ان هذه الساعة ما كنت تصغي فيها فما
الذي اضحكك اضحك الله سكت قال ان عدو الله ابليس لما علم ان الله عز وجل قد
استجاب دعائي وغفرا لامي اخذ التراب فجعل يثو على راسه ويدعو بالويل والشور
فاصيحني ما ريت من جرعة رواه ابن ماجة وروى البيهقي في كتاب البعث والشور
نحوه وعن ابن عباس رضي عن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال قال الله
تعالى من علم اني ذو قدرة على معقاة الذنوب غفرت له ولا ابالي ما لم يشرك بي شيئا رواه
في شرح السنة وفي الحديث القدسي يا ابن آدم انك لو لقيتني بقرب الارض خطايا ثم
لقتني لا تشرك بي شيئا لا يتك بقربها معقاة رواه الرضوي عن النس وراه احمد والدارمي
عن ابي ذر والقرب بالكسر والضم المقدار والعذر وعن ابي ذر رضي قال قال رسول الله صلى
الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من لقي الله تعالى لا يعدل به شيئا في الدنيا ثم كان عليه مثل
جبال ذنوب غفر الله له رواه البيهقي في كتاب البعث والشور قوله لا يعدل اي لا يشرك

^{۵۹}
 وعن معاذ قال كنت ردف النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم على حمير ليس
 بيني وبينه الا مؤخرة الرجل فقال يا معاذ هل تدري ما حق الله على عباده وما حق العباد
 على الله قلت الله ورسوله اعلم قال فان حق الله على العباد ان يعبدوه ولا يشركوا به شيئا
 وحق العباد على الله ان لا يعذب من لم يشرك به شيئا قلت يا رسول الله افلا البشارة بالنبي
 قال لا تبشروهم فيكلموهم متفق عليه واحاديث اربن قبيله ديكر نيز وارد شده اند واحاديث كه
 در فضائل بعضي اعمال بعنوان عموم مغفرت در رد يافته اند و بصحت رسیده اند احاط
 آنها در كتاب تجليله القلوب عن سواد الذنوب لمولانا الشيخ نور الدين محمد قدس سره وارد است
 و آن كتاب مشتمل است بر چند ابواب مثلا باب من جاء في حقه غفر الله ما تقدم من ذنبه وما تأخر
 او ما تقدم من ذنبه من غير ذكر ما تاخر باب من جاء في حقه خرج من ذنبه كيوم ولدته امه
 باب من جاء في حقه غفر الله له باب من جاء في حقه غفر الله ذنوبه وان كان مثل زبد البحر
 او اكثر مثل زبد البحر و همچنين چند ابواب آورده است و در هر بابي آنچه بصحت رسیده
 عند ائمه محدثين انرا ايراد نموده و آنچه قصاص و دعاظ آورده اند در كتب ائمه از
 فضائل اعمال و نزد ائمه محدثين ثابت نشده است انرا رد کرده و بايد دانست كه آفات دنيا و

اراض و بلايا و زلازل هم سبب تكفير و توب مي گردند و احاديث دين را هم بسيار دارد
 شده اند اکنون حجة آن جماعت شنوكه مي نويند كه سفرات بسبب صالحات بخشيده مي شوند كه
 قال الله تعالى ان الحسنات يذهبن السيئات يعني چنانچه فزون اول ميگويد و اما كباير سوائى حقوق العباد
 و سوائى ترك غير توبه با نرسد مغفرت آنها بفضل الهي و حق بشي و تعارض مغفرت كباير بغير
 توبه و عده نموده است و ليكن بمغفرت آنها مومنين را ابد و اكرده است بقوله قبل اعبادي الذين
 اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و القنوط كقوله اناس من خوف الله كفروا الايمان بين
 الخوف و البر كما ورد في الحديث بدانكه فرق ميان قنوط و ياس آنست كه قنوط بمعني عدم
 اعتماست بر وعده مع استحقاق و مقابلهت رجاست و ياس بمعني عدم اعتماست بسبب
 عدم وعده مع عدم استحقاق و مقابلهت طبع و غرور است پس حق بشي و تعالي فرموده لا تقنطوا
 من رحمة الله اي مع استحقاقها بالتوبة و الطاعة ان الله يغفر الذنوب جميعا اي ذنوب
 التائبين بقرينة النهي عن القنوط مع استحقاق الرحمة لانه تعالي و عباد المعنونة للتائبين و
 اي اغفار لمن تاب و انه كان للاولين عفو او معني مغفرت مع ارتكاب معصيت بغير توبه
 عفو و حق است و امن است از مكر الله فلا يا من مكر الله الا القوم الخاسرون و اين معني چون تين

حیوة است مع تناول سم که کذا فی التفسیر المختار البیان در جواب است که کسی تخم در زمین کار
 و امیدوار ماند که حق بشما و تعالی بکرم خود باران رحمت بفرستد و این زراعت را از آفت
 نگاهدارد تا برسد و مقابلهش قنوط است و طمع و غرور و حق آنست که بغیر داشتن تخم در زمین
 این آرزو بر که زراعت از خود پیدا شود و بزرگدانی تنبیه الغافلین و مقابلهش بایست
 داری غرور حق بشما و تعالی نهی فرموده فلا تغرنکم الحیوة الدنیا و لا یغرنکم بالعد الغرور و نیز
 در قراة ابن عباس و ابن مسعود ان الله یغفر الذنوب جمیعاً لمن شاء من عباده و اراد
 کذا فی شرح مشکوٰۃ للطیبی اول المعظم و اجماع اهل سنت و جماعت بر آنست که کتاب و سوال
 میزان و حساب حق است در چهار علی حده است علی حرج به التفاز این فی شرح العقائد النبیة
 قال الله تعالی فمن یعلم مثقال ذرة خیراً من یعلم مثقال ذرة شرّاً من الله و آنچه ذکر کرده از احادیث
 از مغفرت ذنوب بغیر توبه مراد از آن مغفرت ذنوب صغائر است و آن وعده حق است ولیکن چون
 گناه را گناه پر و باریانند و الا کافر گردد و نعوذ بالله من ذلک و مغفرت بکار و رشیت اوست و
 نیز جابر است عقاب بر صغیر و عفو بر کبیره چنانچه در علم کلام ثابت است و حدیث عباس بن مرداس
 که باز آنست نزد اکثر محدثین ثابت نیست علی ما مرع به فی تجلیة القلوب و نیز بعضی ثابت است
 انفس

۴۲
بر تقدیر ثبوت پس بعضی گویند که در حق حجاج است و بر تقدیر عموم امت پس این حدیث از جا
است و آن علم قطعی نمی بخشد علی ما مر حوبه فی علم الکلام و الاصول و در حدیث صلوٰۃ تسبیح از
مغفرت صفائ و کبائر مذکور است. ولیکن آن هم از احادیث و شیخ ابن جوزی مفسر گفته
است و سایر احادیث مغفرت که با بلاء مذکور شده که طرق آنها هم آحاد اند پس آنها را بنویس
ماطلو که در حق عشق از کتاب و حساب و میزان وارد شده اند قاضی نیست چه تعارض
درت و یاقوت متعارضین صورت پس طریقی در حق گرفتن واجب است و غرور از طریق
شیطانی است و خلاصه تحقیق محققین درین باب اینست که اگر حق سبحانه و تعالی عمل و انشاء
کنند در حق بنده گان خود بچکس نجات نیابد از عذاب و فرج مگر معصومان و سائید ایشان را
از شفاعت معصومان قبل از حساب یا بعد از آن پیش از عذاب حطی عظیم خواهند رسید اما آنچه در
حدیث صحیحین آمده **لَنْ يُجِبِّيَّ أَحَدًا عَنْكَ عَمَلُهُ** قالوا ولانت یا رسول الله قال **وَلَا اَنَا** الا ان یغفرنی
الله منہ بر حمت و آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده **لَا يَدْخُلُ أَحَدًا عَنْكَ عَمَلُهُ الْجَنَّةَ وَلَا يَخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ**
لَا اَنَا البر حمت الله عدم استغناء خود از رحمت حق اظهار نموده اند و هم نفس کرده اند و در حدیث
حق از خوف عذاب نیست و اگر بمرحمت کتب به کفار هم طمع دارند بدخون جنت و عن ابن هبیره

قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وصحبه وسلم المؤمن ما عند الله من العقوبة ما طلع
 بجنته احد ولو لعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قطعت من جنته احد متفق عليه وشفا عت
 قسم استش قسم از ان ده خاص است بآن حضرت و تفصيل آن در كتب حديث است ديگر بدانكه توبه
 بر فور واجب است نه بر تراخي چه امر بدان غير فوت است قال الله تعالى و ائيبوا الى ربكم الالة
 و توبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون الالة يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا و يا خير توبه
 لكاي سبب استحقاق گناه مي باشد و آن كوفت بالاتفاق صحح بني شرح العقائد النفية و القضا
 السنية و تكميل الايمان و القضا وى البهنة و غير ما وى فرمايد علماء الدين و شايخ راه يقين كه اكثر
 مسلمين كه مسلوب الايمان مي شوند اعاد ابا الله منه بشوم حقيقه نداشتن گناه است و اكثر مسلمين بقصور
 مسلمين اند و در حقيقت كافرين لغو ذبا الله منه بدین سبب و شيطان كه عند الترفع قريب داده سلب
 ايمان مي كند هم بدین سبب چه بشوم استحقاق معاصي در علم حق بر و ختم كوفي شود لغو ذبا الله منه پسند
 تر عيش شيطان بر و دستگاه مي يابد تا كفو او صح و واضح گردد بر فرشتگان ائمال الاعمال بالحيوتم
 و متاش در فتاوى برهنه گفته چنانچه لغو و دروغ گويد و غيبت كند و حوض را از او ديد و در دل
 ترسي و شيماني نيارد و با كسيكه ايمان بر او داده اند لغو ذبا الله منه و ايشان را از ان خبر نه

و نیز گفته که توبه علی الفور واجب است و تسویف حرام است فی الحدیث اکثر صحیح اهل

الذم من التیف و یگرید آنکه عند اهل سنت و جماعت بنده بگناه کردن از ایمان بیرون نمی

آید و معتزله و خوارج می گویند که مؤمن بگناه از ایمان خارج می گردد ولیکن باسحلال معصیت

و باستحار آن نزد همه کافر می گردد و اکثر مردم از ایجاب کفر باستحقاق معصیت غافل اند و آنست

معصیت از اکثر مؤمنین بوجودی آید بیت بیرون زگور لاف کرامت چه میرنی، ایمان اگر

بگورری صد کرامت است، عین عبد الله بن مسعود رضا قال ان المؤمن یری ذنوبه کانه قاعد تحت

حیل مخاف ان یقع علیه و ان الفاجر یری ذنوبه کذاب مر علی نفقه فقال به هکذا ای بیده فزبه

ای طرده عند الحدیث رواه ابی بنی موقوفه و عن انس رضا قال انکم لتعلمون اعمالا هی اروع فی

اعینکم من الشوکنا نفقها علی محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و لم من الموبق

یعنی المهلک رواه ابی بنی و عن عائشه رضه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم

قال یا عائشه ایاک و محقران الذنوب فان لها طالبا رواه ابن ماجه و در شرح عقائد نفی تحت

قول الماتن و یفر ما دون ذلک لمن یشاء من الصغائر و الکبیرات آورده که بعضی اشاعه گمان می

برند که خلف در عید کرم است پس جائز است من الله خلف او و محققان برخلاف وی اند چرا که

مر علی نفقه

در خف و عید تبدیل قول است و آن جائز نیست قال الله تعالی ما یبدل القول لدی و این حرف

عفو نمیکرد چه معذور از عیوب و عید متشناس است اکنون بدان ای طالب حادق که طالب ایمان
که چون توفیق توبه یابد غسل کند و جامه پاک بپوشد و در خلوت رود و دو گانه نماز نقل بخواند

نه بر سجاده چه در خاک فروتنی زیاده است بعده سجده کند و بجنود را مع عجز و الحاح بر صغیر و کبر
یا کرده مغفرت خواهد و توبه کند هر چند یاد دارد بعد از آن علی الاجمال توبه کند از دانسته و نادانسته

از صفائو کبار کذا فی غنیة الطالبین لمحمد بن اشیع عبد القادر جیلانی و همچنین در فتاوی برهنه
و مکتوبات مینویس آورده ولیکن درین بر دو بجائی دو گانه نقل چهار رکعت نماز گفته اند و اول نماز

حدیث است فی غنیة الطالبین عن علی کرم الله وجهه قال سمعت ابا بکر و سید القیوم قال رسول الله صلی
تعالی علیه و علی اله و آله و صحبه سلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضا و صلی رکعتین و استغفر الله من ذنبه الا

كان حقاً علی الله ان یغفر له لانه تعالی یقول من یعمل سوءاً او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یکبده الله غفورا راحیا
انتهی و در حصن حصین برز اربع حسان از صحاح است و ابن جهان و ابن سنی آورده ما من رجل ذنب ذنبا

ثم یقوم فیتطهر فتوضا ثم یصلی رکعتین ثم یستغفر الله الذنب الاغفر الله الذنب و در مشکوٰۃ بروایت
الرمذی و ابن ماجه لفظ یصلی آورده و رکعتین ذکر کرده پس چون نزد اعینفه نماز نماید از نماز اول

روز و شب چهار رکعت است و بهتر است نزد وی چهار رکعت بیک سلام پس بنا بر آن در رکعتی است
 مینیزه و قنای بر هفت چهار رکعت حکم کرده و باید که در وقت توبه ملامت کند نفس خود را و اهل
 قیامت و سختیهای آن یاد آورده گیرد کند اگر گریه اش نیاید بتکلف بگیرد چه این هم مفید است
 و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ما من عبد مؤمن
 يخرج من عينيه دموع وان كانت مثل راس الذباب من خشية الله ثم يصيب شيئا من جوارحه الا
 حرق الله على النار رواه ابن ماجه و جربضم حيم ظاهر وجهه اي ثم يصيب دمع من عينيه الى شئ
 من جوارحه و قال في باب الجهنم في حديث ابي هريره برواية الرضا والسنائي لا يلج النار من لم يركب
 من خشية الله حتى يعود اللبن في الضرع الى اخر الحديث و در حديث صحيح بن دريغت كه ينادي
 را در روز قیامت ظل الله بايعني در پناه حق باشند و قيل مراد از ظل الله سایه عرش است یکی گریه
 کننده از خشية الله آمده و در غنية الطالبين و زوده كه نائب را باید كه بعب بر سینه تمام آن از
 حسنه بجا آورد از جهت كفارة تا بكم ان الحسنات يذهبن السيئات هم سياستش با كل محو شود چنانچه تكفير
 شرب خمر بقصد ق شراب شیرین حلال چون شیر و مثل و تكفير سماع ملائک سماع قرآن و احادیث رسول
 و حکایات صالحین و تكفير قعود جنب و سجد با عتکاف است در وی و تكفير من محض محض معصیت محض را

بکثرت تلاوة قرآن و اکرام معصیت و تکفیر قتل نفس بغیر حق تخریر رقبه است و تکفیر دنیا و مرد احسان
 بایشان است و دعاء بخیر برای ایشان و تکفیر طغنه و عقاب و غیمه بمجر و ذناب است پیش ایشان
 مگر چون اهل بدعت نباشند که هیچ ایشان جائز نیست چنانچه خواهید آمد داشت و از تعالی و شد فی غنی
 العلم باینک تفاوت و بر مشاللات در آن ذکر نموده و گفته که تکفیر مقود بر معصیت با اعتکاف و صدقه
 از غصب کفارت شود فی الحدیث اربع السیئة المحسنة تمها و در استومات سید فرموده که بدرگاه
 پروردگار خود اعتداز کند و گوید الیہی بنده گیر کتبه بدرگاه آمده درونی عفو کن که گنهگار امید
 رحمت تو است یا عفار و در باقی عمر او را از کار بد بگذارد و این دعا بخواند یا عظیم الامور یا
 منتهی حمیه المؤمنین یا من اذ اراد امرانا ما یقول کن یا من احاطت بنا ذنوبنا فب عین
 انت انت التواب الرحیم یا من لا یشفع سماع عن سماع یا من لا یغفل السائل یا من لا یسیر الحاج
 الملحین اذ قنار و عفو کن و حلاوة رحمت انت علی کل شیء قید را بنویس حاصل و در استغفار فوائد
 فوائد بسیار فی الحدیث من لزم الاستغفار جعل الله من کل ضیق مخرجاً و من کل هم فرجاً و رزقاً
 حیث لا یحسب رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و فی الحدیث طوبی لمن وجده فی صحیفه استغفارا
 کثیرا رواه ابن ماجه و النسائی و در غنیه گفته که رحمت تو به چهار علامت شناسه شود یکی حفظ

زبان از کذب و غیبت و فضول دوم خلوت قلب از حسد و عداوت یکسوم مفارقت از
 محبت بدکاران چهارم استغفار و برای موت و اجتهاد و در طاعت و استغفار بر معصیت و قبول
 شدن توبه بر آنچه از نشانه معلوم کرده می شود اول انقطاع از مجاس اهل غفلت و ابتلا و
 مخالطه الصالحین ثانی انقطاع از هر معصیت و اقبال بر جمیع طاعات ثالث ذیاب محبت
 دنیا و متاع آن از دل و ثبوت نظر آخرت و موت در دل اربع فرغ خاطر وی از تردد
 رزق چه روزی دهنده حاضر و ناظر است و هر که در وی این چهار صفت یافته شود او از توبه این
 متعین است که در حق ایشان وارد است ان الذی یحب التوابین و یحب المتطهرین و در مکتوبیم
 از مکتوبات میسر آورده که ای طالب چون توبه شکنی در حال باز توبه کن همچنین دوم بار و سوم بار
 تا صد بار هزار بار تا هزاران بار هر بار که باتباع شیطان در بلامی افتی در حال بیارگانه ذی الجلال
 رجم کن که چون در معاصی هست و چالاک میشوی باری در توبه هم هست و چالاک شو چون در کار
 گناه عاجز نیستی بار در کار توبه عاجز نشو و حق سبحانه و تعالی از قبول کردن توبه عاجز نیست اگر تو
 هزاران هزاران بار توبه شکنی و هزار بار رجم کنی حق سبحانه و تعالی از قبول کردن توبه عاجز نیست
 او قدرت کامله دارد اگر ترا بغیر نفس مکاره تو و گوید ترا که ازین توبه چه سود که تو باز می شکنی

توبه را جواب ده که ای نفس کافرش یک پیش از گناه عبیری پس این توبه سود بخشی خواهد شد که گناه

گناه سابق را محو خواهد ساخت انتهى بزرگی گناه کرد و شرمندگشت که چگونه در بارگاه لا ابایی

وی روی آرام چه عهد شکنی کردم فی الحال از غیب شنید بیت: باز آ باز آورده ما باز آ، اگر شوی

طالب درگاه ما باز آ، چونکه لا تقصروا از ما توداری یار، ساخت گریائی شاه ما باز آ، و در

مکتوبات میفرستد که یکی توبه شست و در دل لشکر کرد که اگر بدین سیمایی و بد خلقی در حضرت محمدیت

روی آرام حالم چگونه خواهد شد یقین او از داد اطلاق فتنه گران هم ترک نشد فامندان فان عدت

الینا قبلناک و در حدیث صحیحین آمده ان عبد الذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا فاغفر لی فقال

الینا

رب اعلم عبیری ان لا رب الاغفر الذنب و یاخذ به غفرت لعبیری ثم ملک ما شاء الله ثم اذنبت ذنبا فقال رب

اذنبت ذنبا فاغفر لی فقال اعلم عبیری ان لا رب الاغفر الذنب و یاخذ به غفرت لعبیری ثم ملک ما شاء الله

ثم اذنبت ذنبا قال رب اذنبت ذنبا اخر فاغفر لی فقال اعلم عبیری ان لا رب الاغفر الذنب و یاخذ به غفرت

لعبیری فلیفعل ما شاء متفق علیه و الله اعلم بالصواب فصل ستم در بیان توبه از حقوق الله و از حقوق

عباد و بر یک این دو بر لزوم است جانی و مالی و توبه مالی در حقوق عباد و عبارت است از رد انظار

و اینهمه انواع توبه عملی است بدان آیی طالب صادق که اگر بر تائب فرضی از فراموشی الله تعالی باشد و از

توبه کرده بود پس اگر بعد با اختیار خود بغير عذر شرعی ضایع کرده است برو دو چیز لازم می گردد یکی توبه
بر عظم نفس خود که در تضييع آن بعد و اختیار بی عذر شرعی ظلم است بر نفس وی چنانچه نفوس بدان
نااطقه اند پس توبه از آن مذمت است بر تضييع آن و ترک تضييع آن در حال غم بر عدم عود در تضييع آن
در استقبال دوم قضاء آن اگر توبه کرده و قضای آن نکرد از و بازش بر نیاید مگر آنکه تخفیف و بال حاصل
گردد و اگر قضای آن کرد و توبه نکرد و بال عدم توبه و گسختن تضييع برو باقی ماند و اگر بعد از ترک ده
چنانچه بسبب فراموشی یا خواب یا بی هوشی یا جنون یا مستی مباح از وفوت شده است یا بی اختیار
از وفوت شده است یعنی با کراهت و یا بعد از دیگر از عذر مائى شرعی از وفوت شده بود درین همه
صورتها برو قضاء است فقط و توبه او همین قضاء است و پس در واجبات چون فرغش اند در بی حکم
و اگر واجبی و فرضی که عوض ندارد چون نماز عید و سکوت عند خطبه نماز خیاره و افعال آنک ضایع
نموده است در آن توبه کافیست چون قضاء ندارد اگر نماز بکراهت تحریر او کرده است بسبب
واجبی از واجبات نماز اعاده آن واجب است مادامکه وقت باقیست و بعد از وقت نی چه
او بکراهت بهتر است از قضاء بی کراهت و این مذهب است و در مذهب امام احمد بن حنبل
بعد از وقت هم قضا باید کرد و مرجع به غوث الثقلین از امام وی احمد بن حنبل در غنیة الطالبین

در مذهب ماقضاء سنن مؤکدات بعد الوقت سوای سنت فخر نماند است و در قضاء فخر هم تفصیل
 در کتب فقه و در مذهب شافعی و حنبلیه سنن مؤکدات را بعد الوقت هم قضاء بایکد و غوث الثقلین
 در غنیة الطالبین گفته چون از قضاء ارض فارغ شود شروع کند در قضاء سنن مؤکدات پس معلوم شد که
 که در مذهب امام احمد سنن را در قضاء تابع فرائض نمی دارند بلکه علی احده قضاء می کنند و حق غوث
 الثقلین حنبلی المذهب اند و مذهب امام شافعی را در قضاء سنن شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ ذکر کرده است
 دیگر بدانکه حج را قضاء نیست و جمیع عمرت اوست و لیکن تاخیر آنم گردد چون عذری نباشد چه فقیه
 برج فرست و سهو الاصح و المختار کذا فی البرهنة و غیر آنچه حیاتی در سال شده مشکوک است پس تاخیر حج بایزاع
 بر قضاء عمر در سال قابل فسخ الوجود است گناه است پس اگر کسی سال یا دو سال یا زیاده از آن بعد فرضیت
 حج بغیر عذر تاخیر نمود بعد از آن حج کرد باید که از گناه تاخیر اعتذار و استغفار کند اینست مذهب امام ابی یوسف
 و ابی یوسف حج که تاخیر گناه است و امام محمد و امام شافعی رفو می کنند که در تاخیر گناهی نیست و لیکن چون
 چندان تاخیر کرد که موت بوی رسید و حج فوت شد آنم گشت بالا جماع و عن ابی امامة رفو قال قال رسول
 صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم من لم یبلغ من الحج حاجة فایرة او سلطان جائر او مرض جائس
 و لم یحج فلیت ان شاء الله یا وان شاء الله یا روان الداری اگر تا شب مال نبرد دارد که همه حقوق را
 بگذرد

کفایت نمی تواند کرد پس حقوق العباد مقدم باید داشت پس دین قوی ادا باید کرد
پس متوسط پس ضعیف و امام ابو حنیفه دین را سه قسم کرده یکی قوی و آن بدل قرض
و مال تجارت است دوم متوسط و آن بدل مالی که برای تجارت بنود چون ثمن ثياب
بند و عبد خدمت و دارسکن سیوم ضعیف و آن بدل غیر مال است چون مهر و وصیت
و بدل خلع و صلح از دم عمو و دیت و بدل کتابت کذا فی الاشباه و النظائر و شرحه
للیموی و مضروب و مسروق بر سه مقدم است پس اگر مالش از حقوق عباد افزون ماند
شروع کند در اداء حقوق الله پس زکوة دهد بعد از ان کفارات و فدیات و اضحیه
فطره و نذر پس ادا کند هر چه ایفاء او تواند بود از ان پس باید که همه حقوق الله تعالی
از وقت بلوغ تا زمان توبه یا ذکرده ادا کند و آنچه قبل از بلوغ نزد بعضی فرض میگردد
چنانچه زکوة بر صبی عاقل نزد شافعی فرض است از ان نیز وقت توبه ادا نماید تا با جماع
از وبال حقوق الله بیرون آید و این احتیاط است و هر حق را از حقوق الله تعالی که
بتقصیر خود بعین عذر از وقت آن تاخیر کرده است پس وقت توبه از ان قضا کند و توبه
کند و استغفار بگوید تا از وبال گناه تفریقش بر آید و الا توبه او همین قضاء حقوق برین

و چون حقوق الله تعالى مالیت و وقت توبه او مفلس گشت باید که شب و روز بکوشد در تحصیل
 مال تا اداء کند او حقوق الله تعالى را و اگر قدرت اکتساب در پیش شب و روز در زیارت
 استغفار بکوشد امید است که غفار الذنوب از وی عفو و تجاویز کند اگر سیرغابی برصوم قادر
 نیست و استطاعت فیه هم ندارد و یکی بنذر صیام عمر همه بر خود لازم کرده آ پس بر صوم عاجز آمد
 مفلس گشت این بر دو توبه و استغفار کافیست باز اگر بمال برسد و الله قیام دهند بر چند ایام
 آن فدیات از آن مال می توانند بود بدهند مگر چون خود محتاج تر باشند بدان مال از دیگران
 و در مجموع خوانی عبارات از فتاوی کبیری آورده چون صیام عمر بنذر بر خود لازم ابدی کرد پس بر
 صیام قدرتش نماند و عاجز گشت و استطاعت فیه هم ندارد پیش روز از برای کفارت روزه دارد
 و شب و روز با استغفار مشغول ماند انبیه حاصل و حقوق البعث مقدم است بر حقوق الله تعالى درین
 باب کما صح به الفقهاء فی علم الفرائض اگر ترائب حمد و الله باشد چون حد زنا و تعزیر شرع فرمود
 قطع طریق و قطع ید در سرقه و مانند آن زنها را پیش مردم ظاهر زنی و دست ستر خود نکند و عیوب خویش
 پیش قاضی اظهار نکند بک تباهی و زاری در حق باری زبان طالب مغفرت با حمت و مروت
 برکشید امید و انت است که حق بنما و تعالی از وی معاف نماید و اظهار دهد و الله پیش مردم

حدود

در صحت توبه بشرط نیست و توبه او بجز اظهار انها صحیح است صحیح بر الشیخ محمد بن عیسی
 الثقلین عبد القادر جیلانی قدس سره در غنیة الطالبین و اگر عیب خود پیش قاضی
 ظاهر ساخت پس بر قاضی لازم است اقامت حدود و الله بروی قاضی راضی کردن
 حدود از حدود بعد از ثبوت نمی رسد چه او در حدود الله ولایت اسقاط ندارد قال
 لا تأخذکم بهما رافعة فی دین الله انکمتم تو منون بالله والیوم الآخر اگر تا ب بعد
 بعد از اثبات حد بر خود ادا کند از اقامت آن بروی قاضی را لازم است اقامت آن
 بروی فی غنیة الطالبین قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم من اتی بشیء
 من هذه القاذورات فلیستر بسر الله تعالی ولا یتبری لنا صفحة فان من ابدی لنا صفحة
 اثما حدود الله علیه فان خالف ما قلناه و رفع امره الی الوری فاقام علیه وقع قیوم
 صحت توبه و بكون مقبولة عند الله تعالی و برئ من عهده ذنبه و ظهر من الله و الطمحة انتهى
 صفحہ کرانه هر چیز و مراد اینجا حقی از ذنوب است ای من اظهارنا ذنبه الحقی فی المستکونه
 عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله تعالی
 علیه و علی آله و صحبه وسلم قال تعافوا الحد و دنیا بیکم فما بلین من حد فقد وجب رواه ابو داود

لکته نفع الوداد و درستی
 انداختن و بیداری مهم کردن
 رسیدن

والنباي پس از نيشت معلوم شد که چون حد در بابا بکند معاف کنند و پوشيده نمايند ايشان زمي رسد
 معاف کنند و پوشيدن ستر بکند وليکن چون بواجب مرفوع ساختند و الي را نيز سرکه معاف کند و زوجه پند
 گذشت قود نقد وجب اي نقد وجب علي ان اقيم الله عليه بعد ان بلفظي خبره گذاري شرح عبد الله و کذا
 في مجمع البحار في مادة عفو و مثل انيشت در حق ماعز بن مالک اسلمي و اردست که با نيزک بن زل بن نعيم
 زنا کرده بود و بن زل ماعز را بر کنيز خود گرفت و اسم کنيز فاطمه بود پس ماعز از زل بود اخفت و زنا
 تا چهار بار اقرار کرد بر نفس خود بر ناپيش اخفت پس او را بچم کردند و آن اخفت بن زل را فرمود و ستر
 بنو مک کان خير کس رواه ابو داود و قيل کنيزي و غير بود و ماعز بن مالک يقيم بود و بن زل بن نعيم او را پرورده بود
 و تمام نقد او در شرح احاديث است و نعيم بن زل حديث ماعز بن مالک ذکر ميکنند از پدر خود بن زل بن نعيم
 و نيز اخفت در حق ماعز فرمودند چون خبر کردند که ماعز عند بجم او ميگرفت چون الم ضرب مي يا صلا ترنمو
 لعنه ان يتوب فيقول الله عليه رواه ابو داود و الرقيزي و ابن ماجه اما آنچه در حديث عائشه آمده ان
 النبي صلى الله تعالى عليه و علي و آله و سلم قال اقولوا ذوى الهيميات اي الخفائل الحميدة عشرتهم الا الحمد
 رواه ابو داود اين خطاب بآيه است زبعا که اقالش چون قوله اقولوا الي اخوه اي اقولوا التايب
 و الواخذة عن عشرات اصحاب الحميدة الاحمد و الله تعالى فانما لا تترتب اصلا يا اهل الولية که اقالش
 چون

عشرة بلقيندي
 بسند اقرار في
 زبعا

پس این امر خاص است با هر آن از آنکه که ایشان ولایه آن امر اند و حضرت غوث
الثقلین در غنیة الطالبین فرموده که تائب را باید که خود را با ظهار حمد و دانه تبرک
نضیعت نکند بک پیوسته و از خداوند تعالی مغفرت خواهد و با انواع مجاهدات مشغول
گردد چون صیام النهار و قیام الیل و اکتفاء بقلیل از مباح و ترک لذت و تنوع و زنا
القرآن و کثرة الصلوة و التسبیح و غیر ذلک انتهى اکنون بیان حقوق العباد بشود و وبال
این نوع حقوق صعب تر است از وبال حقوق الله تعالی صرح به فی مکتوبات الهیة و غیر
پس بر حقی از حقوق العباد که بتقصیر خود ضایع کرده است آنجا دو چیز لازم می آید یکی
تقصیر حقوق دینم توبه و استغفار چه آن تقصیر عبارت از ارتکاب منایست پس
حق الله است مثلا اخذ مال بر شونت و غصب و سرقه و بیع بغین فاحش و ربا و خلع
و مثلا استحقاق مسلم و ایداء او بغیر موجب شرعی پس درین هر دو صورت یکی حق عباد است
دوم حق الله که ارتکاب منایست پس توبه و استغفار مع اداء حقوق العباد لازم میگردد
و اگر بغیر تقصیر بود پس اداء الحقوق کند و بس هیچ حاجت نیست توبه و استغفار
پس استغفار بنیت اداء حاجت و بیع و شراء بوجبه شرعی و اشارت لک همه جائز است

منتهی نیست پس آنجا بعد اداء حقوق حاجت نیست بتوبه و استغفار بدانکه حقوق العباد و
 نوعی نوعی مالیت و نوعی غیر مالیت و مالی اگر بتقصیر وی و عدم اجتناب وی از منتهی
 بود پس ادا کردن آن عبارت از رد المظالم است و آن جمع مظالم بکسیم است و این بمعنی
 و بمعنی آن ظلم هر دو آمده پس اگر آن مال عینی است و موجود بود بعینه رد کند بر مالک وی و اگر موجود
 نبود قیض دهد و اگر آن مال مثلی بود و موجود بود بعینه رد کند و الا شش در و اگر بوجه
 شرعی گرفته است آنرا بوجه شرعی ادا نماید و اگر بر روی نفقات اهل خانه وی و اقرباء وی
 باشد آنرا ادا کند و الا ظلم کرده باشد بر ایشان و اگر صاحب حق راحی وی زینش تا آنکه
 صاحب حق بر دپس بوارثان وی برنش و اگر وارث ندرد و یا وارث وی معلوم نبود که
 یا نیت یا کدام جاء است یا آن صاحب حق دور است که آنجا آن مال رسانیدن نمی تواند
 و یا خیر او منقطع شد که مرده آیا زنده و وارث وی معلوم نبود پس درین همه صورت
 آن مال ابد است قافی متدین بسپرد و اگر قافی متدین نیابد پس تصدق کند بر این نیت
 که اگر او را و یا وارث و یا دریا بدهد و آن تصدق از وی در عمل نام وی نوشته شود
 کذا فی شرح الحموی علی الاشبه والنظائر و کذا فی العقائد السنیة و در مکتوبات میزیه گفته

تصدق کند یا بمصلح مسلمین صرف نماید و در غنیة الطالبین گفته کرد وائق از رسم انصاف
 عند الله تعالی از شش صبح مبرور و قیل از هفتاد حج مقبول و ابن مبارک فرموده که ترک
 یک فلس افضل است از تصدق صد فلس و صلوة و رضاء و الحضا و عند اليسر و الوسع هیچ
 سودی ندهد صبح به الحیوی و غیره و صبح به فی فتاوی البرهنة ناقلا عن الحدیث و الخزانة و البیة
 و المملکت و اما عند العسر و الاغلاس مع سعی در ادا ای دیون به نیت صادق و سومی دهد
 آن نماز و ارجا پنج گزب مشایخ باین گویند دهند و چون تائب مغفلس با اجتهاد کند در اداء
 حقوق و چون به نیت صادق اکت به کردن گرفت از جهت سعی اداء حقوق العیال پس پیش از
 اداء بپردازد از کتب مانده شد و باز توان گفت حق سبحانہ و تعالی خصماء او را در روز قیامت
 از وی راضی کند بکذا کتبه و حید عوفه شاه غفلة الله چه کنی بیده فی بیاضه عن بعض
 الفضلاء از جهت آنکه این کس در نیت اداء دیون صادق است بعد از توبه اگر حق تعالی
 او را مالی دادی اوفی الفور ادا دهد دیون خود بکری و در وسع رو به نیت مگر سعی
 مع نیت اداء و تکلیف مالا یطاق جائز نیست لایکلف الله نفسا الا وسعها و چون روز
 و شب در سعی آن می ماند مع نیت صادق پس حق تعالی او را مالی نداده که بدان ایفاء

دیون خود نماید پس او چنان باشد که براء استقضاء بیرون آمد و استقضاء نمود و باران نیاید
 و حقوق الله در اینجا چون حقوق العبادند و عن ابی هریره رضی عن ابی بنی علی الله تعالی علیه السلام
 و صحبه سلم من اخذ اموال الناس یرید اداءها اذی الله عنه و من اخذ یرید اطلاقها اطلقه
 الله علیه رواه البخاری و طبری در شرح این حدیث در شرح مشکوٰۃ گفته که در حق کسی که مال مردم
 عند الحاجة بنیت ادائی آن بگیرد و در اداء آن سعی و اجتهاد بکند حق سبحانه و تعالی او را یاری
 دهد بر اداء آن و اگر پیش از اداء ببرد پس امید است که خداوند تعالی بجهت خوش خصلت
 او را راضی کند تا او را مقرر نمایند و چون کسی را بنیت اداء بنود حق تعالی او را یاری دهد
 و در اینجا کلام مادران گشت که اولاً مال مردم بغیر بنیت اداء گرفته بود بعداً تائب شد و بنیت
 اداء کرد و سعی نمود پس امید است که این نفس هم بسبب توبه مانند آن کسی باشد که مال مردم اولاً
 به بنیت اداء گرفته بود پس این را هم بفرست حق تعالی در اداء آن شامل گردد قال الله تعالی
 و کان حقاً علینا نهر المؤمنین و من یحیط بوقت می فرمایند که چون تائب از اداء دیون عاقر
 آید بسبب افسوس نخستین نفس خود را صدق کند بیت چون توانستی ندانستی ز شوم
 خوشی، چونکه دانستی نه سودی هیچ داری پیش، پس شب روز از خداوند تعالی قضا

دیون خود خواهد باین مناجات یا رحمٰن الدینا والآخرة ورحیمهما توفی منهما من تشاء
وتمنع منهما من تشاء واقض دینی واقض حاجتی یا قاضی الحاجات ویا کافی المهمات
انک علی کل شیء قدير ویا معطی السائلین بلا استحقاق اعطینی من خزانة کرمک ما اقضی
بر دینک و دین عبادک بر حمتک یا ارحم الراحمین کذا فی بعض الاوراد و عن ابی سعید
الخدیری رضی قال قال رجل یومئذ ترستین و دیون یا رسول الله قال فلا اعلمک کلاما اذا
قلته اذهب الله بکم وقضی عنک دینک قال بلی قال قل اذا اصبحت و اذا امست
اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والكسل واعوذ بک من البخل والجبن
واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال قال ففعلت ذلک اذهب الله سمی وقضا عینی
دینی رواه ابو داود و عن علی رضی عنه جاءه مکاتب فقال انی عجرت عن کتابتین فاعنی
قال الا اعلمک کلماتا علمینهن رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم لو کان علیک
مثل جبل کسیر دنیا اداه الله عنک قال قل اللهم الکفین بجلالتک عن حرامک و انقض لی بعضک
عن سوک رواه الترمذی و البیهقی فی الدعوات البکیر دیگر بداند اینجا استکمال و سوا الیهما
جوابهای دارند سوال اول آنکه در بعضی رسائل آورده اند چون بباخوری یا رشوت خواری یا

شده که بر اساس مال افزوده است آنرا رد کنند بر مالکش و همچنین مال رشوة را رد کنند بر مالکش
 و اگر او را مالک مال بیا و مال رشوة بعد تو به پیش از رد و قبضه میا کنند و اگر بی غایه
 او را حلال گردد تحمیل مالک بعد قصد رد بخلاف بهور الباعینات و اجور القایینات
 و خلوان الکاهن و مال المقامة که اینها را بر معطی رد کنند و خود هم نخورد بلکه بر مالکین
 و اسامه و تصدق نماید فرق در میان این هر دو نوع چگونگی است جوابش آنکه مال رشوة و مال
 ربا از همه وجوه از ملک مالک خارج نشده است چه شبهه غصب است لهذا به تحمیل او بر اخذ حلال
 میگردد بخلاف بهور الباعینات ای اجور الزانیات و اجور القایینات ای المفینات و خلوان
 الکاهن بضم الحاء ای هدیه کل من یحیی عن العین و یاخذ الهدیه علی اجاره عن العین
 سواء كان كاهنا او نبیا او مالا او غیر ذلك و خلوان الکاهن تمیثل فخلوان المنعم و الزانی
 شده و لانی الکهنه تنقطع ببوله بنینا محمد صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم قلم سبق لانا
 التبیح و الرمل صرح به العلقه الحمیری فی شرح الاشباه و النظائر و مال المقامة مایکه
 متغیر گیرد از انبار خود در قمار باخت پس چون آخذ این اموال را بباید شنباید که این اموال
 را تصدق کند چه مالک این اموال ملک خود را را ایگانه در معاصی بلکه ساقط است و با حقیقت

طوع در غیبت خود بملک مال خود شده است و از آن کرده است مال خود را از ملک خود براه عیسی
اگر باز او را داده شود باز عیسیان کند پس بد آن مال و را نفقت داده می شود او را بر عصیت
و تصدق مال مقاره در شرح مشکوٰۃ می شنید عبدالحق در باب یمنی در شرح حدیث صحیحی
من قال لصاحبه تعال اتاکم فلیتصدق و اگر آن سوال دیگر آنکه چون در حدیث صحیح بخاری
گذاشت من اخذ احوال الناس یرید اداءها اودی الله عنه پس اگر کسی اداوت اداء این
خود دارد و شب و روز در اداء آن می کوشد پیش از اداء بمریاض اوست اداء و کوشش
آن ادی که مذکور شد نهم می خوانند و مع ذلک قبل از اداء دین بر دین قولی صلی الله تعالی
علیه و علی آله و صحبه وسلم اودی الله عنه چگونه درست آید جوابش اینست که اداء من الله
این جابر و نوحه است یکی در حین حیات مدیون و آن نفرت و انتقام من الله تا ادا کند
دوم در روز قیامت و آن ارضاء خفماست پس چون در دنیا ادا نشد در آخرت با
سوال دیگر آنکه ارضاء خفما در آن روز چگونه باشد اگر سبب اعمال از مدیون گرفته و معاوضه
مدیون خود از اعمال مدیون کرده معافی کند پس این قصاص از ارضاء و اگر غیر گرفتن ائمان
مدیون از دائن معاف کند پس این ظلم است بر دائن و ظلم بر خداوند تعالی جایز نیست

جوایش نیست که حق سبحانه و تعالی بکرم و رحمت خویش دائن را مقابل بون او در جابجاست
 عطاء فرماید تا او دائن را معاف کند پس بر هیچ کس ظلم نباشد و ایضا بنویس بدین طرز مطلق
 اند چنانچه حدیث عباس بن ردا اس که در فصل سابق گذشت و نیز حدیث رزین باب در شمل
 محمد از موأهب لیدنه للعلاء القسطلاب روایت است این بزم ملک وارد آن حدیث است و در آن
 آن گفته فقال لای لبطا حق علی آخره بفرک والنظر فی این باب این مداین من
 و فقه مملکت بالکون لای بنی هذا ولای صدیق هذا ولای شهید هذا قال لمن اعطى الثمن
 قال یارب ومن یملک ذلک قال انت مملکة قال فماذا قال یعفوک عن ائینک قال یارب فانی عفت
 عنه قال الله تعالی فخذ به ائینک و ادخل الجنة الحریث سوال دیگر اینست که گفته شد وقتی با کرم
 بر ذمه مسلم بود اما اگر دین کافر بر ذمه مسلم بود و او در سعی اداء آن ببرد و اداء کردن نتوانست
 چگونه معاف شود جوایش جائی بنظر نیامده و لیکن شاید که حق سبحانه و تعالی بمقتضای این
 عذاب کند تا از مسلم دین خود معاف کند و بدین تخفیف در عذاب اختیار کند و آنچه گفته اند که دین
 کافر زشت تر است از دین مسلم این قوی و دلیل آید در شمل محمد از موأهب لیدنه آورده اگر کسی شود
 بهقتاد بنین احرا کرده بود و بر ذمه او دین از حق مخلوقی مانده بود بهشت در نیاید تا آنکه

در این باب

۸۴
اد از عهد او بر آید و در اینجا فرق نموده اند در میان دین مومن و دین کافر دیگر بدانند
در غیبت الطالبین وقتاوی برهنه آورده که چون از اداء دیون عاجز ماند پس بحسب
دیون در حین بکوشد با انواع مجاهدات تا حق تعالی از ان حشا قضا نیاکند پس حسب
حق را بخیر نشاند در میان آنکه دین خود گیرد یا قضا پس لاجرم او قضا اختیار کند و دین
خود بگذارد این همه حقوق مالیه بود اکنون حقوق غیر مالیه شنویس اگر بر روی قضا
بود بقتل عمد پس پیش اولیاءش ظاهر نشاند تا از وی معا کنند یا مال گیرند یا قضا
گیرند و اگر اولیاءش معلوم نبود یا بسیار دم را قتل کرده در ازمنه مختلفه و اولیاء
بریک علاقه نمی داند و یا اولیاءش دور باشند که آنجا رسیدنی نتواند پس دین بر صورت
استفغار بدرگاه غفار در حق خود و در حق مقتول کافیت و در حق قتل خطا نیست است
بر عاقله و در قتل شبه بعد دیت بر عاقله است و کفارت بر قاتل و اگر عاقله ندارد پس از
مال خود دهد و اگر مال ندارد اکتس کند و اگر اکتس نتواند و یا اگر اکتس کرد و حاصل
استفغار کافی است و قصاص فیما دون نفس حکومت عدل و دیت کامل هم میباشد و تفصیل
عاقله و کفارت و دیت کامله و غیر کامله در کتب فقهیه و قصاص فیما دون نفس و حد

^{۸۵}
 قذف حق و سب نه و ارشاد وی چه زنده است پس او معاف کند یا قطع کند و حد زننه همچنان یا مال گیر
 و اگر در صورتی که بر وی مال مقرر کردند پس کسب کرده بدید و اگر عاجز شود استغفار کافیست و تفسیر
 فی المکتوبات المینیة و اگر کسی را بناحق زده بود یا دشنام یا بهتان داده بود از او معاف کند و اگر
 بدید معاف کند گوید یا کند و اگر او مرد است یا دوز که بوی رسیدن دشوار است پس استغفار کافیست و در این
 را اعتبار نیست در یقوت و اگر غنبت مسلمی غیر فاسق کرده است پس اگر غنبت بوی زرسیده یا رسیده
 و لیکن بعد از خبر رسید بوی او مرد است یا مسافر شده است و بجای دیگر رفته است که رسیدن آنجا دشوار است
 پس درین همه صورتها استغفار بر اء خود و بر اء وی کفایت میکند و در ارشاد را اعتبار نیست صرح بی
 العقائد السیده و غیره و بکذا صرح بی مجمع البی فی مادة کفرنا قلنا عن الطحاوی و اگر از نزدیک خبر
 رسیده پس لا چارست از معاف کنانیدن از وی و استغفار کفایت کند و علی الجهمی و لیکن درین اختلاف
 که در معاف کنانیدن تفصیل شرط است یا نه پس بعضی گویند که تفصیل شرط نیست بلکه محمل گوید که غنبت
 تو کردم یا معاف کن و بعضی گویند که تفصیل شرط است که گوید که اینچنین غنبت تو کردم و غنبت را بیان
 کند و معاف کند و طبعی در شرح مشکوة توشافی را و هو الاظهر گفته و قیل اگر از حلم و تحمل و معلوم کند که اگر
 بتفصیل پیش وی ظاهر شد معاف خواهد کرد پس بتفصیل گفتن شرط است و اگر پسندارد از خوشی وی که بتفصیل گفتن
 مؤلف

معاف نخواهد کرد و بک رنجیده گردد و عداوت در میان پیدا شود پس با جمال گیرنده بتفصیل که انی
 المكتوبات المیزه و غیره و این همه وقت است که او را خبر غیبت با جمال رسیده و اگر او را بتفصیل رسیده
 است پس لاچار است از تفصیل و قیل معاف کنانیدن از عقاب شرط نیست در حجت توبه اگر چه غیبت
 وی بوی رسیده بود و این قول ضعیف است و مخالف قول جمهور است و حدیثی که آورده اند و بدان حجت
 می گیرند ضعیف است و آن اینست و عن انس رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 ان من کفارة الغيبة ان تستغفر لمن اغتبت تقول اللهم اغفر لنا و له رواه الیهیقی فی الدعوات الکبیر
 و قال فی هذا الاستغفار پس در غیبت علی الاطلاق استغفار برای خود و برای معقاب کفارت رسیده است
 اگر چه خبر غیبت بوی رسیده بود و شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ باین مائل بیک قائل است و طبری از غای
 آورده که غیبت کننده را باید که چون اعتذار از پیش معقاب بر معقاب شناء گوید و بوی توبه بگیرد و مدار
 کند بر شناء وی و توبه د بوی تا آنکه دلش خوش گردد پس کفارت غیبت میگرد باین خوشی و اگر از مدار
 کرده بر مدح وی و توبه د بوی و او خوش دل نشد و اعتذارش قبول نکردیم کفارت معصیت غیبت خواهد
 ان شاء الله تعالی در روز قیامت بداند بعض بنوی بیتی پیوسته است که معصیت غیبت نسبت غیبت
 بچند وجه دیگر بداند سعادت و تمت و طعمه و نغمه و بهمان وجه و کینه بناحق بود حکم غیبت دارند پس

اگر او را خبر رسیده بود یا او مردن است بعد از شنیدن خبر آن یا او دروست که با او رسیدن بجای و در صورت
 حاصل می شود پس استغفار کافی است بر او و برای خود و الا معاف کنند و بخت بی پایان حکم نیست
 و همین حکم دارد زنا به نسبت محرم زانیه و شوهر او چه درین دو گناه جمع شده اند یکی گناه خدا تعالی و آن
 ظاهر است دوم گناه محرم و شوهر زنی که با وی زنا کرده است که چون خبر ایشان میرسد متاخر می شوند
 و پیش خلق معیوب و شرمند می گردند و صاحب فرارش مقدم است بر همه در استقام و عفو پس چون زن یکی
 و یا بدها کسی زنا کرد لغو و باید منه و خبر آن کس و یا محرم دیگر رسید پس اگر ایشان زنده اند و حاضر اند
 لا چار است که معاف کنند و بخت یه و مجرد توبه و استغفار کافی نیست و لیکن شرط معافی و قیست که داند که معاف
 خواهند کرد و این چنین معافی درین زمان از کسی نادر الوجود هر چه فی مکتوبات الهیة بیت جزایر ماس
 نباشد عیب پوش، عیب پوشد آنکه باشد پزیرش، پس درین زمان استغفار و تفرع و زاری و رجوع
 باری عز اسمه کافی است و باید که در کثرت طاعت بکوشد و باید دانست که غیبت فاسق و مبتدع از جهت فسق و بدعت
 او جایز نیست بلکه موجب اجر و ثواب است یعنی چون در غیبت ذکر فاسق او و بدعت او بود شاید که غیبت خود
 شنیده توبه کند پس اینچنین غیبت مأمور فی التبتة للفقہ ابی الیث السمرقندی و فیقال ثلثة لایکون فیهم غیبة
 سلطان جائر فاسق معین و صاحب بدعت یعنی ذکر فعلهم و منہم و قدر روی عن ابی صلی الله تعالی علیه و آله
 و سلم

استغفار از آن که
 و قیمة قبول التوبة فی یک حکم
 بنا از آنکه بکنی بکنی با نیکو
 کان ظالم من اعلم و مکنه
 حق عیب و باید من ابراهه غنه
 خطا و در غیبت
 من یالیصم تحت قیوم
 رتبه از آن

صحیح و مسلم اند قال اذکر الفاجر بما فیہ کی یکذره الناس بعد ازان گفته و هذه النوع من الغیبة مباح
 بل ما جوبه و ما مورد فی باب الاعتصام من التکوة عن ابرهیم بن میسر قال قال رسول الله صلی الله
 تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم من وقر صاحب بدعه فقد اهان علی هدم الاسلام رواه البیهقی فی شعب الایمان
 مرسل و فی باب حفظ الکتاب عن انس رضی الله تعالی عنہ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم اذ اخرج
 الفاسق غضب الرب تعالی و اهتز له العرش رواه البیهقی فی شعب الایمان پس چون توفیر و مدح ایشان
 جائز نیست پس امانت و مدت ایشان جائز شد و الله اعلم بالصواب فصل ششم در بیان ظلم و حقیقت آن
 و سیاسی دل بدان و انواع گناهان بدانند ظلم در اصل لغت وضع الشیء فی غیر موضعه است پس بمعنی
 و تجاوز از حد و در شرع مستعمل شده پس بمعنی ستم عرفیت اعیان بمعنی ایدائی موجب شرعی یا عرفی و
 یا اخذ مال کسی بی موجب شرعی یا عرفی پس این حقیقت عرفی است و بمعنی تجاوز از حد و در شرع
 مبرایند و اخذ مال بی موجب شرعی است مثل ستم بخلاف ایداء و اخذ مال بموجب شرعی بی موجب
 عرفی که بران است مثل نیست و مراد اینجا از ظلم بمعنی شرعیت و آن بر دو نوع است یکی ظلم بر نفس خود
 و آن معاصی الله و عرف است که ایداء ظالم بیع مخلوقی زند و حق مخلوقی ضایع گردد و سوائی نفس
 چنانچه شرک و اجتناب الله تعالی از ارتکاب بعضی منہای چون شرب خمر و کذب و بخل و سماع الملامی که باین

حقیقت شرعیست حال تعدی ظالم
 و یکی کانوا انفسهم ظالمین و در میان
 نفس ضایع کننده ستم بی موجب
 از حد و در شرع

نوع و بال اخروی و ایزد سخت لایطاق آبخیمانی بر نفس ناتوان خود می بندد دوم ظلم بر غنی
 و آن در حقیقت ظلم بر نفس و نیست به نسبت آخرت پس دین نوع دو ظلم جمع می شوند بر دو
 بر نفس ظالم یکی ارتکاب مناسی چه حق تعالی این فرموده ازین نوع و او منهی کرد و این حق
 الله دوم ظلم بر مخلوق که عود خواهد کرد بر ظالم انتقام آن در روز حساب پس این نوع سبب
 ظلمین سخت تر است بر ظالم از نوع اول بدانکه ظلم با اصطلاح اهل شرع و درع ما خود است
 از ظلمه بمعنی تاریکی بسبب آنکه ظلم بر ظالم اعین معصیت بر عاصی ظلمه الکونیت اعین تاریکی بر
 در دنیا و عقوبت پس تاریکی در دنیا اینست چون گناهی می کند نقطه سیار در دشت می نشیند چنانچه
 گناه بیشتر کند نقطه سیار در دشت بیشتر نشیند پس دشت را تمام سیاهی می گرداند و برگناهی که
 سبب توبه یا بغیر آن مغفور گردد نقطه آن از دشت بر خیزد و اگر توبه کامل از همه گناهان کرد یا به
 گناهانی بجز این دیگر مغفور نشدند چنانچه کج مبرور چه عموم مغفرت ذنوب سوای حقوق الناس بجز
 با خدا ثابت شده پس سیاهی از دشت دور گردد و آن سیاهی بر دو نوع است یکی را بنحیف
 گویند و دیگر را بن غلیظ و بن حقیقت آنست که هر اطراف دل را سیاهی احاطه نکرده بود
 بلکه جواریب دل اندک سیاهی و پاکیزگی دارد و توبه پذیر بود و هنوز از زلزله است و از بس

موت و قیامت اندکی اندکی خوف میدارد درین غلیظ آنست که بکثرت ذنوب اول
نقطهها در پهلو میکشید می نشینند تا آنکه به دل راسخ می کنند تا آنکه مقدار نقطه خالی از
سیاهی نماند پس بکثرت ذنوب نقطهها نشینند پس سیاهی بر سیاهی دوام داشته
سخت میاگرد ظلمات بعضها فوق بعض پس اندیشه خیر و خوف قیامت از دلش بر خیزد
و لیکن موت و آخرت بتمام صفت او شود و دائماً مشغول در شهواتی بود پس اینی علامت
رین غلیظ است پس کسی خداستعالی بجا رین غلیظ را هدیه می دهد تا او توفیق بر توبه می یابد
و اغلب چنانست که بر قلب مکر کفر کرده می شود تا اندیشه خیر در دلش وارد نشود و این حالت را
منع دل طبع و ختم بر دل و قسوت دل و قفل بر دل و اغفال او و عما و او مانند و نقص
فرقانیه یا بنهم ناطق اند چنانچه در بیان دگر گذشت و بیان غین در فضل آئنده خواهد آمد ^{تسلی} آئنده
و تاریکی اخروی آنکه این سیاهی که بر دلش نشسته و در پیش چشم وی هویدا گردد بحسب اندازه
سیاهی دل تاریکی قیامت بر وی هویدا بود چه هر چه او در معنی است فردا صورت گیرد و این قدر معلوم
نشده که این سیاهی که بر دل می نشیند معنیست یا صورتی و در حالت است نشسته بکتاب و سنت
قال الله تعالی طاب لرائع قلوبهم ما کانوا یکذبون و عن ابی هريرة رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی وجمعه وسلم ان المؤمن اذا اذنب كانت نكته سوداء علی قلبه وان تاب استغفر

صقل قلبه وان زاد اذنت حتى تعلو قلبه فذلكم الران الذي ذكره تعالی كلابل ران علی قلوبهم ما

كانوا یكسبون رواه احمد و الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حديث حسن صحیح و شرحه ریشة

در فصل بیان درگذشت و عن حنیفة رضوان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وعلیه وسلم

یقول تعرض الفتن علی القلوب كالحصیر عود اعود افاقی قلب الشیر بها نكتت فیه نكته سوداء

و اسی قلب انكرا نكتت فیه نكته بیضا الحديث رواه مسلم و نكته بمعنی نقطه مانسته اگر نفوذ کرده

بود در دل چنانچه گذشت در بیان دل پس ظلم معصیا ظلمت در کونین است و عند طاعتی انوار

کونین است بر حق سبشی و تعالی بنده را اختیار داده و فاعل تحت را گردانیده و اورا بسوی نوری خواند

و دیو یعنی اورا بسوی ظلمت می خواند تا کدام دیده دانسته نور اختیار کند و کدام ظلمت اختیار کند

الهدوی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور الذین كفروا اولیاء هم الطاغوت یخرجونهم

من النور الی الظلمات پس چون در دنیا این امر را منح بدین نمیشد و لیکن بشوم معاصی منح دل می باشد

که عبارت ازین سیاهی و رین و قساوت می بود پس در حالت قسح دل اگر بگوید در خیر شای و در هر احوال منح صور بدین می باشد

بقدر سختی دل او و کوی شبها بگوید دل او در تاریکی می بود مانند سیاهی دل و عن ابن عمر رضوان

قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اذا انزل السجود عذابا اصاب العذاب من كان
فيهم ثم بعثوا على اعيانهم متفق عليه وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
يبعث كل عبد على ما مات عليه رواه مسلم قال الله تعالى فمن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى وقال
ايضا ومن اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضحكا ومخرجه يوم القيمة اعمى قال رب لم تحشرني اعمى فكنت
بصيرا قال كذلك استك آياتنا فنسيتهما وكذلك اليوم تنسى وقال ايضا والذين كسبوا السيئات جزاؤهم سيئة
مما كانوا يعملون فليس لهم حسنة الا الذين كفروا بعد ايمانهم اولئك هم الفاسقون
ان النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال الظلم ظلمات يوم القيمة متفق عليه وعند الموت وبنو
رنگ دلش برروحش بنهند وچنانكه گوي بوي وچنينه حق قال الملك اخبرني ايها النفس الخبيثة كانت
في الحجة الخبيثة الحديث چنانچه يتفصل تمام در حديث مسلم رابن ماجة واحمد ونسائي واربعة وجوه و
نورانيت بدن در قيامت و طيب روح و راحت در گور و براس نور بر راط و خلكه و شفا و اعمال
و غير ذلك بموجب نورانيت درست اگر نورانيتش بكمال بود اين همه چيز بكمال باشند و اگر متوسط متوسط
و اگر ادنى ادنى و عن ابي حنيفة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم الميت تحفره
الملائكة فاذا كان الرجل صالحا قالوا اخبرني ايها النفس الطيبة كانت في الحجة الطيب اخبرني حميدة و

الشری بروج وایمان و رب غیره نخبان الی آخر الحديث واحادیث ایزن قبیله بسیار اند اکنون
 بیان نورانیت و نورانیتان شنو قال الله تعالی یوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین
 ایدهم و بایمانهم الایة و قال ایضا یوم لا یخفی الله البین و الذین آمنوا و عملوا بهم سعی بن ایدهم
 و بایمانهم یقولون ربنا اتم لنا نورنا الایة و قال ایضا و لا یرقی و جوبهم قمر و لافک الایة و قمر غبار
 سیاف و ذله خوری و فی الحديث الصبیحین ان اوزرقه یخلون الجنة علی صورة القمر لیل البدر ثم
 الذین یلوهم کاشد کوب دري الحديث و در شمائل محمد از مواهب لیلینه آورده فی حدیث ابن مسعود
 فی عظیم نورهم علی قدر اعمالهم فمنهم من یعطی نوره مثل الجبل العظیم سعی بن ایدهم الحديث
 و فیة ایضا فیسترون علی قدر نورهم فمنهم من یرک کطرة العین و منهم من یرک کالبرق و منهم من یرک کما
 السج و منهم من یرک انقضاء النکوب و منهم من یرک الیج و منهم من یرک کشف النور و منهم من یرک
 کشف الرجل حتی یر الذی یعطی نوره علی طهر قد میگوید علی وجهه و یدیه الحديث و اعمال الصالحات
 امروز معنی اند و فردا صورت گیرند بصورت نورانیه لطیفه و این النور که فردا شود ایستونند صور
 حسی است و آنچه در میزان سجیده شود همین صور اعمال چه معنی را سجیدینی نیست و این صور
 اعمال سبک در حق جها خود نشناخت کنند و احادیث درین باب وارد اند و عن ابی هریره رفته قال

قال

قال رسول الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم تجبى الأعمال فتجبى الصدقة فتقول يا رب
 انا الصدقة فيقول انك على خير فتجبى الصدقة فتقول يا رب انا الصدقة فيقول انك على خير
 ثم تجبى الصيام فقال يا رب انا الصيام فيقول انك على خير ثم تجبى الأعمال على ذلك يقول الله تعالى
 انك على خير ثم تجبى الاسلام فيقول يا رب انت السلام وانا الاسلام فيقول الله انك على خير
 الحديث رواه احمد وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم
 الرم معلقة بالعرش يقول من وهلين وصله الله ومن قطعني قطع الله متفق عليه وفي حديث
 ابي داود في فضائل القرآن البشرا يا مدثر معا ليك المهاجرين بالنور التام يوم القيمة
 تدخلون الجنة قبل الاغنياء بسبعمائة يوم وذلك خمسمائة سنة اي لان النور التام علة لست
 السير وسرعة المروءة على العراط وسهولة لمنشأ الدخول في الجنة وفي حديث مسلم اقرؤ القرآن
 فانه ياتي يوم القيمة شقيفا لا صحابا اقرؤ الزهراوين سورة البقرة وسورة آل عمران فانها
 تاتيان يوم القيمة كأنهما غمامتان او غائتان او فرقان من طير صواف تحاجان عن اضيئهما
 الحديث قال الشيخ رحون السريدي للتوزيع لا الشك وفي حديث البيهقي في شعب الایمان
 الصيام والقرآن يشفان للعبد يقول الصيام اي رب اني منعته الطعام والشهوات

صايب جمع صايب
 اي يارب ربنا

بالنها فشفقین فیہ ویقول القرآن منقہ النعم باللیل فشفقین فیہ فشفقان وازین حدیث
 معلوم شد که تلاوة قرآن در شب بهتر است و فی حدیث احمد بن حنبل و الدارمی و البیهقی بروایت
 عبد السبن عمر و رغب بن العاص انه ذکر الصلوة یوما فقال من حافظ علیها کانت له نورا و برئانا و نجات
 یوم القيمة و من لم یحافظ علیها لم تکن له نورا و لا برهانا و لا نجاته و کان یوم القيمة مع قارون و
 فرعون و هامان و ابی بن خلف و این ابی بن خلف آن گشت که گفته بود یا محمد من ترا خواهم گشت
 و انخفت و نمود من ترا خواهم گشت ان شاء الله تعالی پس انخفت او را بنیم نیزه مجروح کردند
 پس در طریق مکه ببرد و قتل او مشهور است لغت الله علیه و قال الله تعالی یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من
 اتى الله یقلب سلیم ای لا ینفعان احدا الا ذاق لب سالم عن رین الذنوب و الشهوات لان حسب
 القلب الصافی ارشاد انباءه الی الدین فیعرفون حق فینفَعون بالمصدق و الدعاء و الاستغفار
 و ینفَعون ما فی سبیل الله فینفَع و لا یرضی ان یفعل غیر ذلک کذا فی بعض الرسائل حاصل کلام
 افراط و تفريط ظلم است بر نفس وی و رین است بر دل وی و ظلمات است بر چشم وی در روز قیامت
 و عدالت مراد مستقیم و اصل ندر است و افراط و تفريط ندارد دیگر بداند رین کبیره است و این
 صیغه واحد است و در تعریف صیغه و کبیره و در عدد کبیره و شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوٰۃ گفته که
 کبیره

کیره آنکه در شرح بروی حدی تعین یافته یا وعیدی واقع شده یا نهی از ان بدین قطعی درو
یافته و موجب است حرمت دین گشته و بر چه نه اینچنین است صغیره است و مرتب کیره متفاوت است
بعضی بزرگتر و قتی از بعضی و عددی چند از ان در احادیث ذکر یافته ولیکن منحصر نیست در ان
بلک آنچه بر آن حضرت بوجی ثابت شده بتقریب حاضران و سائلان بعضی از ان ذکر کرده و ذکر بای
بر وقت دیگر موقوف داشته اند و در فتاوی بر هذ گفته که هر گنا میگوید از ان در قران و در ذکر کیره
و آنچه منع از ان در حدیث بود صغیره و بقوی اگر وعید بر ان باتش بود کیره است و الا صغیره انتهی و
در شرح عقائد گفته که بعضی گفته اند آنچه کف و ش مانند فاش کما مضموم در احادیث می بود کیره بود
و اگر فاش از فاش کما مضموم بود صغیره و قیل هر گنا میگوید بروی وعید مخصوص دارد بود کیره است
و قیل هر گنا میگوید امر را کند کیره باشد و الا صغیره در دسبب عدم امرار و استغفار از ان
و جاکفای گفته که صغیره و کیره بر دو اسم اضافی اند و یک به نسبت دیگر شناخته می شود پس هر یک
چون بفوق وی نسبت دهند صغیره گویند و چون به تحت وی نسبت دهند کیره گویند و اگر کما مضموم
کفر است انتهی و در شفاء گفته که تون بن عباس و غیری اینست که هر معصیت است کیره است و نه
مگر صغیره به نسبت معصیت است که از ان بگوید واقع بود و مخالفه الباری عز اسمه کیره است در چهره نباشد و

ابو محمد عبد الوهاب فرموده که ممکن نیست که گفته شود که در معاصی الله صغیره مگر کما صغیره
 گفته می شود باین معنی که اگر از کبائر منصوص علیها اجتناب کند آن صغیره مغفور گردد و این
 پس چون در تعریف کبیره اختلاف واقع شد در عدد کبائر هم اختلاف افتاد بسیار نیست
 و یا هشت و یا نه تا چهار صد و شصت و هفت که این قدر کبائر اند و حافظ حدیث شیخ ابن حجر
 قدس سره در ین باب کتابی تصنیف کرده بتحقیق تمام مسما کرده اکثر ابنز و ابر عن اقراف
 الکبائر و ذکر کرده در آن چهار صد و شصت و هفت از کبائر و میگویند که آن کتاب بنسب
 الوجود واقع شده است و اکثر از آن کبائر که در روایت صاحب عقائد نسفد ایراد نموده است
 بطریق نقل از وی و تفصیل کبائر و تعینات آنها در اینجا باید دید و عن از جهت تر تطیل
 آنرا اندراج نکردم و الله اعلم بالصواب فصل نهم در بیان توبه خواص و توبه اخص خواص
 بدانند در اصطلاح قومی توبه از ذنوب که توبه العوام است از توبه گویند و این توبه در
 خواص را نیز شامل باشد بر قول صحیح چه اولیاء الله تعالی محفوظ اند از اهرار بر قول صحیح
 معصوم اند و عصمت شرط نیست در ولایت بر مذہب مختار اما این نوع توبه وظیفه
 اخص خواص نیست چه بر مذہب مختار نبیاء علیهم السلام معصوم اند از صفات و کبائر عمد او سزا

قبل النبوة وبعد في الصلوة السقم في الرضاء والغضب خيا نچه همه تفصيل در محاش گذشت پرتوبه از
نوع توبه العوام است و نیز توبه الخواص است چه از ایشان وقوع ذنوب می بود اما توبه اخف الخواص
از ذنوب نباشد چه ایشان معصوم اند از ذنوب مطلقا و هو المقتی و دیگر و نوع توبه است که مخصوص
یکی از این بخواص و دیگر باجنس خواص و نوع دوم که مخصوص است با اولیاء الله آنرا انابت گویند و قال
الله تعالی و انیبوا الی ربکم و ان توبه از غفلت است و غفلت بر نسبت ایشان گناه است بیک گرفت بیت
کسی که غافل از حق بگزیند است ، و در اندم کافرت اما همان است ، خیا نچه در محاش گذشت و غفلت
بر نسبت عوام مردم گناه نیست چه احتراز از غفلت ممکن نیست عوام را از روشی عادت و نوع سوم
مخصوص است با جنس خواص اعین با نبیاء الله تعالی و این نوع را اوبت گویند و اختلاف کرده اند
در آن که این نوع توبه از چه چیز است پس بعضی گویند که از ذنوب است و بعضی گویند که از غفلت است
و بعضی گویند که از رویت حسنت است و بعضی گویند که از کون قلب است بماسوی الله تعالی و بعضی
گویند که از رویت وجود نفس و بعضی گویند که از بند شدن در تحلیف صفا از تحلیف ذاتیه و بعضی گویند
که این توبه از چیز است که عقل را یک آن چیز را نمی توان یافت و ما را در آن خوض کردن نمی شاید پس
قول اول گفته که آن توبه از ذنوب است و همچنین قول ثانی که آن از غفلت است هر دو باطل است و وجه بطلان

قول اول عصمت است و این توانا فی عصمت ^{مگر آنکه گفته شود که داد از ذنوب و ذنوب مخصوصه}
 که نسبت ایشان ذنوب اند بخلاف دیگران و تحقیق آنست که غفلت بر انبیاء حاضر نیست و اگر حاضر گویند
 پس این نوع مشترک شد میان اولیاء و انبیاء علیهم السلام و سخن مانو غیبت که مخصوص است با نبیاء
 و در مکتوب دوم از مکتوبات مزین گفته که ذوالنون محیری فرمود توبه العوام من الذنوب و توبه
 الخاصة من الغفلة و توبه الانبیاء من الرویه ای رویه المحبت و رویه النفس انتهى و در غنیة البیان
 گفته که توبه الانبیاء من ركون النفس الى ما سوى الله تعالى و در نفحات السالکین و غیره از رسائل
 فارسیه آورده که توبه انبیاء از بند ماند نیست در تجلیات صفا از تجلیات ذراته و اینهمه اقوال اجتماع دارند
 که تخمیناً گفته اند و صحیح آنست که قیاس را در آن درکن نیست پس سکوت بهتر است و عنی الانعزالی
 تمام قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ای ایها النبیان علی قلبی وانی لا استغفر الله فی السوا
 مائة مرة رواه مسلم و علی عارین و شرح این حدیث حیران و سرگردان اند حاصل کلام آنکه چنانچه رین برود
 نوع است رین غلیظ و رین خفیف چنانچه گذشت همچنان عین برود و نوع است عین غلیظ که آن عین
 است از بخاری غلیظ که بر دل می نشیند و آن منبعث می گردد از غفلت و این و خواص مردم را می بود
 و عوام چون رین دارند پس عین درین منبعث می گردد و علی حده وجود ندارد و دوم عین رقیق که آن
 عین رقیق است

۱۰۰
بشارت لطیف ساری بر دل و آن خاص است با نبیاء علیهم السلام و آن پیدای شود از چرخ که خدا
در رسول وی داند و خوف کردن در آن نمی شاید و آنچه گفته اند در آن همه بقیاس و تخمین گفته اند
مگر آنچه از بعضی اهل کشف به ثبوت پیوسته بود بکشف صمیم ما خود از مشکوة بنوت و اربع و اثنت
قول اصمعی است که منوره و قیقه پرسیدند از وی که از قلب مصطفوی دم نتوانم زد اگر از قلب
دیگری می پرسید می گفتم آنچه دانستم از عین و رین و غیره اما از قلب مصطفوی هیچ نمی گفتم
و دم نزنم چه این عین از قیقه متبهاست پس خوف کردن در آن نمی شاید و شیخ تورشتی
منوره که آفرین باد اصمعی و رحمت کند حق تعالی او را که در شان عالمی قلب مصطفوی
براه او ب رفته و حق است که گفته چه مضب اجلال قلب نبوی که مہبط انوار رحی الهی و
معدن اسرار غامضه نامتناهی است از آن بزرگتر است که بعقل و قیاس در آن نمی توان گفت
که افعال شیخ عبدالحق فی شرح المشکوة دیگر بدیند فرق مذکور میان توبه و اوبه و زبانه در
اصطلاحی است و در اصل لغت و عرف فرق نیست و در غنیة الطالبین گفته که رجوع کردن
از ذنوب بسبب خوف عذاب اخروی توبه است و از جهت رجاء ثواب اخروی زبانه گویند
و از جهت مراعات او را در اند تعالی نه از برای خوف عقاب و نه از برای رجاء ثواب او برین

وقیل الرحمن بخوف العقوبة توبة و بطع الثواب انابة و کما جاء الله و کرمه اوتة و این جمله اصطلاحات

دیگر بدانکه بعضی گویند که بعضی عبادات در حق عوام عبادت و در حق خواص سیات تست و بعضی عبادات

خواص در حق اخف خواص سیات تست و شیخ ابوسعید ابوالخیر فرموده است و فرموده حسن الله علیه

سیات المقربین و بعضی مردم را یکلام را حدیث بنوی می دانند و هیچ آنست که حدیث نیست بلکه قولی

شیخ ابی سعید که ذاتی ذیل مجمع البحار و سر این قول نیست که خواص را در درجات عبادات عوام

بند شدن و بدرجات عبادات خواص ترقی ناکردن گناه است و همچنین اخف خواص در مقامات عبادات

خواص بند بودن و از مقامات عبادات باطل شدن و ترقی ناکردن گناه است پس برین قول

ممکن است که گفته شود که توبه عوام از ذنوب عوام است و توبه خواص از گناهان خواص است که باز

ماندند از درجات عبادات خواص و توبه اخف خواص از گناهان ایشان که بند شدن ایشان

در مقامات ادینی و باز ماندن از اعالی و الله اعلم بالصواب فصل دهم در بیان آنکه یکی از اقسام

ارکان طریقت است بیکایه و اقتداء بنسبت رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی اله و صلیه سلم

که عبارت است از ورع و تقوی بر قانون شریعت و در فضل علاحه گذشت که بغیر اتباع نبوی هیچ چیز

نفع نرساند در دنیا و نه در آخرت پس ضرورت اقتداء بیکایه است و اقتداء بنسبت رسول الله صلی

۱۲
الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم بداند مردم را در تعریف ورع و تقوی احکام است پس بعضی
گویند که تقوی ترک محظورات است و ورع ترک شبهات بعده یکی بمقام دیگری گاهی مستعمل می شود
و قبل تقوی در اصل وضع ترک شبهات بود و بعده در ترک محظورات مستعمل شده و قبل هر دو لفظ بر هر دو
مستعمل و اصل وضع معلوم نیست و قبل تقوی ترک محظورات است و ورع پرہیزکاری مطلق است از محرمات
بودن از شبهات یا از مباحات پس ورع با معنی بر تقوی و عفت و زهد شامل است چه ورع چون بمعنی مطلق
پرہیزکاری آمده پس بر معنی تقوی که ترک محظورات و شبهات است صادق می آید و بر معنی عفت که ترک
شبهات است هم شامل است و بر معنی زهد که ترک مباحات و انکفاء و تقبیل است هم شامل است و در
قوی عفت ترک مطلق شنوات است محرمات باشند یا مباحات و از کشف اللغای چنان مفهوم می گردد که
پرہیز لفظ تقوی و ورع و عفت مترادف اند بر معنی مطلق پرہیزکاری که در تریعت محمود بود و اقوال
مذکور در شرح متون الفقه و حواشی آنها در باب امانت ذکر می کنند و در مجمع البحای بعوم ورع قابل
سنده دیگرند آنکه ترک محظورات و ترک شبهات و ترک لذات و شبهات مباح بر فعل واجب و مستحب و مندوبات
نیز شامل است بالترام و بعوم مجاز مثلاً ترک صلوة و صوم در ترک مستنوبات ترک مندوبات محظور و مشتبہ و
مباح پس فعل صلوة و صوم و غیره و فعل تطوعات و فعل مندوبات ترک محظور و ترک مشتبہ و ترک مباح

۱۰۳۰
 بعین التمری مع عموم مجاز پس برین تقدیر تقوی و ورع و عفت عین کتب است و اقتداء
 بنسبه رسول الله اعین تقوی و ورع و عفت مساوی است بکتب است و اقتداء بنسبه رسول الله
 تعالی علیه و علی اله و مجبه و سلم است و هر دین محمی محفوظ بباب تقوی و ورع و عفت است بر قانون است
 که عبارت از کتب اعتقاد است بکتاب و سنت و شیخ بطراط مستقیم و هر چه سواء است از شیخ و صلا
 و الحی و زندقه و بدعت و کفر است و عن مالک بن انس مرسل قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی اله و سلم
 حرکت فیکم اربین لن تفضلوا ما تمسکتم بهما کتاب و سنت و سنة رسول الله فی الموطاء و سیمغنیات اخیر بر این
 اهل ورع و تقوی است که بر هر طراط مستقیم قدم می نهند قال الله تعالی و الآخرة عند ربك للمتقين و قال
 ایضا و اجران العاقبة للمتقين و قال ایضا کذلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یزیدون علموا فی الآخرة
 و الا فساد و العاقبة للمتقين و قال ایضا و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و التقون یا اولی الالباب
 لعلم تقوی و متقین آن گروه اند که طریق این را انحضرت صلی الله تعالی علیه و علی اله و مجبه و سلم بخط
 مستقیم تصویر نموده و از راستان و چپان آن خط محفوظ نموده کشیده بعده فرموده که خط مستقیم راه من و
 اصحاب من است و خطوط منحنیه را هم شیطین است بر هر کسی شیطانی اگر می خواند مردم را بسوی راهش
 و فرموده تقرق ایتی علی ثلاث و سبعین ملة کلهم فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال
 انما

۱۰۴
 انا علیه و اصبی و قد سبق الكل فی محله به انک محرمات سه قسم است فعلی و قوی و غیابی بر تقوی
 ازین اقسام شش است اہم است بعد از آن تقوی از شبہات و آن نیز بر سه قسم است فعلی و قوی و غیابی
 و آن نوع تقوی نیز مقصود و در حدیث صحیحین آمده الحلال بین و الحرام بین و بینہما شبہات
 یعلمن کثیر من الناس ومن اتقى الشبهة استبرأ لدينه و عجزه و من وقع فی الشبهة وقع فی الحرام
 کالراعی یروی حول الحمی یوشک ان یرتق فیه الا و ان لکل ملک حمرا و ان حمرا المدحی و الا و ان
 فی الجبۃ حصنة اذا صلحت صلح الجبد کلا و اذا فسدت فسد الجبد الا و منی القلب متفق علیہ و قدر فی
 بیان القلب و عمر حسن بن علی رضی اللہ عنہما قال حفظت من رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحبہ
 و عن یار یبک الی یار یبک فان الصدق طلائینہ و ان الکذب ریبہ رواہ احمد و الترمذی و النسائی
 و روی الدارمی الفصل الاول بداند بر حاکم فقہا مکروه گویند مرد را بنی مشیت پس مکروه در
 عبادت آنچه نقصان دازد و پس مشیت گردد بر مردم کہ ثواب بر آن مترتب میگردد و نایمی دوچ
 اگر عند اللہ مقبول نباشد بسبب نقصان ثواب بر آن مترتب نگردد و اگر مقبول گردد ثوابش بدو
 در عبادت مشیت باشد بر مردم حفظ آن و اباحت آن بسبب تعارض دلیل خطر و دلیل ایا و یکی بر آن
 است مکروه تحریک و مکروه تنزیہی اگر نقصان قوی و دلیل خطر قوی بود تحریک و الا تنزیہی

و تفصیله فی کتب الفقه و این استنباه بر تمانه بر حق بشی و تعالی اما ترک مباحی از زخارف دنیا و
 لذائذ و ادب اهل الله و این عفت و دیگر به اندر غنیة الطالبین آورده که در مع تمام نکرد و بگویند
 و چه چیز خود لازم گیرد حفظ زبان از غیبت و بدگویی و کذب و اجتناب از بدگمانی و بازماندن
 از شیخ و واستهزاء و باز داشتن چشم از نظاید و اعتراف بفقرت و شناختن منت او تعالی و
 و اتفاق مال در راه حق و عدم طلب ملوک و کبر برای نفس خود و محافظت بر صلوات آخره در موت و قیامت
 و استقامت بر طاعت اهل سنت و جماعت و بی ملالت رین و نه خفا و در مع تمام نکرد و انتی حاصل کلامه
 این ده خصال تمام ندارد و می گویند که مدار این ده خصال بر حیاست و هر که حیاض الله ندارد اول ذلت ایمان ندارد
 و نیز در غنیة گفته که در مع و تقوی شرط است بدو شرط یکی توبه صحیح و دوم رد المظالم و ارضاء الخفم
 و دیگر به اندر عسک بکتایب و سنت رسول شامل است بر جمیع احکام دین چه مأمور به و چه نهی شده
 چه مباح و چه نجی چه حسن و چه قبیح چه محمود و چه مذموم و لیکن بعضی از احکام شرح طلبند و باجماع تمام
 مقاصد آن حاصل نمیکرد و چون آفت حرص و طمع و سوال و نتیجه توکل و تقوی و صبر و فشار زیاد
 و سمعت و منافع اخلاص و صدق طویتی و بداء تجسس و عیب جوئی و طعن و فوارده انماض و کتمان
 و امتناع از تک پس برای هر یکی فیه علی حده می باید فصل نهم در بیان حسن اخلاص در اعمال و قبح
 ایضا

۱۰۶
 رای و سمعت بدان اطالب صادق که رای و مرآت بر وزن قتل و قتل معنی نمائیدن و
 در عرف شریع نمائیدن عبادت حق و خلق را برای تحصیل مایا جاہ یا ثناء مردم بروی سمعت
 بنفسمین استیج از تمیيع بمعنی شنواییدن و در عرف شریع تشبیه عبادت حق بر مردم از جهت تحصیل مال
 یا تجایا صبح مردم اورا پس رای چون نماز و تلاوة قرآن و غیره علانیة میکند چنانچه مردم اورا
 می بینند و در دلش عرضش آن بود که مردم مرا نیک گویند و صالح پندارند و یا چیزی از مال
 دهند و یا اعزاز و اکرام دهند و ثناء گویند و سمعت چون اخبار صوم مردم را از جهت اغراض
 مذکوره و آنچه میگویند لا رای فی الصوم و لیکن فی السمعة مدخل و این بنا بر آنست که صوم عبادت
 سیرت چشم دیده نمی شود چنانچه صلوة و زکوٰۃ و امثالهما و بگوش شنیده نمی شود چنانکه تلاوة قرآن
 و بیع و تحمید و امثالهما پس رای را در آن مدخلی نیست و خبر کردن مردم را از صوم خود این خبر
 است اگر در دلش چیزی از اغراض مذکوره وقت اخبار موجود بود و همچنین معابد نیک از مردم
 پوشیده کرده چنانچه در خلوت یا شب تاریک بندگی کرده بود بعد از آن از جهت عرفی از مال
 یا تجایا ثناء و مدح اظهار عبادت کند و مردم را خبر دهد این سمعت و لیکن در استعفاء
 و غیر هم رای عام است بر سمعت نیز شامل است و اخلاص و رای و سمعت همه موقوف بر دل است اگر

غالب در دانش ریاء سمعت بود و اندکی اخلاص هم در در این مبطل اعمال تا آنکه موجب ابراء
 زد و کرد و قضاء واجب گردد صرح فی الشیخ عبدالحق فی شرح مشکوٰۃ و اگر غالب دانش اخلاص
 اراده وجه الهیست و ریاء اندک است ظاهر در وی نقصانست نه بطلان و اگر هر دو برابرند یعنی
 نیت بعد و نیت ریاء در عمل ابروی دارد ظاهر چنان معلوم می شود که نفع و زیان هر دو برابر باشند
 و احادیث و آثار در وعید او و عدم قبول عملش وارد و این راسته درجه یکی آنکه در ابتدا و عمل بود
 که محل نیت و این شیخ ترتیب تا آنکه اگر غالب در دانش ریاء بود مبطل عمل گردد دوم آنکه در دانش
 عمل ریاء طاری و عارض گردد نثر بعضی مبطل عمل نیت و سهو المعتمد است و الله تعالی سیوم آنکه
 بعد از فراغ از عمل ریاء در دل نمودار شود این هم مفرت است و او را اولین مبطل عمل نیت گفته اند
 ای شیخ عبدالحق فی شرح مشکوٰۃ و در آیه و نظائر در قاعده اولی آورده که چون در نیت عبادت
 غیر عبادت راجع کرد حکمش در جایمانندیم که صحیح گردد یا نگردد ثواب دارد یا ندارد و شیخ نیز
 توقف کرده و در آیه و نظائر و شرح و تبیین الغافلین آورده که اگر آغاز کرد خالصا و
 تعالی پس در آثناء عمل ریاء در دانش داخل شد اعتبار آغاز راست و شش از واقعات
 آورده که احتراز در آثناء و صلاۀ از ریاء ممکن نیست پس وقت آغاز معتبرست و چون پیش مردم نماز

۱۰۸
میکنند یا آداب و مستحبات میکند اردو چون در غیبت نماز می گذارد بی آداب و مستحبات میکند
و در ثواب اصل نماز است و این زیادتی که برای مردم میکند باطل است و بر عینیک برای
ریاء می کند اگر کسی حاضر نبود آن عمل باطل نمیکند او را هیچ ثوابی نیست بر آن عمل
و درین هیچ اختلافی نیست و لیکن باید دانست که آن سبب ریاء باطل میگردد تا آنکه
تقدیر لازم آید ابراء و عبادت بدین حاصل نشود و یا باطل نگردد و ابراء و عبادت بدین حاصل نمی
شود و در ثواب نباشد و درین اختلاف است بدانند در مقاصد که عبادت و محضت نیت شرط است
بالاجماع و بی نیت نه محبت دارد و نه ثواب بقوله صلوات الله تعالی علیه علی له و علیه السلام انما
الاعمال بالنیة ای انما صحته الاعمال ان ثوابها منوط بالنیة پس در صورتی چون غایب
بود در وقت نیت نه محبت عبادت ماند و نه ثواب دل علیه عبارة شرح الوقایة فی باب الوضوء
حيث قال المقصود فی العبادات المحضة الشرب فاذا اخلت عن المقصود لا يكون لها صواب
بكذا مع الشیخ عبدالحق فی شرح المتکوة و در وسائل که عبادات محضه نباشند عند الحنفیة
شرط نیت و بی نیت صحیح است مگر تیم که نیت در آن شرط است و لیکن ثواب موقوف بر نیت
مع بی فی شرح الوقایة فی باب الوضوء و الشیخ عبدالحق فی شرح المتکوة پس مسائل برای صحیح باشند

این ثواب در تحقیق شرح حسامی در فصل نهم آورده که صحت عبادت از قیام عبارتست از بودن فعل
 سقط قضاء و نذر متکلمین عبارتست از بودن فعل مطابق امر شرعی قضا واجب آید یا نه پس از
 غیر متوجهی که بگمان وضوء نماز گذارد و صحیح است نزد متکلمین مطابق امر شرعی بر حسب فعل وی با
 وجود عدم العلم سقط قضاء نمی شود پس نمازش بسبب صحت و عطا بقوت موجب ثواب است و نذر
 فقهای صحیح نیست چه بود انتم حقیقت سقط قضاء نیست انتی پس برین قاعده نذر متکلمین عمل را
 صحیح نیست چه او خودی در آنکه عملش مطابق امر شرعی نیست و در قاعده اولی از اشتباه و نظائر آورده و
 لاشیطره للثواب صحیح العبادت بل شایب علی غیبه و شایع حوی گفته که صحت عبادت موقوف است بر وجود ^{نظر} آن
 و اگر کسی آن و ثواب عبادت موقوف است بر نیت تقرب الی الله و اخلاص و کسیکه بایستخس وضوء است
 و نذر است و نماز کرد نمازش جائز است بسبب قوت شرط و ثوابش در یاد یعونیت و احلاص و برین نمازش
 صحیح از جهت وجود شرائط و ارکان و مستحق ثواب نیست از برای نیت احلاص و رعایت کمالی المستوفی
 شرح المنافع انتی و مراد از این رباه و ارشاه نماز است و لیکن رباه در نماز مبطل نماز است مگر در صورتیکه
 نیت بجز اخلاص بهم صحیح باشد و آن نیز صحیح است چنانچه خواهد آمد انتی الله تعالی بجهت در مقام عبادت
 شرط است بالا جماع و آن در محل نیت بسند و بعد از آن در ارشاه عبادت و در غیر محل نیت اگر رباه واقع شود
 بی اثر

متجزی

عبادت می باشد و بعد رایا تو باشی که گردد چنانچه شایع مذکور خود ذکر کرده در قاعده اولی
تکریم انکه بر عبادت می بینی میگردد چنانچه ملاوت قرآن و در آمد تعالی بر عباد از آن عباد حکم ملاوت
دارد پس در هر جزو که رایا ملاحق شود ثواب آن جزو فوت نشود نه ثواب باقی بجزا اگر از آثار ملاوت
زانکه در یک نیست یا در حدیث رایا و درین حدیث ثواب همانقدر از فوت شود و بعد از آن چون رایا در نش
زانکه ثواب باقی قرات و در یک اکنون بداند با جراح ثابت شده که هر یکی در آن رایا باشد محقق نگردد
بدگاه حق و درین نیز تفصیل است چنانچه اکنون شنیدی و مع ذلک مرئی زانکه بر است یا نیست پس
بعین گویند که لا اجله و لا در عین و میگوید که گویا آن عمل نکرده است که رایا مبطل عمل است پس اگر آن عمل نکرده
تقاضایش لازم آید و الا لا وجه برای تحقیق بر آن اند که ذات رایا از کمال است و بسبب زانکه بطلان
در نکرده و رایا نوعیت از شرک که آن مستحبات شرعی و لیکن در آن اختلاف است این نوع شرک
کفر است یا معصیت است غیر کفر پس جمهور بر آنند که معصیت است و بعضی گویند که کفر است که استیفاء
شرح الاستبانه فی الفقه الشافعی و شرک بر دو نوع است جلی و خفی و جلی بر دو نوع است یکی این
ذات واجب الوجود سوی الله تعالی محال الله تعالی که از این شرح العقائد النصفیه اثبات صفت قدیم
مانند صفتی از صفات حق من کل الوجوه مرذوق و اسود الله تعالی که از این حواشی الشرح المذكور

و کذا فی شرح امیر ابراهیم و در آنجا استحقاق عبادت بر خداوند تعالی چنانچه اینها را که کتب درستی

سبخی و تعالی هیچ چیز مستحق عبادت نیست که از فی شرح العقائد النسفی و احادیث و روایات معتبره

برین وارد شده اند و حق بسیرت و افعال اهل رسول و در حدیثی از تعالی علیه و تعالی علیه السلام

چنین مقرر است که اندر ایوم القیامه انما یقولان و از زبان تنفی و انما ینطق یعقول انی و کلمتین

یکی ابرغیند و یکی من و می مع الله پس از خود و بالمصوبین ارواه از توحیدی و ذکر عتق باین حدیث

و وحدیت تنبیه الغافلین نیز وارد است و نشاءان میگویند که مراد از عتق از بنیاد کفر است

و در بی از خارج هم است که حق تعالی او را بنیاد نشود و گویند که مراد از کفر در حدیث

خداوند است نه سده و التقاط کند و در درج اندازد و مراد از مصوبین تقصیر کنندگان صور حیوانات

و در اندکان صور حیوانات چنانچه بر دست کار و یار و یار بر جامه صورت حیوان گشته یا در پستان

راغب باشد اگر چیزی داشتند ضرورت اقتضا و بران صورت حیوان باشد شریک را قطع کند و اینها

قطع شریک صورت حیوان ندارد و قائلان غیر حیوانی چون صورت اشجار و غیره جانوات و سنگ

معصومین است در عید و وقت نیست و حکم مقصود از صورتی از آن بدتر است و لیکن شایسته

می گویند که مصوبین صور حیوان را دارند گمان آنها اگر عبادت صور واجب نگونید و خودم عبادت صور

را

[illegible]

قالوا يا رسول الله وما الشرك الا صغر قال الرباء واحاديث الرين قبيد يساء الله ويكره ان يسمع من اجل
تقوى راءهك نبي كردد مدياوه كه علما وزيا وعباد و عزات را غلبا يملك ميگرد كه ايش را غلبا
از رياء احترام كم ميشا و عني اميرتاه رضا قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان الله
الناس يقضي عليه يوم القيمة رجل استشهد فاتي به فعرقه نعمة فعرهها قال فما عملت فيها قال قاتلت
حتى استشهد قال كذبت ولكنك قاتلت لان يقال جريش فقد قيل ثم امره فسيح على وجهه حتى
اليق في النار ورجل تعلم العلم وعلمه وقراء القرآن فاتي به فعرقه نعمة فعرهها قال فما عملت فيها قال
العلم وعلمته وقراءت فيك القرآن قال كذبت ولكنك تعلمت العلم ليقال انك عالم وقراءت القرآن
ليقال هو قاري فقد قيل ثم امره فسيح على وجهه حتى اليق في النار ورجل رسع الله عليه واعطاه
من احسن المال كله فاتي به فعرقه نعمة فعرهها قال فما عملت فيها قال ما كنت من قبل تحب ان تنفق فيها
الا انفق فيها لك قال كذبت ولكنك فعلت ليقال هو جواد فقد قيل ثم امره فسيح على وجهه حتى اليق
في النار واهل علم ايجيدش در باب علم ست و در باب حوض و شفا و حديث صحيحين آمده من كان يسجد
لله من تلقاء نفسه الا اذن الله له بالسجود ولا يبق من كان يسجد اتقاء و رياء الا جعل الله طهره و طبقه و
كلما اراد ان يسجد خر على قفاه و در باب حشر و حديث صحيحين آمده و يبق من كان يسجد في الدنيا راء
الموت

ثبت

رسوئیتند بلیسب میگوید ظاهر طبقاً واحداً و اوله طبقاً واحداً ای عظمی واحداً فلا یستطیع ان ینحی
 للبدن دیگر بدانکه چند چیز نیست که براء باطل نمی شود و در ثوابش نقصان نیفتد یکی صلوات بر پیغمبر
 صلی الله تعالی علیه و علی آله و محبه سلم صحیح به العلامة الشیخ محمد الباشا الشهبزی فی الکتاب جامع المغزوات
 والیه اش را الشیخ عبد الحق فی غایة المکام فی فضل الصلوة علی سید الانام دوم فرائض الله تعالی
 که فرائض براء باطل نمی شوند نزد بعضی از علماء در حق سقوط واجب از فراموشی لا ثواب له ولا ذر
 یعنی چون بعد از نیت لوجه الله تعالی در شأء عمل براء افتد عمل باطل نشود و براء ذمه حاصل گردد
 و ثواب موعود بر اداء فرائض از دست نهد و بعضی گویند که در هر چیز براء واقع شود مگر در صوم
 و در قاعده اولی از اثبات و نظائر گفته لایاء فی الفرائض فی حق توط الواجب و در فن ثانی
 در کتاب صلوة نیز همچنین گفته و فیقه البواللیث گفته لایدخل البراء فی شیء من الفرائض و این قول
 بر تقدیر کیفیت نیت اعمال شرطها و ارکانهاست بغیر شرط نیت باخلاص در آنها و جهود
 بر آنست که شرط نیت باخلاص در آغاز عمل و الاصح نیت اصلاح اخلاص نیت و فرستادن در نیت
 مثل نماز و زکوة و روزه و غیره و جمعی در شرح ربیعاً گفته و قبل البراء لایدخل فی صوم الفریفة و یدخل
 فی سائر الطاعات که این تتمه الواقتا و نیز گفته ان قوله لا یاء فی الفرائض مخالف لما ذکره اهل التفسیر

من ان اتياء الزكوة في الرافض لان البعد من الرياء ذكره المتراشني في شرح الجامع الصغير و

نیز گفته ما ذكره المصنف مخالف لما في الواقعات من ان الرياء لا يدخل في صوم العوفية وفي

العباد يدخل لان النبي صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال يقول الله تعالى الصوم لي وانا اجزئي

به ونفي شركة الغير وهذا لم يذكر في حق سائر الطاعات وعنه في كتاب الكلب من المنقبي انتهى بعد گفته

که تفهیل بحديث مذکور مقتضی عدم دخول ریاء است در مطلق صوم فرض بود یا نقل و صاحب واقعات

مقیّد بفریضه داشته پس حاصل کلام ایشان در باب ریاء چنین معلوم می شود که در حق ابراء ذمه

در فرض ریاء نیست اگر چه زیاده ثواب سواء ابراء ذمه بر ریاء فوت می شود چه در ذات ابراء ذمه

ریاء صورت نمی بندد مثلاً کس مدیون دین خود را استخارا داد می کند در اداء دین و اسقاط

آن از ذمه ریاء صورت بندد بخلاف تصدق مال خود که در آن ریاء را دخلی باشد دیگر گفته می شود

که نیت عبادت خدای تعالی عدم خلوص نیت مدعی نیست مثلاً نیت نماز که فرض ظهر یا عصر میکند و نیت

که فرض ظهر یا عصر میکند و اسقاط فرض از ذمه خود می نمایم و این فعل مردم را می نماید که تا مردم نماز

که فلان معصی است تا معصی نکرده یعنی حاصل کلام ایشان آنکه در صحت و فساد و اسقاط الهی از ذمه

نیت لغوی مع علم آنکه معنوی عبادت است کافیت و آن غم قلب است بر فعل شئی از حیثیت عبادت

و ثواب هر عمل فرض بود یا نقل موقوف است بر ائمه شرعی و آن قصد طاعت و تقرب الی الله
تعالی است در فعل یا مورب یا در ترک عملی منہی عنه چه ترک همیشه طاعت است و این نیت شرعی
را اخلاص گویند و هر که تفصیل این مقام تحقیق تمام بجوید گوید قاعده اولی و قاعده ثانیه
از شرح اشباه و نظائر لاجوی مطابقت کند و جمهور بر آنست که در مقاصد نیت بعد شرط صحت است
خیال پنج در شرح و قایم در باب وضوء گفته که چون مقاصد عبادت از ثواب خالی مانند صحت اشباه
نماند یعنی فاسد کردند و خالی شدن عبادت از ثواب عبارت از عدم قبولیت آنست در درگاه
حق و آن مقصود از عبادت و چون از مقصود خالی ماند فاسد شد و صحیح نماند دیگر دانسته میشود
که در زیارت قبر شریف آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و محب سلم رایاء فرزند نمی کند خیال پنج در
درود فرزند نمی کند و لیکن در جای نوشته نیامد اکنون بیان اخلاص شنوید الله اخلاص خالص
ساختن و صفائی کردن چیز را از امیزش چیرنی دیگر تقول اخلاصه اذا جعلته خالصا و
در اصطلاح شرعی اخلاص صفائی کردن طاعت حق را از ثواب رایاء و سموع و غیره و اخلاص را
شرائط است یکی ترک رایاء و سموع دوم ترک عجب سیوم ترک طمع از مخلوق و این بنا بر قوی است
و آنچه در فصل چهارم و پنجم و نهم از باب دوم گفته شد که اخلاص پنج رکن است چهار رکن مذکور

و پنجم طلب رضاء حق آن بنا بر قول دیگر است و این اخلاص بنا بر تعبد است در نیت شرعی
در تعریف نیت دو قول است هر دو قول را علاوه جمعی در شرح اربعه و نظائر ذکر کرده یکی آنکه
النَّيَّةُ قَصْدُ الطَّاعَةِ وَالتَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي إِجَادِ فِعْلٍ بِسَبَبِ
شامل نیت با وجود آنکه ترک منتهی بقصد عینی امتثال الامر است چنانچه بعضی احادیث
نیز از آن گواهی است ولیکن شارح مذکور گفته که مراد از عزم و قصد ارادة الفعل نه ارادة التمسك
و هم آنکه النیة توجیه القلب نحو ایجاد فعل او ترک موافقا لغرض جلب نفع او دفع ضرر خواهد
و گفته که بسور است و نیت رتبه دایه و تخفیفها بهر دو طور آمده پس بر تعریف اول و نیت
در چیز ملحوظ است که در دل هر دو را الحیظ کند یکی عزم فعل حیرت که موجب تراب است دوم عزم تقوی
و طاعت و طلب رضاء حق در فعل آن چیز پس برین تعریف اخلاص عبارت از تقوی و طاعت
در فعل آن چیز پس ترک ریا و سمع و ترک طمع و ترک عجب شرائط اخلاص است و اخلاص
خود چیزی است از دو جزو نیت بر تعریف مذکور پس تعریف نیت شرعی بر نیت لغوی و بر اخلاص
شامل است پس برین تعریف چون عباد و محض از اخلاص خالی باشد صحیح نباشد چه اخلاص جزو
نیت است و چون جزو نیت رفت تمام نیت رفت مثلا نماز و روزه و زکوة و حج و عباد و تلاوت قرآن

و سایر عبادات بقصد و غم میکند نه بهزل و ذهول و خطا لیکن در خاطرش قصد تعقیب الی الله
نگذشت پس بمقتضای این تعریف اگر نیت را شرط صحت عبادت محض گوئید پس در بیشتر صحیح باشد
و ابراء و ذبدان حاصل شود و اگر شرط ترتب ثواب بر آن گوئید و نیت لغوی را که غم فعل است
در صحت کافی گوئید پس صحیح باشد بی ثواب و استقاط فرض از ذمه به آن حاصل گردد و برین
تعریف عرصه عبادات منگتر می گردد و بناء برین تعریف در فتاوی برهنة گفته که شرط است که
در نیت الله تعالی گوید یعنی بدل گوید که شرط نیت بدل است و فی غنیة المتیة شرح منية المصلی
و العبادات انما شرحت لیس رضاء الله تعالی ولا یكون دینک الا باحلاصها لرفی النیت فی العبادات
و هو بقصد کون الفعل لله تعالی لا غیره و بر تعریف ثانی نیت در عبادت بقصد فعل چیزی از
جهت نفع و ثواب است اما احتضا کردن در آن که این فعل خالصا لله تعالی است شرط نیت
بمقتضای این تعریف بلکه نیت عبادت کما ینت که بدانند فرض را و نقل را از جمیع عبادات
مع و نیک همه را عبادت دانسته قصد فعل او کند و نیت الله تعالی در ادای او را شستن شرط
نیت چه عبادت نمیشد مگر الله تعالی پس قصد عبادت و غم نیت ثواب عین نیت الله تعالی است
چون نیت ثواب نباشد مگر رضاء حق و عبادت حق و رضاء حق و عبادت حق در چیزی وجود ندارد

و غرض در آنست که
در دین نیت است

مگر چون آن چیز مد تعالی بود بحسب قانون شرعی در آن چیز بودن اول مد تعالی بر عزم دل
 موقوف نیست بلکه بر آن شیء ضابطی نیست مد تعالی می شود چون ریاء و غیره همان خلوص مد
 تعالی است چه بودن فعل مد تعالی عبادت و سب ثواب و طلب رضاء حق بر چهار متلازم یکدیگرند
 پس چون نماز یا روزه یا زکوة یا حج یا جهاد یا تصدق مال یا کاروائی کسی کردن یا تلافی قرآن
 یا ذکر مد تعالی یا سائر عبادات قولیه و فعلیه و جانیه و مالیه کسی ازین عبادات محضه یکی را بقصد
 یعنی بعزم دل کند و عزم دل در فعل آن چیز از جهت یکی از چهار چیز کنند یا از جهت مد تعالی کند یا از
 آنکه عبادت و تقرب است یا از جهت آنکه ثواب بر آن مترتب میگردد یا از جهت آنکه رضاء مندی حق
 حاصل می شود پس چون یکی ازین چهار در عزم فعل در دل و حاضر و محسوس بود و باعث بر فعل
 یکی ازین چهار بود پس این نیت شرعیست و این نوع نیت مقبره است در جمیع عبادات مقصده
 و مسائل و این تعریف نیت مختار علامت است و این را مورد گفته و در غنیة المتعالمین گفته الیته فی اللق
 مطلق المقصد و فی الشرع قصد الفعل لیکون الفعل لما شرع له و این تعریف هم برین قاعده است
 چه عبادات شرع نشده مگر مد تعالی از جهت حصول تقرب و ثواب و رضاء مندی حق و چون یکی
 ازین چهار باعث عزم فعل گردد و در دل حاضر بود گویا بر چهار در دلش حاضر باشد چه یکی بی دیگری

۱۲۰
در واقع و در نفس خود وجود ندارد اگر چه در ذہن فاعل حاضر نبود مگر یکی پس از دیگری
صورت عبارتست از ترک ریاء و سمعت و عجب و طمع پس چون این چیزاء در دلی آینه کشیدن
آنها از دل و دفع کردن آنها از دل اخلاص است و چون دل از اینها خالی بود و ذہن از اینها مفل
و ذایل در وقت غم فعل بعد او للعبادة والتقرب اورضاء الله تعالى اولئیل الثواب
چنانچه گذشت پس اخلاص بی تحصیل و بی تکلیف حاصل شد و لیکن برین تعریف اخلاص
دیگرند و نیت دیگر در برین مسائل مبینہ یافتہ می شوند در کتب فقہ در شرح اشعری و انظار علمی

گفته که در خلاصۃ الفتاوی آورده است اگر و بیضی گفت که اگر خدا ائمتالی و راشف و عاقبت

دہد از بیماری پس برین حج است بر روی حج لازم گردد اگر چه بعد تعالی نگفت چرا که حج نمی باشد

مگر بعد تعالی آفره و ازین قیید است آنچه در اشعری و نظائر است اگر او را کسی گفت که اگر نماز

ظہر بخوانی ترا یک دنیا است پس نماز خواندن فرض از کردن وی با قطع شد و ثواب نیست

و دنیا را و از این انتہی حاصل و در فتاوی برہنہ وغینہ المتبع و سائر الفتاوی و آردہ

که اگر دخلت فی صلوة الامام یا اقدتیت بہذا الامام گوید این قدر نیت او را بستمہ و اگر

مگاہ شروع این قدر حضور دارد کہ چون او را گفته شود کہ کہ ہم نماز مکنہ ای و بیدار گشت جواب دہد

و حاجت تباعل بنقده اینقدر نیت اورا بسته یعنی اگر چه دهنش از نیت مد تقای خالی بود

و گفته اند که نیت در وضوء که مشاب علیها قصد رفع حدث و استباحة الصلوة و مد تقای

در آن شرط نگفته اند و آنچه می گویند که نیت فرض بر اء مسقط فرض و موجب ابراء ذمت

و زیاده ثواب بر آن معتبر نیست میگردان آن بنا بر سنت که نیت که عبارت از قصد فعل عبادت است

مع علم آن عبادت آن باقی است و آن شرط صحت است و لیکن چون دلش از ریاء خالی نباشد ثواب بر آن مترتب

می گردد اگر چه مد تقای بدل درگاه قصد استحقاق نکرده است چه عبادت نمی باشد مگر مد جنبه گذشت و چون

بقصد خلط کرد ریاء را اخلاص نماید که موجب ثواب بود و نیت باقی ماند که شرط صحت و علل و حیوی در رفع

چند از شرح اشیا و نظائر گفته است که صحت عبادت بر وجود شرائط و ارکان موقوف است و ثواب بر اخلاص موقوف

و ذات اخلاص ابتغاء مرفعات الدست و طلب وجه الله و التقرب الیه است قال الله تعالی و اما احد عنده من لونه

تجوزی الا ابتغاء وجه رب الاعلی السوف یرضی و ریاء و سمعت الحسن بن علی بن فضال یقول یمنع من خیر

بینی باستفهام عمل خود و این قصد بخیر دنیا نیست و عجب از کبار است که در انی القعائة السینة و در کثر العون

فی العقائد

گفته که عجب اصل کبر است و هر معصیتی که از کبر خیزد توبه پذیر نیست چنانچه معصیت ابلیس و طمع بر دوزخ است

یکی کردن عبادت حق برای اجر معین چون تعلیم و اذان و اقامت و تلاوة قرآن مایه معین اگر چه حق فی حق

داشته اند چنانچه در اشباه و نظائر و شرح گفته و عن عبادة بن الصلت قال قلت يا رسول الله
رجل اهدى الي قوسا ممن كنت اعلم الكتاب والقرآن وليت بمال فارسي عليهم نافي بسيل الله
قال ان كنت تحب ان تطوق طوقا من نار فامتنها رواه ابو داود وابن ماجه ودر حديث تقي
تمام است چه علماء می فرمایند هر حشبه سه کاری کند و از ابقی طلب چیزی دادند و او قبول کرد
در اجر اخروی او نقصانی نشود اما مطابق این حدیث گرفتن آن چیز بوی حرام گردد
و در ثوابش هم نقصان شود و متاخرین اجر معین مشروط هم جائز دارند و بحديث بخاری از این
عباس و بحديث احمد و ابی داود از خارج بن صلت رو کرده که کتاب الاحابة وارد شده است
استدلال میکنند بر جواز اخذ اجر بر طاعتی و لیکن سخن ما در اخلاص است نه در اجواز اجبار و نه در
اباحت اخذ عطیه بر عبادت و چون در خاطرش از عبادت غرض و نیوی هم نبود اخلاص نماند دوم
عبادت کردن از جهت تسخیر مردم چنانچه در اب اول دعوت است که این هم ضایع اخلاص است بیت
در دولت باد لبرت گر غیرم داری نهان « در چراغ آب روغن جمع کردی شد خراب « و این
بیان همه در فضل نهم و در فصل پنجم و در فضل چهارم از باب دوم گذشت پس ابراهیم تنها اخلاص است
در طاعتی قال الله تعالی و اما امر و الا لیسعیه الله مختلفین و این و قال ایضا فامتنها رواه مختلف لایق

الاسد الدین الخالص و قال ایضا قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا لایین و قال ایضا
 فادعوا الله مخلصین لایین و قال ایضا فمن کان یرجو القاء ربه فلیعمل عملا لایشرک
 بعبادة به احدا و قال ایضا و ما لاحد عنده من نعمه تجزئ الا بتبعا و وجه به الی اعلى النور فی
 و فی کتاب الاوامر والنواهی عن ابی امامه الباقیل و قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
 ار و محبه و سلم ان الله عزوجل لا یقبل من العمل الا ما کان خالصا و لا یقبل به وجهه اخرجه الی
 و فی کنز العرفان قال البیضاوی علیه السلام تعالی علیه و علی له و سلم حکایت عن ربہ الاحضار سر من
 اسرارہ استودعت قلبه من احبته و قال علیه الصلوٰه و السلام لای فی ذرر رضایا ابی ذررا
 العمل فان النافق یبصر و قال السهیل بن عبد الله و الله اکل عشاء الا ما کان بالاحضار و یکره ان یشکر
 چندی نیست که در آن رایع نباشد یکی اظهار چیزی که موجب تفاخر بود نه موجب جاهد و شکر و زنت
 چنانچه کثرت مال و اتباع و حفظ اشعار حسن می و شکر و ری و زنت که در آن تفاخر و تکبر و
 مباهات نه رایع و مرجع به شیخ عبد الحق الدهلوی فی شرح المشکوٰۃ دوم اظهار پر عبادت و محبت
 تا موجب کثرت طاعات با بغان و باعث تکثیر عبادت و مریدان و محبت ایشان گردد نه بزرگی غرض مگر
 و با یغنی گفته اند که رایع الصمد یعین خیر من احضار المریدین و این در باب بعضی شکر است در

صورت ریا است و در حقیقت ریا نیست بلکه محمود صبح ^{۱۲۴} شیخ عبدالحق فی شرح المستکون
سیوم اظهار لغت حق بدر یافتن توفیق کثرت طاعتی قال الله تعالی و اما بنعمه ربک فحدث
چون همیشه از لوث ریا پاک بود و فرج و سرور این نعمت کثرت طاعت ریا نیست لیکن
اعتماد بر آن نشاید چه بیم عدم قبول و خوف بدخامت باقیست و بر عجز و نیاز راه نیست و دیگر بر آنکه
گمانند اندارد اظهار کند که میدلم چنانچه مردم را گوید که چنین طاعت کردم و حال آنکه نموده است
این ریا نیست این نفاق و کذب حق تعالی است که میگوید که حقیقی مرا این گمان داده و این
از ریا بدتر است و ریا در چیز واقع صورت میزند در کذب بخت و چیزی دیگر است که از ادق
ایراده نامحذوران نیست که در خلوت عبادت می کند و در دانش خیاں نای بود آن نیز ریا است
و علم بذات الصدور میزند و اگر نتوانش خود از کسی شنود بدانند و اگر در عبادت و عبادت
صبح ^{۱۲۵} شیخ المذکور و نیز شیخ گفته که ریا غامض است و تفصیلات در کتب فقهیه آمده است
و تحقیقش از کلام قوم باید محبت مخصوصه از کلام کتب احياء العلوم و بعضی در مسائل نوشته اند
که فقهاء بر قائل ریا و رفق گشته اند و در کتب الفوائد و بعضی مشایخ آورده که بزرگ نماز
پس سال قضا کرده بود که همه یا هم در نصف اول گذارده بود و بیک روزی در نصف اول روزه نیست

و در صف ثانیا ادا نمود پس مردم بسویش نظر کردند که تا مدت سی سال در صف اول نمازی کرد

و امروز ویراجه شد پس در دل خجالت یافت پس دانست که در نماز من شویی از یاء است که

نظر مردم دلم قائل شد پس نمازی سی سال را باز گردانید دیگر مدینه ارم مهیا اصلاح سیرت و چون

سیرتش اصلاح یافت بعد از آنش اصلاح باید بخندن عکس فی الحقیقت من عمل باخفته کفاه الله

الکدینا ومن اصلاح فیما بینة و بین الله اصلاح الله فیما بینة و بین الناس ومن اصلاح سیرتة صلح الله

عدا نیته روانه فی کثر العرفان و در مشکوة بلفظ دیگر وارد شده است و دیگر باینکه چون قوت بعد از

اغوذ باینده منها تائب میگردد اعمال سابقه قبل ردت باز بوی دهند بر مذہب فتنه خبیثه در فصل ششم

از باب پنجم گذشت پس چون ورائی از یاء تائب گردد باید که ثواب اعمال در حالت یاء کرده است

بوی داده شود چه یاء کفر خفی است نزد بعضی از فقها و چنانچه حموی در شرح اشباه ذکر کرده و

و نه در ساین نیز کفو است و مرشد مولوی در مشنوی معنوی گفته بیت در عمل گزیده باشد از یاء

کفر باشد در طریق اولیا، و سائر علما یاء را از کذب عرشه رزده از کفر که معصیت نه کفو است

و مستجاب است خفی پس چون توبه از شرک جلی و کفر صریح این اثر دارد باید که توبه از شرک خفی

که کفر خفی است یا معصیت خفیه هم این اثر دارد ولیکن فرق یافته می شود میان آن و این چه

آن اعمال قبل ردت است نه در حالت ردت و این اعمال در حالت ریاء است پس میان این دو

آن فرق شد و این مسأله در جای نوشته نیافتم والله اعلم حقيقة الحال فصل دوازدهم در بیان

مضار حرص و طمع و سوال و منافع توکل و تقوی و قناعة و صبر و دین فضل بیان رضای و بیاض
و عاء و ترک آن که بعضی اختیار نموده اند خواهد آمد ان شاء الله تعالی بدین ایتلاف سابق

که حرص لغت عربیت و بفارسی از مجده الف و زاء منقوط و شره بکسر شین معجم و تشدید راء همزه

و تاء تانیث بمعنی حرص آمده و آن بفتح تین و راء همزه و تاء کلیمه سخت آرزو مند شدن و

و نیز حرص آرزو شدن
یعنی آرزو مند شدن
و قیل حرص مترادف شره
است

طمع نیز بمعنی آرزو مند شدن و نیز بمعنی امید داشتن و در اصطلاح سالکان حرص شره

آرزو مندی جمع حال بغیر فرورشت و طمع هم باین معنی آمده و نیز بمعنی چشم داشتن آرزو مند شدن

و این همه مذموم است و همچنین مذموم است طول الامل و عن عبد الله بن قاتل رسول الله

تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم یهرم ابن آدم و یشب منه انسان المؤمن علی المال و الحرص علی العمر

متفق علیه و عن ابی هريرة رضي عن النبي صلى الله تعالى علیه و علی آله و صحبه وسلم قال لا يزال قلب البکر

شباباً فی اثنین فی حب الدنيا و طول الامل متفق علیه و فی بعض کتب السلوک لشیب ابن آدم

و یشب فی خصلتين حب المال و طول الامل و عن عمرو بن شعيب رضي عن ابیه عن جده ان النبي

صلواته تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال أول صلاح هذه الأمة البعقن والزبد وأول فسادها

البنجل والامل رواه البيهقي في شعب الايمان وعن أبي كبشة الانباري رضي الله عنه سمع رسول الله

صلواته تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول ثلث أقسام عليهم واحد شتم حديثا فحفظوه فاما الا

اقسام عليهم فانه ما نقص مال عبد من صدقة ولا ظلم عبد مظنة جبر عليها الا زوجه ابدا

غوا ولا فتح عبد باب مسئلة الا فتح الله عليه باب فقر فاما الذي احدثكم فاحفظوه فقال انما الدنيا

لاربعة نفر عبد رزقه الله مالا وعلما فهو يتقى فيه ربه ولا يصل رحمه ويعمل الله فيه بحجة فهذا

بافضل المنازل وعبد رزقه الله مالا ولم يرزقه علما فهو صادق ربه يقول لو ان لي مالا لعلمت

بعمل فلان فاجر بما ساء وعبد رزقه الله مالا ولم يرزقه علما فهو يتجنب في ما لا يعرف علم لا يتقى فيه ربه

ولا يصل فيه رحمه ولا يعمل فيه بحجة فهذا باخس المنازل وعبد لم يرزقه مالا ولا علما فهو يقول لو ان

لي مالا لعلمت فيه بعمل فلان اي الذي يتجنب في ما لا يعرف فهو نسيه ووزرهما سواء رواه الترمذي

وقال هذا حديث صحيح قوله ثلاث اي ثلاث خصال وقوله اما الذي توحيد الموصول وويل الخصال

بالمذكور ولو في قوله ان لي مالا للتمني وقوله يتجنب اي يتعسف التجنب والتعسف في

راه رقتن وعن معاذ رضي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال استعبدوا بدين طمع

میهن الی طبع رواه احمد والبیہقی فی الدعوات الکبیر وعن عمر رضا قال تعلّم یربها الناس
ان الطبع فکور ان الیاس غنا وان المراد اذ انیس عن شیء استغنی عنه رواه رزین
وعن سفیان بن عیینة الخطیب ^{رض} قال لکعب رضی اللہ عنہم من ارباب العلم قال الذین یعلمون
بما یعلمون قال فما اخرج العلم من قلوب العلماء قال الطبع رواه الدارمی قال یشیع عبد الحق
قال العلماء الطبع یصیر الاسود ذیابا و الزین کلام معلوم شد کہ طبع در دوا دنیا ہم انت
عظیم است چنانکہ طبع بر دل می بندد و دیگر دفتر علوم از دل می شویید در مقنوی معنوی زود
مقنوی صاف حواس چشم و عقل و سمع را با دو رنگ تو از حیات طبع را با هر که را باشد
طبع الکن شود با طبع کی چشم دل روشن شود طبع از دل نور عرفان می پرد با پرده
حلم و حیا او میبرد و یشیع عبد الحق در شرح مشکوٰۃ گفته کہ یشیع ابو العباس مرید مشرق
ز فرودہ کنانی بنصف دم خرید کردم از مردی کہ مرا می خست بر دل من گذشت کہ شاید
اینقدر قلیل از من بگیرد تا گفت او از داد کہ رسالت فی الدین ببرت الطبع من المحدثین
بیت طبع راسه حنفت و بر سه تہی از ان نیست مرطعا نراہی و دیگر اند
طبع شیران را چون ملک مزاج میگرداند چنانکہ گذشت و گفته اند بیت ایچ شیران را

کند و بزنجار، نخست حرص و طمع هم احتیاج، و آفات حرص در دینا همان آفات طمع است و این

سخن در عرف علی مشهورست الحریص محروم مشنوی حرص کورت کرد محرومت کند، دیو چون خوش رنجوت

کند، هر حریص هست محروم ای پسر، چون حریصان نیست کس محرومتر، حرص کور و احمق و نادان کند،

مگر براحقان آن کند، حرص را آتش بدان اندر جهان، باز کرده صد زبان صد دین در

مشنوی گفته و حکایت جا نوری که گیه هفت جخل یعنی هفت بیشه هر روزی خورد و آب هفت دریاء

می نوشد و چون شب شود در اندیشه افتد که فردا چه خواهم خورد و رغم روزی لاغر و خالی شکم می گردد

و چون روز شود بقدرت قادر مطلق همان هفت جخل پر گیه گردد و همان هفت دریاء پر آب شود و

زندگان آن جانور باین طور می گذرد و در تفسیر حسینی گفته که نام آن جانور هملوع است که حق بنمی و تعالی آن

را بوی تشبیه داده قال الله تعالی ان الانسان خلق هملوعا و هكذا فی کثر العرفان مکرر است در کثر العرفان

بجای هفت دریاء هفت عزیزه آب گفته و گفته که آن پس از کوه قاف است و در مشنوی گفته که آن گیاه است

جسم عظیم الحجد در جزیره بیت یک جزیره است سیر زنده جهان، اندر و گاو سبب تنها خوش دین، جلد

صحرای چر او تابش، تا شود زلفت و عظیم و مستحب، شب زانند که فردا چه خورم، اگر داد و چون تا

لاغر و غم، الی اخره و مقصود از این است و آفت سوال در دینا است که سائل هر چند کثرت خوبه و خوبه

اور اعلیٰ وید چنانچه در حدیث گذشت و نیز در حدیث از ابی سهریرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ما فتح رجل باب عطية يريد بها صدق الا زاد الله بها كثرة وما فتح رجل باب
 مسيئة يريد كثرته الا زاد الله بها قلته رواه احمد ومفاز اخويه اين اشيا اظهر من الشمس فلا حاجة
 الى بيانها اکنون بدانکه قناعت راضی شدن بآنک چيزی و بس کردن بآنک و نزد بعضی زهد نيز اين
 معنی آمده چنانچه گفته اند الزم الاکتفاء بالرهبة والزهد هو العقل وعند اکثرين الزهد خلاف الرغبة
 اي العدول والترك وقناعت وشریعت راضی شدن بر چه موجود بود نزد وی بی تکلیف و تعب
 اشیا نیکه و جمعیست اند از ماکول و ملبوس و از ماسوائ آن قطع طمع و حرص کردن و میگویند که قناعت
 علامت معرفت حق است و بر کفایت ندارد او معرفت ندارد بیت کاسه چشم حریفان پر نشد
 تا صدف قانع نشد پر در نشد و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 قد افلح من اسلم وزرق كفافا وقتفه الله بما آتاه رواه مسلم وفي رسالة الاوامر والنواهي عن ابن عمر رضي الله
 عنهما الكفاف هو الذي لا ينقص عن الحاجة ولا يزيد منها وفي رسالة الاوامر والنواهي عن فضالة بن عبيد
 انه سمع رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم يقول طوبى لمن يهدى ثلاثا وكان عيشته كفافا
 وقنع اخرجه الرقندي بیت تو گنگر کند مرد را جگر کن حریف جهان گرد را قال الله تعالى في الصافات

زنج
 قال البکینی
 من الدنيا فخلوا القلب
 من الدنيا فخلوا القلب
 من الدنيا فخلوا القلب

بیت

الصنقة للفقراء الذين احصوا في سبيل الله لا يستطيعون جرفا في الارض يحبسهم الجبال اغنياء من التصدق

تعرفهم سبحانه لا يسلطون الناس الى مخالفته بدانكه توكل بعين اعتماد و تقويض است و دريغ

التموكل الاعتماد على رزق الله المقدر في الارز للعبا و نفق الشرك في وصول اليهم و تقويض الامور

الى مالك الملوك و الرضاء بالقضاء فرد كار خود را بخدا باز گذار، گفتم يمين اين بهتر كار

بدانكه با عادت ثابت شده است كه چكس در روز قيامت بدرجه متوكلين نرسد و اين سعادت

عظي كه بغير حساب بچنت روند و گيرچه بهتر بود و عن ابن عباس رضا قال قال رسول الله صلى الله عليه

عليه و آله و صحبه وسلم يدخل الجنة من اتي سبعون الفا بغير حساب هم الذين لا يترقون ولا يطيرون

و على هم يتوكلون متفق عليه و اين هفتاد هزار از متوكلين كه بغير حساب بچنت روند و قمي فزوه

بودند بعد از ان حق سبحانه و تعالى بران زياده كرده و عن ابي امامه رضا قال سمعت رسول الله

صلى الله تعالى عليه و آله و صحبه وسلم يقول و عديني ربي ان يدخل الجنة من اتي سبعين الفا لا حساب

عليهم و لا عذاب مع كل الف سبعون الفا و ثلث حشيات من حشيات ربي رواه احمد و الرمزي و

ابن ماجه و حشيه آنچه انسان بدو كف دست و رنج كرده برگيرد از خاك و غله و غيره و مراد اينجا از

ثلث حشيات سه جمعا عظيم است از مردم چه حقيقي از دوت معروف منزله است كه اقال الشرحون

و آنچه در حدیث سابق آمده لایستون یعنی استرقاء نمی کنند و استرقاء افزون کردن است و افزون
بغیر از الله و بغیر سنت رسول الله منافی توکل است بالا جماع چه آن از امور جاہلیت است و بعضی
معتکین کاملین ترک استرقاء مطلقا می کنند اگر چه از کتاب سنت بود و قوه لایستون یعنی
سنگین بد نمی کنند و قطیر شگون بد گرفتن که آن از امور جاہلیت است و آن گرفت چنانچه عمل
کردن بر قول کامنین و منجین و تصدیق کردن قول ایشان را و علوم به کامنین بولادت
انحضرت منقطع شد صرح به الحیر فی شرح الاشباح و النظائر و صرح به محمد بن اسحاق فی سیره و
لیکن در حدیث بخاری بر روایت عائشه زنی که از آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم
شنیده بود که شیاطین چون از آسمان منبج شدند از درشتگان که در آیه نازل می کنند از آنها
سخن در زودیده بکا هنان می رسند پس از بیخیزش معلوم شد که علم ایشان بعد از ولادت آنحضرت
به منقطع شده است بلکه اندکی باقی مانده است حاصل کلام علما در تحقیق اینست که گفته کنند
که کا و نند بالا جماع اگر چه کلمه توحید بر آن می رانند یکی عزت یافتن عین میسر و تشدید راه
دوم کا بن سیم و پنجم این باشد که کا و نند و بر که تصدیق قول ایشان کند او هم کا و نند و احادیثی
بان ناطق اند و عارف بر که از غیب خبر دهد بعلت آنکه نزد او مقرر شده است و در حقیقت ثابت

بلکه او نام باطل است چنانچه سنگون کردن مسافر و راه رو و با و از پزندگان و از اعیان و بکری گوشت
 و فال انداختن بهر راه و سنگریزه و از اطراف گویند و این بر دو از انواع طایفه است فی الحقیقه العت
 والطر و الطیفة من الجیت راه ابو داود و فی الحدیث الطیفة مشرب قاله شافعی راه ابو داود و از
 و با و از شغال و بدین بعضی جانوران از چپ و راست و نفس پنداشتن بعضی جانوران بسبب بعضی
 علامات که در ایشانست و نفس پنداشتن بعضی ساعت و ایام و شهر و در حق بعضی امور و خبر دانستن
 علم رسل و علم نجوم و علم کیمیا و علم عرف بر بنجم و کاین و رسائل و مطیبات یعنی سنگون کننده صادق
 می آید و مثل است بر هر وجه از شیخ عبدالحق فی شرح المشکوة و عن حفصه رفته قال قال رسول الله
 صل الله تعالی علیه و آله و سلم من اتی عرافا لم یقبل له صلوٰة و من اتی عرافا لم یقبل له صلوٰة
 رواه مسلم و در حاشیه فیه گفته که این عدم قبول نماز او در جهل شب سبب رسیدن اگر چه خوا
 را قبول نکرد و اگر قبول او تصدیق کرد که اگر کرد و منجم است که بتأثیر کواکب در عالم سفلی قائل
 بود پس بحسب قواعد آن علم از غیب خبر دهد چنانچه از باران خبر دهد یا اند طالع کسی خبر دهد و عن
 ابن عباس قال قال رسول الله صل الله تعالی علیه و آله و سلم من اتی قیاس علمائه النجم رقبته
 شعبة من السحر زاد ما زاد رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه و یفصحه قال قال رسول الله صل الله تعالی

۱۳۴
علیه و علی الوجه مسلم من اقبس بابا عن علم النجوم غیر ما ذکر الله فقد اقبس شعبه من السحر المنجم
کابین و الکابین ساحر و السحر کافرا و راه رزین حاصل حدیث اند کابین و منجم و ساحر هر چه کافرانند
تقریر غیر ما ذکر الله پس ما ذکر الله سحر چیست و لعله زینا السحر الدینا مصباح و جعلنا ما رجوا
للشیاطین و علاتا و بالجم هم بهیته و عن قتادة روى قال خلق الله تعالى هذه النجوم لثلاث
جعلها زینة للسموات و رجوا للشیاطین و علاتا بهیته بها فمن تأول منها بغير ذلك فقد اخطا
و اضاع نصیبه ای من الاسلام و تکلف مالا یعلم رواه البیہقی تعلیقا و فی روایت رزین و
تکلف مالا یعینه و مالا علم له و ما عجز عن علم الانبیاء و الملائکة و عن الیربع شدة و زاد و الله
ما جعل الله فی نعم حیوة واحد و لا رزق و لا موت و انما یفترقون مع الله الذکب و یعتقدون بالنجوم
و از قول و یک گفته و تکلف ما عجز عن علم الانبیاء و الملائکة معلوم شد که علم نجوم اصل ثابت نشده است
و حق سبحانه و تعالی در هیچ ستاره اثری نه سپرده است از آثار یکی که ایشان ثابت میکنند از روی افتراء
بر حق بهیاد و تعالی و آنچه میگویند که انحضرت و مودعات لات فردا اذ کان القرن العقب افتراء کرده اند
بر انحضرت برای تأیید قول ایشان و تحقیق فی معارف العلوم و یا این آثار که میگویند پیش از زمان
موت داود علیه السلام در بعضی رگمان موجود بودند و مرفوع شده تا در هیچ تنه اثری نماند لذا
بعضی

و بر حال در زمين آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم در استرگان تاثیرت نبوده و از تاثیرت
 آنها در زمين سابق ما را خبرند اوده بگذر ازین عقیده باطله ما را نهی کرده پس این اصلا بنویس
 از عهد آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم و صحبه و ام تاثیرت از استرگان برگرفته شده است کذا
 تکمیل الانیما للشيخ محمد الحق و فی الحديث القدسی اصبح من عبادي مؤمن بي و کافر فاما من قال مؤمنا
 بفضل الله و رحمة فذالك مؤمن بي کافر بالکواکب و اما من قال مؤمنا بنوع کذا فذالك کافر مؤمن
 بالکواکب متفق علیه و تنوء بفتح نون غروب کردن منزلي رزمنازل قر و طلوع کردن منزلي دیگر متقابل

نکیت

وی و بهندی نکیت گویند پس هر که اعتقاد دارد که باران از تاثیر نووی از انوائی یا کواکبی از
 کواکب می بارد و کافرت بالاجماع و اگر کسی اعتقاد دارد که باران نمی بارد مگر بفضل حق
 رحمت وی و لیکن این انواء علما و موسم بارانست و این رایج اثری نیست او مؤمن بالله است
 و اگر اعتقادش آن بود که باران بفضل حق می بارد و لیکن موسم را هم اثر نیست در آن و مؤمن
 در کفری اختلاف است کذا فی شرح مشکوٰۃ و حواشیه و عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 تعالی علیه و سلم انکم لو اتممت عبادتکم عبادۃ خمس سنین ثم لم یزلت لاجت طائفة
 من الناس کافرن یقولون سقیم بنوء المجدج رواه النبی و صحیح بکرم و سکون هم

انما اعتقد ان الله تعالى هو
 علو و جبر و لا یزال یبذل
 العباد و لا یجوز ان یفقد
 فی المعتقدات ان الله تعالى
 فوالان یبذل و لا یفقد
 و لا یجوز ان یفقد
 و لا یجوز ان یفقد
 و لا یجوز ان یفقد

وفتح دال مبهمة و آخره حاء مبهمة نون است از النواء و می گویند که اکثر مسلمین بجهت رسول خدا
 و در حقیقت کاروان سبب این اعتقادات باطله و انحراف بر امت خود خوف و غم می خورند
 که بتاثير النواء و کواکب قائل شوند و کافر کرده اند لغرض بامانها و بر حال آنچه اهل نجوم میگویند
 از نجومست بعضی شهر و ایام و ساعات و از تاثیرات بعضی کواکب و النواء بر در شریعت مطهره
 باطل است و کذب محض و اگرچه اتفاق قاصداق می آید آن صادق شدن او اتفاق است تحقیقی
 چه قول ایشان تخمینا باشد نه تحقیقا و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 صحی و سلم لا عدوی ولا ائمة ولا نوء ولا صفر و اهل مسلم و عنه ایضا قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 علیه و آله و صحبه سلم لا عدوی ولا طيرة ولا ائمة ولا صفر و فریقین المجدوم كما تقر من الاله
 رواه النبی و عن جابر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله و صحبه سلم لا عدوی
 ولا صفر ولا غول رواه مسلم و عدوی تجاوز کردن علی از صاحب عتد بر گیری پس از انقیاد
 مگر خدا که تجاوز می کند و طيرة سنگون کردن و ائمة بتخفيف م و تشدید آن پند نه است که انرا
 ائمه گویند و صفر ماه معرفت پس این همه را نیکی کرد که آنکه اهل نجوم میگویند در حق این
 چیزها باطل است و غول دیو بیابانی را گویند و آن موجود است و لیکن شران غیر بقدر الدنیا

۱۳۸
و تعریف امور الهی و افوض امری الی الله ان الله یبصر بالعباد و تحقیق حکم تعلم و تعلم علم خود
و علم رسل در علوم منوعه از باب دوم گذشت و کاتب در لغت مجرب از زمانه متقدم رمال بود یا منجم یا قیصر
یا مجرب بود بخبر حق الکلمات الاجبار عن المستقبل والاجبار عن الغائب پس باین معنی کاتب عام بر برگزین
غیب و بدش ملت و معجزات و کرامات از کلمات مستفادست و غالب استعرا کاتب بر سید حق را مستخر
خود خوانده آمده و او را جن از غیب خبر دیا و او مردم را گوید و اهل انت که هیچ کس از ایشان خبر ندارد
مگر الله تعالی که ما قال الله تعالی و ما یعلم الغیب الا الله و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و در حدیث صحیح
آمده چون حق سبحی و تعالی او فرماید و حکم کند بوجود شدن چیزی در عالم ملائک حمد العرش بشنوند و تسبیح
گویند پس اهل آسمان که نزدیک تر ایشانند تسبیح گویند بسبب شنیدن تسبیح ایشان پس اهل آسمان دیگر تسبیح
گویند تا آنکه اهل آسمان دنیا تسبیح گویند پس اهل آسمان که بجد العرش نزدیک اند از ایشان نیز میزد که چه گفت
پروردگار شما پس اهل آسمان را خبر دهند و از ایشان خبر بآهل آسمان دیگر رسد تا آنکه خبر رسد بآهل آسمان دنیا
پس جن یعنی شیطان از اهل آسمان خبر شنود بدزدی پس فرشتگان آن دزد را بزنند یعنی پاره از تناره
بزنند پس آن خبر را بکاتب رساند که مخدوم اوست پس آن خبر حق و صادق است و لیکن آن شیاطین
در آن دروغ می آمیزند و زیاده می کنند و در حدیث بخاری آمده که شیطان با خبر صد گون دروغ افترا کند

و گاهی پیش از شنیدن خبر آن پاره ستاره او را زده می شود پس شنیدن نتواند و گاهی پس از شنیدن
 بداند که در بلاد عرب کمانان بودند که بر ریاضات و اعمال خبیثه بر قواعد علم مذموم که میداشتند عالم خبیث
 خبیثه را یعنی شیاطین را مستحق خود میدادند تا با آنها روند و از اهل آسمان جز غیب شنیده بایشان رشت
 چنانچه گذشت پس حق تعالی فرشتگان را حکم کرد که چون شیاطین بخیر که از غیب بشنای رسد گوش دهند
 بر نندایش از پاره ستاره و چون پیغام بر ما متولد شدند شیاطین از صعود ایشان بسوی آسمان ممنوع شدند
 چون شیاطین بنزدیک آسمان رود فرشتگان او را پاره ستاره می زنند پس بدین سبب نزدیک آسمان
 نمی توانند پس علوم کهنه منقطع شد بحکمت الهی علیه و علی الوهم و سلم و در تفسیر فیض
 حکمت مقرر تعالی و محققانها من کل شیطان برجم الامن استرق السمع فاتبوا شهبا مبین گفته که بعد از این
 عباس رنه فرموده که شیاطین از هیچ آسمان محبوب نبودند و به آسمانها سیر میکردند چون عیسی علیه
 علیه السلام متولد شد از آسمانها محبوب شدند و از چهار آسمان باقی محبوس شدند و سیر میکردند و چون اخفوت
 متولد شد از همه آسمانها محبوب و ممنوع شدند بشبه با که زده می شود ایشان را اگر چه پیش از ولادت سید المرسلین
 نیز زده می شد ایشان را و لیکن بکلی از همه آسمانها محبوب نبودند تا زحان اخفوت علیه السلام و علی الوهم و سلم
 و عیسی علیه السلام و سید الدانت که اگر چه بعد از ولادت اخفوت از همه آسمانها ممنوع شدند و لیکن از فرشتگان که در

ابرار و نژاد می کنند خبر دزدیده بکامین می رسانند پس اینقدر از علم کلمات بعد از ولادت

سید المرسلین باقی مانده است چنانچه در حدیث بخاری از عائشه رضوا الله عندها قائله سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم یقول ان الملائکة تنزل فی الغنائ و هو الیسی فی

الارض قضی فی السما فتسرق الشیاطین السبع فتسجد فتوجه الی الکھان فیکذبون معها مائة کذبة

من عند انفسهم رواه البخاری دیگر بدانند هر که قول کامین را تصدیق کند او کارگرد و غبی است و غیره

تاق قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم من اتی کامینا فصدقه بما یقول اولی

امراة حائضا اولی امرأته فی دبرها فقد برئ مما نزل علی محمد رواه احمد و ابوداود و الترمذی

بدانند اسباب معیشت و اسباب مضار و منافع دنیاوی و جمیع چیزها رسم است خیالات کفر و اوهام

و اسباب یقینیه و ظنیه پس کفر این اسباب خیالی و باطله اند که اکنون مذکور شدند و او کام این است

اند که بمباشرت آن اسباب و سمیه بزه کار گردند کافر چون افسونهای جاهلیت و چون ترسیدن از

مکان غیر مخاف چنانچه تنها در خانه خود و تحقیق با وجود آنچه در آن مفتری ظاهر شوند و آن قول اول

خیالات است که میگویند که هر که در خانه تنها بخسبد بوی استوب جن برسد و اینقول منافی توکل است و

اعتقاد کردن برین قول گناه است و همچنین بعضی است عوفه که بحسب ظاهر مخالف شرع بود چنانچه میگویند

که هر که را سنجیدی بر اندام بسبب فتنه خون بر آمده بود و آن سنجیدی در عرف پس میند جری نیند
گویند علاجش آنست که زین مردار خوار را در بغل گیرد این قوی باطل است و تحقیق ثابت شده است
که رود نیل در عهد خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه خشک شد مردم گفتند که پیش ازین هرگاه که
رود نیل خشک می شدی و خرتی خوب بیکر را راسته برابر سوار کرده بر کناره رود نیل می بردیدی
و در طول دعوت رود را بسبب رعیت ختی و آب جاری می شدی پس امیر المومنین فرمود که این اوزار
امو جاسیت است در اسلام نمی شد پس رقه نوشت باین مضمون یا رود که بفرمان حق جاری می
شدی بشو بفرمان حق و اگر بغیر فرمان حق جاری می شدی جاری مشو و آن رقه را در نیل انداختند
بفرمان حق جاری شد که باین زمان همچنان جاریست با خشک نشده و اگر راسته عوفیه غیر این لغزش
بود و درین مردم را مصالح بود چون کشن دادن نخیل را و تنجین کردن کودکان صبیح را تا عائن بوی
حریری زن ند باک نیست بمباشه این کذا فی القای البر صفة و همچنین وضع حجام دوزراعت
برائی دفع عین عائن کذا فی البر صفة و این منافی توکل نیست و عین رافع بن خدیج رفع قال قلم
بنی الله المدینة صل الله تعالی علیه و علی آله و صحبه سلم یا برون النخل فقالوا لایقنن قالوا لکن نقننوا
لعنکم لولم نقننوا لکان خیرا من کوه فنفقت قال فذکرا ذاک فقال انما انا بشر اذا امرکم بشئی

۱۴۲
من امر دینکم فخذوا به و اذا امرتکم بشیء من رائیاتی فانما انما بشروا مسلم حاصل کلام آنکه قسم

اول که مردم گمراگان آن را بسبایم پندارند و در حقیقت مباشرت آن رسیب کفایت و

ضایفی توکل است و آن عمل کرد نیست بر قول کلامین و بمعن و مثال و متطبیق و برین و سیوه و اشتباه

که چنانچه تصدیق قول ایشان کفایت عمل کردن بر قول ایشان هم کفایت و در قسم دوم اگر کسی

بر شیء رسیب بود حرامست مباشرت ایشان و ضایفی توکل است و لابد بک نیست و در این دارون برین

را هم معصیت و ضایفی توکل است چنانچه در حدیث صحیحین بتفصیل در حق متوکلین وارد است

ولا یکتون ایما و این نمیدهند و شایان و موزند که اگر حکیم خادق گوید که شفاء و تودر

در این دادند بک نیست بدین و ادن او را و سیوم رسیب یقینیه است چنانچه خوردن و آشامیدن

و خود را از مهلت علانیه باز داشتن و مباشرت ایشان واجب است و برکت ایشان حرام است و ضایفی

توکل است اگر بخورد و یا نیش میدی عذر تا بسبب آن بمر دقات نفس خورند و این گشت اگر چه

می گوید که مرا خدا است و اکل و شرب غیر حق است و من بغیر حق حاجت ندارم این توکل نیست

این حاقه و سلف و جهل است و همچنین اگر خور را در چاه یا آتش انداخت و گفت که بخدا

توکل دارم این حق است و قسم چهارم اسباب ظنییه است و آن رسیب وجه معیشت است چون

زراعت کردن و تجارت کردن و مزدوری کردن و اسباب همت چون ادویه خوردن و رض بقول طیب

و اسباب اجابت دعاء که در کتب مذکور است و اسباب رد بلا چون دعاء و تصدق پس اینها را

ظینه است و مباشرت این است مافی توکل نیست و ترک آنها هم توکل است پس توکل بر دو نوع است

یکی مع ترک این اسباب ظینه دوم مع مباشرت آنها و هر یک از این دو نوع بر نوعین است پس بعد توکل

بر چهار النوع است نوع اول توکل کاملین مع ترک اسباب و رفع وسائل از میان و تحقیق است

که چون رازقیت رزق علی الاطلاق بچشم شهودش دیده نموده اند و دیده اند که اسباب و وسائل اند

و مسبب و رازق و منبع و مخرج جز خداوند تعالی نیست و هر چه مقدر است در حق بنده بوی رسد و البته

البته بر توقع می آید و حذف آن هرگز نخواهد شد و چون این معنی را بعلم الیقین دانستند قدم

در راه تفویض و تسیم نهادند و لواء و انوف ابری را انداختند و ان و بصیر بالحق را فراختند و نقاب

اسباب از روی نعماء منعم بر طرف کردند پس کلفت و من توکل علی الله فیه سرافراز شدند و در

مکتوبات میفرموده که خواجه ربیع لیسطایم را گفتند که ترا هیچ آمدن نمی بینم معیشت چگونه

می شود گفت آنکه خوش و خرابی وجه روزی میدید البیوت را چنانچه بیت و بی تو باز نگردد و در

کار خدا کن غم روزی مخور، در مشنوی معنوی اینجای حکایتی است نادر بس عجیب دراز و در حال مصداق

این بحث مخصوص و تجریت که ثابت شده است ^{۱۴۴} قال الله تعالى ومن يتوكل على الله فهو حسبه وعن عمر

ابن الخطاب قال سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلم الله وصحبه ولم يقولوا لكم تتوكلون

على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو وخفاصا اي جوعی وتروح بطنا اي شبعی

رواه الترمذی وابن ماجه وعن عمرو بن العاص رضي قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه

عليه وآله وصحبه ولم ان لقلب ابن آدم ياكل الا شعبة فمن ابتغ قلب الشعب كمل عالم يبال الله بالي

واي اهلكه ومن يتوكل على الله كفاه الشعب رواه ابن ماجه ومراذ از وادي اينجا اسباب

است واز شعبة هموم وخواطر بوي ان اسباب وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلى

تعالى عليه وعلم الله وصحبه ولم ان الرزق ليطل العبد كما يطيله اجله رواه ابو بصير في الحلية و

عن ابي شعيبه رضي قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلم الله وصحبه ولم من جاع او احتاج

فكتمه عن الناس كان حقا على الله ان يرزقه رزق سنة من حلال رواه البيهقي في شعب

الايمان بدليل بعضي رزين نوع متوكلين كاملين ترك تدوي ورجالت اراض اختيار

مي کنند و تفويض صحت بدن و سلامت چي بحكم مطلومي نمايند و بعضي ستر رعي کنند

چه دعاء و آلهي بالسلامه چي پنجه و حديث وارد شده لا يرد الله الا الذي ولا يرد في

العرال البرزواه الرغزى و نسائى وغيرهما و بدعاء رضا بقضاء الله منى ما نذر در مقام رضا صاحب رضا
نفس نهي مانند صاحب اين مقام طالب رضا و حق باشد پس چون رضا و حق در بلاء بنده بود و مقام دينى
بلاء بود و بنده رضا بدعاء خود در خواهد طالب رضا و نفس نشد طالب رضا و حق پس لاچار شد رضا
بقضاء پس گرفت بانقياد ريز قضا و الله نهاده و حق را بحق تسليم کردند و تقوي نفس كلى نمودند و بين رضا و
در اگشتند بيت اين با از او ياد كرده بجان ، فوق يابند از قضا خود زن دعا شد كفشان ، برجى
ايد بران زن از بلاء سنگ غيب ، لذتي يابند زن آمد چو از بي عيب ريب و رضا در بيت نوح و تقوى
ست و در نهايت حالت از حالات و محاسبات و فراساينده برانند كه رضا از حالات و عواقب برانند
كه رضا از مقام است و قيل من وجه حال است و من وجه آخر مقام است و تحقيق في كشف المحجوب برانند با و فوج
بلاء محبت و بلاء معصيت و من و محبت بران امتحان اهل محبت و بران رفيع درجات ايشان بود و عن زنى قال قال
رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و صحبه و سلم ان عظم الجزاء مع عظم اللب و ان الله عز و جل اذا احب قوماً
رغى فله الرغى اى من الله و من سخط الله السخط اى من الله روزه الرغزى و ابن ماجه و عن محمد بن خالد سلمى
عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و على آله و صحبه و سلم ان العبد اذا سبقته رضا الله فترى ما يبعثها
بعده الله الله في جده اوفى ماله اوفى و لده ثم صبره على ذلك حتى يلقاه المزملة التي سبقته من الله و الله و الله

بيت

وَعَنْ سَعْدِ بْنِ قَالٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّهُ سَأَلَ عَنْ بَلَاءٍ قَالَ الْبَلَاءُ ثُمَّ قَالَ
فَالْأَمَلُ يَتَّبِعِي الرَّجُلَ عَلَى حَبِّ دِينِهِ فَإِنْ كَانَ فِي دِينِهِ حَبْلٌ صَلَبًا أَشَدَّ مِنْ دِينِهِ وَكَانَ فِي دِينِهِ رِقَّةٌ هَوَّنَ عَلَيْهِهَا
زَالَ كَدُ كَفِّ حَتَّى يَخْلُجَ الْأَرْضَ مَا دُونَ ذَلِكَ رَوَاهُ الرَّقْمِزِيُّ وَبَنِي نَاجَةَ وَبَنِي إِسْرَافِيلَ وَقَالَ الرَّقْمِزِيُّ فِي حَدِيثٍ حَسَنٍ مَعْرُوفٍ
وَقِي كِتَابُ السُّلُوكِ أَشَدَّ بَلَاءٍ لِلْبَلَاءِ وَثَمَّ الْأَوَّلُ ثُمَّ الْآخِرُ فَإِنَّهُ شَرُّ مَا تَقْبَلُ بِلَاءُ بَيْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَصَحْبِهِمْ وَبَلَاءُ السَّبْطَيْنِ وَبَنِي إِسْرَافِيلَ وَبَنِي نَاجَةَ وَبَنِي إِسْرَافِيلَ وَبَنِي إِسْرَافِيلَ وَبَنِي إِسْرَافِيلَ وَبَنِي إِسْرَافِيلَ
أَجْبَاهُ وَأَنْ رِضِ الْأَصْفَاءَ وَبَنِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ بَلَاءُ سَبْعَةٌ كَبَرُوهَا فِي بَعْضِ مَعَايِي يُسَمِّيهِ قَالَ الرَّقْمِزِيُّ
وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مَعْصِيَةٍ فَهِيَ كَبَرَتْ بِكُمْ وَيَعْقُوبُ عَنْ أَشْرَافِهِمْ وَكَانَ فِي رِيسَانِ بَعْضِ مَعَايِي اخْتِلَافًا وَبَنِي إِسْرَافِيلَ
بِهِمْ نَفَرَانِ أَنْ مَثَبًا بِرَأْسِهِمْ كَرْدُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّهُ سَأَلَ عَنْ بَلَاءٍ قَالَ الْبَلَاءُ ثُمَّ قَالَ
فَقَسَمْتُ لَكُمْ بَيْنَ الْبَلَاءِ وَالْبَلَاءِ فَخَصُّهُ دَرَجَاتُ شَرِّهِمْ فِي مَقَامِ الْمَرْبِينِ أَوْ بَلَاءُ خَوَابِدُ أَنْ شَأْنُ اللَّهِ عَلَيْهِ
نَوْعٌ دُونَ تَوَكُّلِ مَرْبِئِهِ سَبْعٌ مَعْرِفَةُ سَبَابَةِ تَأْسُدُ بِأَبْجَافِهِمْ كُنْزٌ وَحَرَصٌ رَابِعُهُ مَنَقُوعٌ سَارِزٌ جِهَةٌ بِمَنْعُوقِ
الْأَتَشِ حَرَصٌ أَشْيَانِ يُغِيرُ دِيسَ بِي رَتْنَةٍ كَمَا سَادَ مَعَ بَابِ شَرِّهِمْ أَسْبَابُ أَتَشِ حَرَصٌ بِرَحْرِزٍ وَادَّةٌ لَوْ قُلُوبُ بَنِي إِسْرَافِيلَ
أَيْتَا اخْتِلَافًا كَرْدَنَ وَعَنْ بَنِي سَعْدِ بْنِ قَالٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّهُ سَأَلَ عَنْ بَلَاءٍ قَالَ الْبَلَاءُ ثُمَّ قَالَ
فَقَبْرُ عَنَافِي الدِّينِ رَوَاهُ الرَّقْمِزِيُّ وَبَنِي نَاجَةَ وَبَنِي إِسْرَافِيلَ وَبَنِي إِسْرَافِيلَ وَبَنِي إِسْرَافِيلَ وَبَنِي إِسْرَافِيلَ وَبَنِي إِسْرَافِيلَ

از ان عین مهندست تجارت و شفاعت و قیل و بیان و ذراعت که از ان شیخ عبدالحق نوع سوم توفیق
 کاملین مع مباشرت اسباب و سبب آن اینست که چون وثوق ایشان بکفایت که اسباب نظر شوند
 ایشان در باب معیشت و مسائل اند و راز قیت و رازق قادر بر وسائل موقوف نیست و هر چه مقتضی
 می رسد واسطه بود مانده بود پس قبول ایشان متعلق با سبب نیست بلکه متعلق به سبب الایستاست لیکن
 دیدند که در اسباب مؤلفه اخذ بسیار مندرج اند پس لاجرم اختیار کردند تا عبادت مالی با عبادت جماع
 کنند و این نوع را بهتر گفته اند که جامع برترین است بر تبه عبودیت که مباشرت اسباب و افعال است
 و بر تبه عبادت و ایشان دعا می خوانند و گویند که دعاء رد قضاء نیست بلکه دعا خود قضاء است چه در تقدیر
 خفای بود که فدان دعا خود پس بدعایش قضاء و مبدل گردد بقضاء دیگر و دعاء خود عبادت است و دعاء خود
 العباد و راه الاربعه و غیره و قد ورد من لم یال الله یغضب علیه و دره الرقعی و الحکم فی المستدرک من لم
 یدع الله یغضب علیه و راه بر بکرین ابی شیبہ فی المصنف و فی رساله تصحیح مجموع البخاری فی مایه الدعاء
 ان الدعاء مسجبت اجمع غیر عنما فی کل الاعضاء من الفقهاء و اهل الفتوی و در سبب طائفة من الزناد
 و اهل المعارف ان من ترک قضاء استلام اللقضاء و مجال علمای دین زمان میفرمایند که طریقی انکسفت و انما
 وی و ان اولییت وی دعاء مع رضا بقضاء است که زبان دعاء گویند و در دل رضا بقضاء نهند و نیز این
 طائفه

طائفه ای که می کنند با دویه طیبیه مع توکل علی الله نوع چهارم توکل عوام است و توکل بعضی
 مردین که و بستگان اسباب اند و دلهای ایشان متعلق با سبب است و چون رسوایت
 بکمای و وثوق تمام در باب وصول در رزق بمرزوقین بلا اسباب نمی دارند پس چون دست
 ایشان از اسباب خالی گردد خاطر ایشان متشنش گردد پس توکل ایشان است که مباشرت
 اسباب کنند و مع ذلک اعتماد و توکل بر خداوند تعالی کنند براسی و احادیث این محل
 در شرح دنیا و ترک آن گذشت و الله اعلم بالصواب فصل سیزدهم در مفاسد عیب جوئی
 طعنه گوئی بدان ایطالب حادق که الله تعالی در قرآن مجید از طعنه و تحسین نهی می فرماید
 یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوام من قوم الا قوله ولا تکرزوا علیهم ولا تنابزوا باللقاب
 و نیز می فرماید یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا
 تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا الا بالیه و شومیت عیب جوئی و طعنه زنی در دنیا است که
 طاعن آن عیب در خود بیند چه چون طعنه زن بر دیگری طعنه زن حق سبحانه و تعالی را عین
 آید که بنده او مستغنی شده است چه چون یکی را بفضل خویش از عیب پاک داشته است و دیگری را
 عیب گرفتار کرده پس آن یکی برین دیگری طعنه زن کند پس یکی فضل حق بر خویش شنیده است

فصل ۱۳

الی قوله

نه می بیند که میان او و آن دیگری برست ارادت و قدرت حق هیچ فرقی نیست اگر او را بجای
آن دیگری عیب دار کردی می توانستی و لیکن بفضل و کرم خویش که بر او در بر عکس کردی چون فضل
نخست و طغی زنی کرد آن عیب بوی رسد و در حدیث آمده انه العیون و زنا غیر منه و الله غیر من
رواه المحدثون فی کتاب اللغات و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم و محبة و لم
ما حجت الی حکمت احد او ان لی کذا و کذا رواه الترمذی و صححه و باقی توره ما حب نافیه و توره
ان لی کذا و کذا ای آن مثل ما حکمت من قبح احد و اکثر استعمال لفظ الحجت فی البقیع که اقول طبع
و عن خالین معمر بن رافع عن معاذ قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و محبة و لم من غیر اخاه
بذنب لم یحکم حق یحکم یعنی من ذنب قدما بمن رواه الترمذی قوله یعنی من ذنب را خود تفسیر
بذنب و من بیانیه و هذا التفسیر معقول عن احمد بن حنبل که اقول شیخ عبد الحق و نیز گفته که اگر
از آن ذنب توبه نکرده است هم بطریق بکر تحقیر و تغییر او را کنند بکبر بر او نصیحت او را سرزنش
تا از آن ذنب باز گردد و در کتب سکوت است من غیر اخاه یعنی فی الحدیث لایری جل جلاله
بالحق و لایریه با کفر الا ارتدت علیه ان لم یکن حاجبه که در روده البخاری من حق جل جلاله
او قال عبد الله و لیس که انک لا تحاری عاد علیه متفق علیه حاصل کلام است که عیب جوئی کند که حق

سجانه و تعالى از وی نهی فرموده است و لا تجسسوا و اگر عیب کسی مطاع گشت بویختن یا بختن
پس اگر از آن ثابت شده است طعن نزنند بر وی و مع ذلك اگر طعن زن آن عیب پوشش بخورد
تا طاعن مطعون گردد و اگر او بدین عیب گرفتار است نیز طعن نهی است فی الحدیث لیس المؤمن
بالطعان و لا باللعان و لا بالافحش و لا بالنبذ و رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان
بلک بطریق نصیحت او را از آن نهی کند چنانچه قانون امر و نهی است نه بطریق طعن و نصیحت
اینست و قتیست که او خود مجاهر عیب خود نبود و اگر مجاهر است پس باک نیست بطعن و نصیحت
چنانچه وارد است اذ کرد الفاجر بما فیہ چنانچه در امر و نهی بیان کرده شد و این بیان عیب
عیبها و این اختیار است اما تجسس عیبها دنیا و دیر غیر اختیار چنانچه امر و نهی خفی و غیر خفیست
و عموم لغزین را هم شامل است و این نوع جائی طعن اصلا نیست بلکه حال او دیده مشرق بر سبک
خود بجائی آرد و سجد شکر درین موطن و در احادیث بصوت رسیده است و در بیشتر اگر طعن زنند
آن عیب وی آید و سخن ما درین نوع نیست بلکه در عیبها و نسیه است که معاصی الله است و تجسس آنها
مهریست چنانچه شنیذی فی الحدیث و لا تتبعوا عورات الی عورات المسلمین فانه من تتبع عورتی
المسلم تتبع امره عورت و من تتبع امره عورت یفضح له و لو فی جوف رحلی و لو خفی فی حجاب ستر او

الرقبتي المتبع المتقوى والاتباع من باب الافتعال ايضا جاء بمعنى التقوى وفي رسالة الاوامر والنواهي

ولا تتبعوا عواديهم فانه من يتبع عواديهم يتبع الله عورته ومن يتبع عورته يفتن في بيته اخبره ابو داود

في الحديث من قرن لسانه عورته ومن كف غيبه كف الله عنه فلهذا به يوم القيمة ومن اعتذر الى

الله قبل الله غذره رواه البيهقي في شعب الایمان قوله من قرن لسانه بالمعجمتين اي حفظ لسانه بالعن

والغيبه والفحش كذا قال عبد الحق در متنوی معنوی فرموده متنوی عیب باشد عیب خود نگذرشت

پس نظر بر عیب هر کس درشت، هر که عیب غیر خود را بر عیض، خود بیفتد زود او را عیب نیز عیب کرد

خوش را دارد و است، چون سنگ گشت جای از محو گشت، چون بگوید عیبها تو در کس، عیبها چون

از تو نویسی، اگر زنی بر سر عینه گیس، بر تو باید طعنها بپیش پس، هر که با هر کس شد منق جود،

منق جود دیگران با اعلی و چون زدی در خانه دیگر قدم، او زنده در خانه تو لاجرم، از خانه مشق

جزائی می شود، آینه آن سزائی می شود، دادا یزد از محاکات گیس، گفت آن عدم به عدم ما پس،

پاک کن چشم را از عیب، تا به بینی سرباغشت عیب، حبتن عیب کس از عیبها، عیب حق

خوش را دارد و است، دیگر بداند محبت عیبها بر رگمان و طعنه کردن بر ایشان رقیب القبح است

مفسر بر بزرگایند مرده اند و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله تعالى علیه و آله و سلم

لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الى ما قدموا رواه البخاري اي مضوا الى ما قدموا من اعمالهم
 درشتوي ميخوايد مشتوي بي ادب گفتن سخن با خاص حق، دل بغير اندسيه دارد ورق، چون
 خدا خواهد که پروه کس درد، ميلش ز ندر طعن پاگان برد، چون خدا خواهد که پوشد عيب کس
 کم زند در عيب معيوبان نفس، مان و مان تو با ادب شو با شهن، ورز بليسي شوي زنده جان
 تامل مرد خدا نامد برد، ايچ قومي ز خدا سوا نر، صد هزاران چتر از خشم شان، سرگون کرده
 بشوي گمان، چون شوي با عيب جوي بد گمان، بر شني رو خدا پس، متحان، خشم او خانه ترا
 ديران کند، دين و دنياي تر بيان کند، خشم مردن کرد عالم را خراب، خشم مردان خشم
 گرداند سحاب، و الله اعلم بالصواب فصل چهارم در بيان آنکه يکي از بجان طريقت دوام در راه
 بزيطکه ماخوذ بود پشيره است، ايضاً صادق که ز شغل که از پير گرفته است اگر بران مداومت کند
 سودمند مگر اندکي پس مداومت شرط است در طريقت در عهدي از اعمال طريقت و عن عائشة
 قالت قال رسول الله صلى الله عليه و علي آله و صحبه وسلم احب الاعمال الي الله تعالى اودها و ان
 قل متفق عليه و مشايخ طريقت مي فرمايند که ايچ سالك حق و اصل گردد مگر بوفاء بر عمل و ملا شغلي
 مامور به مداومت بر پنج اشياء زنده با خود از دگر اگر نگاه نهد گويد سودمند پس سالك بايد که عمل

فصل ۱۳

دائمی اختیار کند و عملی بر آن مداومت نمی تواند کرد از آن جهت که در شش ماهی از او روزه نگذرد

دوم یعنی عمل آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم دائمی بود و دیمه مطلقه دائمی را گویند و عمل آنحضرت را

بمطابق تفسیر داد و نیز در حدیث دیگر آورده و کان احب ذلک ای احب الامامان ای یون هر دو صلوات

علیه و علی و صحبه وسلم نبی و دوم علیه صاحب و نیز آورده عن ابی صالح قال سالته عانت و بستره و

ای الامامان احب ای رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم قالت ما یوم علی بن قلی و ما یوم قلی

در شرح شش ماهی از حدیث دلیل بر آنست که عمل قلیل دائمی افضل است از عمل کثیر منقطع چه بودیم قلیل

دوام در وظایف و احراض و مراقبه میگرد و ثمرات آن زیاده میگرد و بر کثیر منقطع اضعاف مضاعفه

کثیره و باین حدیث اهل تصوف کثرت و در مکروه پندارند و ملافت بر روز لازم و واجب دانند و این

حاصل کلام اوست و از قدوة الفضلاء سید ما شمس قطبی گجراتی شنیدم که در مجلسی از ایشان شیخ نورالدین قزوینی فرمود که

میفرمود که در بعضی کتب از او نقل شده که کثرت است که در دائمی هر روز تضا عاف در هر یک از روزها مادامکه منقطع نشود

چنانچه در روز نخستین بقابل یکی اجر ده و در روز دوم برابر یکی اجر بیست ده و در سوم جمیع در چهارم

هشتاد و پنجم یکصد و شصت و همچنین برین طور تضا عاف میگرد و افزون میگرد مادامکه نافه نکند و سلسله

در منقطع نشده است و چون نافه کرد بغیر عذر شرعی و از آن تضا نکرد این سلسله منقطع گشت باز اگر شروع کرد

آن سلسله دیگر سرتواضع گیرد مطابق سلسله اولی و الله اعلم بالصواب آنچه میگویند که صاحب الورد
 ملعون و تارک الورد ملعون در حدیث و در دست پس بعضی مردم که بعلم حدیث مهارت ندارند و زیاده
 که معنی وی آنست که صاحب ورد که ملافت کند بر ورد ملعون است و تارک ورد که همیشه فردا کند
 و در ملعون است پس باید که ورد را بعد از گاهی گاهی بگذارد و بر ورد دیگری نماند این جهالت
 محض و انقیاد باطل است چه لغت بر کفار است نه بر اهل ایمان پس چگونه مؤمن طبع بر دست
 بر عبارت حق ملعون گردد بیت هیچ کس در راه دین بیجا نشد با ترک طاعت و در راه سعادتی نشد
 و مع ذلک بدین معنی معارف احادیث صحاح می گردد که دلالت میکند بر فضیلت مردم بر روی و تارک
 این حدیث اینست که مردی بود از اهول کتب که در دیبایی خواند و گفت و صاحب الورد ملعون و تارک
 صاحب الورد ملعون که فلان در دیبایی می خواند و آن حضرت فرمود صاحب الورد ملعون و چون این خبر
 بوی رسید که آنحضرت در حق تو چنین فرمود است و در در ارتک داد پس آنحضرت را از ارتک و در آن خبر
 آنحضرت فرمود تارک الورد ملعون یعنی بر اوست که آن کس در بخواند یا بخواند در دو حال ملعون است
 و قبل این حدیث در حق کسیست که رئیس القوم باشد و صالح المسلمین بوی متعلق باشد و می دانند که
 مردم بر وی موقوف اند پس و در آنست که خود مشغول گردد و کارهای مردم را ضایع نشد پس چنین

در احباب و در معلومت و حدیث صحیحین در باب اوقات التوبه این معنیست که آنحضرت را عقیقین

بعد ظهر را ترک کرده بودند بسبب مردمانیکه آمده بودند از این حضرت و آن حضرت آن را عقیقین را

تقصا کردند بعد از نماز عصر و این پیش دلیل بر آنست که وظائف ملعونین از جهت جوارح مردمی که کرده اند

و این مقدم است بر آن و هر که بجهت و مقصد بی سبب و بی عذر ترک و رد کند او را محسوس است و این مرد و یا اول

در مجمع البی از خود الله عزوجل و در فتاوی بر چند و در معدن المعانی منقذ شیخ محیی مینب مذکورند و

لیکن در تادیل اخیر یعنی باقیست و آن اینست که آن کس رئیس القوم بفعل مذکور کافر گزیده و همچنین تا که

در رد که بی عذر ترک کند کافری گردد پس چگونه ملعون شوند جوابش آنست لعنت بر دو نوع است مطلق و مقید

و مطلق مخصوص است بکافران و اینجا مقید مراد است یعنی آن رئیس القوم که صاحب الورد در دست

از رحمت حق که در چهار روایی مردم حاصل می شود و تا که الورد بی عذر بقصد بعیت از رحمت خدا که در

ورد حاصل می شود دیگر بداند چون وردی فوت گردد آنرا قضا کند تا و بدست بر آن گردد چه روز خفت

ست و شب خلف روز است چنانچه حق تعالی فرموده و هو الذی جعل السیل و الانهار خلف لمن اراد ان یسیر او اد

سگوار پس و در شب را در روز قضا کند و در روز را در شب قضا کند تا سلسله دوم منقطع نگردد و حق عزوجل

قال فان سئل الله علی الله و علی الله و علی الله من نام عن حربه او شئ منه فقل الله یباین صلوته البغ و صلوته الظهر

کتاب که کانما قراءه من الیل رواه مسلم و حرب رینجی بمعنی و در دست و اینجی حرب الیل مراد است
چون آن اکثر فوت میگردد بسبب نوم پس ذکر آن اهم بود پس درین حدیث بر ذکر قضاء آن گفت
نمود و حرب بنا را همچنین در حکم قضاء و در حصص حصین گفته وینعی لمن کان له و ردنی وقت مولیل
از بنا را و عقیب صلوة او غیر ذلک بقیة ان یتد ارک و ایاتی به اذا امکن و لا یجوز لیتقار الملائمة
علیه ولایت بل فی قضا انتهی کلام پس درین عبارت معلوم شد که قضاء و در بر یک روز و یا
دو روز موقوف نیست بلکه هر زمان که فرصت یابد قضاء کند اگر چه بعد ایام بود دیگر بداند
حنبلیه و شافعیه سنن موکدات را هم قضا کنند اگر چه بغیر فرض فوت شده باشند پس قضا سنن
رواتب اگر چه بغیر الفرض فوت شده باشند مذہب امام احمد بن حنبل است صریح به فی غنیة الطیال
فی باب التوبة و همچنین مذہب شافعی است چنانچه شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ گفته در باب اوقاف
مبنیه در حدیث صحیحین که وارد است در آن که آن حضرت رکعتین بعد ظهر را رکعت کرده بود بسبب
شغلی بمردمان از بنی عبد العقیس پس آن رکعتین را بعد از عصر قضا کردند و درین حدیث محبت
ایش است و در مذہب ابی حنیفه رحم سنن را قضا نیست مگر سنت غیر یقینی فرض و تحقیق ایقام
اندیش که هر گز سنتی بسوائی سنت مجزئت چون پیوسته بود بشرائط ثلثة التوبة لانه گذارده شود و در آن

معصیت است و حرمان شفاعت است و چون یکی از این شرائط ۲ محاذ معدوم گردد پس است
 ساقط گردد ولیکن در بعضی صورت سقوط سنت با اتفاق است و در بعضی صورت در سقوط سنت
 سنت اختلاف است پس بعضی گویند که سنت گذاردن افضل است و بعضی گویند که ترک افضل است و
 شرائط اینست یکی فرض گذاردن مع جماعت است تا اگر فرض تنها بخواند و جماعت پیش نشد نگذارد
 چه سنت گذاردن در شرع ثابت نشده است مگر چون فرض مع الجماعت گذارده شود پس چون مفرد بود سنت
 نگذارد چه در ان هنگام سنت گذاردن غیر مشروع است و ترک غیر مشروع واجب است و قول کرخی همین است
 و حسن بن زیاد گوید که چون مصلی در مسجد آمد و جماعت نماز کرده بود آغاز کند بقرین و سنت را ترک دهد
 و در شرح و قیاد در فضل ادراک و فیض مع الامام این قول را ذکر کرده بعد گفته که اصح آنست که سنت را ترک
 کنند چون در وقت و رخصی بود اگر چه فرض بانفراد کرده بود و در هدایت گذاردن سنت را لایس گفته پس معلوم شود
 سنتی در حق مفرد اقلات میگرد و این عبارت اوست و من ای مسجد اتم مصلی فیه فلا یس بان یتطوع
 قبل المكتوبة الا قره دست فجز این اختلاف مستثنایست دوم شرط وقت است اگر سنت مع الفرض از
 وقت فوت شد یا بدین الفرض فوت شد آن سنت را قضا نیست باین معنی که سنت مخصوص است
 بوقت و بعد الوقت اگر قضا کند آن فعل علامه کرده اند سنت اگر چه قضاء نیست سنت کرده باشد
 قضاء

قضاء مخصوص است بچهار روزمه لازم شده بود و سنت بوقت شدن وقت بروزه نمی آید اگر چه
مع العوض فوت شده بود پس اگر قضا کند قضا میگذرد بلکه آن نماز نقل میگرد و نقل بسنت است
روایت قال فی البدایة واما سائر السنن ای ما سوا سنة الفجر لا تقضى بعد الوقت وحدها و اختلف
المشايخ فی قضاءها بتعالم الفرض و قال فی غینة المصنف شرح منیة المصلح لا خلاف فی سائر السنن غیر سنة
الفجر انها لا تقضى بعد الوقت ان فات وحدها و اختلف فیما اذا فاتت مع الفرض و اختلف فیها
لا تقضى ایضا لعدم ورود الشرح به پس معلوم شد که قضا آنها بدعت است و بدعت ضد سنت است و چون
بدعت و سنت در یک چیز یا بجهتین مختلفین جمع کرد در ترک آن چیز واجب است چه بیان
سنت سنت است و ترک بدعت واجب و واجب مقدم است بر سنت و مع ذلک اگر قضا کرد و نقل
واقع گردان سنت صحیح به فی غینة المصنف شرح منیة المصلح بعد در حق تراویح گفته اند قضا با وجدها
کما ان نقل استحب و لا یكون تراویح و این عبارت را از قاضین نقل کرده و اینجاست که ای لازم می آید که
فقهاوی فرمایند که قضا و بنا شد مگر در چهار روزمه لازم بود و چون واجب اصلی یا واجب بنذر
یا بشرط و سنت بقرعوی واجب است و بقوی سنت است نزدیک تر بواجب لهذا بعد الوقت هم قضا
کرده می شود بر تفصیل که در کتب نقل شد پس قضا و ضائف روز و شب چگونه صورت بند جوابش آنکه قضا و بنا شد مگر

صفت اداء پس اگر اداء واجب باشد قضاء هم واجب باشد و اگر اداء مباح مستحب بود

پنج پنجم وظائف علویین قضا هم مباح مستحب بود بخلاف سنن که قضا آنها بعد از الوقت مباح غیر مستحب است

چه بگذشتن وقت سنت ساقط می گردد پس قضا آن به نیت سنت برگمان آنکه این قضایش

از سنت واقع شود مکرره است در مرجع اهل الحقا از باب سیده شکر فتاویٰ عینیّه آورده کل مباح

یؤدی الی ان العوام یعتقدونه انه سنة فهو مکرره و سنت فخر بنجم متشناست چنانچه حدیث لیلۃ

التیسیرین شاهد است و تحقیق فی کتب الفقه سیوم شرط حدیث پس در سفر سنن ساقط می شود

و این قول جمهور است که می گویند که در سفر نیست سنت ساقط گردد بسبب سفر و اصل مشروعیت سنن

باقی میماند پس ترک سنن در سفر رواست نه واجب بخلاف قمر فریضه که آن واجب است و بعضی گویند که

ترک سنن در سفر واجب است که چون در فریضه قمر واجب می گردد پس بهرشت ترک کردن سنن را چنان

تخفیف من الله تصدیق است پس قبول کردن صدقه حقه تعالی واجب است و قیل ترک سنن رخصت است

پس حاصل کلام آنکه نزد جمهور سنن در سفر مانند سایر تعویضات میگردند پس خواندن آنها در وقت

و در ترک آنها گناه نیست و نزد بعضی سقوط آنها صدقه خداست و در گذاردن آنها عدول از صدقه

پنج پنجم در حدیث صحیحین واقع است و عن حفص بن عاصم قال سمعت عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی عنهما فی طریق مکه قفلی

لنا الظهر ركعتين ثم جاء رَجَبُهُ وجلس فَرَضِي ناسا قِياما فقال ما يضيغ هؤلاء قلت يسبحون
اي يصلون السنن والنافلات قال لو كنت مبسّيا لانتُمّتُ صلواتي ابي فربما صحبتُ رسول
الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فكان لا يزيد في السفر على ركعتين وابا يكره عمر وثمنا كذا
متفق عليه فلو كنت مبسّيا الى اخره ابي لو كنت مصليا صلوة المطلق لانتُمّتُ الفرض لان
اتمام الفرض اول من التطلع وفي غينة المتيقن اما لفظ البخاري فهكذا اصحبت رسول الله صلى الله
تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في السفر فلم يزيد على ركعتين حتى قبضه الله ورين حديث دليل ان
بعض ست كه برت سنن قائل اند ومولانا نور الدين محمد قدس سره فرمود كه صحيح قول جمهور است كه
سنن گذاردن افضل است ويطبي در شرح مشكوة گفته قال النووي اتفق الفقهاء على استحباب النوافل
المطلقة في السفر واختلوا في استحباب الرتبة فتركها ابن عمر واخرون الى اخره ودر روایت ماكه
از ابن عمر گذاردن سنن و نوافل در سفر آمده است وفضلي گوید كه ما فرار است سنن خفیه است
و شمس الاثمة در مبطوط خود گفته كه تكلموا في الافضل قبل الركت افضل رخصا وقيل افضل افضل
تقربا وقال الهندي ان الفعل افضل حاله النزول والركت افضل حاله السير كذا في غينة المتيقن
مینه المصلح است فخر ابن اخذ في مشكوة و دیگر بدانكه هر دو يك سبب سفر با عذر زنی است كه در

آنرا حکم استمرار و مداومت است اگرچه قضاء نموده باشد و حدیث برین مدعا گویاست و عن
 ابی موسی و فوقال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه و سلم اذا مرض العبد
 او سافر کتب له بمثل ما کان یقیم صحیحا رواه ابی یزید و در یافتن ثواب سنن بیکر گذاردن
 آنها در حالت مرض و مسافرت از اینجا ثابت میگردد و عن عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله
 صلی الله تعالی علیه وعلیه و سلم ان العبد اذا کان علی طریقه حسنة من العبادة ثم مرض قبل
 ان یمک الموت کتب له مثل ما کان یطیق حق الطیقة او الکفنة ای رواه فی شرح السنة قوله
 طلیقا ای صحیحا وقوله او الکفنة ای ایاضه ای و فی مجمع البحرین گفته ای ایاضه ای الموت و البقر
 و گفت کفرب اذا ضم و جمع و عن انس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه و سلم قال اذا
 اتبى المسلم سبعا فی جده قیل لکم لک کتب له صالح عمل الذی کان یعمل فان شفا غسه و طهره و ان قبضه فمطره
 و رحمه رواه فی الشرح السنة و ازینجا معلوم شد که سیتا سبتران مصری بود و در حالت مرض از احوالش
 باز مانده به عذر و مرض آنها در مرض نوشته نمی شوند بروی بقرینه قوله کتب له صالح عمل و حکم سفیر نیز
 همچنین است و این کما فی فضل و کرم حق است بر بندهاگان خود و عن شقیق قال مرض عبد الله فعدناه
 فجعل یبکی فغوت فقال انی لا ابکی لاجل المرض لانی سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه و سلم

يقول الرض كفاة وإنما لكي انه اصابني وعلی^{۱۶۲} حال فقرة ای صنف ولم يصني في
حال في اجتهاد لانه يكتب للعبد من الاجر اذا مرض ما كان يكتب له قبل ان يمرض فنعنه
المرض رواه رزين وزياد بن عبد الله بن مسعود سمع به اثنا عشر وديكر حديث يتي
نيزين مضمون امده روایت کرده است انرا احمد بن حنبل وديكر به انكره وديكره سبجاس
وبه ثقل طبيعت وي نشان خاطر بخواند بدرگاه حق قبول مگذرد و شرط مقبوليت هر
عيني نشان ط خاطر و رغبت دل است وعن عائشة رفا قالت قال رسول الله صلى الله عليه وعلى
آله وصحبه وسلم خذوا من الاعمال ما تطيقون فان الله لا يمل حق تملوا متفق عليه بدر انك ملو
وملاية و ملل بسوة امده است رباب سمع و بسوة امده بمعني عاجز شدن و مانده گشتن است
وظاهر است كه ادبي را در حال ناگذاري از چيزي و گران خاطر از وي نشان ط و رغبت در وي نميانه
قوله فان الله لا يمل اي عن الثوب اي لا يرغب عن الثوب ولا يملو حق تملوا و ينجين
ذكر كذا معا على ياري در شرح شهابي ترمذي و قيل ان الله لا يترك ثوب اعمالكم حتى تتكروا
اعمالكم و نشان ط بمعني خوشدلي است وعن انس رفا قال قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله
وصحبه وسلم ليعلى احمدك نشان ط فاذا انت فليقع متفق عليه وعن جند بن عبد الله قال قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه وعلی آله وعلیه وسلم اقراؤ القرآن ما تلتفت علیه قلوبکم فاذا اختلفتم فقوموا متقلین

ای اقراؤوه علی شط قلوبکم وانشراح صدورکم و اذا حصل لکم ملائمه وفتور فاکروه کذا فی

شرح طیبی ودر مجمع البی گفته فأن ترک قراۃ افضل من قراۃ مع تشتت الخواطر و

تفرق القلوب وادعای علم بالله صوابا فصل پانزدهم در بیان دوام وضو که شیخ ابوالاسم حنفی بغدادی

فصل ۱۵

قدس سره آنرا شرط گفته است از شرائط طریقت و بسیاری از شایخ نویی اقتدا کردن اند و حال

دوام وضو از شرائط طریقت می شمارند که هر چه به فی قوت القلوب و در مداومت بر وضو

بسی فوائد است که در غیر آن حاصل نمیکرد و در فضائل وضو و دوام بر وی احادیث دارد است

خیا پنجه الظهور شرط الایمان رواه مسلم من تَوَضَّأَ فَاَمِنَ الْوَضُوءُ خَرَجَتْ خَطَايَاهُ مِنْ جَبَدِ قَلْبِهَا

من تحت اظفارہ متفق علیه و لایکما فظ علی الوضوء لایمومن رواه مالک و احمد و ابن ماجه و ابوالبر

والظهور یضف الایمان رواه الترمذی و احادیث ازین قبیل بسیار وارد شده زنده و بنزد

احادیث صحیح وارد شده است که اخفرت امت خود را از میان سائر امم با ثبات وضو و خوار شدن

که امت رجوع اش از ثبات وضو و غرر محجین باشند بخلاف سائر امم بدان لایطاب صدوقی

طهارت ظاهری را نور است که بدان تنویر حاصل میگردد پس مداومت کردن بر آن تاثیر غفیم ظاهر

می دارد در نورانیت دل و شمع طریقت می فرمایند که این امر بدیهی حسیت است که هر یک
 مومن مطیع این را اوداک می تواند کرد تجربه و محتاج دلیل نیست و حکایتی مناسب
 این محل در ذکر انوار از باب چهارم گذشت بدانکه چون کس بوضوء نجسید پس واکند
 در خواب است حکم وضویش باقی می ماند و اگر در بیداری خواب حکم وضویش باقی نماند خواب
 با وضو و خواب بی وضو بر برتری و آن حدیث است چه خواب با وضو فضیلت بسیار دارد
 بر خواب بی وضو پس بدین سبب نوم متوفی محل در دوام وضو میگرد و حکم نقص وضو
 عند استیفاظ است و عن ابی امامه رضی الله عنهما قال سمعت النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 یقول من اوی الی فراشه طاهرا و ذکر الله حتی یدرکه النعاس لم ینقض ساعته من العمل
 سیال الله فیها خیرا من خیر الدنیا و الاخرة الا اعطاه ایاه ذکره النووی فی کتاب الایمان
 بروایت ابن السنی این در مستوفی در باب انقضد فی العمل اراده نموده و حدیث دیگر در
 فضیلت نوم مع الوضوء نیز آمده است و در ترمذی بر منته گفته فی الیهیث لاتتم الاطهارا
 فانک اذا مت مت شهیدا و لان ارواح المؤمنین تجرح الی السما اذا ناموا فی مکان طاهر اذن ربهم سجود
 و الاغلا و کانت رویاه صادق و در حدیث صحیحین که در باب ادعی صبح و عشا از مشکوٰۃ آمده اذا

آیهت ان قرانک فتوحاً و فتوحاً للافلوه تا آنکه گفته فان مت من یملک مت علی القدره و

ان اصبت اصبت خیرا و نیز در حدیث آمده الوضوء سلاح المؤمنین کذا فی قوت القلوب و غیره

و دیگر بدانکه چون بی وضوء گرد پس تا آنکه باب نرسیده تیمم کند تا حکم دوام بر وضوء برقرار و باقی ماند

و عن ثانی قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجه فقص ابن عمر حاجته و کان من حدیث یومئذ ان قال

مر رجل فی سکتة من السکک فلیق رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و هو یسلم و قد خرج من غائط اوبول

فسلم علیه فلم یرد علیه حتی اذا کاد الرجل ان یوارى فی السکتة ضرب رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و موسی

بیدیه علی الخیط مسح بها وجهه ثم ضرب خبزة اخرى فمسح ذراعیه ثم رد علی الرجل السلام و قال انه لم یغنی ان

ارده عليك السلام الا انی لم اکن علی ظهور رداءه بود او در واحد و این حدیث در باب الخیط مع الخبزة است

و عن ابن الجهم بن الحارث بن الصمیت قال مررت علی ابنی صلی الله تعالی علیه و علی آله و محبة رسول الله و موسی

علیه فلم یرد علی حتی قام الی حدار فحتمه یقعاً کانت معاً ثم وضع بیدیه علی الجدار فمسح وجهه و ذراعیه ثم رد علی

رواه فی شرح السنه و آنچه در منیه المصیاف گفته الیتم عند حفرة الماء لیس شیئ آن در چیزیست که بوی خوش بپزند

اما در چیزی که بوی خوش درست بود پس تیمم در آن با وجود آب هم سودمند کذا فی شرح مشکوٰۃ لهذا و

بر منیه گفته اگر وضوء کردن نتواند تیمم کرده بخشد که بهتر است از بی وضوء حقن و اکثر بزرگان که بر وضوء است

کردند

۱۲۷
کرده اند بجهت مداومت می نمودند و نقل است که سفیان ثوری در شب و روز شصت بار طهارت
کرده بود در مرض موت و بر اینم خواص اندر جامع بغداد مبطون گشت در شب و روز شصت بار
غسل کرده تا آخر بار و غاشش در آب شد اینچنین است در مکتوب سی ام از مکتوبات فیضیه و نقل از حیات
و کتب سلوک از بزرگان بسیار وارد است اکنون بدانند بر کار وضو کنند و گمانه نماز بگذارد به نیت نماز
مطلق نه نیت تحیه الوضوء و نه نیت شکر الوضوء که این هیچ نیت مگر و تحیه مکرده بود نقل در آن
پس در الوقت گذارد بدانکه وضوء و سید نماز است نه نماز و سید وضوء و یک نماز مقصود پس نماز
تحیه الوضوء و شکر الوضوء چگونه باشد و تحت بعین تعظیم دادن و سلام کردن است و شکر بعین تعظیم منعم بر
الغاش است پس چون نماز از مقاصد است و اعمالی مقصود بنفس خود و ذات خود است و وضوء و غسل
نماز است و از وسایل نماز برای نماز است و مقاصد تحیه و سائل و شکر آنها باشد پس تحیه الوضوء و شکر
الوضوء معین ندارد پس باید که نماز به نیت نماز نقل گذارد که از کلام الشیخ عبدالحق فی شرح المشکوٰه فی
کتاب الطهارة ناقلا عن العزلی قدس سره و اما نماز به نیت تحیه المسبیه و شکر الاسلام جهوت می باشد بکثران
مستخرج و باید دانست که رکعتین به نیت تحیه المسبیه در رکعتین به نیت نماز طواف کفایت میکند از این دو رکعت
که پس از وضو گذارده شود و مرجع به الفقهاء بدانند این دو رکعت را فضیلت است عظیم و شایسته جسم و عن ایضاً

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لطلال عند صلوة الفجر يا طلال حديثين باهجر من عمل
 مسلمة بلا سدر فان سمعت دق نعليك بين يدي في الجنة قال ما علمت عمل ارجو علي من اني
 لم اظهر ظهوري في ساعة من ليل او نهار الا صليت بذلك الطهور ما كتب لي ان اصلي متفق عليه
 قوله ما كتب لي اي ما قدر لي من ركعتين بعد الوضوء وعن عتبة بن عمار قال قال رسول الله صلى الله
 تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ما من مسلم يتوضأ فيحسن وضوءه ثم يقوم فيصلي ركعتين مقبلا عليهما لقلبه
 ووجهه الا وجبت له الجنة رواه مسلم ودر حديث ديكر آمده من توضأ وضوئي بذاتهما ركعتين
 لا يحسن لقلبه فيها شئ عوفه ما تقدم من ذنبه متفق عليه وللفظ البخاري بذكره بجملة وضوءه
 عبارت از وضوء بر وضوء است بيا مفيد است و فوائد زوائد ميدارد بر فوائد دوام وضوء
 بي تجريد آن و در حديث سب الوضوء على الوضوء نوز على نوز يعني بعد از بودن بر وضوء در اطن
 متوضي نوز مثلا نوز ميگردد بطريق عكس پس آن نوز در مراتب خيال متعكس گردد پس يعني دل آنرا
 شده كنده كذا في قوت القلوب پس چون وضوء را مكرر كند اين نوز هم مكرر و مفيد عفو گردد
 و اين حديث بر السنه عام و خاص مشهور است و در ذيل مجمع البحار گفته و حديث الوضوء على الوضوء نوز
 على نوز لم يوجد في كتب الحديث و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه وسلم

من توفاء علی طهر کتب در عشر حشرات رواه الرقندی و در مکتوب بیت هنم از مکتوبات
 میزیه گفته که در سه وقت بر سجده وضوء مواظبت کنی یکی بعد از برآمدن آفتاب دوم بعد از
 نماز عصر سیوم بعد از نماز حفتن و باید که در شب جمع بعد از نماز حفتن سجده وضوء کند و
 دو گانه گذارد بعد نماز تسبیح بگذارد بعد پی در پی تکرار کردن وضوء بگیرد تا بیده یاریا
 پانزده بار با بیت بار برسد و بیت بار به ترتیب و بعد از هر وضوء دو گانه گذارد و بعد از
 هر دو گانه دعاء بخواند و بر همین طو ر شب زنده دارد و چون صبح بیدار شد گرد غسل کند و
 بنزد حق مشغول گردد حق سبحانه و تعالی او را با انواع صفاء طو سیت و بگوینا گون طهارت
 ظایره و باطنیه آراسته گرداند و از آرایش سرتی و جهری پاک کند تا همه قبضی و بسط و داد
 و ستد از حق تعالی بیند و حق تعالی یار قیام خود داند و حیاء سیرتی و جهری در دلش پدیدار
 گردد تا از جهت اطلاع حق در کار غیر فیض شرمند گردد تا خلاف مرادات الله نکند و سکوت
 حیاء پوشد انبیتی حاصله و در قوت القلب از عوارف المعارف آورده که جماعتی از علماء
 وضوء کردن بعد از نماز عصر مکروه می چند دارند و مشایخ و صلیح جائز می دارند بیکراهت دیگر بداند
 بر چند تکرار وضوء کند هر بار دو گانه گذارد مگر چون وقت مکروه بود و رکعت دو گانه و سایر نماز از

(از صفای ۱۶۸)
 و طیفو

میان دو وضو مکروه است یا غیر از ویست کماثر را در فی الارضی چه چون معتز است که وضو
 از وسائل است و نماز از مقاصد پس بعد بر وضو نمازی باید که معتقد بر اوست که سنت
 بود یا فرض یا نقل اینها مکرر وضو بعد از نماز عصر چونکه در میان هر دو وضو نماز نیست جماعتی
 آنرا مکروه گویند شاید که مراد صاحب عوارف المعارف همین باشد و در بعضی رسائل فارسیه
 نوشته اند که چون دو بار وضو علاوه کرده و در هر بار اندام تازه بارشته و در میان هر دو وضو
 نمازی نگذارد این مکروه است چه این در معنی نشستن یا بر اندام راستن در وضو و آن مکروه
 است ولیکن در صلوة سعودی این چنین مکرر وضو بی نماز فاصله از سجده است و نفی مکروه کرده
 و الله اعلم بالصواب و مکرر الوضوء در یک مجلس قبل مکروه و قبل مکروه نیست و مختار اول است
 و تحقیق فی الفن الثانی من شرح الاشباہ للمحقق و باید که چون وضو کند و دو گانه گذارد پس دعا
 بخواند از ادعیه مأثوره بحضور دل دیگر بداند از غنیة المینی شرح مینة الیهی معلوم میگردد که این
 نماز چهار رکعت هم آمده و بر دو رکعت مخفیست و این لفظ اوست و من الادب ای المستحب
 ان یصلی عقبه ای عقب الوضوء نافله ولو رکعتین اما سوره العدر خواندن بعد از وضو و
 سلف صالح مرویست و آثار ضعیف هم در وی آمده است که باک نیست بعمل کردن بر آن در فضائل

اعمال حج به فی غنیة المتقی و اهل حدیث جائز دارند ذکر احادیث مختلف در فضائل اعمال و
 در مناقب و در موعظه حج به السیوطی و غیره و الله اعلم بالقبول افضل شانزدهم در بیان آنکه
 رکن اعظم از ارکان طاعت صلوات خمس جماعت است و کثرت نوافل بدان ایجاب می
 که در حدیث صحیحین آمده صلوة الجماعة لتفضل صلوة الفقه ای المنفرد بسبع و عشرين درجه و
 نیز فضل جماعت بتفاوت تفاوت من ساجد و بقعة و کثرة جماعت و بقعة و کثرة و ربع امام متقدم
 می گردد و عن انس ابن مالک قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم صلوة الرجل
 فی بیتة لصلوة و صلاته فی مسجد القبايل عشرين و صلوة فی المسجد الذی یجمع فیہ خمس مائة
 صلوة و صلاته فی المسجد الذی یجمع فیہ الف صلوة و صلاته فی مسجد ینبجین الف صلوة و صلاته
 فی المسجد الحرام مائة الف صلوة رواه ابن ماجه و مسجد القبايل مسجد المحدث و شیخ عبد الحق گفته که در بعضی
 نسخ مسکوة و صلاته فی المسجد الذی یجمع فیہ الف صلوة و لفظ خین بر الف نیامده و بعضی علماء نوشته اند و صواب
 همین است و بعضی فقها مسجد محمدا را بر مسجد جامع افضل میدانند در حق نماز و این حدیث ضایف قول ایشانست
 و در آیه و نظائر گفته اعظم الحبس حرمة المسجد الحرام ثم مسجد المدينة ثم مسجد بیت المقدس ثم الجوامع ثم
 مساجد الحمال ثم مساجد الشوارع ثم مسجد البیوت پس انفضت نماز در مسجد برین ترتیب است و تحقیق

مع الايضاح فی شرح المحیو و عن ایسیریه رفقا قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم من قرأ
 فاحسن و منوره ثم راج فوجد الناس قد صلووا اعطاه الله مثل اجر من صلاها و حفز لا یتقص و کنت اجمع
 شیئا رواه ابو داود و الدیلمی پس چون کسی بی او را که جماعت را چنین ثواب می یابد پس مع او در جماعت
 اولی است که در یابد و از اینجا معلوم شد که قلت و کثرت جماعت موجب قلت و کثرت ثواب است و در حدیث دیگر
 بتفصیل وارد است و در مفتاح الصلوة آورده که فضل نماز جماعت بر نماز منفرد به بیت و نیت مرتبه است
 و در روایتی به بیت و پنج مرتبه است و آن فضل چون دو کس جماعت کنند بدست یابد و چون زیاده شوند
 بعد از یک آن فضل تضاعف گیر تا اگر بزرگتر کس جماعت کنند فضل مذکور هر یکی را هزار بار بود چنانچه در حضرت
 از توره آورده و نقل تکبیر اولی در عرف هم مشهور و فضل امام موجب فضل جماعت و کثرت ثواب است پس
 بهتر اعلی است پس از رویا بر عکس آن و تحقیق فی کتب الفقه دیگر به آنکه امام احمد و داود و ابی ثور و طحاوی
 و تابعهم میگویند که جماعت فرض عین است تا اگر اذن نشنود و بیعذر حاضر نگردد نمازش جائز نشود و قبل فرض
 کفایت است چنانچه طحیسی گفته و امام محمد در اصل گفته که سنت مؤکده است در حکم واجب و در غنیة التعلیق گفته
 که عادت شیخ مابرو موجب اند و آنچه امام محمد است گفته تا ویش آنکه جماعت واجب است و وجوبش ثابت شده است
 بدست یعنی بحیث چنانچه نماز عیدین راست گفتند بر او واجب است که ثابت شده است بدست و در حال عیار

مجموع

صحیحین و غیرهما و درست در روایت تارک جماعت و عن ابی سعید رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
الله و صلی الله علیه و آله من سمع لیس فی علم یغفر من ارتبایه عذر قالوا و ما العذر قال خوف الله و من لم یفعل فی الغیوة
القی صلی الله علیه و آله و الله و الرقیق و احادیث به و لالت سیدارند بر و جوب جماعت اکنون او را که بعد
صلوات خمر وارد شده است آنها را در مذایب شمه چنانچه وارد شده اند بحسب ظاهری خوانند و العذر فاعلم
میان فرض و سنت جائز دارند و امام شمس اللمعة الحلوائی قدس سره و اتباع وی از شیخ حنفیه نیز بر آنند
و جمهور حنفیه بر آنست که زیاده از فرائض اللهم انت السلام الی آخره نشستن در تمام فرض و خواندن ایدیش
ارنست مکره است بلکه آن مقام را اگر گذارد و استاده شده خوانند هم مکره است که تعمیل سنت مشتمل و دلیل
فرض اول ظاهر احادیث صحیحین و غیرهما که در او را عقیب صلوات خمر وارد شده اند و احادیث که در
افضلیت سنن و نوافل در بیوت آمده اند و آن جدا احادیث در کتب حدیث است و از آنکه یکی حدیث
ابی رثنه است و عن الازرق بن قیس قال صلی الله علیه و آله یأمرکم ان یکن ابا رثنه قال صلی الله علیه و آله و قال
مثل هذه الصلوة مع رسول الله صلی الله علیه و آله و علی له و محمد و سلم و قال و کان ابو بکر و عمر یقیان فی الصلوة
المقدم عن یمنه و کان رجل قد شهد البکرة الاولى من الصلوة فغلی بن رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و علی و علی و علی
صوبه سم عن یمنه و عن یساره حق رأینا بیاض خدین ثم انقل کما نقلت ابی رثنه یعنی نفس فقام الرجل

الذي اورد مع التسمية الاولى من الصلوة يشفع اليه ليصل السجدة الرابعة فثبت عرفا جنة بكنية

فهذه ثم قال جلست فانه لن يهلك اهل الكتاب الا انه لم يكن بين صلواتهم فصل فرفع النبي صلى الله تعالى

عليه وعلى آله وصحبه وسلم بعد فقال عاب السديك يا ابن الخطاب رواه ابو داود وعن عبد الرحمن بن عوف

عن النبي صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه وسلم قال من قال قبل ان سيفوف ويشني رجله من صلوة الموعود

والصبح لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك له الحمد بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير عشر

مرات كتب له بكل واحدة عشر حسنة ومحى عنه عشر سيئة ورفع له عشر درجة وكانت له جزا من كل مكره وحرمان

الشيطن الرجيم ولم يحل له ذنب ان يذكره الا الشرك وكان من افضل الناس عملا الا رجلا يقصد ويقول

افضل من ما قال رواه احمد وروى الترمذي نحوه عن ابي ذر الي قوله الا الشرك ولم يذكر صلوة الموعود

لا بيده الخير وقال هذا حديث صحيح غريب وفي بعض النسخ المشكوة هذا حديث حسن صحيح غريب وفي بعض

النسخ ومحيت عنه بدل ومحى عنه ودرجته حصين برزني و ابن حبان ومعه طبراني واهمدين حديث

الا قوله عزرائل اوردته الا قوله قبل ان سيفوف ويشني رجله برزاه اوردته فقط ويشني زني ست

بعض دو ما كردن وكره ايندين قوله ولم يحل له ذنب ان يذكره يعني حلال نيت وغيره صحيح كنهان كنهان كنهان

انكس يعني شوم هيچ كنهان در دار دينا بوي نرسد وحققت عيشش بپوشد مگر شرش ودر دريدين ولم يبلغ

بجائی ولم یحل آمده چنانچه شیخ عبد الحق گفته دیگر بدانند لاله الا الله و حده لا یشرک له الملك
وله الحمد و هو علی کل شیء قدير این قدر در مواضع کثیره وارد شده و در بعضی روایات
در بعضی مواضع بعد قوله وله الحمد یکمی و یحیت آمده و در بعضی مع یکمی و یحیت و هو علی کل
آمده و در بعضی بیده الخیر آمده و در بعضی هر یک آمده و آن در باب ادعیه است و غنی عرفه
ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قال من دخل السوق فقال لا اله الا الله
وحده لا یشرک له الملك له الحمد یکمی و یحیت و هو علی کل شیء قدير
کتاب الله الف الف حسنة و می عن الف الف حسنة و رفع له الف الف درجة و بنی له بیتانی
الجنة رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی شرح السنه من قال فی
سوق جامع یسأله بده قوله من دخل السوق و در محض حصین بلفظ من دخل السوق الی آخره
بروز الترمذی و ابن ماجه و ترمذی و مستدرک للحاکم و ابن سینا آورده پس بعد فخر و مغز این
هم باید خوانند و هر حال قرائت ادعیه و او را و بعد فریضه در احادیث آمده است و هیچ منع از آن
وارد نشده پس منع کردن از آن محض اجتهاد است نه حدیث و آنچه در حدیث مسلم و ترمذی
آمده عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و هو یوسم ادرکم لم یفقد الا

مقدار ما يقول اللهم انت السلام ومنك السلام تباركت يا ذا الجلال والإكرام ودر بعضی روایات

این دعا زیاده آمده است پس در نخیست نهی از زیاده جلوس ازین مقدار زیاده بکسین

حدیث بر طریق اخبار وارد شده است نه بر راه نهی و نیز در حدیث فعل النخف مذکور است

و در بعضی احادیث که در او را در صلوات فسه وارد است قول النخفست و چون میان قول فعل

تعارض افتد ترجیح قول است نه فعل را هر جوابی فی اصول الفق و فیرقی ثانی که جمیع حقیقت است

می گویند که سنن از تسمه فرائض است چنانچه مثلث در وضوء از برای تکمیل وضوء و غنای بی بره

قال سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول اول ما يحاسب به العبد يوم القيمة

من عملة صلواته فان صلحت فقد افلح وان فسدت فقد خاب وخسر فان استقص من فريضة

شيئ قال الرب تبارك وتعالى انظروا هل لعبدي من تطوع فكمثل به ما انتقص من الفريضة ثم

يكون سائر اعماله على ذلك وفي رويته ثم الزكوة مثل ذلك ثم تؤخذ الاعمال على حسب ذلك

رواه ابو داود ورواه احمد عن رجل يس بين فرائض وسنن که بعد الفرائض است فاصد

نمی باید کرد مگر بعد اللهم انت السلام ومنك السلام ای آخره تقریباً یا اندک زیاده از آن

که قریب بان باشد و مراد از فاضل در حدیث ابی رسته اینقدر است نه زیاده از آن و هیچ دلیل

نیت بر زیاده ارزان و وفائت که بعد صلوات ^{۱۷۶} ختم وارد شده اند چون آیه الکریس و غیره بعد
سنن می باید خوانند و تا خیر آن از سنن بعدیت فوت نمی شود چو سنن از ملحقات ورائه است
و ملکی شئی از شئی شمرده می شود در بعضی احکام و بعدیت دو نوع است مقیض و منفیض پس چون
سنن محقق بفرض اند بعدیت مقیض بحال میماند و اگر این را بعدیت منفیض گوئیم درست است
چه مراد اینی بعدیت مطلقه است بشرط آنکه در میان شغلی عظیم متخلل نگردد و آنچه ذکر کردید در نماز خوب
که پیش از برخاستن ده بار لا اله الا الله و حمد لا شریک بخواند این حدیث را حدیث دیگر معارضه است
عن مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قال من فعل بعد المغرب قبل ان
یتکلم رکعتین و فی رایت اربع رکعات رفت صلاته فی عیین و عن خریفه نحوه و زاد فی کان یعنی
رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یقول عجلوا الکرعین بعد المغرب فان هاتر فان مع
المکتوبه و اما رزین و روی البیہقی الزامیه عنه نحو ما فی شعب الایمان پس باید که این کلمات را ده بار
بعد نیت مغرب بخواند نه پیش از آن و لیکن اهل حدیث میگویند که بیت که شایع است از ابیان کرده است
از فضیلتی است اگر چه گفته آن بر ما معلوم نیست پس آنچه خواندن آن پیش از زنی و جلین و برداشتن
از نو و گردانیدن رو بعد از خرفه وارد شده است آنرا بر آن هیئت جلوس میباید خواند چنانچه خواندن

لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك والحمد لله اخيره ده بار بعد از فجر و مغرب پس اگر امام باشد ده

نماز فجر سنگلمات ده بار خوانده بعد از رجباعت گرداند نه که رجباعت گردانیده بخواند و چنانچه

بعد از نماز جمعیه قبل شنبه رجبین و رفع رکعتین سوره فاتحه یا بسم الله متعلقه چنانچه سکون الحمد یا کسیرم هم

خوانده شود و هیزه در برج کلام ساقط گردد و سوره فاتحه را برین و تیر هفت بار بخواند بعد از آن سوره اخلاص

را با بسم هفت بار بخواند بعد از آن معوذتین را با بسم هفت هفت بار بخواند بعد از آن ایضاً بخواند اللهم یا

غنی یا حمید یا مددی یا معید یا حیم یا ودود اغنی بکمالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بقصدک

عن سوک اورا تا جمعه دیگر من باشد از هر مکرده و حرز باشد از شیطان و روزی رساند او را حق تعالی از آنجا که

مذند کند انی تجلیه القلوب عن سواد الذنوب لمولانا الشیخ نورالدین قدس سره و سند این حدیث که این چهار

سوره باین ترتیب بعد جمعه در آن مذکور است هم در تجلیه القلوب است و نیز در فتاوی برین از کلمات الهی باشد

تفاوت بغیر قید بسمه ذکر کرده است و بعضی گویند که این اختلاف در حق امام است نه در حق منزه و مقید

چه منزه و مقیدی بالاتفاق نمیست در خواندن او را پیش از سنت و پس از سنت و اتمین مینه المصلی قابل

باین قول است و شایع وی در غنیة المعانی انقول را ذکر کرده و گفته که اختلاف در حق امام و مقیدی و منزه است

اکنون بدانکه یکی از تطوعات نماز هجده است و ثبوت آن بنص قرآن است قال الله تعالی ومن الیل فتهجد به

نافه تک و منکر او کافرست بخلاف نماز خفی و تسبیح و استغفار و حاجات و اشغال اینها
که اثبات آنها با اخبار آحادست و منکر آنها ضالیست نه کافر و آن نماز بر انحراف فرض بود
و بر سائر امت اصلا فرض نبود یا فرض بود بعد از فرصت آن منسوخ شد و این اختلاف نیست
و اتفاق است بر آنکه بر انحراف تا آخر عمر فرض بود و ذکره عبدالحق فی شرح المستوفی و عدد رکعات
آن نماز از دو تا دوازده است و تحت بیسبیریة روى ابی سعید رضى قال قال رسول الله صلى الله
تعالى عليه و آله و صحبه وسلم اذا لفظ الرجل اهل بيته الليل فليصل ركعتين جميعا كعت
في الذكركين و الذكركات رواه ابو داود و ابن ماجة قوله صلى الله عليه و آله و صحبه وسلم
راوية و نیز در روایتی که پنج رکعات صلوة الیل آمده است سه رکعت از آن نماز و دو تا
بر حسب مذہب و رکعتین تهجد باشد و آن روایت را صاحب غنیة المصنف از در قطنی شیخ عبد
در شرح مشکوٰۃ ذکر کرده و اکثر آن دوازده رکعت است چنانچه در باب و رکعت نماز رسول
صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم اذا غلبه النوم او وجع عن قيام الیل صلى من النهار ثلثة عشر
رکعة الحدیث رواه مسلم و یکنایه رواه الرقیزی فی الشامل پس معلوم شد که اقل نماز تهجد دو
رکعت است و اکثر آن دوازده و در شرح حنفی حصین گفته که اقل آن دو رکعت است و اکثر آحاد

در آنست که نماز شب آن حضرت از هفت رکعت تا سیزده رکعت آمده است پس مطابق اینست

مانده رکعت و تیر باشد و باقی تهجد پس اقلش چهار باشد و اکثرش ده اما آنچه در فتاوی بر منته از

جامع آورده که آن هشت رکعت است بیک سلام در نقول دو بار خط است یکی که قطع کرد بر هر

بر شست رکعت دوم آنکه حکم کرد بر شست رکعت بیک سلام و آن مخالف ادوی است چه نزد امام افضل

چهار رکعت است بیک سلام در تطوعا روز و شب و نزد فیاض افضل در رکعت است بیک سلام

نقلا روز و شب و نزد صاحبین در شب دو افضل است و در روز چهار پس عمدا و قصدا بر افضل

کردن چه سود دارد و وقت نماز تهجد بعد النوم است و هر نمازیکه پیش از نوم گذارد تهجد نباشد

صحیح به اتفاق و البرهنة ناقلا عن كنز العباد و لفظ تهجد هم بر معنی دلالت دارد چه مجوز معنی

شب خفتن و شب بیدار داشتن است و این از لغات اضداد است و تهجد تفعل است بمعنی

التکلف فما العبود پس معنی قوله تعالى ومن الیل فتهجد به ای بعض الیل فارتک العبود للمصلوة

والنهی المحذور المقرآن والمراد به المصلوة کذا قال المصنف فی تفسیر پس مجوز اینی شب خفتن

و تهجد بمعنی ارتکب مجوز است بعد وجود مجوز بدلیل قوله ومن الیل و معلوم است که ارتکب مجوز از تهجد

وجوده بتکلف بود قال الله تعالى تجافی جنبوا عنهم عن المرضی مع الایام و نیز احادیث صحاح بر معنی آمده

۱۸۰
هر یک جا معلوم نشده است که آنحضرت پیش از خواب نماز تهجد گذارده باشد و نیز وقت
بعد از آن است و نماز تهجد پیش از نماز غشا و گذاردن تهجد نباشد چنانچه تراویح هر یک بعد از
غشا و پیش از نوم نماز تهجد گذاردن تهجد نباشد و اگر بعد از نوم پیش از نماز غشا تهجد
گذاردن تهجد نباشد بر قیاس نماز تراویح صحیح بر فی بعضی الا و را در و بهر جهت که در نصف
اخیر شب پیش از وتر گذارد پس وقت مستحب آن نماز پیش از وتر و نصف آخر شب
اگر بعد از وتر گذارد یا پیش از نصف شب گذارد هرگز مستحب کرده باشد باز بهتر در نصف
اخیر وقت سحر است و جمیع وقت سحر ثلث شب شرعی است و آن در سبع شب عرفی می
و جمیع شب از غروب آفتاب تا طلوع آن اگر سفت حصه برابر کرده شود پس از دین صحیح
صادق تا طلوع آفتاب بهم حصه شب میگذرد آن در عرف داخل ثلث است و در شرح داخل
روز و ابتداء صوم از ابتداء و نیست پس از چهار حصه شب از هفت حصه سحر میگذرد
و ابتداء سحر از چهارم حصه است و انتهای پیش بدایت صبح صادق و آن ثلث شب شرعی
و دو سبع شب عرفی میگذرد و مراد از نصف شب شب عرفیه نه شرعی و هر الیهما
پس در میان انتصاف شب عرفی تا بدایت سحر چهارم حصه شب است و غنی بهر تیره

قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم تنزل ربنا تبارك وتعالى كل ليلة الى السماء
 الدنيا حين يبقى ثلث اليل الاخر يقول من يدعوني فاستجب له من يسألني فاعطيه من يستغفر
 لي فاعفوه متفق عليه وفي رواية لمسلم ثم يسبط يديه يقول من يقض غير عذوم اي غير فقر ولا ظلم
 حتى يتفر الفجر اي يقول هكذا وهكذا من بدية المسوال ان يطلع الفجر بيتا هكذا وهكذا فيريد
 حتى يبدى رنيت ، او محبت راجع دانه طالب ديد رنيت ، وعن عبد الله بن عمر انه قال قال
 رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اجب الصلوة الى الصلوة داود عليه السلام و
 اجب الصيام الى الصيام داود وكان نياك نصف اليل ويقوم ثلثة ونيام سبعة ويصوم يوما
 يفطر يوما متفق عليه رزين حديث معلوم شده كه مراد از نصف اليل در بيان قيام اليل نصف اليل
 نخست نه عرني و صحیح اینست چه قیاس را پیش سماع مجال تقاضا نیست قور و نیام سه دان
 سه قبیل صبح صادق است چه نوم بعد از صبح صادق در شرائع ما فهمیم مذموم بود پس نجای
 معلوم شده كه نصف اليل شرعی مراد است نه عرني كذا يفهم من حواش المسكوة وعن مروق قال سالت
 عائشة ابي الاعمال اجب ال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قالت اللهم قلت فاني
 حين كان يقوم من اليل قالت كان يقوم اذا سمع الصبح متفق عليه و صاخر خروس او ابلهه را
 كذا

۸۲
که آن در بعضی بلاد بعد از نیم شب شرعی یا عرفی یا رزیک بان آواز کند و مراد در غیث نیست
و در بعضی بلاد در شش اخیر آوازی دهد و از اربع سخن گویند کذا فی شروح المستوفی و در مدار
در تفسیر توره تعالی و الکسغینن بالاسی گفته قال لقمان لابنه یا بنی لا یکن الذریک الکیس و سبوی
بالاسی و انت نام و ندایس چنین میگویند که لفظ انتبهوا یا ایها الغافلون میگوید در آن وقت
مخصوص و غافلان را با حق آگاه می سازد و نفس منبری هم برین دلالت دارد چنانچه در کتاب البصیرة
حدیث آمده عن زید بن خالد قال نهی رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم عن سب الذریک
و قال لا یؤذن للمصلوة رده فی شرح السنه و عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم
ولا تسبوا الذریک فانه یؤخذ للمصلوة رده ابوداود و هر مرعیه دینم آخر شب آواز کند او را مرغ غدا
مرغ اهم گویند و مرعیه پیش از نیم شب آواز کند او را مرغ سخن گویند پس اگر مرغی غریزه را و آریا
پیش از نیم شب آواز میکند رد کند او را بر بایع چنین عیب است کذا فی فتاوی قاضی فی کتاب
الیسوع و عن ابیهریره رضی الله تعالی عن رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم اذا سمعت صیاح الذریک
فاستلموا الله من فضله فانها رأت ملکاً متفق علیه ای ملک الرحمة و در رساله معراج کتب استبصر
آورده که آن حضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم فرموده که در شب معراج خروشی دیدم نبرد یک خوش

بیجا جم اوراد و خراج بود اگر جنابین را منشر گردانند از شرق تا مغرب و اگر در گذر خود را تحت عرض
 منعطف سیدار و چون ثلث از اخیر شب باقی ماند یعنی از شب شرعی جنابین را فراخ کند و در او
 برهم زند و تسبیح گوید باین عبارت سبحان الملك القدوس اكبیر الملتعلا لا اله الا الله الحی القیوم
 انتهوا ایها الغافلون پس آن آواز را مرغان دنیا شنوند پس ایشان هم مثل وی آواز کنند پس آن
 مرغ بر بار که آواز کند ایشان هم آواز کنند دیگر آنچه می گویند لا صلوة بعد الوتر پس بعضی گویند لا اصل
 وقیل تاویل ای لا صلوة كما بعد الوتر من الصلوة المتقدمة علیه و در فتاوی برهذه از حرة الفقهاء
 آورده که آنچه میگویند که بعد از وتر بخاری نیست سخن عوام اهلندی دارد و آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده
 اجعلوا آخر صلواتکم باللیل و ترا موجب عدم جواز نفل بعد الوتر نمیگردد بلکه امر است بیلالت یا اگر نیست و اگر
 و نه بعد از وتر تا غیر از طریق مسنون کرده و اگر در پیش از خواب گذارد بعد بر قیام اللیل توفیق یافت
 نماز تجمیع بخواند و وتر را بارنگرداند چه تکرار وتر غیر مشروع است و فی الحدیث لا وترین فی لیل و احدهما قاله
 الشیخ عبدالحق و فی غینة المتعلی و اه الرضی و قالند احادیث من عریب و قول مختار نیست که در تراجم
 کنند چنانچه عبدالحق گفته و ازینجا معلوم شد که در اعاده و تر در صورت مذکوره احتیاط است مختار عدم اعاده
 و اتفاق کرده اند بر جواز نفل بعد الوتر و هیچ اختلافی نیست در جواز نفل بعد الوتر و مذایب نداشته نیز جواز
 لوافل

نوافل بعد الوتر اند صحیح به عبدالحق اگر چه افضل آن باشد که و ترا آخر صلوات لیل باشد
ولیکن اختلاف در شرط استیجاب رکعتین است که متصل بوتر اند پس در مذنب ابی حنیفه
این دو گانه بعد الوتر گذارده شود خواه و تر در اول شب گذارند خواه در آخر شب و حیث
ترغیبی و این مابجه از امام مسلم و حدیث ابن ماجة از عائشة و حدیث احمد از ابی امامه
مؤید مذنب اوست که این احادیث علی الاطلاق در نبوت این دو گانه آمده اند و
گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند و گویا سنت رتبه وتر است و تر الیل مشفوع باین
رکعتین است چنانچه وتر نیز که فرض مغرب مشفوع بدو گانه سنت رتبه است و آنچه بعضی
می گویند که این دو گانه را به نیت تسبیح الوتر گذارد و نشسته گذارد تا در حکم یک رکعت
گردد پس باین یک رکعت و تر شفیع گردد این قول باطل است و ناقص و مبطل و تر است
و بطلان او خلاف معقول و صحیح به شیخ عبدالحق و بعضی علمای بر آنند که اگر و تر در اول شب
گذارد این دو گانه بعد از و تر گذارد و اگر و تر در آخر شب بعد نماز تهجد گذارد این
دو گانه مکنه از چه این دو گانه عند نفوت تهجد گذارده می شود و چون تهجد بدست آید این
دو گانه بی معنی گردد و حدیث ثوبان عن البنی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلام قال

این پند السهر جهد و ثقل فاذا اوتر احدكم فليكن ركعتين فان قام من الليل ولا كفاة ردا

الداري وجزاء الشرط مخدوفست اي فان قام من الليل فصل صلوة التهجده فهو الا فضل و

الاري وان لم يقم من الليل كاتا كا فيتين لمن ثوب قيام الليل و شيخ عبد الحق گفته چنان

ياد دارم از شيخ خود كه فرموده اند كه در بعض روایات فقيه آمده است كه مستحب است

راكه در اول شب بعد از وتر ايند و گانه گذارد قائم مقام قيام الليل اگر در زير اند و راشقل

بتر اعلم و حفظ آن مانع گردد از قيام الليل و عن ابي هريره رضى قال و صاني خيليلي شديت

صيام ثلثة ايام من كل شهر و ركعتي الرضويان او تر قبل ان انا متفق عليه يعني بان يكون

ركعتان بعد الوتر قائمتين مقام قيام الليل و بعضي گویند كه رين بر تقدير قيام الليل است چون

وتر و آخر شب گذارد این دو گانه گذارد و اگر وتر در اول شب گذارد و گانه گذارد

و حديث مسلم و بخاري و موطاء دليل اثبت و لفظ مسلم بكذا ثم يصلي ركعتين بعد ما سلم

اي عن الوتر و هو قاعده و حديث بخاري و موطاء و شرح عبد الحق و شيخ عبد الحق اين مذ

صحيح گفته و امام مالك رين دو گانه را ثابت نمیدارد بلكه منع مي كنند مردم را از گذاردن آن

بدليل قوله صلى الله عليه و آله و صحبه و سلم اجعلوا آخر صلواتكم بالليل و ترا گفته خود حديث

الركعتين

۱۸۶
که عین بعد از ترز و ثنابت نیست و امام احمد بن حنبل گفته که من نمی گذارم ایندو گانه
را وضع نیز نمی کنم از گزند اردن آن و تمام تحقیق این دو گانه در شرح مشکوٰه است اکنون
بدانکه مقصد را باید که عدد معین از رکعات نماز تهجد اختیار کند و از آن کم و زیاده نکند تا سبب
تشت خاطر نگردد و بیستگی ماند بر آن عدد دیگر بر آنکه خیر و خوبی در متابعت و شب زنده داری
اگر چه داب بعضی متزین است و لیکن خارج است از متابعت با خوف و اطمینان و بی بکره و بی
است رهبانیت آن بده عوفا ما کتبناها علیهم و قال الله تعالی طیبیه یا ایها المرسلون الیل الا قلیلا
نصفه او النقص منه قلیلا او زد علیه و این بر تحسین از برای وی و امت و مردم و است و احادیث در
افضلیت متابعت درین باب بر استیجاب جمیع الیل بسیار اند که حدیث صحیحین و احادیث
الایمه صلوة داود و کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه سلم نیام اول الیل و یحیی اخذ
الحديث و نیز درین محفل ثواب نماز تهجد بدست نمی آید چه وقت آن بعد نوم است و غنی از هر چه
قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه سلم ان الیلین یسرولن لیت الدین احمد الا غلبه سدوا
وقاربوا البشیرا و استقیما ابالغرة و الروحة و شیء من الدجبة رواه البخاری و الترمذی و طبرانی
و الدجبة الیل و حدیث صحیحین در اعتقاد ما کتاب و السنة هیچ دروغ نیست و آن حدیث در از دست

۱۸۷

وفيه فقال جهم اما انما فاضى الليل بدا الي كلهما وقال الآخر انا اصوم النهار ابدأ ولا افطر وقال الآخر
 انا اعتمر الناس فلا تزوج ابدا فاجاب النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اليهم فقال سم الذين قلتم
 كذا وكذا اما والله اني لافشاكم الله والتقاكم لكني اصوم وافطر واهمي وارقد ولتزوج الناس في
 رغب عن سنيق فليس من متفق عليه پس معلوم شد كه رشد و پاكيت در اتباع سنت است و تعبد و محبت
 خالي از منفعت اخروي در تخالف سنت است اکنون بدانند ترتيب نماز تهجد مع قراوت معينه و ادعيه
 و ادعيه مروي از فضيخ در كتيب او را در مشيخ وارد است انجا بايد دريد و بايد كه بعد از نماز تهجد استغفار
 بسيما بخوانند كه فضل آن در فضي قرآن وارد است قال الله تعالى للذين اتقوا عند ربهم جنات تجري من تحتها
 الانهار الى ثور و المستقيمين بالاسرار و قال ايضا و قليلا من السيل يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا
 و لا تصيدوا الكبراني و عايناهم اللهم اننا الحق حقا و ارزقنا اتباعا و ارزقنا باطلا و ارزقنا حقا
 يا كريم و در فضائل نماز تهجد احاديث بسيار وارد شده و انديكي ارزان ذكر کرده مي شود و در قرآن نیز وارد
 شده است و الذين يبيتون لربهم سجدا و قياما تتجافى عنهم عن المفاجيع الآليه و عن ارشائها بنت يدي عن رسول
 الله صلى الله تعالى عليه و آله و صحبه وسلم قال ثم لنفاس يوم القيمة في صعيد واحد فينادي منا و فيقول اين الذين
 تتجافى عنهم عن المفاجيع فيقومون و هم قليل فندخلون الجنة بغير حساب ثم يومئذ ينادي من الى الحاب رواه البيهقي

فی شعب الایمان و فی الحدیث اشرف اثنی عشر القرآن و اصحاب البیاض و رواه البیهقی فی شعب
الایمان و فی الحدیث افضل الصلوة بعد المفروضة صلوة فی خوف ایس رواه احمد و در حقیقت
حصین برزسم آورده و باین حدیث جماعتی از علمای غماز تعجیرا بر سنن مؤکدات فضل نموده
کذا فی مجمع النبی فی مادة صلوة و میگویند که این غماز را در تنویر ما یجوز اثر است عظیم بنور
اهتدای یابد و از هر طرفی حقیقی و ظنیان باز ماند لهذا قبل از نزل فی ثبوتها ان الصلوة
تتمی عن العقی و الکفر و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علیہ السلام
علیکم بقیام الیل فانه راب الصالحین قبلکم و هو قربة لکم الی ربکم و مکفوة للعیات و منہات
عن الاثم رواه الرمز فی قوله مکفوة و قوله منہاة هر دو بر وزن مغیة اند یعنی تکفیر و منہی هر دو
مصدر می اند و عن ابی هريرة رفا قال جاء رجل الی النبی صلی الله تعالی علیه و علیہ السلام و سجد و سلم
فقال ان فلانا یصلی بالیل فاذا اصبح سرق فقال انه سینهامه ما تقول رواه احمد و البیهقی فی شعب
الایمان و دعا که در میان سنت فجر و فرض او آمده است انیبت اللهم جعل فی قلبی نورا و فی لہری
نورا و فی سمعی نورا و عن یسری نورا و فوقی نورا و تحتی نورا و اما می نورا و خلفی
نورا و فی لسانی نورا و فی عصبی نورا و فی لحمی نورا و فی دمی نورا و فی شعی نورا و فی بشری نورا

و فی نفس نورا و اجعل لی نورا و اعظم لی نورا اللهم اعطیني نورا و خواندن این دعا بعد از تسبیح
 آمده است شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ از عوارف آورده که ندیدیم با یکدیگر که مواظبت کرده
 بر خواندن این دعا در مجلس مگر آنکه با وی برکت و نور انبیا است و این دعا و در عوارف بسیار
 در اوست و اینقدر که مذکور شد در کتب حدیث و تفسیر و غیرها در آمده و در هر حدیث
 بر موزع صحیح کتب سنی الرقعی و بر فرستاد که الحاکم باید که تفاد و باید که تعظیم و تاخیر در دست
 که دیگر بدان ایتلاف صادق که سخن مباح از بدایت صبح صادق تا برآمدن آفتاب بیغزرت مکرر است
 کذا فی کتب السوکه چه اینهمه وقت ذکر است پس در وقت ذکر الله کلام غیر ذکر الله بیغزرت
 نمی باید و لیکن در قادی بر حینه از طلوع فجر تا نماز فجر کلام مباح بیغزرت مکرر گفته و همچنین ذکر
 شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ که بعضی از صحابه کرام و امام احمد و امام ربیع از صبح تا نماز تکلم را مکرر می
 پنداشتند و در مجمع البیرونی ماده حدیث قال ابن البرقی لیس فی السکوت فی ذلک الوقت فضیلة
 ما ترو و انما ذلک بعد صلوٰۃ الفجر الی طلوع الشمس احتیاطا بر جمع روایتین است که از بدایت
 صبح صادق تا طلوع آفتاب سنی دنیاوی بیغزرت کنند و سکوت مع ضرورت بکلم نیز مکرر و
 نیست چنانچه خوانده اند ان شاء الله تعالی دیگر بدانند کلام دنیاوی مع ضرورت در میان نیست و

فرض نبود سنت و فرض ظهر و پس از فیه که بعد وی سنت است پیش از سنت بباح است بیکر است و
مذهب اهل حدیث و در مذهب اهل حدیث آن کلام دنیاوی اگر چه بی ضرورت بود در مسقط سنت است و
نه مبطل ثواب است و نه منقص ثواب وی و حجت ایشان ظاهر احادیث است که حدیث عائشة اذا
صلی رکعتین الفجر فان كنت مستیطة حدثین رواه مسلم و غیره و تکلم الخفرت و اصحاب وی بود غیره
قبل السنه هم بسیار آورده است و مذهب فقهاء حنفیه برخلاف آنست قال فی مجمع البیانی مادة
حدثنا قلا عن الکرمانی أو القسطلانی لا بأس بالکلام المباح بعد السنه قال ابن الوری فی السکون
فی ذلك الوقت فضيلة ما تورة ونقل عن النهاية لابن الاثير وفيه ای فی ذلك الحديث اباحوا الكلام
بعد سنت الفجر و هم مذهبنا و مذهب مالک و الجمهور و کرده الکوفیون ای اصحاب ابی حنیفة انتهی
و آنچه بعضی حنفیه میگویند که سنت بکلام دنیاوی باطل میگردد حتی اعاده آن می باید کرد اهل بیت گویند
که بعد سنت هر چه منافی نماز است نماز را مستکند گما و در عن علی بن رضی قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه
علیه و آله و صحبه و سلم مفتاح الصلوة الطهور و تحريمها الکسب و تحلیها التسليم رواه ابو داود و الترمذی
و الداریمی و رواه ابن ماجه عنه و عن ابی سعید جمیعاً و شیخ عبد الحق در شرح مشکوة بعد از حدیث
مسلم گفته که بخاری نیز در باب الحدیث بعد رکعتین الفجر و در باب من یحدث بعد الرکعتین و لم یفیطح

روایت کرده بر ترمذی در حکم بعد سنت الفجر بای عقد کرده و حدیث از عائشه درین باب آورده این
لفظ اذ اصلی رکعتی الفجر فان كانت رأتی حاجه کلینی و الاخرج الى الصلوة و قال هذا حدیث
حسن صحیح لیکن علی حقیقه میگویند که اگر چه سنت بسلام تمام میگردد و کلام بعد از سلام ناقص سنت نیست
و لیکن سنت را با فرض رابط است و سنت مشروع نشده است مگر ربط مخصوص و بعضی آن ربط شرعیست
سنت ما را معلوم نیست و آن ربط اینست که در میان سنت و فرض چیزی منافی نماز نیافت فاشیه ندارد
باشد چون کلام و اکل و شرب و خروج از مسجد و مانند آن و چون یکی از استیاء که سبب منافی فاشیه است بود
پس سنت را با فرض ربط و رابط نماند و چون رابط نماند پس سنت از فرض منقطع گشت پس سنت نماز
بلکه نماز علاوه گشت نه سنت چه سنت بی رابط مشروع نیست و لیکن اصل نماز فاشیه نمیکرد پس درین
صورت بعضی فرق میکنند در میان سنینه که پیش از فرض است و سنینه بعد از فرض است و اگر شرف و میکنند
باز بعضی با عاوه سنت قائل اند و بعضی بر نقصان ثواب قائل اند و بعضی بسقوط سنت قائل اند و تفصیل
فی شرح الاشیاء و القطار للمیرو و غنیة المتیله و لیکن این قول محض قیاس است و هیچ حدیث درین وارد نشده
مخرج به الحدیث بل حدیث بر عکس آن آمده است چنانچه دانستیم دیگر بدانند هر جا که نماز فاشیه گذارد و آنجا متیقن
نبودنیشند و مشغول ماند تا بر آمدن آفتاب پس نماز از شرع خواند و درینجا نیز حدیثی یکی حدیثی در نماز متیقن

قبله تا طلوع آفتاب دوم ذکر الله درینوقت مع ترک کلام دنیاوی بیحد و قوت سیوم نماز اشراف
و هر یکی را ازین پنج چیز فضیلت علاحد اگر یکی فوت شود یا دو فوت شود باقی را فوت نکند چه بر قدر
که در یابد ثواب انقدر در یابد و ثواب یکی بر دیگری موقوف نیست و همچنین قول صحیح است در سنت
فجر و ظهر که ثواب سنت علاحد و ثواب ذکر الله بعد السنه مع ترک کلام دنیاوی علاحد نه ثواب
یکی موقوف بر ثواب دیگر است تا اگر سنت فجر یا ظهر بجا به پلید خواند و نذر است و بعد از وی ترتب
کلام دنیاوی کرد و فرض بجا به پاک گذارد ثواب سکوت در یابد نه ثواب سنت اگر بعد از فرض نماز
که بجا به پلید گذارده است و اگر بعد از سنت کلام دنیاوی کرد ثواب ذات سنت بجا است و ثواب
ترک کلام دنیاوی از دست برداشت و فوت شد چنانچه سنت گذاردن سنت هم چنانجا ترک کلام
صباح کردن و سکوت نمودن هم سنت است لهذا گفته اند السلام بعد السنه مکروه و کلام انقضت
بعد سنت احتمال اختصاص در رد بان حضرت لهذا گفته اند اذا تعلم بكلام الله ان السنه بعد السنه یفقد
ثوابه ایما بذاب ثواب السکوت اما ثواب السنه فهو کما کان بهذا حقیقه است و تا مؤمنان ایشان
روزالدین محمد قدس سره و در حدیث است من تعذنی بصلاه حین یفر من صلاه الصبح جمیع
رکعتین الا فیقول الاخیرا عذره خطایاه و ان کانت اکثر من ربه لیسر رواه ابو داود و فی اکثر نسخ

المسکوة وان كانت مثل ربه البحر ومن انس قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم لا صلاة
 الا بعد طلوع الشمس حتى تطلع الشمس اجبت الي من ان اعشق اربعة مرفقة
 اسماعيل ولان القصد مع قوم يذكرون الله من صلوة العشاء ان تغرب الشمس اجبت الي من ان اعلم
 اربعة زوايا ابو داود وباب حديث اهل سلوك مراقبه از نماز فجر تا طلوع آفتاب از نماز عشاء غروب
 آفتاب لازم گرفته اند و درین بر دو وقت کلام دینی میکنند و برین معنی دیگر حدیث نیز آمده است
 دیگر بدانکه علماء را اختلاف است در وقت مباح شدن نماز بعد طلوع آفتاب پس شیخ عبدالحق گفته که چون
 رقص آفتاب تمام از افق زمین برآید و همه ظاهر گردد نماز مباح شود و اگر صبر کند تا بمقدار یک نوبه یا دو نوبه
 بلند گردد بعده نماز گذارد افضل است پس معلوم شد که حوز از صلوة بمجرد الفضال آفتاب است از زمین و
 کناره ی زمین اش از زمین دور و جدا نماید و تاخیر کردن تا بلند گردد بعد نوبه یا دو نوبه افضل است
 و حدیث ابن عمر در صحیحین گواه این معنی است و لفظ اذا طلع حاجب الشمس ای ناحیه یا فداء صلوة
 حتی تبرز پس بروز آفتاب غایت وقت نهی عنیت و این غایت داخل مطلقاً نیست و بروز یعنی بیدار
 شدن و بیرون آمدن است و اما آنچه در حدیث عقبه بن عمار آمده است بر و انیت لم تلت ساعه کان رسول الله
 صلى الله تعالى عليه و سلم ينهانا ان نضلي فيهن او نقبر فيهن موتي ناحيتي تطلع الشمس يا فتى حق

ترتفع الحديث والجمعة در حدیث ابی سعید خدری بروایت صحیحین آمده لاصلاة بعد الصبح ای
بعد صلوٰۃ الصبح حتی ترتفع الشمس معارض حدیث مذکورست چه ارتفاع بعد از طلوع و بروز می باشد
طلوع شمس بر آمدن آفتاب از زمین و بروز شمس آشکار شدن و بیرون آمدن آفتاب پس طلوع و
بروز در معنی متقاربانست و ارتفاع شمس بلند شدن آفتاب یعنی بیشتر بر آمدن آفتاب پس از
حدیث اول حوازی نماز بعد طلوع آفتاب بروز وی معلوم می شود پیش از ارتفاع وی چنانچه شیخ
عبدالحق گفته و از حدیث ثانی و ثالث پیش از ارتفاع وی عدم حوازی نماز معلوم میگردد و چون
تطلع الشمس بازفت ای بارز در اوقات منتهیات سترده و شیخ عبدالحق غنیه طلوع آفتاب نماز
گذاردن حرام گفته و بعد طلوع قبل از ارتفاع او مکروه گفته یعنی بکراهت تنزیه بدلیل قول وی
که گفته اگر هر کس تا بلند گردد آفتاب بعد از نزه افضلست و معلومست که برتر افضل مکروه تحریمی
نمی باشد پس از قوله لاصلاة بعد الصبح حتی ترتفع الشمس را دنیق کمال صلوٰۃ داشته اگر بعد طلوع
و الا نیق اصل الصلوٰۃ است و فقها را درین باب بسیار گفتگوست و نیز شیخ عبدالحق در شرح قد
من صلی العجری جماعه ثم فقد بذکر الله حتی تطلع الشمس ثم صلی کعبین الحدیث رواه الترمذی گفته
که حکم ظاهر حدیث اول وقت نماز یعنی طلوع آفتابست و برین اند جامعین از علمائ و نزد جمیع عالمین

آفتاب مقدار یک نيزه وقت خمی نیت ^{۱۹۵} و پس از بلند شدن او بمقدار یک نيزه وقت اوست بعضی
 دو نيزه گفته اند و نیز شیخ مذکور در جاء دیگر از شیخ مشهور آورده که چون کسی در محراب بپوشد
 و قرص آفتاب همه یکجای اطراف منقصل از زمین او را در نظر آید او را نماز گذاردن در آن وقت جائز
 است بیکراست اگر چه بعد بلند شدن آفتاب بقدر نيزه اولی است پس در اینجا شیخ مذکور کراست
 نقل کرده و در اینجا کراست را اثبات نموده پس کلام وی تن و قنیت و خوشیخ در بقول مضبوط
 و فقهاء از اصل عین از بدو نقل میکنند و اذا ارتفعت الشمس قدر یحین اوج واحد تاج
 الصلوة لا قبل هذا و بعضی گویند که مادام آن ن نظر بر قرص آفتاب می تواند کرد جائز نیست نماز
 و چون چشم بنظر کردن بروی خیره گردد نماز گذاردن در آن وقت مباح گردد و انقیاد محمد بن مسلم
 و قبل چون تاب آفتاب بر زمین و دیوار اندکی اندکی زرد نماید نماز جائز نیست و چون زردی
 گذارد و صاف گردد نماز مباح شود و در اینجا قول بسیارند حاصل کلام به آنکه عند طلوع آفتاب
 نماز جائز نیست چنانچه عند الاستواء و العروب و این بالا جمیع است و چون طلوع تمام شد چنانچه
 تمام قرص از زمین جدا و منقصل گردد در نظر ناظر در زمین مستوی پس جائز میگردد گذاردن نماز
 مع کراست عند بعضهم و بیکراست عند بعضهم مع ترک الاول و سواخت را شیخ عبدالحق و غلبه که نماز
 نیست

۱۹۶
نیت مادامکه آفتاب رافع نگردد و روشن نشود وز روی نگذارد و اشرق آفتاب بایضا
او در اوساط آیام زستان با ارتفاع بقدر رحین در نظر ناظر حاصل میگردد و در اوساط
آیام تابستان بر آمدن او در نظر ناظر بقدر یک ربع حاصل میگردد و این اقرب لهو است
و ظاهر روایت خیاطچه امام محمد در مهبوط خود ذکر کرده همین است و در حدیث مرفوع نیز لفظ ربع
او رحین وارد است باین عبارت فانها تطلع بین قریب الشیطان و حینئذ یسجد لها الکفار
اذا ارتفعت قدر ربع او رحین فصل فان الصلوة مشهودة کذا فی تبیین الغافلین فی
باب الوضوء عن عمرو بن عبسنة و نزد جمهور آنچه در بعضی احادیث در حق جواز صلوة طالع
آمده است مراد از این طالع تام است نه طلوع ناقص و طلوع تام بنهار ارتفاع مع اشرق و بوقت
و بس و قد استرایب فی غینة المعتبری دیگر بدانکه در مصحح شستن مستقبل قبله مستعمل میگرداند از
خارج فجر تا طلوع آفتاب بسیار فضلی دارد و شیخ شهید الدین سهروردی گفته که تصویر باطن باین معنی
بتجربه تحقیق شده است و هیچ عمل جزو آن نفع باشد فی الحال در دنیا نمی بینم مگر این عمل که تصویر
دن جزو آن نفع است و شیخ عبدالحق گفته که همچنانکه آفتاب عالم تاب طلوع صبح تا اشرق نور او
آفاق و اطراف عالم را آفتابا تصویر می دهد و نورش میفریزد و همچنین خورشید در حق در هر روز

ذاکر بلند می گردد و میدان دل یاروشن میگردد و ظلمت باطن را از اهل می سازد و آنچه در
 حدیث است من تعبد فی معصاه حین یفرف من صلوة الصبح حتی یسبح رکعتی الفی لا یفارق^{الله}
 غفر خطایه و این کانت مثل زبد البورواه ابوداود و این ثواب مترتب بر مجموع ریشا
 ثلثه است جلوس و ذکر و نماز غی اگر یک شمس ازین ریشی شده فوت شود افتد نقصان افتد در ثواب
 چنانچه بالا گذشت و شیخ و الحقیق از وصایا و شایع آورده اگر در جلوس بر مصلی تین تفرقه دال
 یاسم رایا بود در خلوت رود و انجا مشغول گردد و انجا نیز مستقبل قبله نشیند و اگر خواب است بر خیزد و
 روی بسوی قبله کرده پس پاء آمد رفت کند و دفع خورجیه و توجه بقبله از دست نهد و چون از
 جهت خورجیه یا تفرقه معصلا رانده خلوت گیرند پس بعضی میگویند که ثواب جلوس او بر معصلا بجا است
 اکنون بدانکه نماز غی و نماز اشرقی یک نماز است عند اکثر العلماء و هو الصبح و بعضی گویند بر دو صلاه^{رند}
 و آن خطاست و صبح و اشرق بر دو یک معنی آمده اند و صبح بعم و قدر روشنی آفتاب در اول روز قال
 الله تعالی و اشرق فیها و زمانه که بعد از ارتفاع آفتاب نصف النهار است و در تفسیر سیدنا وی گفته و صبحها
 صبحها اذ اشرق^{یترده} و قبل الصلوة ارتفاع النهار و الفی فوق ذلک و الفی او بالفتح و الحمد اذا
 اتمه النهار و کاد ان ینتصف انتهى بدانکه صلوة علی الاطلاق زمانه ارتفاع آفتاب است چنانچه در
 تفسیر

تفسیر فیاضی و مجمع البیار کشف اللغات^{۱۹۸} و غیره و در دست وضو کبری نصف نهار شریعت
چنانچه در شرح وقایع و غیره در کتاب صوم و اردست وضو و بفتح محدوده پس در بینای وی قبیل
نصف نهار است و در مجمع البیار از انوقت که آفتاب برع آسمان رسد تا قبیل نصف نهار
اما حق بنم و قریب فاریس چاشنگاه و آن تقریباً عند برع نهار عرفی باشد و نیز عرفی بعضی اشرق
آمده است یعنی روشن شدن آفتاب و روشن شدن بوی آفاق و معلوم است که روشنی او در
آغاز روز کمتر باشد و در چاشنگاه بیشتر پس از آن تا نصف نهار رزق سنگتر پس از ارتفاع آفتاب
تا نصف نهار عرفی هر وقت را اشرق و عرفی میتوان گفت و هر حال یک نماز است که از ارتفاع شمس
نصف روز عرفی وقت اوست و آنچه بعضی فقها و ما بین روز شریفی وقت او گفته اند غیر صحیح است
چنانچه بعضی دیگر آن را تخفیف کرده اند و این نماز را صلوة الفجر و صلوة الاشرق گویند اما تسبیح
بصلوة الفجر در احادیث کثیره آمده است و تسبیح او بصلوة الاشرق در حدیث طبرانی آمده چنانچه
جلال الدین سیوطی از طبرانی آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله از وصیه سلم در روز
فتح مکه یا ام یاسر بنده صلوة الاشرق گذاشتی شرح عبدالحق علی المسئلة و معلوم است که آنحضرت در آن
روز در بیت ام یاسر وقت برع نهار نماز گذارده بودند چنانچه در حدیث صحیحینی در باب عرفی و باب آمده

و در آن بلفظ ضعی آمده و در حدیث طبرانی بلفظ اشراق آمده پس هر دو یک نیستند و در وقت
 کن زعم بعضهم و در تفسیر سبغی وی فی قوله تعالی یسبحن بالعیش و الاشرار گفته و وقت الاشرار
 حین تشرق الشمس ای قضی و تصفوها عما و بهر وقت الضعی و نیز گفته که شروق بمضی طلوع است
 و اشراق بمضی روشن شدن بعد گفته و عن ام یانی رفته از علیه الصلوة و السلام علی صلوة الضعی
 و قال ام یانی هذه صلوة الاشرار و عن ابن عباس رفا عرفت صلوة الضعی الابهذه الکیة
 انبت کلام البیضا وی بدان ایل لب صادق که ادنی رکعات این نماز دو رکعت است و احادیث بسیار
 در فضل رکعتی الضعی و در دست چنانچه حدیث صحیحینی در وصیت آنحضرت و در سیره ۴ را و نیز در
 حدیث صحیحینی در مقام دیگر در حدیث مسلم و ابی داود و احمد و ترمذی و ابن ماجه دو رکعت ضعی وارد است
 و فضل آن دو رکعت مغفرت ذنوب است اگر چه بمقدار کف دریا بود چنانچه در حدیث ابی داود و ترمذی و
 ابن ماجه و احمد وارد است پس آنچه بعضی ادنی رکعات این نماز چهار گفته اند خطا کرده اند اما آنچه می گویند
 که در ظاهر روایت چهار رکعت آمده است آن چهار رکعت علی الاطلاق آمده است نه باین معنی که ادنی نماز
 رکعات آن نماز چهار است حتی اگر دو بخواند ضعی نباشد مانند سنت چهار رکعت پیش از ظهر و جمعه و نه باین معنی که
 اگر رکعات آن چهار است و زیاده از چهار نیامده است بکتاب باین معنی که عند الامام در نوافل چهار رکعت است

سلام بهتر است و همچنین نزد صاحبیه در آن افضل گویند و مع ذلك چهار فضیلت در آن محرز است و مع
ذلك چهار انضیاتی و خاصیتی است که در ضمن دو یافته نمی شود و عمل آنحضرت در اکثر ایام و اغلب اعیان
بر چهار بود و عن معاده رفته قانت سبانت عاشرت و اما کم کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
صلوة الفجر قانت اربع رکعات و نیزه مائت و السد و ده سلم و فی غینة المتبایر و ده سلم و احمد و ابن حنبل
و در شمائل ترمذی نیز پنجین است و عن ابی الدرداء و ابی ذر رفته قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه
و آله و سلم عن الله تبارک و تعالی انه قال یا بن آدم اریح لی اربع رکعات من اول النهار اکره ان اقرن
رواه الرقیذ و رواه البوداد و الداری عن نعيم بن بهار الغطفانی و رواه احمد عنهم جميعا و قال فی
باب المصافحة عن البری بن عازب قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم من صلی اربعاً قبل
المهاجرة ای نصف النهار فکأنما صلی حق فی ایله القدر و المسلمان اذا انصافوا لم یبق منهن ذنب قط
رواه البیهقی فی شعب الایمان فی تفسیر المداکر کتبت قوله تعالی ام لم ینبأ بما فی صحف موسی و ابراهیم الذین
وفی عن البیاضی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ان ابراهیم و فی عمل کل یوم بابرک رکعات فی صدر النهار
و فی صلوۃ الفجر پس اینهم ذکر چهار رکعت است در ظاهر روایت و شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ و فزوده که فرمود
ما خود نزد اکثر علی و چهار رکعت است از جهت آنکه احادیث آن اصح است و اخبار و آثار در آن اکثر است و قریب

در این چهار حرکت و التماس الیل و التماس الشرج که است مع ترتیب معینی آمده است در اکثر اوقات

وقتی در اولی و ثانیه پنج پنج بار قتل هو الله احب بگویند و در ثالثه و رابعه دوازده دوازده بار و اخیره امی

لا اله الا الله بغير العباد بخواند و این را با اجازه گرفته است این فقیر محمد بنی تعمیر از استادان خود کسی اگر

بهشت رکعت گذارد بدو نوعی قنوت را بخواند و اگر گزین می نماز تا بدو رکعت است و عن انس رضی الله عنه

رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من صلى الفمى ثنتى عشرة ركعة بين امداء قمر من ذهب فى الجنة

رواه الرقدي وابن ماجه وقيل الرقدي هذا حديث عريب لا نعرفه الا من هذا الوجه وفي غنيته المتحجج وعن ابن خزيمة

قال قلت اوصني يا رسول الله قال اذا اصبحت الفجر فاعتن لم تكتب من الذي فليس واذا اصبحتهم اربابا كبت من

العبدين واذا اهلبيتها ستام بيبك في ذلك اليوم ذنب واذا اهلبيتها ثمانية كُتبت من القانتين واذا اهلبيتها

عشر ابن السمكيتي في الجنة رواه البيهقي وقال في اسناد نظريه في التفسير والنسائي بسند فيه ضعف انه عليه

الصلاة والسلام قال من صلى الفريضة غفرت له ذنوبه كعتب بن السد ثمراني الجنة وقد تقرر ان الحديث الضعيف يجوز العمل به

فی الفضائل انتہی کلام غنیۃ القلیب سے معلوم شد کہ عدد رکعات نفی از دو تا دوازده است و عمل آن خوف از تو

هشت آرد و فی غنیۃ المعلی قال السیاق بن راسخوید فی کتاب عدد رکعات السنۃ و التطوع انّ البیہقی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

عبدی علی آرد و بر اسم صلی النبی یومار کعتین و یومار لر بجا و یومار سبزو ماشی بنما لوسقہ علی اصغر و نیز در چهار روز

حدیث عائشہ با لاکذشت و ذکرش رکعت در شامل ترمذی آمده است و ذکرش رکعت
حدیث ابی ہانی بنت ابی طالب آمده دیگر بدینکہ جمهور بر آنست کہ نماز فی بر آنکفوت و فرض
و بیح حدیث در فرضیت صلوة الفی بر آن محفوت وارد شدہ است مگر حدیث دارقطنی در فضائل
سید المرسلین و عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و صحبہ وسلم کتب علی النفر
و لم یکتب علیکم و اعترث بصلوة الفی و لم تؤمروا بہا رواہ الدارقطنی و در مجمع البحار در مادی فی
آورده کہ وجوب صلوة فی بر آن محفوت یافتہ شدہ است مگر در حدیث دیگر بدینکہ گذاردن
این نماز بدو طریق افضل است یکی آنست کہ بنشینند بعد صلوة فجر بمصل مستقیل بقبہ و مشتقل
بذکر اللہ تعالی تا ارتفاع آفتاب پس صلوة فی بگذارد و فضل صلوة فی باین طریق در حدیث
بسیار وارد است من جملة الفجر جماعت ثم قعد یدکر اللہ حق تطلع الشمس ثم صلی رکعتین کانت
کاجز حجة و عمرة تامة تامة رواہ الترمذی قمر تامة ثلاث رات و فی بعض النسخ مرتین و دیگر حدیث
با لاکذشت و دیگر گذاردن آن بعد گذشتن ربع نہا عرفی خیابانی در حدیث مجمع سلم آمده صلوة
الا و این حین رخص الفصال یعنی نماز چاشت افضل و قیست کہ گرم شوند بچکان شران
کہ در رکعتی می غلطند کہ بگری آفتاب در تابستان بسوزند و آن در تابستان تقریباً ربع نہا است

و قیاس کرده شود آن وقت را در زمستان اگر چه در آن ایام در آفتاب گرمی نباشد و از حدیث
معلوم شد که صلوٰۃ الاوابین نام صلوٰۃ الضحی است آنچه از افضل صلوٰۃ الاوابین گویند اینست
تسبیح او را در حدیث نیامده است مگر در حق صلوٰۃ الضحی که آنرا صلوٰۃ الاوابین هم گویند صریحاً در الحدیث
و اول حدیث اینست عن زید بن ارقم انه راى قوما يصلون من الضحی فقال لقد علموا ان الصلوٰۃ
فی غیر هذه الساعه افضل ان رسول الله صلى الله تعالى علیه و آله و سلم قال صلوٰۃ الاوابین
حين رفع الفصال و افضل تر از همه جمع این هر دو فضیلتین است که تا ربع چهارم بر مصل نشینند
پس صلوٰۃ ضحی بخوانند و این اصعب است مگر اگر معتكف و السبوت میسر شود ممکن است پس بعضی
عابدان که متعطل بفرشتگان بکایه دارند و جلوس بر مصلی ایشانرا میسر نشود بسبب بیماری یا غبار
هناگز دارند و آنرا که تا بوقت در ترفع شمس فراغت دارند بعد از آن در اشتغال بود و معیشت
می افتند ایشان در مصلی افجری نشینند و عند در ترفع شمس ضحی گذارند و بعضی را از فضیلتین
باین طریق کنند که چند رکعات در وقت اول گذارند و چند رکعات در وقت ثانی یعنی این یک نماز
را دو حقه گردان در دو وقت مذکور او انما یند پس چون این یک نماز باین سبب در دو وقت گذارد
می شود پس بعضی مردم این را دو نماز جدا جدا پنداشتند پس یکی را شراق نام کردند و دیگری را ضحی

این گمان در زمان صحابه پیداشده بود پس بعضی اصحاب صلوته ثانیه را بدعت گفته اند و جمعی
از علماء بکبرایت آن رفته اند و گفته اند که این نماز بدعتیست که بعد از عهد آنحضرت عملی اند
نقائ علیهم و علی آروم و محکم و خلفاء وی پیدا شده است صریح را شیخ عبدالحق فی شرح المستوفی
و انکار کرده است و نیز صلوته فخی را چنانچه در بخاری وارد شده است و گفته اند بدعت چنانچه
در شرح طبری است و نیز نهی کرده است از وی حدیث اکبر و عائشه این همه سبب آنست که
مردم چون دو نماز علی حده پذیرفته اند و یکی را از آن دو عند ربها میکنند و از پس این را
بدعت گفته اند و این محل مناقط است و الاصله فخی ثابت است با اتفاق العلماء در جواب
کدینه گفته که شیخ ولی الدین ابن العزاقی و فوده که احادیث صحیحیه مشهوره در باب صلوته فخی
آورده اند و محمد بن جریر طبری گفته که اخبار دین باب بحدیثی که در معنوی رسیده اند و قاضی ابوبکر
ابن العزاقی مایکی گفته که این صلوته سابقین از انبیاء و مسلمین است و سیوطی از دیلمی از حدیث
ابی هریره آورده که صلوته فخی کثیره صلوته داود علیه السلام است و ابن نجار از حدیث
نویان آورده که صلوته فخی آن صلوته است که محافظت میکرد بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی صلوات الله علیهم اجمعین و ابن مبحث را در شرح عبدالحق باید دید فافهم نه المقام فافهم نه

نعباس ابن المطلب يا عباس يا عباس لا اعطيك الا اجرک والا فاعل کثیر

حصال اذا انت فعلت ذلك عقر الله لك رجبك اوله وآخره قديمه وحديثه خطاهه وعلقه صفينه

وکبيره سره وعلانيه ان تصلي اربع رکعات تقراء في كل رکعة فاتحة الكتاب وسورة فاذا فرغت من

القراءة في اول رکعت وانت قائم قلت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر عشر مرة

ثم ترکع فتقولها وانت راكع عشر اثم ترتفع راكع من الركوع فتقولها عشر اثم تهوي ساجدا فتقولها

وانت ساجد عشر اثم ترتفع راكع من السجود فتقولها عشر اثم تسجد فتقولها عشر اثم ترتفع راكع فتقولها

عشر فذلك خمس وسبعون في كل رکعة تفعل ذلك في اربع رکعات ان استطعت ان تصليها في كل

يوم مرة فافعل فان لم تفعل ففي كل جمعة مرة فان لم تفعل ففي كل شهر مرة فان لم تفعل ففي كل سنة

مرة فان لم تفعل ففي عرفة مرة رواه ابو داود وابن ماجه والبيهقي في دعوات الكبير وروي الترمذي

عن ابي رافع نحوه وزاد في الحسن الحسنين الا اجرک بعد قوله الا اجرک ومناه الا اعطيك وقال في

غنية المتعلي قال الترمذي بهذا حديث غريب قوله عشر حصال درين مصاف مقدر است اي مکورات

عشر حصال و مراد از عشر حصال ده نوع گناهاست که مذکور شده در اوله و آخره قديمه وحديثه الی آخره

یا مراد از ان کلمات مذکوره است که در غير قيام ده ده يارست یا مراد از ان ده نوع عبادت قوی در هر رکعت

این بی کل سبعین و التبعین بها شارة الی انها
رضی الله عنهما ثم الا رب الا رب الا رب الا رب
ان تصليها في كل ركعة و ان تصليها في كل
خبر الله و ترجمان القرآن بلسان الله بن عبد الله بن
عليها طم الزوال يوم الجمعة و يوم فيها با و روي
والعاشوراء و النقص و الاخذ و فارة باسم الله
العهود و العافون و الاخذ و مع الله يا رب

و طريق القرآن بقوة سبع ايام
والرلالة و الحافون و الاخذ
في كل ركعة واحدة منها
غنية الطالبيد يا رب

سب و آن مراعات فائده و قراوت سورة و سجدة و تحمید و تهلیل و تكبیر و تسبیح ركوع و تسبیح سجود و تسبیح
و تكبیرت فواصل و الیه اشار فی الحنف المحضین و قال فی غینة الیقین قال الرقیب حدثنا احمد بن عبدہ حدثنا
ابن وہب قال سالت عبد اللہ بن المبارک عن الصلوة التي یسبح فیہا قال یکبر ثم یقول سبحانک اللهم و بحمدک
و تبارک اسمک تعالیٰ جدک تا الیک عشر ثم یقول خمس عشرة مرة سبحان اللہ و الحمد للہ و لا اله الا اللہ و الیک
ثم یعود و یقول بسم اللہ الرحمن الرحیم و فاتحة الكتاب و سورة ثم یقول عشر مرات سبحان اللہ و الحمد للہ و لا اله الا اللہ
و اللہ اکبر ثم یرکع فبقولہا عشر ثم یرفع راسہ فبقولہا عشر ثم یرفع راسہ فبقولہا عشر ثم یرفع راسہ فبقولہا عشر ثم
یسجد الثانية فبقولہا عشر الی الی الرابع رکعت علی هذا عدد خمس و سبعون سبحة فی کل رکعة و فی رواية عن عبدہ
ابن المبارک رتہ قال یبدأ فی الركوع بسبحان ربی العظیم و فی السجود سبحان ربی الاعلیٰ ثم یسجد ثم یسجد
و یقول لابن المبارک ان سبحة فی ہذہ الصلوة بل یسبح فی سجدي السبعون عشرًا قال لا انما ہی ثلث مائة
سبحة انتهى و ہذہ الصلوة التي ذکرها ابن المبارک ہی التي ذکرنا فی مختصر السجود و ہو الموافق لمذہبنا لعدم
الاحتیاج فیہا ان جلت الاستراحت اذ ہی مکروہة عندنا انتهى کلام غینة الیقین و در تحفہ القلوب عن
سواد الذنوب گفتہ کہ اگرچہ حدیث ابن المبارک بدرجہ حدیث مرفوع نیست ولیکن وثوق ابن المبارک
و حفظ وی و تقوی و درج وی این حدیث را بدرجہ حدیث مرفوع می رساند چه صفت این نماز از ان محفوظ
مطالعہ

و ہذا بر این
محتاج الیہ
و ہذا بر این
محتاج الیہ

صلی الله تعالی علیه وعلیه آله و سلم او را معلوم بود چنانچه سؤال سائل بران ولایت دارد و از شن
وی بعیدست که صفت نماز را چنانچه شنیده باشد بصفت دیگر بگرداند و یا اصلا نشنیده باشد از خود
یا قریب او اختراع کند پس این حدیث را حکم حدیث مرفوعست و گفته که اهل تحقیق را باید که این نماز را با
مطابق حدیث ابن عباس بخواند و بچهار رکعت بکینست در اینجا چون نماز بحسب سماع از حکم رکعت
جمله ستراحت استنشاست و گاهی بر حدیث ابن مبارک عمل نمایند تا بر دو طریقت را احاطه کنند یا بر دو
عمل را جمع کنند باین طریق که قبل قراعت و بعد قراعت پانزده بار تسبیح گوید و در بوقتی مواضع
ده بار و در جمله استراحت هم گوید پس پس بار در قیام می گردد و شصت بار در مواضع دیگر
و مجموع تسبیح چهار رکعت شصت و شصت می شود مطابق عدد مفاصل این چنانچه در حدیث ابن
امده فی الان ثلث مائة وستون مفصلا فیدان یتصدق عن کل مفصل منه صدقة و در حدیث
صحیح مسلم آمده کل تسبیحة صدقة و کل تمییلة صدقة و کل تکبیرة صدقة و کل تعجیلة صدقة و در تسبیح مذکور
این بر چهار موجود است دیگر بدانکه در تسبیح نماز تسبیح در حدیث بنامده است مگر آنکه تسبیح بعد از
گفته که در روایت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آمده یعنی در روایت ثانی و در روایت
مفیده آمده که پانزده بار و بیستم بار و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم نیز هم گفته این در بعضی

از خزانه آورده و شیخ عبدالحق گفته که شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم و الیل آورده که بخواند در
 نماز تسبیح المسم التکاثرو و العهر و قبل یا یاربها الکافرون و قل هو الله احد و در قنوی بر صند دهده
 بار قل هو الله احد گفته اکنون بر آنکه در نماز تسبیح بعد از تحیات و در و قبل از سلام این دعا بخواند
 اللهم انی اسئک لتوفیق اهل البدری و اعمال اهل الیقین و مفاصله اهل التوبه و عزم اهل الصبر و جبر اهل
 الخشیه و طلب اهل الرغبة و تعبته اهل الورع و عرفان اهل العلم حق القاک اللهم انی اسئک کذا فحافه
 تجبرنی عن معاصیک حق اعمل بطاعتک عملاً استحق به رضاک و حق انا صلیک بالتوبه خوفاً منک و حق
 اخلاصک لک البصیحه حیا و منک و حق التوکل علیک فی الامور کلها و احسن النطق بک سبحان خالق
 النور ذکره ایشخ عبدالحق فی شرح المسکوه و ذکره فی معارف العلوم ناقلاً عن المرقاۃ للملا علی القلی
 بهو ناقلاً عن الکلام الطیب لایشخ جلال الدین السیوطی عن الامام احمد بن حنبل الا ان ایشخ عبدالحق
 ذکر حق القاک کما مر و هم ذکر و احق اخافک بدل حق القاک دیگر بدانکه اگر در موضع تسبیح
 و از پیش کرد آنها را بعد از وی در موضع تسبیح دیگر قضا کند دیگر بدانکه اگر نمازی را قرائت سوره
 معینه باشد چنانچه قبل یا یاربها الکافرون و قل هو الله احد در سنت فجر و مغرب و چنانچه قرائت سوره
 مدیه در بعضی نماز دیگر اگر آن سوره را بفراموشی مرتکب کرده دیگر آنرا نکرده و بعد از آن نماز را پیش کند

در کوفه الاول بعد از تسبیح
 تسبیح اهل البدری و اعمال اهل الیقین
 و مفاصله اهل التوبه و عزم اهل الصبر
 و جبر اهل الخشیه و طلب اهل الرغبة
 و تعبته اهل الورع و عرفان اهل العلم
 حق القاک اللهم انی اسئک کذا فحافه
 تجبرنی عن معاصیک حق اعمل بطاعتک
 عملاً استحق به رضاک و حق انا صلیک
 بالتوبه خوفاً منک و حق اخلاصک لک
 البصیحه حیا و منک و حق التوکل علیک
 فی الامور کلها و احسن النطق بک
 سبحان خالق النور ذکره ایشخ عبدالحق
 فی شرح المسکوه و ذکره فی معارف
 العلوم ناقلاً عن المرقاۃ للملا علی
 القلی بهو ناقلاً عن الکلام الطیب
 لایشخ جلال الدین السیوطی عن
 الامام احمد بن حنبل الا ان ایشخ عبدالحق
 ذکر حق القاک کما مر و هم ذکر و احق
 اخافک بدل حق القاک دیگر بدانکه
 اگر در موضع تسبیح و از پیش کرد آنها
 را بعد از وی در موضع تسبیح دیگر قضا
 کند دیگر بدانکه اگر نمازی را قرائت
 سوره معینه باشد چنانچه قبل یا یاربها
 الکافرون و قل هو الله احد در سنت فجر
 و مغرب و چنانچه قرائت سوره مدیه در
 بعضی نماز دیگر اگر آن سوره را بفراموشی
 مرتکب کرده دیگر آنرا نکرده و بعد از آن
 نماز را پیش کند

نه باید که آن سوره تهاز کرده شده را ترک و ترک دادن آن مکروه است بلکه باید که یک آیه
 دراز یا سه آیه کوتاه از آن سوره خوانده پس آن سوره مانده که خواند نیست بخواند انگاه
 مکروه نیست هر چه فی مفتاح الصلوة اگر سوره تمام خوانده بعده یاد آید او را که سوره دیگر
 اینجا خواند نیست بخواند از آنکه چون آن سوره بالا بود چنانچه و الشمس خواندنی بود و الیل خواند
 بعده یادش آمد و الشمس بخواند این مکروه است در یک رکعت و همچنین تقدیم و تاخیر در رکعت
 مکروه نیست در نو اقل نه مکر کرده است در هر الفتن هر چه فی غنیه المتیله شرح مینه المصباح
 قال قال فی الفتاوی النصفیه مثل ابو الفضل عن قرائنی النفل فی الاولی ثبت ید الی الی بوب فی
 الثانیة اذا جاء لفرد و الفتح قال لا یبغی ان یتعمد ذلك و ذکر الامام القاضی ابو بکر انه
 یکره فی الغریفة و لا یکره فی النفل و در فتاوی و ما بر منہم غیر مکرده گفته و نماز تسبیح از برای محقق
 محبت الهی موجب و گفته اند که از جهت بر موقوفه محبت لهذا این را بعضی صلوة العاشقین
 نام کرده اند و صلوة الحاحیام گویند و فرموده اند که صلوة العاشقین نام رکعتین است و چهار
 بهتر است و وقت تنجید وقت اوست بخواند در هر رکعت بعد فاتحه قل هو الله بعد پنجبار بعده پنجبار
 حبس دم کند و اسم ذاتی بدل گوید و دل را بوی محبت دهد و مردم را حیدران حبس کند که حرارت آن در

نظایرش ارشکند و اسم ذاتی را تا آخر پدم فرا فراید بگوید بعد رکوع کند و تسبیح گوید پس بار
حبس دم کند و اسم ذاتی بدل گوید بعد در قیوم و در هر دو سجده و عتبه بار حبس دم کند و چند دم

وفا کند و اسم ذوقی بدل بگوید پس اگر دو گانه کند مجموع چهل مین دم میگردد و در این نماز از هر یک تقصیر

باطن و تحصیل محبت الهی بغایت مجربست و اجابت آن رزق فقیر از بعضی بزرگان رسیده است

الکتون بیان نماز حفظ القرآن شنو چون کسی را توآن یاد نمیکرد و بعد از یاد کردن فراموش می شود

باید که در شب جمعه اگر در شش اخیر خیزد بهیشت که دعاء در الوقت سبکی است و اگر آن استعلا

مزارد پس در شب برخیزد و اگر آن دستقام هم ندارد پس در اول شب برخیزد و وضو کند و چهار رکعت

نماز بگذارد و بخونند بعد از فاتحه در رکعت اولی سوره یس و در رکعت ثانی هم الفخار و در رکعت ثالثه

الم تنزل السيرة ودر کتبه العتبة الملک و چون از شهید آفرین فلک شود عهد گوید و بهتر باشد

خداوند تعالی بخورند مانند اللهم لك الحمد على كل حال احيي ثناء عليك انت كاشيت على نفسك

ودر دگر دید بر در کائنات و بر اثر نین صلوٰات علیهم اجمعین و در دیو و جمیل و بصیغ جامع بگویند

و استغفار بگویند بر جمیع المؤمنین و المؤمنات و مرزبانان بقدر نموده اند بایمان باین صیغه اللهم اغفر

جميع المؤمنين والمؤمنات بالاعتقاد ولا خوارق الدين سبقونا بالايمان پس نذران اين دعا بخوانند اللهم

دارم

مکتبہ خیریت
لاہور

۲۶۳
ارحمین بزرگ المعامی ابدما البقیین وارحمین ان الکلف مالا یعیننی وارزقین من النظر
فیما یرضیک عینی اللهم بديع السموات والارض ذوالجلال والاکرام والفرقة الی لا ترام اسألك
یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک ان تغم قلبی حفظ کتابک کما علمتین وارزقین ان اتوه
على النجوم الذی یرضیک عینی اللهم بديع السموات والارض ذوالجلال والاکرام والفرقة الی لا ترام
اسألك یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک ان تتور بکتبک بیری وان تطلق لی سانی وان
تفج به عن قلبی وان تشرح به صدري وان تغسل به بدنی فانه لا یعیننی علی الحق غیره ولا
یؤتی الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس از آن سلام دهد و همچنین کند در شب
جمع یا پنجشنبه یا هفت شب جمعه متوالیه مستحبی بگوید یا دن الله پس فرمود انکفرت سوگند آذات
معدن که مراب است و درستی بر خلق فرستاده است که خطا نکند و زانوشان زده برگز ما و انکفرت
باشد و در حق تعالی این حدیث را بر از ترمذی مستدرک حاکم آورده و شیخ جلال الدین سیوطی در
تفسیر مشهور این حدیث را از کتب حدیث و دعاء استخراج کرده یکی در تفسیر سوره یس دوم تحت
قوله تعالی قال سوف استغفرکم ربی انه هو الغفور یم و شیخ علی متقی در کنز العمال بچند رموز
کتب حدیث ذکر کرده و بر این جوئی تحفیه کرده که این جوئی موضوع گفته است و خطا کرده است

نسبت کردن انجیث را بوضع و بسیار بزرگان این را تجربه کرده اند و حق یافته اند و در کتب

العمال بعد موله و ان تغسل بدنی از بعضی روایات و ان تستعبد بدنی زیاده آورده اکتوبان

صلوة الاستخارة شنوآن دو رکعت است و عن جابر قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من القرآن یقول اذا هم احکم بالقر فلیکع رکعتین

من غیر الفریقیة ثم لیقل اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدر بقدرتک و اسألك من فضلک العظیم

فاکف تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لى فی دینی

و معاشی و عاقبة امری اوقال فی عاجل امری و آجله فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیه و ان کنت

تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری اوقال فی عاجل امری و آجله فامره عنی و

اعرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضی به و قال ویسی حاجته رواه البخاری و فی غنیة

المطیلى رواه الجماعة الامم الیعی رواه البخاری و البودود و الرقذی و النسائی و ابن ماجه

و لم یروه مسلم و در حین حصین نیز ربوز خسه آورده مگر آنکه در حین حصین قوله و قال ویسی حاجته

ینا درده قوله فلیکع رکعتین من غیر الفریقیة پس اگر سنت مؤکده بود چون سنت فجر و بعد از ظهر و المغرب

و العشاء کفایت کند در رکعتین فرض چون فرض فجر و جمعه و کفایت نمیکند و اگر چهار رکعت باشد از غیر فرضه

۲۱۴

بیک سلام قیل گفت می کند چه دو در ضمن چهار یافته می شود و قیل این مخصوص بر کعبین مستقلین
 است نه ضعیفین و بهتر آنست که برای استخاره رکعتین بنیت صلوة الاستخاره گذارد و تعیین
 و قوت درین نماز بحدیث نیامده است و شیخ عبدالحق گفته که در بعضی روایات قیل یا یها الحاق
 و قیل هو الله احد آمده و گفته که ما ثورند سلف نیز همین است و در فتاوی بر هفت بار قیل هو الله
 در هر رکعت گفته و گفته که قبولی و ربکی بخلق مایه و یختار ما کان لهم الخیرة من امرهم و ما کان لهم
 و لا مؤنة الا اقص الله و رسوله امر ان یكون لهم الخیرة بخوانند و گفته که افضل جمع است و در بعضی
 نسخ حصن حصین و استهدیک بعدتک بجائی و استقدرک بعدتک آمده است و در شرح مشکوة
 گفته که در بعضی نسخ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شرئی بجائی و ان کنت تعلم ان هذا الامر
 امره است و قوله او قال فی عاجل امری شک را ولایت و افضل جمع روایتین است و در دو جاء
 پس گوید فی دینی و معاشی و عاقبة امری و عاجله و آجله جمع به فی غنیة المتعبد و در حصن حصین
 ثم ارضنی بقضائک ثم ارضنی بر در آخر دعاء آورده و بر دو ارضنی بفتح همزه آورده صیغه امر است
 از ارضاء و ضمیر در بر دو روایت اولی راجع است بخیر و در ثانیه راجع است بقضاء و جمله ثانیه تا کید
 اولی است چنانچه گفته شود ثم افریب زید ثم افریب زید پس در جمله ثانیه بجائی مظهر مضمردارند ثم افریب زید ثم

افرب ولفظ اقتدر در پرت جایی صفت امر است از باب ضرب و لغو و تدریس حاجت این را بدو طریق
توضیح میکنند یکی آنکه نام گیرد حاجت خود را بجای قوله ان هذا الامر چنانچه گوید اللهم ان كنت تعلم ان
هذا السفر او الشغل او المال او الفرس او العبد او نحو ذلك خیر ویک از نظیر فقیر فاقدره لی ویریه لی
الاخره او ان هذا المراجعة والامانة او نحو ذلك من التایث فیوث البقیة فنقول فاقدر لی ویریه لی
ثم یأول لی فیها پس قود ان هذا الامر نهایت است از هر حاجت که مراد مستحی باشد چنانچه قود یسی حاجت
بران دلالت دارد و قود و یسی حاجت گوایی میدهد بر آنکه ظاهر لفظ ان هذا الامر اینجا مراد نیست بلکه مراد
معنی است که عبارت است از حاجت معینه مخصوصه دوم آنکه لفظ ان هذا الامر چنانچه وارد است بگوید و الفاظ
دعا پس نمیکنند وارد شده اند بحال دارد و لغو نمکند و حاجت خود را در دل عاقد دارد و بلفظ ان هذا الامر
حاجت خود خواهد و بوی در دل است که کند پس یسی حاجت این معنی است که لفظ هذا الامر حاجت خود
که در دلش حاضر است حمل کند و مشارای حاجت خود را در پس برین تقدیر لغو در معنی است و لفظ جمیع
حاجت بحال یک است و این اسمی و البس و اضبط و اوفق است که ذاتی شروع الشکوة و در قنای بر معنی
لغوه بعد از دعاء حاجت خود گوید و بقوی در میان دعاء و آن بزبان گوید بر اظهر انتمی و معنی استخاره
طلب خیر کردن یعنی خیر خواستن در چیزیکه محتاج فرست است پس در چیزیکه محض خیر است چون عبادت و یا

اللهم

شربت چون محارم الله تعالى استی^{۱۶} را نباشد مگر چون چیزی دیگر بوی معطر باشد و
آن محتمل خیر و شر باشد چون خروج برای جهاد یا حج مثلاً که امروز بهشت یا فردا پس استی^{۱۶}
در خروج است نه در ذات جمادات و چون بوجه مذکور استی^{۱۶} را کرد پس اگر در آن چیز اورا
خیر باشد میسرش گردد و الا هرگز میسرش نشود و نیز اهل صفاء را بدل بسوی او گردد اگر خیر باشد دل
بوی را عجب شود و اگر شر باشد دل از او عدول کند و این سبب پرتو نور عمل استی^{۱۶} را است
بر آئینه دل صافی و از آن بن مالک آمده که فرموده است انخفضت صلی الله تعالی علیه و آله
و صبر و سلم که هفت بار استی^{۱۶} را کند بعد از آن هر چه در دلش بود از فعل یا ترک بر آن عمل کند
و این هم بر صفاء دل موقوف است و فی غنیة المتعبدین عن الله قاتلانی رسول الله صلی الله تعالی
علیه و آله و صبر و سلم یا الله اذ اهمیت با من فاستخر بک سبع درت ثم انظر الی الذی سبق
الی ملک فان الیوفیه رواه ابن سنی و میگویند که طالب حق را باید که دعاء استی^{۱۶} را
برای جمیع کارها پیش آمدن دارند بعد نقلی یا سنتی هر روز بخوانند و در دعای این لفظ
بگویند اللهم ان کنت تعلم ان ما اریده من الامور کلها خیری الی اخره وان کنت تعلم ان ما
ما اریده من الامور کلها شیری الی اخره پس حق سبحانه و تعالی اورا خیر میگرداند و از شر باز

✓ و نیز در ای تزویج زن استخاره بنوع دیگر نیز آمده است و آن اینست که چون زنی خواهد

هنوز جنبت او نکرده است وضو کند با حسن و جو نماز فریضه گذارد و چون از مکتوبه فارغ شود

حمد گوید و این دعا بخواند اللهم انک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و انت علام الغیوب

فان رایت ان فی فلانة و سیمتها با سیمها خیرائی فی دین و دنیا یی و آخرت فاقدرای و ان

کان غیره خیرائی منها فی دین و دنیا یی و آخرت فاقدرای این در حصین بر زبان ^{جوش}

و مستدر حکم آورده و در فتاوی بر هفت همچنین آورده آن فی تزویج فلانة الی آخره و آن کان

فی تزویج غیره الی آخره دیگر بدانند آنچه از مصنف مجید و است دیگر فال سنگ بد میگیند آن

بدعتست و از قول و فعل آنحضرت و سلف صالح پیچ وجه ثابت نشده است و کل بدعت ضلالت

نابیت ازین نوع فال مرج به المحدثون و آنچه از فعل و لا تفعل بر دو پرزه کاغذ می نویسند

و زیر جام می بینند و از آن یک پرزه می کشند و بر آن عمل نمایند بدعتست مرج بالعلماء

و در فتاوی بر هفت گفته که در افض این بدعت را پیدا کرده اند اما قریه برائی دفع مخی صمد

بین الحفصین مشروع است و آن در لغت فال مطلق است و مراد از آن درینجا فال انداختن

نبی عیبه دفع حصن است بدان حاصل شود و احسن وجه از آن نام نویسی کردنست چنانچه میان دو کس

نشان

شتر و اسب بود یا دوشتر یا دواسب بود مثلاً از غنیمت یا میراث یا از هبه یا از هدیه
پس این دو کس خواهند که قسم کنند بر قرعه پس بر پوزه کاغذ شتر نویسند و بر پوزه دیگر
اسب یا بر یکی نام اسب یا نام شتر نویسند و بر دیگری نام اسب و دیگر و یا نام شتر و دیگری
آن هر دو پوزه را پیچیده زیر جامه بپوشانند و ثالث را گویند که ازین دو پوزه یکی بدست بیاید
و یکی بدست دیگری ده پس بحسب مکتوب که بدست هر یک است قسم کنند و صاحب چهار زن
چون خواهد که یک زن در سفر همراه برد نامهای هر چهار بر پوزه کاغذ جدا جدا نوشته پیچیده
زیر جامه بپوشد و کس را گوید که زیر جامه دست انداخته یک پوزه بگیرد و در دست من و در دست
بر آن عمل نماید تا محسوس در میان زنان واقع نشود و قرعه در حقیقت دفع محسوس است
استخاره اکنون بیان استخاره نماید بشود آن استخاره است که پیش از روی اهل صلاحیت
مقتوی را در مقام برویا صادره که جزو نبوت باقی مانده است در میان ایشان برین متابعت
از نشن و چهل افزای نبوت چنانچه گذشت در بیان رویا جواب خیریت ادراشین و یا شریعت
آن می یابند و آن اینست که در شب چهارشنبه بعد از نماز خفتن وضوء تازه سازد و اگر غسل
کنند بهتر است و جامه پاک و پاکیزه بپوشد و در خلوت رود بشیر طریقه مقام پاک بود و شرط است که

بعد از وضو و یا غسل سخن دنیاوی نگوید پس در خلوت دو گانه نقل دستور وضو کند ارد
 و تجید توبه کند و چند کرات استغفار بخواند و صد بار درود گوید و این هر سه توبه و استغفار
 و درود افضل است نه لازم بعد از آن دو رکعت نماز استیاره گذارد در رکعت اولی بعد فاتحه
 سوره یس و در ثانیة بعد فاتحه سوره القدر بخواند و بعد از سلام یازده بار درود بخواند و صد بار
 یا مبین و یکبار اللهم یا مبین بین لی هذا لا یرفی ضایعی هذا باز یازده بار درود بخواند و صد بار
 یا مادی و یکبار اللهم یا مادی اهدنی فی هذا لا یرفی ضایعی هذا باز یازده بار درود بخواند و صد بار
 یا علیم و یکبار اللهم یا علیم علّمین هذا لا یرفی ضایعی هذا باز یازده بار درود و صد بار یا خیر و
 یکبار اللهم یا خیر اخبیرنی عن هذا لا یرفی ضایعی هذا بخواند باز یازده بار درود بخواند و اگر
 ترتیب بین اسماء اربعه گاهین فراموش کند باید که لفظ ندیج یا دیگر دونی رزمین است و
 دال رزمادی و لام رزمعلیم و خا و رزمجیر و ندیج بمعنی فرزند شدنت گذاشتن القاموس
 و بعد از درود یازده بار چنین اگر دعاء استیاره که بالا مذکور شد بخواند بهشت و بعد قور
 ثم بارکی فیہ و از این خیریتہ فی هذا المنام بعفقت و اگر یک زیاده بخواند و بعد قور و افرین
 و از این شیرینیتہ فی هذا المنام بعفقت و اگر یک زیاده بخواند بعد از آن در همان جا
 ایمان

۲۲۰
و با همان وضو و با همان جامه بر پهلوی راست متوجه بقید بخسید و دست راست زیر
سر دارد و در روی گوید تا آنکه در دو گویا بخواب رود پس در رویا تحقیق مقصود خود
معلوم کند ان شاء الله تعالی بپراحت یا بکثرت و اغلب بپراحت باشد و یکی اگر کثرت
خیزیت از مقصود بشیرین حوزد نمیشود چون شیر و شهید و شکر و مانند آن و یا مانان پخته و برنج
خوشبوئی و اعلی یافتن و یا خوردن و یا اورا احتلام شود پس اینهمه علاماتا خیریت اراست
و لیکن جز بپراحت که آن خاطرش نگرزد و اگر در آن شب رویا نبیند در شب پیمیشد بخوابد
و اگر در آن شب هم نبیند در شب چمنه بخورند البتة البتة جواب سوال خود در رویا بداند ان شاء الله تعالی

و این عمل غایت مجربست و این عمل این فقیر را از آنجا دان رسیده و این فقیر این عمل را
در شب دو شب نیز مجرب یافته است بدانکه استی راه نیک است و تر استی راه مذموم است
و در حدیث آمده من سعادة ابن آدم استغارة الله تعالی و من ثقت و تر استی راه الله تعالی
انجیدیت در حق همین برتر تر منی و نی و ارد است اکنون بیان نماز حاجت شنو
و عن عبد الله بن ابی اوفی قال قال رسول الله صل الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم من کان
له حاجة الی الله اولی اهل من بنی آدم فلیتوضأ فلیستن الوضوء ثم لیفصل رکعتین ثم لیستغنی علی الله تعالی

٢٢١
ويعمل على البني ثم ليقول لا اله الا الله المحييم الكريم سبحانه الله رب العرش العظيم والحمد لله رب

العالمين اسالك موجبات رحمتك وعزائم مغفرتك والغيثية من كل بر والسادة من كل اثم

لا تدع لي ذنبا الا عفوته ولا تسأل الا فرجة ولا حاجة هي لك رضا الا قضيتها يا ارحم الراحمين

رواه الرمندي وابن ماجه وقال الرمندي هذا حديث عريب ودر حنف حصين برز رمندي و

ابن ماجه ومسنك حاكم اوردوه والعقمة من كل ذنب بعد قوله بالسادة من كل اثم ودر حنف حصين

برز مسنك زباده كرده وبيان صلوة الفروزة اينست وعن عثمان بن حنيف ان رجلا

خير البعراتي النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال ادع الله تعالى لي ان يعافيني

قال ان شئت دعوت وان شئت عبرت فهو خير لك قال فادع فادعه فاراه ان يتوفاه فليمن

وضوءه ويدعو بهذا الدعاء اللهم اني اسالك التوجه اليك بنبيك محمد بن الرحمة صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يا محمد اني التوجه بك الى ربي في قضاء حاجتي هذه ليقضي لي

اللهم تسفحوني روله ابن ماجه والرمندي وقال الرمندي هذا حديث حسن صحيح ابن دغينة

المتقى اوردوه ودر حنف حصين برز رمندي ونبي ابن ماجه ومسنك حاكم اوردوه واوش

در حنف حصين اينست ومن كانت رفرورة فليستوفاه فليمن وضوء پس برزني زباده آورده

۲۲۲
در بعضی رکعتین یعنی در نماز از غیرت بی نیامده و فقط فی وقت و حاجت در بعضی
نسخه حق همین واروست و در اکثر نسخ وی و در غنیه المیق فی حاجت واروست و فقط
لیقنی بی در اکثر نسخ وی واروست و در بعضی نسخ وی و در غنیه المیق لتقی بی تبار
بسیف بجهلی واروست و در نسخه در کتاب دعوات بروایت ترمذی آورده و در الفاظ
دعاء اندکی تعمیم و تاخیر کرده و در حدیث است هر که را حاجت باشد باید که دوازده رکعت
نماز یا شش رکعت بکشد و چون از تشهد و درود در قعود شفعه اخیره فارغ شود
و هنوز سلام نداده است بگوید و کبر بکشد و در سجده هفت بار فاتحه الکتاب و هفت بار
ایة الکرسی و ده بار لا اله الا الله و حمد لا شریک له الحمد و له الحمد و یس
و حی لا یموت بیده الخیر و هر عملی قیام کرده بار در و برسد المرسلین بگوید بعد از آن
این دعا بخواند اللهم انی استک بمعاقده العزیز عشت منتهی الرحمة من کتبک و باسک
الا اعلم و جدک الاعلی و کلمات التامات پس دعا و خود خواهد پس سر از سجده بردارد
و سلام دهد این حدیث را مولی شیخ نورالدین محمد قدس سره در کتاب منظر الانوار فی الصلوة
علا سید البرادر از کتب حدیث غیرت چنانچه ابن عساکر و غیره ایراد نموده و همچنین از شرح

^{۲۲۳}
 شرعاً اسلام در بعضی مسائل نقل یافته می شود و در قنای برین از شرح جدا آورده گردین
 و در زده رکعت به شش قعه و یک سلام است در هر وقت که خواهد بخواند و بعد از آن
 تکیه گوید و سر در سجده نهد و فاتحه و آیه الکرسی هفت هفت بار بخواند و ده بار لا اله الا الله و ده
 لا شریک الا الله بخواند بعد دعا مذکوره بخواند و در دعا بعد قول و کلمات این است
 این لفظ آوردن از تقفین حاجتی مهتر و ده بار درود ذکر کرده بعد از آن سجده بردارد و سلام
 دهد و این دو زده رکعت مع سجده زیاده یک سلام است و گفته اگر پنجین سجده زیاده قبل
 از سلام در نماز در مذنب مار و است چنانچه کرامت کرمانی بآن فرستاد و گفته است که این نماز
 در قضا و حوائج مبررات تجویز رسیده است و گفته که پیغمبر مرزوقه صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 زنها را این نماز را بیفهماء نایموزید و فی تنیه الفانین للفقہ ابی الیث سرقین قال الفقه
 حدثننا محمد بن جعفر قال حدثننا ابراهیم بن یوسف قال حدثننا هشام عن ابی جریج عن عطاء قال
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فیها ثم قرأ فی آخر سبع رات فاتحه الکتب و سبع مراتب الکتب
 و قال لا اله الا الله و صد لا شریک له الملك و له الحمد الا الله ثم سجده و قال فی سجوده اللهم
 انی انک بمعاقد العز الا الله دیگر بدانکه سجده من جات جازئت بعیر کرامت لقوله علیه و آله و سلم

۵۲۴
اقرب مایکون العبد من به و هو ساجد فاکثر والدعاء ای فی السجده رواه مسلم و اکثر متاخرین از مذنب
حقیقه بکبر است سجده مناجات رفته اند چنانچه در شرح مشکوٰۃ است و در خلاصه فارسیه مختار عدم کثرت
گفته اما آنچه در تفاوتی برین عدم کثرت سجده زائده را در نماز از مذنب مانتقل کرده آن سوائی سجده
تلاوت و سجدتین سهو یافته نمی شود و در کتب مذهب طایفه این حکم مخصوص باشد بنماز مذکور
از جهت اثری و حدیثیکه در وی وارد است دیگر بدانکه در ادعیه ماثوره و مرویه از آنحضرت صلی
تعالی علیه و آله و سجده و سجده لفظ معاقده الغرض عرش و مقعد الغرض عرش جمع و مفرد هر دو آمد
و نیز مقعد الغرض عرش بتقدیم قاف بر عین آمده و این لفظ از تشابهات است و مقعد عین موقی
کردن در تأویلات جاء تشابهات جائزند از آنکه بعلم شارع تفویض کنند و ایمان آرند به آنکه
تشابهات را حقیقتی است که ما را بران اطلاع نیست چنانچه تفصیل تمام آن در مجلس گذشت و
متاخرین تاویل جائز دارند ولیکن عوام مردم را بران تاویل اطلاعی نمیشد لهذا الفاظ مذکوره
در ادعیه خواندن نزد طرفین مکروه است چه در ان الفاظیم اقتادن در مذنب مشبه است چنانچه
ظاهر لفظ مقعد الغرض عرش بتقدیم عین سوال میکنم ترا بکه عزت تو از عرش تو پس عوام دانند که عزت
تعالی بعرش بسته شده است و معلق است بوی و مقعد الغرض عرش بتقدیم قاف تشبیه عزت

از عرش تو ای معبود تو دکن تو از عرش پس از جهت اشتباه و خوف افتادن در ورطه بدعت
مکرده است خواندن آن الفاظ و از امام ابی یوسف در رد و جاعدم کراحت آمده چنانچه در مجمع البحار
در ماده عقد گفته و لیکن در قنای برهنه گفته که از امام ابی یوسف آمده بمقعد العرب بتقدیم القاب و
نیت و مفتاح و ماخوذ فقیه ابی اللیث همین است انتهى و از جملة او بیانات درین الفاظ یکی اینست اسما
بمعاقده العرفن عرسک ای بختیال استحق بهما العرش العز او بموافق العقاد و ایند و حقیقه بغرض
این در مجمع البحار در ماده عقد آورده و نیز گفته و اصحاب ابی حنیفه یکسری از این الفاظ را
معلوم شد که اگر کسی راسخ العلم و العقیده این الفاظ را تاویل صحیح کند و یا مراد شارع بعلم الله
تفویض کند و او این الفاظ را از جهت اتبع بالفاظ شارع بگوید او را بالاتفاق مکرده نباشد
و الله اعلم و در مکتوب یا زهرا از مکتوبات میزیه مرئوده که از جهت قضا و حاجت و کفایت مهمات
به چهار رکعت نماز بگذارد و هر وقت که خواهد اما شب جمع به شریعت و بخواند بعد از فاتحه در رکعت اول
صد بار لا اله الا انت بسیک اینی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من العلم و کذا کنت منی
المومنین و در ثانی صد بار و الوب اذنادی به این سینی الفروانت ارحم الراحمین و در ثانی صد بار
و اقوفن امیری الا الله ان الله بصیر بالعباد و در البعد صد بار نعم المولی و نعم النصیر بخواند و چون سلام دهد

صد بار رب این مغلوب فاشتر بخواند و درین نماز فتوح بسیار است و شمار کردن بسجده در نماز
عند العزرة جائزست الفروضات تتبع المحظورات اکنون بدانند نوافل که در شرع شریف
بر نبوت پیوسته اند بسیار اند و این کتاب محل احاطه آن نیست و دیگر بدانند نمازهای موصوفه که
نبوت آنها در شرع شریف بصحت برسیده است بلکه بر کفایت اقرار کرده اند و شایع این
چون بحقیقت حال واقف نه بودند آنها را در کتب خود منبرج ساختند آنها را بنایه خوانند
چه بدعت و الهدایه فی متابعه اهل التریقه و الصلوات فی ارتکاب البدعة و کل بدعة ضلالة و چون
در یک عبارت جهت سنت و جهت بدعت جمع شود جهت بدعت غالبیست چه ائیان سنت
سنت است و ترکیب بدعت واجب و واجب مقدم است بر سنت و این قاعده مشهور و معروف است
عند الفقهاء پس نمازهای که اقرار کرده اند چون صلوٰة لیل الرغائب و غیره که در آن جهت
عبادت و جهت بدعت جمع چه تعیین رکعات مع تعیین رتوت و تعیین وقت در آن بدعت است
و معلوم است که ترکیب بدعت مقدم است بر ائیان عبادت غیر سنت پس صلوات موصوفه نباید گذارد
و درین سلسله رسائل ساخته اند چون رساله احکام عاشورالاستاذی میرزا محمد خلیل بدخشانی
ادامت برکاته و ردع الرأغب عن صلوٰة الرغائب للشیخ العلامة نورالدین علی المقدسی قدس سره

درستاد علامه حموی چنانچه در شرح اشباه و نظائر گفته حررت فی دفع تخریط و طویلا حسنا و اگر

محمد بن شمس بن عبد الحق و ملا علی قاری و محمد طاهر نقی صاحب مجمع البیاری و غیره بر صلوة

الارغائب انکار کرده اند و احادیث که در این ایراد نموده اند همه را کذب است و اقرار بعض

بران حوفت علی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم گفته اند چه درین صحیح حدیث بصحت رسیده

و نام و نشانی این نماز تا آخر مائه رابعه مجریه بنود بعد از آن اقرار کرده اند بلکه در آخر مائه

نویسید کرده اند مرجع به المحققون قال العلامة الحوی فی شرح الارشاد و النظائر قال العلامة ابن

امیر الحاج فی کتابه المسی بالمدخل و قد حدثت صلاة الارغائب بعد اربع مائه و ثمانین من البرة

و قد صنف العلماء کتبا فی انکارها و ذمها و تسفیه فاعلمها و لا تقتصر بکثرة الفاعلین لیهانی

کثیر من الامصار انتهی و علامه ابراهیم حلبی در غنیة المحتج شرح منیة المصلی بسبب تحقیق کرده است

و بر فاعلین صلوة الارغائب بسیار تشیع و یقین نموده است و از کتاب علم مشهور آورده که ابو

حاتم محمد بن حبان گفته که حدیث صلوة لیل البرة وضع کرده است از محمد بن هباج و او قطع

بود حاصل کلام آنکه برکت زیاد و عباد از شیخ صوفیه معترف شوند بیک چیزیکه با تحفوت علی

تعالی علیه و آله و صحبه وسلم نسبت کرده اند از قول وی و فعل وی آنرا برحک آن عرض باید کرد و

محکم آن کتب آنکه حدیث است اگر مطابق اقتاد بران عمل باید کرد والا چه بسیاری از مصنفین

کما طاب الیل اند و رطب را از زایس امتیاز نداشتند کذا فی البستان للفقید ابی الیث سمرقندی

و مغرور مشهور کثره مردم در گذاردن صلاوة الرغائب چه شیطان بدعت را بر نفوس آراسته می نشاند

پس نفوس را در بدعت التذاد کثیر پیدا می گردد و زین بهم الشیطان اعمال بهم دست را بر نفوس

تقیح میدهد فصدیم عن البیل فهم لایستندون پس بدین سبب در بدعت که در لباس عبادت

رعبت مردم والتذاد ایشان بوی و کثره و بجوم ایشان بروی از حد زیاده می باشد والله اعلم

بالقبول افضل سفیدم در بیان آنکه صوم در طریقت بسیار مضاف و مصالح دارد و جمیع چیزان فوائد

دارد که در حد و حصر نیاید بدان الیطالب صادق که حضرت سید الطائفة جنید قدس سره فرموده

الصوم نصف الطریقة کذا فی قوت القلوب و کشف المحجوب و در کنز العرفان آورده چون

حق سبحانه و تعالی نفس را پیدا کرد ویر گفت تو کیستی و من کیستم جواب داد که تو قوی و من منم پس حق

سبحانه و تعالی او را صد سال نیا جهنم تعذیب کرد پس از آن بیرون کشید و بار دیگر پرسید که تو کیستی و من

کیستم جواب داد که تو قوی و من منم پس او را صد سال در آتش جوع عذاب کرد پس از آن پرسید که تو کیستی و من

کیستم پس او را در کن بندۀ تو ام و تو در بن منم پس پیش حق سبحانه و تعالی بروی صوم واجب گردانید تا

طایفی و باغی نکرد حاصل کلام آنکه نفس یکجای تراش میگرد و قد تقال الجميع طعام اهل السنة خاصة من الدنيا
والاولياء و میگویند که در روز قیامت همه عبادات خصلت برند مگر صوم که آنرا بختی مانند هیز خنای درخت
و تیس آنکه الصوم لی و انا جزئی به و عن اسیرة رفا قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
کل علی ابن آدم لیفا عفو الحسنه بعشر امثالها الی سبع مائه ضعف الا الصوم قال الله تعالی فی و انا جزئی
به بیع شهوة و طعام الحدیث متفق علیه و از بنی حدیث معلوم شد که نهایت تصاعف حسنة غیر صوم تا هفت
صد است و اینست مذهب جماعتی از علما و از ائمه سنت قاضی ناهر الدین بیضاوی قال تعالی مثل الذین
یتقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه ارنبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبه و الله لیفا عفو ثلثه
پس قاضی مذکور در تفسیر خود این تصاعف را بر سبع مائة حمل کرده چنانچه گفته و الله لیفا عفو ثلثه
لن شیء و جمهور بر آنند که فضل حق و اسع است تصاعف حسنة عبا که بفضل او تعالی است بر سبع مائة تنفیذ
و الله لیفا عفو ثلثه و الله واسع عظیم و حدیث بخاری از ابی سعید الحسنه بعشر امثالها الی سبع مائة
ضعف الی اضعاف کثیره و حدیث صحیحین از ابن عباس فان هم بهای الی بالحسنه فعلها کتبها الله
عنده عشر حسنات الی سبع مائة ضعف الی اضعاف کثیره که در باب سوره رحمة الله و اراده بر نفسی دلیل است حاصل
کلام آنکه جزو صوم را حد معین نیامده بلکه حق بشما و تعالی فرموده الصوم لی و انا جزئی به و در قوت القلوب

و دام صوم و قله الاكل عند الافطار شرط راه گفته دیگر بدانند تو اصل صیام رهبانیت و نیست
 و آن عدم افطار در شب است و عن یسهریه و قال فی رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
 صوم عن الوصال فی الصوم ای التتابع فیه بلا افطار فقال رجل ینک تو اصل یا رسول الله
 فقال و ایکم شبلی ای بیت یطعین ربی و یسقیین متفق علیه و علماء را اختلاف است در
 طعام و شراب آنحضرت که در اینجا فرموده زند یطعین ربی و یسقیین پس اکثر بر آنند که این
 طعام و شراب معنوی روحانی بود چنانچه فرشتگان را و آن ذوق معارف و لذت بمنجا
 و فیضان لطائف النوار است و این مضایق تو اصل نیست و قیل از طعام و شراب حبیبی
 و این قیاس بیدلیل است و در حال آنحضرت وصال صیام گاهی می نمودند و مع ذلك در قوت
 شیف و اوجی تفاوت نمی افتاد اگر چه بر شکم سنگ می بستند و این معومه بود و دیگر آنرا از
 وصال نمی نمودند پس علماء را اختلاف است در آنکه که این نیز تحمیری است یا شفقیت است
 پس اصح در مذاهب ثلاثه کراست تحمیر است و در مذاهب امام احمد تا خیر افطار تا سحر جایز است
 نه وصال و جمهور محدثین بر آنند که وصال از خفائض آنحضرت است و ظاهر حدیث هم درین است
 و قیل نهی برای شفقت بر امت مرحوم است نه برای تحمیر و در حدیث عائشه جو ز وصال علی العزم

آمده و از بعضی صحابه مثل عبد الله بن زبیر و از بعضی تابعین چون عبد الله بن ابی بکر و عمار
بن عبد الله بن زبیر و بر ریم تیری آمده که نهی از جهت شفقت است و ما خود اکثر فقهاء و محدثین
اول است نه ثان پس اهل ریاضت را باید که یکف از آب یا بیک فرما افطار کنند تا از حقیقت
وصال دور مانند کذا فی شرح مشکوٰۃ للشیخ عبد الحکم بدر آنکه جوع بر دو نوع است جوع معتدل و
جوع مفراط و هر یک بر نوعین است جوع اختیاری و جوع اضطراری و جوع مفراط اختیاری
مفصّف بود و غیر مفصّف پس اینچنین نوع شد معتدل اختیاری و معتدل غیر اختیاری
مفراط اضطراری و مفراط اختیاری مفصّف و مفراط اختیاری غیر مفصّف پس نوع اول که
معتدل اختیاریست محمود است در همه ادیان مریه مردم را اهل ریاضت را و غیر اهل ریاضت را
و آن رسم اکثر انبیاء و اولیاء بود و عن ابی هریره رضی الله عنه البنی صل الله علیه و آله و
صحبهم من الدنیا ولم یشیع من خبر الشیخ رواه البنی و اکثر احوال آنحضرت علی الله تأیید
علیه و صحبه سلم در جوع معتدل میگذشت چنانچه کتب حدیث و سیر بدان گویند می دهند و اینجا
جوع آئین از حد اعتدال میگذشت و نفس گناه بدین مطلق است و کلو و اشربوا و لا ترعوا
ان لا یجب المریضین قال قائل بیت پر چه خدا گفت کلو و اشربوا تا لیک کجا گفت کلو تا با کلو
(و علی)

٢٣٢
وعن ابوغرزة أن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم سمع رجلا يتجشأ فقال اقر
من حبائك أنت أطول الناس جوعا يوم القيمة أطولهم شبعاً في الدنيا رواه في شرح السنة وروى
الترمذي نحوه وحسنه ومدرسه وثبتت جيم بفارس أروغ وبهندي وكرار وسندي أوكراني
وعن المقدم بن معد كيرب قال سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول يا ملاء
آدمي وعاء شرأ من بطن يجب ابن آدم الكلات اي لعات يُقْتَصَّ صُلْبُهُ فَمَنْ كَانَ لَا
مَحَلَّ مَثَلَتْ طَعَامٌ وَثَلَتْ شَرَابٌ وَثَلَتْ لِفْظُهُ رواه الترمذي وابن ماجه در مشنوی گفته
مشنوی یا حریص البطن عرج هكذا، انما المنهاج لتقليل الغذاء، یا ریفص القلب عرج للعلاج
جملة التعبير بتبديل البرزخ، واین عند الاطباء هم محمود ست ورتق وی برهنه و غیره مذکور است
بیت تمام الطب فی البیتین جمعا، وحسن القول فی قفر الكلام، تَقْلِيلٌ رَنْ أَكَلْتُ وبعد
اكل، تُجَنَّبُ فالشفاء فی النهضام، وليس علی النفوس اشتباها، من ادخال الطعام
على الطعام، اما جمع معتدل اضطراري مذموم وبیعفی مردم را در کفر می اندرزد و غیر این
قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم كاد الفقر ان يكون كفرا وكاد الحد
يلعب القدر رواه البيهقي في شعب الايمان واین حال فقر اضطراریست که گاهی موجب دور

کلمات کفر و شکوی علی الله میگوید و آنچه در حدیث آمده العلم انی اعود بک من الفقر و اذ ان
 ان فقر نفسی که آن اضطرابی باشد و قد سبق الکلم فی بیان الفقر و عن ابی هریره رفته قال قال
 رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه سلم تعیس عبد الدینار و عبد الله را هم و عبد الحقیقه
 ان اعیلی رضی و ان لم تعیط سخط و نفس و انکس الحدیث رواه البخاری تعیس ای ملک
 و انکس ای سقط و انکب علی وجهه و جوع مفرد اضطرابی مذمومت بجمع و جوع چون
 معتدل اضطرابی مذمومت پس مفرد اضطرابی بطریق اولی مذموم باشد و بها کذب بیشتر
 از بها کذب و صاحب برده گفته و رب محضه شرمین التعم حاصل کلام آنکه این نوع مذمومت
 بسبب اضطراب و مفرت در دین اگر چه صحیح بدست آید مجموع مفرد اختیاری مضیق هم در مرتبه
 مطهره مذمومت چه بدن که مرکب سعادت است از اضعیف گردانیدن و معطل و عاجز نمودن
 کار را همان لغز است و مراد از مجموع اضطرابی آن جوع است که خواهش جوع ندارد و بی خوا
 هی بروی آید و صبر و نتواند کرد بلکه زبان بکشوی بکشد و درین حوزه مفرد بود و خواه
 معتدل مذمومت پس صاحب این نوع جوع را نمی باید که ترک باشد است معیشت خود
 کند و اگر هیچ نتواند پس در دینه کند و اختیار آنکه بروی صبر و شکر و تحمل بجا آید و علم است
 و التفت

دشتت خاطر نوی راه نیاید خواه خواستش آن دارد خواه نه خواه اسباب همیادارد خواه
پس این نوع جوع که مفرط مصنف است اگرچه اختیاریست که تحمل جوع میتواند کرد و تشویق
هم نمیدارد بلکه نفس را بدین جوع ریاضت داده رام میکنند و لیکن تقصیف بدن و کمال دست
گردانیدن آن تا کثرت عبادت نتوانند و بعضی مقاصد دینی که در آن قوت بدن می باید چون خجما
فی سبیل الله و سفره و کثرت صلوات لیل و نهار و کسب حلال غیر دنگ از وی فوت گردد
پس این نوع مذمومست در شریعت مطهره و محمدا در بعضی ادیان باطله و عن ایبهیره رفته قال
قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و لم المؤمن القوی خیر و احب الی الله من المؤمن
الضعیف الحدیث رواه مسلم بهذا الحدیث فی باب التوکل و در احادیث صحاح بقبول پیوسته
که الخوف از عجز و کسل و جبن پناه می خواستند اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن و
العجز و الکسل و الجبن عجز بفارس نالوتین و کسل بفتح تین کاهلی و سستی و جبن بضم بی
در تنگی جان و ناپستی و ناصبیتی و عن انس روات رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
کان یقول لا تشدوا علی انفسکم فیتشد الله علیکم فان قوما شدوا علی انفسهم فشد الله علیهم
صلک بقایم فی الصوامع و الدیار رهبانیتن ابتدعوا ما کتبنا لهم علیهم رواه ابو داود

اما جمع مفوظ اختیار بر غیر ضعیف و ظریف خواص حق است و آن فرق عادت است چه معلوم است که برین

بغیر غذا چنین ضعیف و بی همت سگردد و قال الله تعالی و ما جعلنا هم حبالا یامکون العظام

این نوع جموع از انبیاء معجز است چنانچه آنحضرت صیام چند ستواصل داشتندی و بر شکم ثقیف

سنگ بستندی و بر نه حرم خود طواف کردند و فی الشیء المحمیة و قال عقبه بن عروان رفا

لقد ریتنی وانی لسابع سبعة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه آله و صحبه و سلم ما لک طعام

الا و رق السمیر حتی تقرقت اشد اقدنا و سمیر یقع سین و ضم میم درخت طلع که ثمره او را بخند گویند

و آن درخت را بهندی باول گویند یا کیمبوه درین اختلافت و در مشکوة و شامی مکیده مذکور است

که یکم کامل در میان آنحضرت و بلال طعامی اندر بود که در بغل بلال پوشیده می شد یعنی مقدار

دو نان یا شان و ترمیزی گفته این وقتی بود که آنحضرت از مکة معظمه گریخته بود بسوی طائی یا

اطراف دیگر و با وی بلال بود و آنحضرت غاطه کبری را دید که بر روی مبارکش زردی ظاهر شده

سبب شدت جموع پس آنحضرت دست مبارک خود بر سینه زربانهاد و گفت اللهم شیع الجماعة

لا یجمع غاطه بنت محمد پس عمران بن حصین گفت که من نظر کردم بسوی وی که خون بر زردی

و در شریفش غالب میگشت پس گفت عمران بن حصین که پس از آن من باز بر ملاقی شدم گفت

۷۳۶

را با یحیی از آن روزی باز گزشتن برگزگذافی انشف و الشماثل المحیوة عن الموات
 و مثل این جمع که با وجود جمع تمام است مصنف بدن نمیکرد از بعضی صیارتا بعین
 آمده است و در کشف المحجوب فرموده که شیخ ابو نصر سراج که طائوس الفقیر و لقب اوست
 و مصنف لغت در بغداد در آئینه و در سیم ماه رمضان هیچ نخورد و در ترویج پنج ختم قرآن
 کرد و نقل است که ابراهیم بن ابراهیم در ماه رمضان از اول ماه رمضان تا عید فطریع نخورد و بود
 ماه تموز بود و به لیالی بشغل ترویج زنده داشته بود و بر شب را با حیاء استیغاب نموده بود
 همه روز با بجز دوری در و در گندم بر رفتی و محتانه خود را بقدر المقدق نمودی و خود هیچ
 نخوردی و به شب در نماز و به روز در زوری میگذراند و شیخ عبدالله حنفی چهل چهار
 متوالیه داشته بود و در این پنج نخورده بود و پیری دیدم که هر سال دو چهل میداشت و هیچ
 نمی خورد و این حاصل کلام کشف المحجوب است و این نوع جمع از اولیاء و الله تعالی کرامت است
 و کرامت در ذات خود محسوس و لیکن اظهار کرامت بر مردم بقصد جائز نیست مگر بر اهل صفت
 دینیه چنانچه در مجلس گذشت اگر بغیر قصد او روی کسی مطلع گشت باین نیست و در از قول
 علی که جمیع محمود است جمیع معتدل احتیاست و بس نه چهار نوع دیگر چه جمیع معتدل غیر احتیاست

در ذات خود محمود و مصحح بدنت و لیکن بسبب عدم تحمل و صبر جامع مذمومت او را باید که اختیار
 کند و تحمل و صبر و شکر اعتیاد کند تا اضطرابش باختیاری مبدل گردد و جمیع مفروضات احتیاجی
 در همه ادیان مذمومت و جمیع مفروضات اختیاری مصعق در شرع شریف مذمومت و غیر مصعق
 از قبیل معجزات و کرامت است و اگر از اهل شقوت بوجوب دید استدرج است پس این جمیع
 معتدل را دست که اکنون فوائد آن ذکر کرده می شود پس بدانکه همه حکماء اسلامی بر آنند که بر
 شکم موجب و مورث محبت دنیا و نسیان آخرت و قنوت قلبیت درین پرده چیز ضد محبت
 و محبت رسول است پس قلب او باز در شیطانی و خانه وسوسه می گردد و در دلش فرغ غفلت
 و ظلمات چیرنی نه بیند و در موعظه الاتقیاء گفته که در تورات مکتوب بود که حق بشما و تعالی دست
 ندارد و دناء و قرب را چه دناء آمنت که دائم در یاد موت و آخرت باشد و چون فریاد گشت و دناایش
 غقیم گشت یعنی دناایش نمره ندارد چه نمره دناایی در موت و آخرت و در موت و آخرت
 یاد او در او فریاد نگردد و او شکم را پر کند و اند پس هر شکم را پر سازد بغیر غلذات شرعی او دناء نیست
 چه بر شکم موجب فریست و دناء را نباید که فریاد گردد و چون فریاد گشت مبنی حق گشت و نیز گفته
 فیقه ابواللیث سر قندی و غودن که در کثره الاکل شش هفت است و با خون خدا از دل و دماغ بر خلق

۲۳۸

۱ از دل و سینه در طاعت و عدم رقت دل سباع لغیبت و عدم تاثیر لغیبت وی و دیگر از او
۲ نسیان موت و آخرت و شیخ ذوالنون میری فرموده که در سیری بسیار آفاست چنانچه گندی و خن
۳ و تار یکی دل و سختی تن و افزونی حرص که مبدأ طغیان و غفلت است و نسیان موت و آخرت
۴ و استیلاء شهوات و کثرت نوم و ثقل طاعت بروستی در وی و عدم التذاذب و تذکره و شغل دل
۵ بدینا و ظهور امراض و ایراد ذلت و اتقاع و حریم و شبهت و طول الحساب یوم القيمة (بته کلام
۶ مواظب الاتقیاء و این همه آفات و علل کجی و معطل اختیاری منفع میگرد و در کنز الوفان
۷ گفته که در جمیع غرضات است اول سر شهوت و ثانی صفاء قلب و ثلث تقوی بصیرت و عدت
۸ ذهن و ثالث رقت دل عند الموعظه و رحمت و شفقت بر خلق خدا و رابع لذت بعبادت حق و
۹ حصول محصور بزرگوارند تعالی و خامس رکن و ذلت نفس و ترک طغیان و غفلت وی و سادس
۱۰ تذکر در احوال موت و اسهال آخرت و تذکر عذاب و لذت و بلا یا و سابع دفع نوم و در دوم
۱۱ سه در مان تیسیر المواقعة علی الطاعات و تاسع تخفیف سكرات الموت و تخفیف العذاب و
۱۲ تخفیف الحساب یوم القيمة و عاشر صحت البدن و دفع الامراض و این چیزها از کنز الوفان
انتخاب کرده شد و در کشف المحجوب گفته که سلطان العارنین ابو یزید بسطامی را پرسیدند که چرا

بر جمیع بسیار تمیّز و ستایش میکند گفت اگر فرعون گرسنه بودی برگرد و دعا الهیست نکردی و اگر
 قارون گرسنه بودی برگرد و طایفی و باغی نشدی بیت نفس فرعونست یا ن سیرش کن تا
 بخار داید از آن کفر کهن یا بی مجامعت نفس کی حبش کند یا سرد آهین را بی گوید احد یا جز نثار
 جمیع نشود نفس حزب یا تا نشد آهین چو احگر بنی ملکوب یا استغنی خالی بود زندان دیو یا نفس را
 مانع بود از مکر و دیو و در جمیع الا تقیاء از ذوالنون میوی قدس سره آورده که در جمیع بسیار
 فوائدست چنانچه صفاء القلب و رتق و انسک نفس و عجز با و ذکر الموت و الاخرة و عطش غرقه
 القیة و جمیع اهل جهنم و تکر شتوة المعاصی و قلة النوم و صحت البدن و زوال الکسل و اللذة
 بالعبادة و الخلاوة بالکناجات و تیسیر الموائجة علی الطاعة و القوة فی الذین و الحفظ و قلة الایجاب
 و عدم تصنع المال و حصول رضا الله تعالی و التخیف فی الحساب یوم القیمة و غیة کل و این حاصل
 و در لب لباب مشنوی گفته که جمیع طعام انبیاء است و غش و غفلت از بر بصیرت دل بی تکلف
 مرتفع نمیکرد و مگر جمیع دیگر بداند می گویند که خلاصه صوم همین حرمست و صیام نوافل بسیارند
 در کتب معتده و غیر معتده آنجا باید دید که رنجی عمل ذکر را نه نیست بدانکه صحیح روزه تنها مکره نیست
 باشد مگر روزه روز عاشورا که آن تنها مکره است بالاتفاق و تحقیق فی شریع المسلمة دیگر بدانکه پنج

برای روزه در تمام روز که در آن
 یک صوم بود دل بسیار کند و غفلت
 غالب شود و صاحب دل ضعیف
 شود و یک صوم سعادتی
 بخشد

روزه هزاری در هر سال که میگویند چون بیت پنجم ماه ذی القعدة و نهم ذی الحجه و بیت دوم
محم و دوازدهم ربیع الاول و بیت هفتم رجب و میگویند که هر یک روزه از این پنج روزه برابر است
هزار سال است و این پنج روزه را در بعضی رسائل فارسیه از تفسیر مدارک نقل میکنند و در بعضی رسائل
از تفسیر معینی نقل میکنند این پنج روزه در کتب معتبره اگر کتب حدیث ثابت نشده است و استادان
محدثین می فرمایند که ورین پنج روزه هیچ حدیث ثابت نشده است نه صحیح و نه ضعیف و الله اعلم بالصواب
فصل نهم در بیان آنکه ترک صحبت ناجنس و ترک کلام لایقین شرط راه است و در بیان آنکه بعضی بزرگان
برائی حصول این معنی ملامت اختیار نموده اند بدان ای طالب صادق که همه عقلاء متفق شده اند
بر آنکه صحبت را اثر است اگر نیک صحبت بود اثرش هم نیک بود و اگر بد صحبت بود اثرش هم بد بود در عوض سورت
که یارب بدتر است از یارب و برین معنی نصوص ناطقه اند و مراد از ناجنس ناپاک است که مرده دلا و طایف
مال و جاه اند و صحبت خدا تعالی و رسول وی ندارند پس ترک صحبت ایشان واجب است بر طالب حق قال الله
خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و قال الله تعالی فی صفه المؤمنین و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه
و قالوا اننا اعمالنا و لکم اعمالکم سلام علیکم لا نبلغی الجاهلین و قال الفی و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا
سمعت آیات الله کیف بها و استنزه بها فلا تعبدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیرہ انکم اذا فعلتم و قال الفی و لا

ترکنوا الی الدین ظلموا انفسکم النار وعن ابیہریرۃ رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم
 ما من مولود الا یولد علی الفطرة فابواه یهودانه ونبسطه ویمجسانه وکتابت علیہ بیعتہ جمعا وبل
 محسنون فیہا من جدعاء ثم یقول فطرة اللہ الی فطر الناس علیہا لا تبدل لخلق اللہ ذلک الدین الیوم
 متفق علیہ والجمعاء الصبی والمجدعاء الفقمان وعن ابی موسیٰ رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم مثل الجلیس الصالح والسوء کما علی المسک ونافع الکیر فی علی المسک اما ان یکثر
 واما ان تباع منه واما ان تجده منه یرکب طیبة ونافع الکیر اما ان یجرق ثیابک واما ان تجده منه یرکب خبیثة
 متفق علیہ قوله یکثر من الاحزاء بالمہمة ثم بالجمعة ہو معنی الاعطاء وکثیر یکسر واما ان یرکب
 نیز گویند وچون اشیاء حیوانیہ چون مویشی وغیرہ دران افتند ویا بعضی از شیئی دیگر کہ بوی گندہ دارند
 دران افتند بوی بد از ان برآید وعن عائشة رضی قالت قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم
 یا عائشة ان اردت اللہ وبی ای فی الجنة فلیکفیک من الدینا کزاد الکرکب وایاک وجماعة الاغنیاء
 ولا تتخلفی ثوبا حتی یرقیہ رواہ الرقذی وفي الحدیث الفخر والخیر فی اصحاب الابل والکینة والوفاء
 فی اہل الغنم متفق علیہ چون کہ اہل باعتبار غنم فخر وخیلا دارند اصحاب اہل ہم فخر وخیلا دارند بر اہل غنم
 چونکہ صحبت غیر عقلاء را این تاثیرست پس صحبت عقلاء را بطریق بہتر تاثیر می باشد وفي الحدیث الفخر

۳۴۲
المخلفاء في اصحاب الخيل والابل والغداة بين اهل البور والكنينة في اهل الغنم متفق عليه
وقد ادون ابو ازكندگمان يعني آواز كندگمان بر موانش خود در چراگاه بسبب كثرت موانش آن
واهل و بر رايعين اهل باديه را بكثرت معاش تفاهر مي باشد وليكن در قرع گفته الفقه ادين بي البقر
التي تحرت واحد فاذن بتشديد الدال پس برين تقدير ندادن بغیر تشديد باشد وعن ربيع بن راسم عن النبي
صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال من سكن البادية جفا ومن اتبع الصيد غفل ومن اتى السلطان
افتن ومن اتى البادية افتن و في رواية ابو داود ومن نزم السلطان افتن وما زاد
عبد من السلطان دلو الا اذا دامن الله بعد ان تور من سكن البادية جفا اي هر كه سكونت كند در يابان
و در ديهات او سخت دل گردد از براي آنكه در ديهات اهل باديه در زمين آنحضرت و اصحاب وي علم نبود
و عدم سماع علم موجب سختي دل است بيت ده مرده مرد را حق كند، سيند را بي نوزي رو گو كند،
تور من اتبع الصيد غفل انفس كدر بي صيد در باديه ميگردد و گردش در باديه عادت كند از طاعت و نذر
جماعت و تحصيل علوم دين غافل ماند حاصل آنكه ترك جماعت صلي و عثم جائز نيت كند اقا الله جون
التمن بدانكه چون در عالم فتن افتد و جهل شائع گردد و علماء و صلياء كلع بن كلع خيا نچه در حديث وارد است
بنهند و بريك بر راي خویش مغرور گردد و از علماء و راگيرند و او را نيز از عالم مرتفع گردد و اگر باشد

پس در آن حالت طالبان حق سب چیز جز نیست و محیر است در میان چه چیز اگر یکی از آن سب چیز
اختیار کنند نجات یابد یکی اخلاق بودم با مردمی اگر اندکی سود دهد و دوم خلوت یعنی گوشه رفتن
و سرگشته یا در خانه خود سیوم عزت از مردم و انقطاع از خلق و سکونت در ویرانه ها و این سه شرط است
پس بر آن و نزول الفتن بدان و عن مرداس الاسلامی قال قال النبی صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم
یذهب الصالحون الاول فالاول و تبقی حفرة کفرا الشیعة و التراب یبایهم السدابة رواه البیہقی
و الحفرة النخلة و الردي من الشیث و الردي من القوم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه
و آله و صحبه وسلم لا تقوم الساعة حتى یكون اسعد الناس بالینا کلع بن کلع ای الحق بن الحق و قد لکن
رواه الترمذی و البیہقی فی دلائل النبوة و عن بیہقیة یقول قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
و آله و صحبه وسلم اذا کان امرکم خیارکم و اغنیاکم سماعکم و امورکم شورا ینکم فطهر الدنیا و دینکم
من بطنها و اذا کان امرکم شرارکم اغنیاکم و بخلکم و امورکم لایة کم فبطن الدنیا خیرکم
من بطنها رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و در حدیث نیست تفصیل است و عن ابی برة
قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم با در و ابلا عما نمتنا کقطع الیل
المطام یصبح الرجل مؤمنا و یکس کافرا و یکس مؤمنا و یصبح کافرا ینبع و ینبع بعوف من الدنیا رواه

۲۴۴
مسلم پس چون این حالات در مردم سپید میشوند و مع ذلک تا مردم اختلاط دارد پس که امر
و نهی از دست نهد و الا مثل این نگرند و این طریقت مع امر و نهی بهتر است از خلوت و
عزت و عن ابن عمر عن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم قال المسلم الذی یخی لظ
الناس ویصبر علی اذاهم افضل من الذی لا یخی لظہم ولا یصبر علی اذاهم رواه الترمذی و این
و طیبی گفته دلیل الحدیث علی الفضلیة الاختلاط علی العزلة و ذلک یختلف باختلاف الازمنة
والاشیاء و باید که امر و نهی کجب استطاعت خود مهمل نگذارد اگرچه نافذ نشود و الا مردم
مثل این نگرند و بکار نشود و عن عدی بن عدی الکندی قال حدثنا مویث بن اذ سمع عبدی
یقول سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم یقول ان الله تعالی لا یعذب
الرجل بعمل الخیة حتی یرد المسکینین فلهما ینهم و هم قادرین علی ان یمسکوه فلا یمسکوا فاذا
فعلوا ذلک عذب الله العاقبة و الخیة رواه فی شرح السنة و عن عبدة بن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم لما وقعت بنو لیس بنی المعاصی ینتهم
علما و هم فلیم غنهم و انما سواهم فی مجاسیم و آکلهم و شربهم فغضب الله قلب بعضهم
بعض فلعنهم علی الله داود و عیسی بریم ذلک بما عملوا و کانوا یعتدون الحدیث رواه

الرقمذی و ابو داود و ترمذی حدیث معلوم شد که چون اردو بنی کرد و نافه نشد پس از آن
مخالطت و محاببت بایشان جائز نیست و اگر مخالطت دارد با وجود آنکه اردو بنی است ترا هیچ
سودنی در به خود نقل ایشان گردد پس عزت و خلوت واجب گردد و فی حدیث صحیحین قالت
زینب بنت جحش یا رسول الله صل الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم افضهک و فین الصالحون
قال نعم اذا اکثر الخبیث ای الفسق و البغیر متفق علیه بدانکه در عزت در عزت مسلمان
فائده حصول صلوة مع الجماعةست و دیگر فوائد هم است که آن در عزت از خلق حاصل نمی شود
و عن عبد الله بن عمر بن العاص ان ابنی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم قال کیف یک
ای کیف انت کما وقع فی لفظ البخاری اذا البیت فی حث لته من الناس فرحت مودهم
و اما ما هم و اختلفوا و کانوا اهلذا و شکت بین اصابعه قال فم یما یرن قال علیک بما تعرف
و دعی ما سکر و علیک بخا صفة لفتک و ایاک و عوا تم و فی روایت الزم بکت و اسکر علیک
ساکت و خذ ما تعرف و دعی ما سکر و علیک بار خا صفة لفتک و دعی ما لعلته روه الترمذی
و صححه و این حدیث را در رساله اردو بنی از بخاری آورده باشند تفاوت و الحث ته اری
من الشیء و فرجت ای اخلطت و فسدت و فی حدیث حذیفه صاب سر رسول الله صل الله تعالی

۲۴۶
 علیه وعلی آل و صحبه سلم بروایت الصمیمین قلت فاما من ان ادركني ذلك اي زمانا اثر
 والفتن قال تنزل جماعه المسلمين واما هم قلت فان لم يكن لهم جماعة ولا امام قال فاعرف
 ملك الفرق كلها وارجيت درازست و عن ابي سعيد رضا قال قال رسول الله صلى الله
 تعالى عليه وعلی آل و صحبه وسلم بوشك ان يكون خيرا مال المسلم غنم يتبع بها شعف الجبال
 و مواقع القطر يفر بدينه من الفتن رواه البخاري شعبة سر كوه شعف جماعت و عن
 ام مالك البهية قالت ذكر رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلی آل و صحبه وسلم فنته فقبرها اي
 فيقول انها قريبة قالت قلت يا رسول الله من خير الناس فيها قال رجل في ماشيته ثور
 حقه و يعبد ربه و رجل آخذ براس فرسه يخيف العدو و ينجو فونه رواه الرقذي و
 در رسا او امر و نواهي كورده و عن عقبه بن عامر رضا قال قلت يا رسول الله ما النبوة
 قال امك عليك لسانك و ليس عليك بيتك و بك على خطيئت اجزه الرقذي پس چون
 فدا افتد در دين مردم و در عقیده ايشان و جهل شمع گردد و بدعتها بر پا شود
 پس اگر طالب حق اهل علم است او را بهتر است كه از مسلمين جدا گردد و او را نهی كند و اين
 بهتر است از خلوت و عزلت چنانچه گذشت و اگر او را نهی ايشان را هيچ سود نميدهد پس خلوت كنند

و بقدر ضرورت اختلاط کند مردم نه زیاده از آن و خلوت از غلت کلیه بهر جهت آما غیر از

علم را غلت از زمین جائز نیست بلکه غلت بیعلم مصلحت است و کم قابل است چنانچه دانستی تو

در فصل نوزدهم از باب اول بیت غلتش بی عین غلتش زلت است ،، لیک آن بی زانی

زایش عقلت است ،، پس بدان اطلب صادق که چون طالب حق در مردم جهال سکونت

دارد و خود علم دارد و مردم را از امر و نهی سود نمیدهد پس بهتر است که خلوت گیرد و بقدر ضرورت

اختلاط با ایشان دارد و اگر متعسر میباشد باشد و بجز اختلاط وجه معیشت او نمی گردد

اورا جائز نیست که اختلاط با مردم کند و اکتفا نماید از جهت قوت خود و عیال خود

و خود را نگاهدارد از مدد امانت و ریاء و از معاصی دیگر ترعد کند نگاه داشتن او را

ممکن نیست و هر قدر که از محاسن ایشان دور ماندن می تواند دور ماند و دو کس را غلت

از خلق جائز نیست یکی آنکس که علم ضروری که در حکام اهل اسلام می باید ندارد و عیالی

همراه خود هم ندارد و دوم قسابل که او را هم غلت جائز نیست مگر چون اهلیه خود را تفقه ایام

غلت داده باشد چنانچه آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خدیجه کبریا تفقه داد

در غار حرا غلت گرفته بودند اما اهل کردن از ملک اهل فسق و فجور بسوی ملک صالحان هم بهتر است

۲۴۸

از غفلت در ملک اهل فسق و فجور و از غفلت از خلق و آن هجرت مأمور بهاست
پس اول دلیل غفلت باید آورد پس دلیل هجرت در ضمن دلیل غفلت بیان کرده می شود
با وجود آنکه هجرت بر غفلت هم شایع است پس بدانند در قوت القلوب از ریاض الصالحین
لیشخ می الدین نووی آورده هم از شرح مسلم النووی آورده که مستحب غفلت از خلق
عند الفساق فی اهل الاسلام و عند خوف الوقوع فی الشبهات و الحرام و هذه هی السنة الالهية
فی خواص عباد الله الصالحین من الانبياء و الاء و الاء و الاء و الاء و الاء و الاء و الاء
عباد الله العارفين و هی البرهجة المأمورة قال الله تعالى فخر و الاء الله انی بکم منه یومئین
والفاء قال و یقبل الیه یتبلا و عن ربه یرة رفا قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
آله و صحبه سلم لیس الغنی عن کثرة العوض و لکن الغنی عن النفس متفق علیه و این حدیث
از مشکوٰۃ است نه از قوت القلوب و عن سعد بن ابی وقاص رفا قال سمعت رسول الله
صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم یقول ان الله یحب العبد الغنی ای الغنی بالنفس
رواه مسلم و روی صاحب العوارف عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه
علی آله و صحبه سلم لیا تین علی الناس زمان لا یسلم فیه لذلک ین دین دینه الا من یفربینه من

قريته لا قريته ومن شئت هتي الى شئت هتي ومن حَجَرَ الى حَجَرَ كَالثَّغْلِبِ الَّذِي يَرُوعُ قَالُوا
 مَتَى ذَلِكَ الزَّمان يا رسول الله قال اذا لم تنل الميعتة الا بمعاص الله فاذا كان ذلك
 الزمان حلت الغزوة الحديت وتتم حديث وباقي احاديث ابن محلي سم در قوت الثغلب
 وروغان الثغلب پويه رفتن روابه وحبتن صيد را پويه چپ و راست ميل کردن در پويه
 و از رابهندي كه پوي گويند و پوي هم گويند و غروب باز ماندن از نگاه و ترك تيز و
 معاوية قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و عليه السلام لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع
 التوبة ولا تنقطع التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها رواه احمد وابوداود والداري
 و طيب كفته لم يرد الهجرة من مكة الى المدينة لانها انقطعت ولا الهجرة من الذنوب لانها
 نفس التوبة بل الهجرة من مكان لا يمكن فيه من الا بر المعروف والهنى عن المنكر واقامة
 حدود الله انتهى وفي رسالة الامرو والنويسي عن كيشين مرة ان ابا فاطمة ^{رضي} حدثه انه
 قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و عليه السلام عليك بالهجرة فانه لا مثل لها اخرجه
 الشيخ وعن ابي سعيد رضو قال قال رجل لرسول الله صلى الله تعالى عليه و عليه السلام فقال
 اي الناس افضل قال مؤمن يجاهد بنفسه و ماله في سبيل الله قال ثم من قال رجل معتزل في

شعب من الشَّعَاب يَعْبُدُ رَبَّهُ وَفِي رِوَايَةٍ مِنْ يَتَّقِي اللَّهَ وَيَدْعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ اجْزَاءُ الْبَخَارِيِّ وَ
 مُسْلِمٌ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِلَّا أَخْبِرَكُمْ بِخَيْرِ
 النَّاسِ مَثَرًا قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ رَجُلٌ اخَذَ بِرَأْسِ فَرْسِهِ فِي بَيْتِ اللَّهِ حَتَّى يَمُوتَ أَوْ يَقْتُلَ قَاتِلَ
 أَخْبِرَكُمْ بَأَدْنِي يَلِيهِ قَلْبًا نَعْمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ رَجُلٌ يَعْرِضُ فِي شَعْبٍ مِنَ الشَّعَابِ الْحَدِيثَ اجْزَاءُ النَّبِيِّ
 وَأَزْكَى سَلُوكٍ وَسِيرٍ مَعْلُومٍ مِي سَتُورُ كَبِيرٍ أَرِزْ عَلِيٍّ وَدَرْمَانَةَ ثَانَةَ وَرَابِعَةَ قَتُولٍ مِدَادُ نَدَابَاتٍ نَقِ
 رَالْعَرَلَتِ وَبِجَرَّتِ وَغَرِزَتِ وَبِي كَفَقَتِ كَرَامِي مَرْدَانِ زَيْنِ دَرْمَانَتِ كَرَسُو لُحْدِ اصْحَابِ خِزَرِ اَرَزَانِ
 خِزَرِ دَادِهِ كِي مَسِي فِيهِ الرَّجُلُ مَوْثِقٌ وَيَصْبِحُ كَأَفْرَادِ اصْحَابِ وَيُزِينُ زَمَانَهُ اسْتَعَاذَنِي فِي خَوَاسِدِ
 چُونِ اِيْنِ حَالِ دَرْمَانَةَ ثَانَةَ وَرَابِعَةَ بُوْدُ الْكُنُونِ اَزْ اِنِ بَدْرُ خَوَبِدِ بُوْدُ رَابِعَةَ وَحَدِيثِ صَحِيحِ بَخَارِيِّ وَغَيْرِهِ
 نَهِي اَزْ عَرَلَتِ وَارْدِ شَدِّ سَبْ اَنْ مَحْمُوسَتِ بِرِصْلَاحِ رَمَانِ دَقُوتِ دَرْدِيْنِ چُنَا نَجْهِ دَرِ فَعْلِ اَكْثَرِ خَوَبِدِ
 وَاِيْنِ چِيْنِ عَرَلَتِ وَبِجَرَّتِ دَر اَمَمِ مَاضِيْدِ مَحْمُودِ مَسْجُوبِ بُوْدُ وَفَقَلَّتِ كَرَمِي عَلِيٍّ اِسْلَامِ اَزْ قَوْمِ خُودِ كَرْتَبَةِ كَلَمَسِ
 مِي رَفْتِ يَكِي اَزْ مَوْثِقِيْنِ دَر پِيْشِ مِي دَوِيْدِ وَبُوِي رَسِيْدِ پَسِ پَرَسِيْدِ مَارِ سُوْلِ اَللّٰهُ اَزْ چَرِ كَرِيْمَتِيْ كَفْتِ اَزْ اَدَا
 طَلَاغِيَانِ كَرِ دَعُوْتِ مِنْ دَامِ وَهَنِي مِنْ اِيْشِ اَزْ اَسُوْدِ نَعِيْدِ مِي تَرَمِ كَرِ اَرِيْشِ اَنْ عَذَابِ وَغَضَبِ اَللّٰهِ نَازِلِ
 سُوْدُ مِنْ دَر اِيْشِ اَنْ بَاشْتِ مِي مَرَامِ شَاكِلِ دَر پَسِ كَرِ نَحْمِ اَزْ اِيْشِ اَنْ پَسِ اَنْكَسِ كَفْتِ يَارِ سُوْرِ اَللّٰهُ چُونِ كَرِ مَرْدِ رَاوَزْدَه

میکنی بفرمان حق چو دلبهای ایش ز ازا کفر و عصیان بسوی طاعت و ایمان میگردان و ایهامه اونیم بخش گفت

حق تعالی بدست من معجزه ظاهر کرده ست که چون بر مردگان در گور حلقان اسم اعظم خوانده دم کم نزنه می گردند

و دلبهای مردگان زیر قف من نیستند پس این رده دلازا اگر چه اسم اعظم خوانده دم کم نهم هیچ سود ندهد قال الله تعالی

فی حق بیننا انک لا تهید من اجبت ولكن الله یهدی من یشاء و این حکایت را در مثنوی معنوی روخته شد

در از تر نوشته ست اکنون بدرنگد بعضی بزرگان از برای دفع شر مردمان از خود در عایت اوقات خور از قطع

راه ملامت اختیار کرده اند چنانچه ذکر آن در باب اول و در بعضی مواضع دیگر گذشت و در مثنوی معنوی آورده

مثنوی آن یکی میگفت خوام عاقلی، مشورت دارم بدو در مشکلی، آن در گفتش که اندر شهرها نیست

عاقل جز که آن مجنونها، برین گشته سواری آن جوان، می دو اند در میان کو دکان، او دین ویرانگی پنهان

شده، جان او در ویرانگی تابان شده، کس نداند از خرد او را شناخت، ز انکار ایری خویش را دیوانه ساخت

مشورت جوئنده آید پیش او، کای شته عیال مکان رزی بگو، گفت روزین حلقه کاین در باز نیست،

باز گرد او روز روزی را از نیست، گفت آن طالب که آخری کفایت، ایکه تونی ساخته همچون نس، سوی او که

هین زودتر بگو، کاسب من بس تو نیست و تنده، تا نکند بر تو بگوید زود باش، از چه میپرس بگوید او فاش

گفت ای شته با چنین عقل و ادب، این چه شیوه سخت و فعلت این عجب، تو در ای عقل کلای در بیان، آفتابی

«چون چون بنام، گفت این او باش را می زنند»، «ما ندین شهر خود قاضی کنند، دفع میگویم مرا گفتند
 بن، نیست چو نتو عاقل صاحب بن، زین حرفت کون دیوانه شدم، لیک در باطن بهانم که بدم،
 عقل من گنج است و من دیوانه، گنج را پیدا کنم دیوانه ام، اوست دیوانه که دیوانه نشد، آن عسل دید که
 در خانه نشد، سلطان العارفین شیخ طیفور بسطامی در ملک حجاز میر میگرد و بنزدیک شهری رسید در شهر
 فرشته که شیخ می آید مردم شهر برای اقبالش بیرون آمدند پس با خطاط مردم شگ آمد و اوقاتش بغیر از حق
 ضائع گشت و ماه رمضان بود و روز بوزنایی از بغل خود برگرفت و در بازار میرفت و میخورد پس به خلق بگفت
 شنیدیدین دانستند و از وی گریختند و برگشته و از میان ایشان کسی با بر سر او بود عرض کرد که ای شیخ دین
 چه بود گفت من مسافرم و اوقات من از ذکر حق خالی میرفت پس باین هنر خود را ملائمت کردم و از اوقات
 مردم رسم و اوقات از ضایع شدن باز داشتم و آن روز را عرض و تقاضا و است و بر مسافران تپت
 بیت راه وصال دوست سر اسر ملائمت، هر که گیرد راه ملائمت سلامت، فقد قیل الملائمة روضة العا^{شقیق}
 و نزهة المحبین و راحة المشتاقین و سرور المیردین که انی المکتوبات المیزبة در مکتوب نمودم و ملائمت بالو^{است}
 و عرض از بهر استغاثی از شر و دمان و ترک شهرت که آفت غیبت و حصول خمول و عرف عمر در عبادت حق
 بغایت دل بدین ای طایب صادق که هر که خود را نگاهدارد از نافرمانی حق عند الفی فی العالم و عند ظهر نماز

۲۵۳
و خرابات در دین اورا جری عظیم است مخصوصاً در زمانیکه از علمای عمل برخیزد و او معروف نابود گردد
و هر عالم در اینجا به فسق و فجور مستغرق گردند پس هر که در آنوقت بر راه دین مستقیم ماند اورا جری
عظیم است و برین مقدار نفوس ناطق اند و میگویند که فضل عامل در زمان اهل فسق و فجور بر عامل در زمان

اهل صلاح چون فضل متصدق متعبر بر تصدق متیسر است و آن بمقدار غلبه فسق و صلاح مختلف میگردد
و میگویند که عمل صالح درین زمان در بلاد اهل کفر و طغیان بر عمل صالح در زمان صحابه کرام در زمان
اهل اسلام چندان فضل دارد که فضل میدارد تصدق نان از یکسکه دوزان دارد یک خور و یک
تصدق کند بر تصدق نان از دیگری که هزار دنیا در گردن دارد و در حال خود را ننگان میباید داشت

خواه بجهاد بنفس مع مخالطة الناس خواه بهجرة و عزت خواه بخلوت در عزرات عنای
تعلیقه فی قود تعالی یا عیبه الدین آمنوا علیکم انفسکم لا یفرکم من فضل اذا اهتمت تم نقال اما
والله لقد سالت عنهما رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه سلم نقال بل ایترا با
لمعروف و ناهی عن المنکر حتی اذا رایت شیئا مطاعا و هو ابتعا و دنیا مؤثرة و اعجاب
کل ذی رای برای برایه و رایت امر لا بد لک منه ای من الوقوع فیه فعلیک تفک و دع امر العوا
نان و را انکم ایام البصر فمن صبر فیه من قبض علی الجمیع لعل فیهمین اجر خمینین رجلا یعملون مثل عمل
قالوا

٢٥٤
قالوا يا رسول الله اجزئنا منهم قال اجزئنا منكم رواه الرقدي وابن ماجه وازين
حديث جواز فضل غير صحابي بر صحابي معلوم مي شود و آن مختلف نيست چنانچه در مجلس نشئت
وعن ابي بصير رضوان الله تعالى عليه و علي آله و صحبه وسلم فرمود
بسبق عند نفسي اني قد اجزئنا منهم رواه البيهقي في كتاب الزهد من حديث ابن عباس
و در اینجا در مسكوة بيان بود و در حاشيه اين نوشته بودند و عن ابي بصير رضوان الله تعالى عليه
رسول الله صلى الله تعالى عليه و علي آله و صحبه وسلم انكم في زمان من ترك منكم عشرة ما اؤثر به
هلك ثم ياتي زمان من عمل منهم بعشر ما اؤثر به بخا رواه الرقدي و عن مالك قال بلغني
ان رسول الله صلى الله تعالى عليه و علي آله و صحبه وسلم كان يقول ذاكرا الله في الغافلين
كالمقاتل خلف الفارين و ذاكرا الله في الغافلين كغصن اخضر في شجر يابس و في روايه
مثل الشجرة المحترقة في وسط الشجر اليابس و ذاكرا الله في الغافلين مثل
مصباح في بيت مظلم و ذاكرا الله في الغافلين يري الله مقعده من الجنة و هو حي و ذاكرا
في الغافلين يغفر له بعد كل فضيح و اعجم و الفصيح نبوا آدم و البعجم اليها ثم رواه رزين و غيره و ان
يكلي از شرط طاعت دوام سكوت است از كلام لا يعين و كثرة الكلام و كثرة الصمت موجب قساوت

٢٥٥
 قلب ودرگ اورست وعن ابن عمر رضي قات قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
 لا تكثر الكلام بغير ذكر الله قسوة للقلب وان ابعد الناس من الله القلب القاسي رواه
 الرقندي وعن ابي هريرة رضي راي خلا قال ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
 قال اذا رايتم العبد يعطي زهدا في الدنيا وقلة منطوق فاقترعوا عنه فانه يلقي الحكمة رواه
 البيهقي في شعب الايمان وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
 لا تكثر الصمت فان كثرة الصمت يميت القلب رواه احمد والرقندي وعن علي بن الحسين رضي
 قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من حسن اسلام المرء ترك ما لا يعنيه رواه
 مالك واحمد ورواه ابن ماجه عن ابي هريرة والرقندي والبيهقي في شعب الايمان عنهما
 وعن انس رضي قال توفي رجل من الصحابة فقال رجل ابشره بالجنة فقال رسول الله صلى الله
 تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اوللا تدري فلعله تكلم فيما لا يعنيه او بخل بما لا ينقصه رواه الرقندي
 وفي حديث طويل عن ابي ذر رضي بروراة البيهقي عليك بطول الصمت فانه مظهر للشياطين وعن
 لك على امر دينك قلت زوني قال اياك وكثرة الصمت فانه يميت القلب وينهب بنور
 الوجه الى يث وعن ابي ثعلبة الخشني ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال
 ان

ان اجبتكم الي وادبكم مني يوم القيمة ^{٢٥٦} احاسنكم اخلاقا وان البغضكم الي و البعدكم مني مساوكم
اخلاقا الشارون المتشدقون المتقيهم قون رواه البيهقي في شعب الایمان وروى الرقبي
نحوه عن جابر و الكساوي بفتح الميم جمع سوي على غير القيس كمن و محاسن الشار المكثر في
الكلام تكلف و خروجا عن الحق البثرة كثرة الكلام و ترديده و المتشدق المتوسع في الكلام
من غير احتياط و لا احتراز و المتقيهم المكثر و في حديث معاذ في آخر الحديث ثم قال لا
اجزب بملاك ذلك كله اي باصل ذلك كله قلت بلي يا بني الله فاخذ بدن نفسه و قال
كُفَّ عليك هذا فقلت يا بني الله وانا المواخذون بما نتكلم به قال تكلمك امك يا معاذ
يليك الناس في النار على وجوههم او على مناخرهم انا حصائد السنتهم رواه احمد و الرقبي
وابن ماجه و بعض احاديث فضائل الصمت و ذكر الله تعالى گذشت و بعض احاديث آفات
لش در بیان شهوة گذشت و احاديث درين باب بسيار وارد و الله در كتب حديث و غير بداند
ترسني کردن با مردم بالكلية بمجديك عند الحاجة هم سخن نگويد و زبان مانند لنگ لنگه
با مردم بند دارد در شريعت مطهره نهيت و اين روش بعضي را بهمان مكنين است و بعضي
شرائع ما فيه صوم بصورتی که در صيام خود تكلم نميكنند و مع به المفسرون في قوله تعالى فقيوني اي

نذرت لرحمن صوم فلن احکم اليوم انيسا ودر شریعت مطهره سترت تکلم بکلیه منی و مکروه تحریمی است

و عن قیس بن ابي حازم قال دخل ابو بکر بن الصديق على امرأة يقال لها زينب فراهها لا

تسکلم فقال ما لها لا تسکلم فقالوا حجت مصنة فقال تکلمی فان هذا الاکل هذا من عمل الجاهلیة

تسکلت اخبره البخاری قال الخطابی کان نسک الجاهلیة الصما فنهوا عنه في الاسلام وادوه

بالحدیث والذکر فی الخبرین ودرک اوامرو بنویس گفته و دیگر حدیث نیز درین باب است و الله اعلم

بالصواب فصل نوزدهم در بیان آنکه چون ساکت محصول جمع و زوال تفوقه دست نمیدهد و او شرط

ست که خلوت گیرند پس خلوت را اگر اختیار کنند مع شرائط آن البته البته جمعیتش حاصل گردد

و خلوت موجب زوال تفوقه است و اگر نتیجش ظاهر نشود آن بسبب فوت شرطی از شرائط باشد

بدانکه خلوت برد و بخواهد خلوت باطنی که از خلوت در انجمن گویند و بیان آن در فصل دیگر

خواهد آمد ان شاء الله تعالی و درین فصل در خلوت ظاهر است که عبارتست از تنها نشستن از

بیگانگان چه خلوت از صحبت با اهل بیهرت قال الله تعالی لاخیر فی کثیر من نحوهم الا فی امر بصدقة

او معروف او اصلاح بین الناس و عن عمران بن حطان قال اتیت ابا ذر فوجدته فی المسجدة

بکأس اسود و حده فقلت یا ابا ذر ما هذه الوحدة فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول

یقول

يقول
 الوحدة خير من جليس السوء والجليس الصالح خير من الوحدة واملأء الخير من السكوت
 والسكوت خير من املأء الشر رواه البيهقي في شعب الایمان بيت خلوت از اغیار باشد
 نه زیار، پوستین بهر دمی آمد نه بهار، کار ما از خلق شد برادران، چندین مشت
 گدا ای بی نماز، در کتب شکر آمده فی الحیث السادة فی الوحدة والآفة بین الاثنين
 و خلوت را شرائط است که چون یکی از ان شرائط فوت شود خلوت نفع ندهد مگر اندکی
 شرط اول غم خلوت و غم بر ترک شهرت و بر ترک جاه و ترک عجب بدانند خول مقصود کلیست
 از خلوت و اهل سوارا غالباً حب شهرت و جاه و عجب در دل در حالت خلوت پدید می آید
 و آنست عظیم است در دین و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 من لبس ثوب شهرت فی الدینا البیعة لله ثوب مذلة یوم القيمة رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه
 پس میگویند که ثوب اینجائیست است از هر حرفتی و عملیکه بدان غم شهرت و انگشت نمائی
 در خلق و تفاخر و عجب و جاه دارد چنانچه گویند فلان لبس ثوب الغدر فلان لبس ثوب
 الحلم و الحیاء ای اختار الغدر و اختار الحلم و الحیاء و بعضی بر ظاهر معنی اش هم حمل کرده اند
 و عن ابی هريرة رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بینا رجل تنجس فی دین

۱۰۵
 تنجس
 می خورند

وقد اعجبت نفسه خُفَّ بر الارض فهو يتجمل فيها الى يوم القيمة متفق عليه قوله يتجمل فيها
اي يتحرك وينزل فيها وعن معاوية رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم
من سره ان يتجمل الرجال قياما عليقبتوه معقده من النار رواه الترمذي والبودادوري
عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم
اليه بالاصابع في دين او دنيا الا من علمه الله رواه البيهقي في شعب الایمان قوله يحب
امرئ الباء زائدة وحلت على المتبدل في رثيوى گفته اشتها خلق بند حکم است به خلق
از بند این کی کم است به بند این را توان کردن جدا به بند شهرت را نداند کس دوا به
بچ میدانی که شهرت آفت است به در غول و صحت و عزت را حقت به شرط دوم نشستن در
حجره سنگ و تاریک است و معذور مجرم چنان باید که در آن استاده نماز توان گذارد و دراز
پا کردن تواند و متبرع نشستن تواند بشرطیکه شعاع آفتاب در آن بیفتد و همه سوراخ نافه
از هر طرف بند کند گدازنی قوت القلوب و در کیمیا سعادت آورده که در خانه سنگ تاریک
بسیار فواید است و از آن جمله یکی حصول جمعیت و زوال تفرقه و دفع وساوس و خواطر الهی است
و فی الحدیث کل نباء و بان علی صاحبہ الاما لا بد منه رواه بودادوری و باید که حجره در کج نموده

ناتوان

۲۶۰
تا ثواب اعتکاف و ثواب جماعت و ادراک تکبیرة الاولی و تبرک یا شرف الامکان
تحصیل کند و التکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها است و خیر البقاع المعبودین
الحیث و اگر مسجد نبیند شود در جوار مسجد مکان نشاء و اگر بجائی خلوت گرفت که
آنجا در اکثر اوقات اذان مسجدی شنیده می شود بر و حاضر شدن بجماعت آن مسجد واجب
گردد مگر چون آنجا بنزد وی جماعت نکند و اگر در آنجا در اکثر احوال آواز باک نماز
شنیده نمی شود او را حاضر شدن بجماعت لازم نمیگردد پس در این صورت تارک جماعت
نمیگردد اما حکم جمع آنست که اگر از آنجا بیست سکونت دارد تا بیست و جمعی گذارند
انقدر مسافت باشد که برای نماز جمعه رود و باز بیست و آنجا نه خود کند جمعه لازم گردد
و اگر از انقدر زیاده مسافت باشد واجب نگردد و علی بعض الفقهاء و بعضی
بسماع نداء مقدر دارند یعنی اگر اذان شنود واجب گردد و الا لا و این قول امام محمد است
و بعضی بقدر میل گویند و بعضی بقدر فرسنگ گویند و در فتاوی بر هفت گفته و علی القوی
و بعضی بقدر دو فرسنگ گویند کذا فی خزائن الروایة و این ظاهر روایت آنست که
کیک بعضی مع سکونت دارد بر و جمعه واجب نیست اگر چه اذان شنود کذا فی خزائن الروایة

ناقلا عن الكافي وكذا روى عن الشيخين وهو اختيار شمس الأئمة حلواني كذا في فتاوى الميرزا
 ناقلا عن الخراساني وقال في غنية المصنفين ومن كان مقيما في اطراف المهر وكان بين وبين
 المهر فجة من المزارع والمراعي فلا حاجة عليه وان كان يسمع النداء والغلوة وانما لا
 ليس شي كذا روى الفقيه الجعفر عن ابي حنيفة وابي يوسف وهو اختيار شمس الأئمة الحلواني
 كذا في فتاوى قاضين ان انتهي شرط يسوم دوام صوم ست شرط جهاد قلة اهل طعام
 عند الا فطار ودر قوت القلوب گفته كه بايد كه گوشت نخورد مگر در هفته يكبار زياد و در روز
 پنجاه دم ياكم از ان كه انقدر شايخ طريقت از جهت مبتدیان رواداشتند تا ضعف در
 بدن ايشان پديد آنگردد و چون طعام خورد لقمه خورد و اندك بردارد و بسيار خيانت
 المحصور فرزند تا ظلمت شهوت طعام بنور دگر و محصور مندرج شود و بايد كه بر هر لقمه تكبیر
 و چون فرزند حمد گوید و دیگر لقمه بنزدارد تا آنكه اول در معده قرار گیرد و گرم نخورد كه آن
 مكره است و از عود رفت می آزند كه چون خواهد كه تقیل طعام كند در اول روز ششم
 كم كند باز در روز دوم ششم حصه از باقی كم كند و در روز نهم ششم حصه از باقی كم كند
 همچنین كم ميكند تا بجايد خواهد كه در نیت صورت بتقییل طعام ضعیف نگردد و دست نشود

شلا شست و چهار استار وزن طعام معتاد دارد اول روز شست استار کم کند و پنجاه شش خورد
 در روز دوم هفت استار کم کند و چهل و نه بخورد و در سیوم شش استار بکری زیاده کم کند و بایقی خورد
 و در چهارم پنج استار و ربع استار تقریباً کم کند و بایقی بخورد و همچنین کم میکند هر چند که خواهد و در خواندن
 یا حمد من غیر شسته فلا شش کند از برای دفع بلا که گذشت و آن رینت هر که هر روز صد و شست بار
 من غیر شسته فلا شش کند بخواند و در اجماع مفر نگردد و گفته اند که این بغایت مجربست چنانچه گذشت شرط
 پنجم قلت شرب آب است و چون آب نوشد باید که اندک نوشد بعد که حرارت تشنگی ساکن شود و آب را چند
 کند یعنی دندانها را مطبق گرداند و آب را بدم کشیده نوشد و آبسته آبسته روزی ده بار و مانند بزرگوار عظمی
 نوشد چه آن نامبارکست و نه بار در میان نوشیدن دم سیرن کشد و توقف کند و آن مسنونست و پیش
 از آنکه استهزاء آب برد یعنی هنوز استهزاءش باقی بود بس کند و چون چند روز باین روش آب خورد
 سهوش آب روز بروز کم شود تا که رفته رفته سهوش آب تمامه از او مرتفع گردد تا که مزاجش بر طوابع غذا
 جینی و بطاوت غذائی روحانی مستغنی گردد و از رطوبات مائی وی پرواء گردد حق ماحصا بی آب ماند
 و تشنگی و در بدن وی هیچ صغیف و خللی و علیق پیدا نشود و بزرگان فرموده اند که مگر فرموده کردیم این روش
 نوشیدن آب پس محبت یافتیم آنرا و عطش را از شهوات کاذبه یافتیم کذا فی قوت القلوب و این عجیب

قطب السامی
 در روز شست استار کم کند و پنجاه شش خورد
 در روز دوم هفت استار کم کند و چهل و نه بخورد
 و در سیوم شش استار بکری زیاده کم کند و بایقی خورد
 و در چهارم پنج استار و ربع استار تقریباً کم کند و بایقی بخورد
 و همچنین کم میکند هر چند که خواهد و در خواندن
 یا حمد من غیر شسته فلا شش کند از برای دفع بلا که گذشت
 و آن رینت هر که هر روز صد و شست بار
 من غیر شسته فلا شش کند بخواند و در اجماع مفر نگردد
 و گفته اند که این بغایت مجربست چنانچه گذشت
 شرط پنجم قلت شرب آب است و چون آب نوشد
 باید که اندک نوشد بعد که حرارت تشنگی ساکن شود
 و آب را چند کند یعنی دندانها را مطبق گرداند
 و آب را بدم کشیده نوشد و آبسته آبسته روزی ده بار
 و مانند بزرگوار عظمی نوشد چه آن نامبارکست
 و نه بار در میان نوشیدن دم سیرن کشد و توقف کند
 و آن مسنونست و پیش از آنکه استهزاء آب برد
 یعنی هنوز استهزاءش باقی بود بس کند و چون
 چند روز باین روش آب خورد سهوش آب روز بروز کم شود
 تا که رفته رفته سهوش آب تمامه از او مرتفع گردد
 تا که مزاجش بر طوابع غذا جینی و بطاوت غذائی
 روحانی مستغنی گردد و از رطوبات مائی وی پرواء گردد
 حق ماحصا بی آب ماند و تشنگی و در بدن وی هیچ
 صغیف و خللی و علیق پیدا نشود و بزرگان فرموده اند
 که مگر فرموده کردیم این روش نوشیدن آب پس محبت
 یافتیم آنرا و عطش را از شهوات کاذبه یافتیم کذا فی قوت القلوب
 و این عجیب

و از شیش و به نسبت قدرت حق بیحد نیست و الله علی کل شیء قدیر و در قوت القلوب
 روشنتر نوشته است این بیان را شرط ششم قلت نوشت شرح انواع نوم در مجلس خواهد
 آمد ان شاء الله تعالی شرط هفتم قلعه الکلام مع الانام است و حفظ اللسان از غیر ذکر الله تعالی
 بجز بقدر ضرورت شرط هشتم دوام حبس حواس یعنی حبس سمع و بصر از احساس غیر مفید در
 دین اسلام مگر عند ضرورت بیست چشم بند و گوش بند و لب بند، اگر نه بینی سر باری بپندارد
 شرط نهم دوام گذاردن صلوات خمس التماسست بجز چون در ویرانه بود و بادوی دیگر مصلحتی
 پس باذان و اقامت گذاردن تا ثواب جماعت در یابد و بیاید دانست که مادام این قدر و یات
 در میان مردم باقی بود که شعار اسلام چون اذان و اقامت و گذاردن نماز جماعت و تعمیر حبس
 در میان دار اسلام باقی بود غزلت جائز و غزلت از اهل اسلام مادام که اقامت حد و داده
 و از معروف و نهی از منکر بالکل منقطع نشدست بلکه اندکی جاری و باقی بود و حبس ایشان
 معجزانند جائز نیست بلکه حرامست پس در این صورت چون ساکن با غلطای مردم از مقصود خود
 مجبور و ممنوع گردد و خواهد که از شر مردم ببرد و مقصود خود برسد پس باید که در عمرات ایشان
 خلوت گیرد نه غزلت در فریاد و شرط جواز غزلت در ویرانهها در فصل ما فی گذشت و عن ابی امام

٢٦٤
قال خناعم رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في سيرة فخر جليلي اود من ماء وقل
فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى من الدنيا فاستاذن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
في ذلك فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اني لم ابعث باليهودية ولا بالنصرانية
ولكن ببعثت بالحنيفة السموية والذرية لنفس محمد بن عبد الله لغدوة وروحة في سبيل الله خير من الدنيا وما
فيها ومقام احكم في الصف خير من ستين سنة رواه البخاري وايضا في حديثه في بعض نسخ مشكوة در
باب مصحح وارادته برواية بخاري ودر باب جهاد برواية احمد آورده ولقطه فخر جليلي
فيه شيء من ماء وقل في اخرى ومقام احكم في الصف خير من صلوة ستين سنة قوله اني لم ابعث
الاخره ابي اني لم ابعث بالملّة اليهودية ولا بالملّة النفرانية حتى اجوز التهرب والغلبة بل
اني بعثت بالملّة الحنيفة السموية والحنيفة منسوبة الى الحق وهو الميثل من الباطل الى الحق والامر
بما اعطاه المستقيم لا الله تعالى والسموية اسمها اي لاجع فيها وما جعل عليكم في الدين من حرج
او ذات الجود الجليل والخير الجليل وقوله في الصف اي صف الصلوة بدليل اراده في باب
المصحح وعن عثمان بن طلحة قال يا رسول الله ائذن لنا في الاختصاص فقال رسول الله صلى الله
تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ليس منكم من خفي ولا اختفى ان خفاء اتي الصيام فقال ائذن لنا ببعثنا

قال ان حياء ائمة الجاهل في سبيل الله فقال يزيد لنا في التهرب قال ان تهربت ائمة الجاهل في الجاهل
 استظار الصلوة رواه في شرح السنة وعن ابي هريرة رضي قال مر رجل من اصحاب رسول الله صلى الله
 تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم بشعب فيه عيينة من ماء عذبة فاجتبه فقال لو اقدرت ان اسكن
 فاقمت في هذا الشعب منذ ذلك رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال لا تفعل فان
 مقام احكم في سبيل الله افضل من صلوة في بيته سبعين عاما الحديث رواه الترمذي شرطهم
 دوام ذكر الله ست مع نفي الحواظ المشتتة بحب الوسع هرکه باين ده شرط خلوت رعايت کنند او
 البته البته بمقصود رسد ان شاء الله تعالى اکنون بداند اگر شایسته برآیند که نصاب خلوت چهل روزه
 و بعضی احادیث مؤید این معنی است و فی قوت القلوب عن سوار بن مصعب عن ثابت عن مسلم
 عن ابن عباس عن ابن ابی شیبہ عن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم انه قال من اخلص لله تعالى اربعين
 ظهرا لم يبايع الحكمة من قلبه على ان لا ينجسها و ان يحدیث در کتب سکون کثیر الوتو مست و در ذیل مجمع البحار
 آورده و سند ضعیف و لکن در شاهد و معلومت که حدیث یقیناً زهد هم گواه این حدیث می تواند
 گفت چه چون چهل روز نهند کند نتیجه زهد در یابد و آوی چون عادت خود را بگرداند بتکلف مد
 چهل روز بگردد و آن حدیث اینست و عن ابي ذر رضي قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

ما زهد عجب فی الدنیا الا ان ثبت الله الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه وبقوه عجب الدین و
 دواعی و دواعی و اخرج منها سالما الى دار السلام رواه البیهقی فی شعب الایمان و نیز
 مشک میگزید بقور تعالی و واعدنا موسی ثلثین لیلۃ و اتمننا ببعثه فتم میقات ربہ اربعین لیلۃ
 چون موسی علیه السلام بعد غرق و غرق از حق تعالی کتابی خواست فرمان آمد که یا موسی پس از
 روزه دار پس بسوی طوبیاء موسی علیه السلام سی روز روزه داشت پس از آن بسوی طو
 متوجرش و در دینش بسبب روزهای متوالیه بی افطار و بی تنه و طعام خلوف و بدبوی
 شده بود پس مکروه داشت که به بدبویی و مان با حق سبحانه و تعالی چگونگی سخن گویم پس کرد
 و خلوف زائل نمود فرمان آمد که یا موسی خلوف نم تو نزد ما و نزد فرشتگان ما اطیب فی السک
 الکافور بود آنرا از اگر کردی اکنون ده روز روزه دار و همچنین خلوف نم حاصل کن تا شش
 تر کلام ما و کلام فرشتگان ماست پس این مجموع چهار روز شد فتم میقات ربہ اربعین لیلۃ کذا
 فی التفسیر و در مکتوبات منیریه از عوارف آورده فی الحیث ان الله فرطینۃ آدم اربعین صا
 و بعضی بنامه اربعین بسی روز مقرر کرده اند بدلیل آنکه آن عددی متوسط است بین اربعین و شصت
 پنجگانه یکی روز و شب دوم هفته سیوم تا چهارم سی و پنجم قرن پس تا متوسط است غیر الامور و سلیما و نیز

حضرت موسی علیه السلام را فرمان برسی شده بود و ده باقی سبب خطا و در اجتهادش بود و در
 قوت القلوب گفته که استدلال می گیرند بحديث عائشة رضى و جابر بنه قال جاور النبي صلى الله
 تعالى عليه و آله و صحبه و سلم كبراء شهر اوشنج عبدالحق فرموده که آن ماه مبارک رمضان بود
 و حراء به ملتین کبر مرد و ده و بفتح مقصوره نام کوپن است معروف بیکه مغفله و از اجیل نوگیر گونند
 صبح به عبدالحق و آن حضرت در غار آن جبل یک جا اعتزال گرفته بودند و از اینجا بر جمال کعبه شریف
 نظمی افتد و معلومست که خلوات آن حضرت در غار حراء بار بار بود و آخر خلوات در ماه رمضان
 بود و در آن رمضان آغاز نزول قرآن بود لقوله تعالى شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن
 و آنحضرت زاد به راه خودی بردند و لیالی چند در غار حراء متجلی می بودند و باز رجوع می
 کردند بخیمه و همیای ساختند بهر خیمه نفقه و بهر خود زاد باز متجلی می شدند تا آنکه نوشته
 برایشان در حراء نازل شد که این حدیث الصمیمین و الله اعلم و چون کسی خلوات مقدمه
 اختیار کند باید که در میان اربعینات و در میان ماههای فاصله سازد و الله اعلم بالصواب
 فصلیستم در بیان ترتیب بین الارکان و ذکر کلمات یارزه که در عرف نقشبندیه مشهورند
 بدانکه در میان مقامات که ارکان طریقت اند رعایت ترتیب واجبست و بی ترتیب آنها

مقام صحیح گردد اول مقام توبه بعد رد المظالم بعد عفت و آن ترک شهوات بعد ورع
و تقوا و آن ترک محظورات و ترک شهوات بعد زهد و آن ترک دنیا است یعنی ترک
یشتن عن الله تعالی بعد از ادوات و آن ترک راحت و اختیار که و محنت و خدمت
بعد استقامت و حمل نفس بر کاره و ترک سکون الا غیر الله تعالی بعد صدق و اخلاص
و استواء سر و علی نه و قطع طمع از غیر الله بعد رضاء و صبر پس عفت بی توبه بی رد المظالم
بجای الوضع صحیح نباشد و ورع و تقوا بی عفت صورت نه بند و زهد بی ورع و تقوا وجود
ندارد و پس از آن ترتیب بین مقامات اگر چه لازم گفته اند ولیکن بی ترتیب هم وجود
دارند و صحیح باشند و از مقام توبه تا مقام زهد بی ترتیب وجود ندارند و صحیح نباشند و
در ترتیب آنها هم مردم را اختلاف است بعضی تقدیم و تاخیر میدهند برین که مطابق رأی ایشانست
و بعضی عکس آن در بعضی مقامات می فرمایند و تحقیق آن در کتب ایشانست اکنون بیان
کلمات احد عشره شریف درم نظر بقدیم سفر در وطن خلوت در باطن یا اگر بازگشت
باز داشت نگذاشت این هشت کلمه از کلام خوابه عبد الخالق غمخواران قدس سره و قوف
و قوف زمان و قوف عدوی و این تسلی را بعضی بجا می گذارند منسوب می کنند و بعضی بعضی

بزرگان بی تعین نسبت می دهند و این یازده کلمه علیه رموز طریقه طائفه علی نقشبندی است
 که طریقت را باین رموز باید یک بیان می کنند و بیان طریقت را بر رموز مذکوره که کلمات مذکوره
 از عوام می پوشند کلمه اول پوشش دردم یعنی در دردم باقی حافز و غیر غائب بود بیت حضورگر
 بی خمیسی از غائب شو حافظ، و ازین پوشش و حضوری و ارادت از عمام غیب بدل لایح
 شوند بیت شد ار که لطف حق بناگاه رسد، ناگاه رسد وی بدل آگاه رسد، و نظر بر قسم
 و معنی دارد ظاهر و باطن ظاهر است که نظر خود را از الفت بر است و چپ و پیش و پس نگاه
 دارد تشتت نظر موجب تشتت خاطر است پس باید که چه در رفتار چه در بازار چه در گلزار چه در کبار
 نظر چشم بر پشت پاد دارد چه در الوان مختلفه و اشیاء متنوعه نظاره کردن سبب استیلا و وسوسه
 و خواطر است بیت نظر بر پشت پازان دارم ای ماه، که غیری را نباشد در دم راه، و باطن است
 که اندیشه دل با تکلف تمام آن مقام دارد که قدمگاه سلوک دوست و از پیش و پس نظر کنند
 تا که از آن مقام درگذرد و قیل مراد از آن نظریست ساکت بر نهایت قدمگاه مستقر بقیه
 یعنی در آغاز سلوک نظریست خود را بر نهایت دارد که استقامت و ثبات است در خم وحدت
 یک رنگی و یکنواختی روایت می کند فارسی ابن علی البغدادی از حنین بن منصور عیال قدس سره

۲۷۰
و از اینجا فرموده اند که یکی از شرائط وصول اتمام سالک است بمقصود اصلی خود
عند المکاشفات چه مکاشفات اگر منظور نظرش گردد بپای بندیش گردد پس باید که از هر
چیز نظر چشم دلش بد و زوایا عرض نماید و هیچ چیز التفات نکند و بسوء مقصود متوجه
گردد و بجز مقصود الفت نگیرد تا از مقصود محروم نماند و مقصودش جز ذرات واجب الوجود
نباشد و سفر در وطن عبارت از آنست که در وطن طبیعت شیرست که هستی مجازی عارفی
سالک است سوز کند و سلوک نماید تا بوطون اصلی خود که هستی حقیقی اوست که برای آن در عالم
شهادت آمده است و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون و بران در روز است عهد
عهد بسته است برسد و این سفر تبدیل اخلاق دیمه که بمقتضای طبیعت وطن اقامت اوست
با خلاق حمیده که بران از وی مشتق گرفته شده است که وطن اصلی او از روز مشق بمون
بوده کل مولود یولد علی الفطرة و حب الوطن من الایمان است ره باوست بیت این وطن
مفرد عراق و شام نیست، این وطن شهرست کار نام نیست، زانکه از دنیا است
این او طمان تمام، مدح دنیا کی کند خیر الانام، جب دنیا هست راس خطا، اخطا
کی می شود ایمان عطا، و حدیث حب الوطن من الایمان ملا علی قاری در ریح حب الیه

اثبات نموده و چون نفس تمام ترکیت نمی گیرد و او صاحب ذمیه اش با کل مفعول می گردد بلکه
 ترکیت او عند اهل شریعت همین تعدیل است بخلاف مذهب ملائمه پس طوق تقوی بر قانون
 شریعت مقرر در گردن ^{نفس} است ای می باید همیشه سفور وطن می باید کرد لهذا این سفورانه است
 نیست و قیل سفور وطن عبارتست از مطالعه و حد در کثرت و غیب در شهرها و خلوت در آن
 عبارتست از بودن باطن ساکت با حق و ظاهر او با خلق دست در کار دل بایر از برون
 و شما و از درون آتش و حواس ظاهر او با رخسار و بواطنش با حق پیش بر صفت چشم
 سبوی آب بر گرفته می رود و هوش دلش بآن بند از سر نفیقه و بادست گشت و بایر آن
 محاکمه کند بیت از درون سوا نشن و از برون بیگانه و شن و این چنین زیباروش کم می شود
 اندر جهان با این بیت از خواب بزرگ قدر گرفته و سوبقم سینی مهمل و بود مورد بغی قیام
 و درین بیت هم مهمل مریست نه بمعنی خفاچه بعضی گن برده اند کذا فی حاشیه التمهید و آوده
 اند که ملک حسین گزیده که دلی برات بود از خواب بزرگ نقشند قدس سره پرسید که در طریق شما
 ذکر چه و معانی شب و فودنی باشد پس بناء طریق شما چیست فرمود بر خلوت در انجمن و قوت
 در حال تاهیه هم تجارة و لایع عن ذکر الله برین طائفة صادق می آید بحسب ظاهر همین کذا فی

۲۷۲
توضیحی و ملاجایی گفته بیت سرشته دولت ای برادر بدست آید، و این مکرر از بیت
مگذارد، و دائم همه جا با همه کس در همه کار، میدارد نهفته چشم دل جانب یار، و یاد کرد عبارت
از تکلف ساکت در تحصیل حضور دائمی یا از تکرار ذکر اللهم و یا از تکرار کلمه طیب و یا از تکرار
عبارت از رجوع ساکت بعد از منزل بسوی ترقی و بعد از ذیلول بسوی حضور و بعد از
معصیت بسوی اطاعت که آن سبب بعد است و این سبب قریب و نکاه است عبارت از
حفظ خود از منزل و ذیلول بتکلف تمام و از معصیت و یا از رعایت دل از خواطر شسته
و باز داشت عبارت از شایسته یعنی رنج ملک حضور و ثبات آن علی الدوام که مقصود
کلی این طائفه علیه السلام و این باز داشت گویند و سائر اهل سکونت بده گویند و در
بعضی رسائل این طائفه علیه السلام فقط یاد و بجای باز داشت واقع شده و بر دو اینها سبب
معنی اما وقت زاین عبارت از حفظ اوقات و ساعات و انفس از ذیلول غفلت
و محاسبه کردن نفس در هر صبح و شام پس هر وقت که بگذشت گذشته بران سنگین و آرد
هر ساعت بوقت گذشته بران استغفار کند و شیخ محمد بن ابی الدین در جلدانی قدس سره
غفیه الله البین فرموده فی الحیث حاسبوا انفسکم بن این تا بسوا الی حدیث و عن ابن مسعود

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا تزول قدما ربني اذ لم يوم القيمة حتى يبال
 عن خمس عن عمره فيما اقامه وعن شباره فيما ابلاه وعن ماله من اين الكتب وفيما انفق واما
 عمل فيما علم رواه الترمذي وقال هذا حديث عريب ووقوف عدي بن جابر است از رعایت عدد
 طاق در حکم طبع چون یک باشد و پنج و هفت تا بیست و یک که نفس را درست چنانچه در باب پنجم خوا
 آمد از نشانی الله تعالى و وقوف قلبی عبارتست از اعراض دل از غیر حق در هر لحظه و لحظه همین در آن
 تصور لازم کرد که غیر حق در هر دو جهان مقصود من نمی آید و بگوید الهی انت مقصود من فی حیاتی و
 بعد حیاتی تا آنکه این تصور بلکه وی گردد و حکمت در وقوف عدی که رعایت عدد طاقست
 جمع خواطرست و قیل مراد از وقوف زمانی رعایت حضورست در آن زمان عند حبس دم
 و عند گذشتن آن و بین حبس دم و گذشتن آن تا حبس دم و گذشتن آن یعنی عند حبس النفس
 عند خدوها و باین التفین خاف و ناظر باشد و قیل مراد از وقوف قلبی تصور قلب حضورست
 بیت مانند مرغی باش آن بر بینه دل پستان با کز بینه دل زایدت مستی و ذوق و تهی
 و حقیقت خواهم بر سر رعایت عدد طاق و ذکر خفی بکلمه طبع و حبس دم بر دور لازم نمی گویند
 فی رتبه تابع الدین بن مهدی الزمان و برین معنی بزرگی فرموده بیت ای یاقه از ذکر خفی دام

در وقت گشته گرفتار نفس، خواهی که دلت گشت در دو چوباب، در ترک هست
 گشت نه در حبس نفس، دیگر بدانکه بعضی این الفاظ مصطلح بعضی دیگر تدارک
 چنانچه درین فصل ذکر کرده شد و الله اعلم بالصواب ه

باب سیم در بیان شغل ذکر در طریقه پیر روشن صیغ مرشدانی فقر محمد رانی قمر معنی الله
 وعن والديه واستاذي الزلات والتقا صیرورین باب ششم فصل اول
 در بیان تلقین اسم ذاتی الله تعالی بدان اطفال صادق که چون مرشد را معلوم گردد که
 طالب بصدر اهل تصدیق حق دارد و تلقین ذکر نماید بعد از آنکه توبه صحیحی کرده و طریقی
 تقوی اختیار نموده باشد پس او را در روز یا شب اول از نامی یعنی در غره او را تلقین اسم
 الله تعالی کند و اگر میدانند که طالب توبه نموده است و طریقی تقوی هنوز نگزیده او را تلقین
 اسم الله تعالی خارج نیست در طریقی رشد من و صفت تلقین اسم الله تعالی اینست که طالب را
 در غره در خلوت مقابل خود بنشیند و او را گوید که دل خود را حاضر دار و سمع خواها از دل
 بیرون کش و حدیث نفسی بگذارد و یا الله با حرف نداد در دل تصور کن و دل صنوبری شکل را
 در محل او ملغوظ ساخته و در اندرونش تصور اسم الله با حرف نذا بکنند و بر همین تصور تکلف

کند و بپریم در دل صنوبری شکل خود تصوریم اسد بیخند آب کند و مع دلت خود را مقبوضه دل
 گرداند تا که دل میرد و محراب بیاید و چون دلت در محراب آید او را پدید که از محراب در دل تیر چو
 معلوم شود ریگ گوید که دل من اسد اسد میگوید معلوم شد که دل او بام اسد تعالی جاری شده است
 چون هنوز دل میرد و جنبش نیامده است شیخ میگوید پرده از جواهر بر خیزند و لیکن گاهی در
 رآن جنبش معلوم میگردد شیخ را معلوم می باشد که دل میرد و جنبش آمده است بیکه خوش
 دل خود را مقبوضه دل میرد خست تصوریم شیخ کند پس آید که دل میرد و جنبش نیامده است شیخ
 نیز جنبش نیاید و این مقبوضه است و چون دل شیخ در آن حالت و جنبش نیاید معلوم
 دل میرد نیز و جنبش آمده است اگر چه میرد را معلوم نمی کرد از جهت عدم حوصله و عدم توقف
 او و این قاعده در باقی لطائف خسته و درشت مقامات که درین فصل یک بیان کرده بود
 جاریست و همین طور اگر دگر بند بر خفی دل را بداند دیگری که او را این شناسد مقبوضه است پس اگر آن
 دیگری ذکر باشد دل او در جنبش آید و اگر آن دیگری چنین باشد دل او در جنبش نیاید و اما
 او را این بسوی که کرد و این مجرب است باز آید مقبوضه خود و چون پیر را معلوم که دل میرد و جنبش
 آمده او را پدید که این جنبش را بچه طور معلوم میکنی پس اگر گوید که دل من اسد اسد میگوید معلوم
 که او

که او جنبش را معلوم کرده است و اگر گوید که یا الله یا الله میگوید پس او جنبش را هنوز ندانسته
 چه حرف نداد و دل جاری نمیکرد پس او را گوید که حرکت دل تو الله است نه یا الله یا الله پس از آن
 بقول باسم شریف الله کنیدی حرف ندانستی که دل باسم شریف بسیا حرکت کند و در جودان آید
 و در اینجا چند سائل می باید دانست یکی آنکه دل صنوبری را بتکلف حرکت ندید و همچنین سائر اعضا
 را که باین طریق خود را ندانند شمس الله تعالی حرکت ندهد چه در طریق یا بر تخیل و تصور باسم شریف
 است بر مفسد صنوبری شکل و بر سائر مقامات تخیل تقیل یعنی اسم الله محفوظ را بغیر لفظ وی
 حرکت زبان و بغیر حرکت یک موضع مخصوص از جسد بر موضع مخصوص تخیل و تصور کند که گویا آن^{خدا}
 موضع را پیش ببرد بصیرت باسم شریف ناطق و در نقطه ای بنزد پس آن موضع بفضل الهی
 باسم شریف ناطق گردد اگر چه لفظش بگوش نشنود ولیکن بزین خود معلوم کند و آن لفظش
 معبر گردد بجز آن باسم شریف و درین حکم دل و سائر مواضع برابر است ولیکن دل در آغاز ازین حکم
 قناریست چه در آغاز تصور باسم شریف بر دل بگرفتند و بسبب بحدف سائر مواضع و بعضی
 شمع فرمایند که اسم الله مکتوب بر مواضع مخصوصه تصور کنند یعنی بر موضع را چنان تصور کنند که
 گویا باسم شریف بر آن موضع مکتوب است آنرا پیش رو بیند پس این تصور چندان کند تا آن موضع باسم شریف

ناحق گردد یعنی مکر شود و این طریق غیر خودست نزد شرین و اما جنبه نیدن دل اسم الله بتکلف
 به چنین جنبه نیدن سایر مواضع باسم الله از پیش خود بتکلف غلط است و غیر مفید و بعضی جهل
 در اینجا خطا کرده اند دیگر بدانند و میدانند باید که پیش از تلقین گرفتن سه روز روزه دارد و در آن ایام
 در رو بایست بخواند و توبه نضوج کند و پس از طهاره کامله تلقین گیرد و طهاره کامله در اینجا عبارتست
 از پاکی تن از حدث و نجاست و جنابت و از پاکی جوار از نجاست و از پاکی جامی از نجاست و از نظایف
 و طهاره کامله در طریق مادر سه جا غفلت بکند که لفظ است یکی نزد آغای ز تلقین اسم الله تعالى دوم نزد آغای
 تلقین کلمه طیبه یعنی نفی و اثبات سیوم نزد آغای ز تلقین اکتب انوار دیگر بکند رعایت غره در هر جا
 واجب است یعنی پیرا واجبست که تلقین کند و بر اسم الله تعالى و کلمه طیبه و اکتب انوار و ویدر این روش
 که تلقین نکرد از و نه اسم الله تعالى و نه کلمه طیبه و نه اکتب انوار مگر در غره یا شب غره و شب از
 بهشت و اگر رعایت غره نکند فائده ندهد مگر اندکی و چون غره شسته گردد بسبب ایراد بخار و غیره
 بسیار روز را ماه تا اسمره حکم غره گیرد و نمی بیند که اگر در تلقین رعایت غره یا شب غره یا شب غره
 ظن غره تلقین گرفت و خدوف او ظاهر شد پاک نیست اگر غره گذشت و تلقین گرفت پس از آن
 را که تا بغره دیگر بکشد و لیکن مکر کردن و موقوف در نشستن تا بغره در تلقین کلمه طیبه و در تلقین اکتب
 لازم

لازمست البته اما تلقین اسم الله تعالی جابر نیست در ایام ازدیاد قمر اگر مرید استعجال کند و صبر
نماید تا بغیر دیگر و ایام ازدیاد قمر از غرة تا سیزدهم ماه است و در چهاردهم قمر تمام می شود
پس جابر نیست تلقین اسم الله پس از سیزدهم ماه اگر چه مرید استعجال کند و مقام دل که مضغه
صغیری شکل است تحت پستان چپ مائل به ملوئی چپ است و فی الجمله پستان که پست باشد و بن دشت
بقدر دو انگشت تقریباً می باشد دیگر بدانند چون مرید تصور اسم الله تعالی بر موضع مخصوص
کند باید که شب و روز آن تصور را بر آن موضع بر خود لازم گیرد چه در ملا و چه در خلایق چه در
شغل چه در فراغت پس مادام که اسم الله تعالی بر آن موضع بسیار جریان گرفته است اسم الله
بر موضع دیگر شروع نکند باز آیدیم بمقصود خود پس چون بر تصور اسم الله تعالی در دل مداومت
معدول پس دل وی بکام الله تعالی بسیار جاری شد پس اسم الله تعالی بی خوف ندر بر مقام روح تلقین
گیرد و صفت تلقین اسم الله تعالی بر مقام روح و بر مقامات که پس از روح اند چون
صفت تلقین اوست بر مقام دل مگر آنکه بر مقام دل آغاز تلقین او با حرف نداء بود و بر مقام روح
و بر مقامات بی حرف نداء است و اینجا رعایت غرة یا ازدیاد قمر چنانچه گذشت شرط بود
و اینجا عین در مقام مواضع که مقام روح و آنچه پس از مقام روح است شرط نیست اصلاً و این

طهره که در شرط بود و اینجاست شرط نیست اصلاً مگر طهره که مکان از نظر اغیار که آن شرط
 دایمی است چنانچه در فصل علاحده در باب گذشته گذشت بتفصیل تمام و مقام ریح و جگر است
 و جگر در تحت پستان راست مائل به پهلوی راست است و میان سر پستان و جگر معتد دارد
 انگشت یازده فاصه است و از رساله موجود یعنی ابی علی بن سینا می آید که نفس
 ناطقه را در جگر حرکت مکنی دایمی است چنانچه در بحث گذشته بعد از آن مقام سرت و آن
 فوق پستان راست مائل بطرف میان سینه است و قدر دو انگشت از پستان دور است
 بعد از آن مقام خفی است و آن فوق پستان چپ مائل بپهلوی وسط سینه است و میان پهلوی و جگر
 انگشت فاصه است و نزدیک شدن به پستان است و در بعضی رسائل نقشینه مقام سرت را مقام
 خفی گفته و مقام خف را مقام سر گفته بعد از مقام اخف است و آن در میان وسط سینه حقیقی
 زیر استخوان طولانی که بالا و شکم است پس چون مقامات لطیف خمس بفضیل الهی
 با تمام تمام گیرید و در دایم شریف ناطق شوند سلطان حضور رونماید و غفلت غیبت
 زائل گردد و بیت نیست هرگز با تکلف بای زنده بگویند، سبب رنگ روان را شسته
 در کمال نیست، ای شری واقف ز کج رسد در غلظت نفس، شمع این کاشن با فراق این دیوار است

دیگر بدانکه هر مقام بعد از جریان بام مبارک^{۲۸۰} گهایس ساکت میگردد و بند می شود و نیک یادوست
از این یم ندارد و خوف نخورد چه برسط را قبض است بیت خزان الوده می رود و کل از باغیکه
بن دارم با چراغ صبح روشن میکند و اینک من دارم با و بعد از جاری شدن مقامات لطیف
غیر از اسم شریف تلقین گیرد بام شریف بر مقام تارک سر که از ادر عربی فوق الاراس گویند
و آن مقام پس از کام بالا و داغ که نزد بعضی مقام عقل است و موئی سر به بان مقام نسبت
و گرد گرد آن حلقه صغیره بسته اند و بعضی مردم در آن مقام موی ندارند و چون آن مقام بدرگام
شریف ناطق شد در مقدم تلقین گیرد پس مؤخر آن پس جمیع سیر سبکبارگی پس بر چشم پس در
گوش پس بینی پس زبان پس هر چه در اندرون و دانست از دندان و بیخها و دندان و کام و شکما
اطراف آن پس بر دلب پس آنچه باقیست از جمیع وجه از پیشانی و بر و خند و در و خنجر
و میان بر چشم و زنج پس گلپوس قضا گردن پسینه پس شکم با بر و پهلو پس بهشت از گردن
تا کمر پس بازوی راست از دوش تا سرگشتان پس بازوی چپ همچنین پس پاه راست از
سرگشتان تا سرن پس پاه چپ همچنین پس بر و سرن پس از ناف تا اندام نهانی پس اندام
نهانی پیشین و پسین و چون هر مقام را ترتیب ندکور بام اند ناطق گردانند باید که از سر نو

گرفته هم بدین ترتیب با خرنس باز از سر نو گیرد و با خرنس اندی و همچنین می گرداند و در وقت
 تاملت که هم بدن از فوق سر تا حق پای از گوشت پوست و مو و در گها و استخوانها یکبارگی
 و یکس با هم شریف جاری و ناطق شوند و این دور کنند مذکور در اصطلاح مشایخ مآلات
 گویند و چون بدین طور تلاوت وجود کند چنان گردد که اگر در خود تصور کند جزایم الله تعالی صبح بیند
 یعنی بچ اندام را در حالت تصور سالت از رام الله نه بیند شنبوی ای تن من وی رگن پر
 ز تو، غیر را گنی کجا باشد درو، من زیاد نام تو آشفته ام، در ذات در تن و جان منم
 بعد از آن اگر بتائید ای بر من در رش توفیق ملازمت یابد هر موجودات را با هم شریف ناطق
 یابد اگر گوش حس ادرکش نتواند کرد و سردان من شئی الا یسبح بحمد بر دی هوید اگر در و نه
 کائنات را می شهادت جهان شد بحسب علی الاطلاق وی گردد شنبوی هر که باشد بسینه فتح یاب
 او نه هر ذره بریند آفتاب، حق بریند از میان دیگران، همچو ما اندر میان احزان، جان
 نامم نه بیند روشی درست، از جهان جای که خاک کی کوئی اوست، بعد از آن باید که بحکم میر
 روشی مبارک پیر همیشه تصور کند تا آنکه این تصویر نیز ملکه وی گردد وی تکلف و چه پیر
 دانش خاوند و این حالت را در اصطلاح مشایخ مآلات گویند و در ذات نیز گویند

بنا کنند زنده صورت خود را
 و خودشان صورت
 را بچ

بیت این پیر را راه خرابات نمودی، بی حواست دلم باره که آما نمودی، از بهر حال نه
 مرا شو چو گردی، از زرات وجودم هر دوات نمودی، و نتیجه قناعه اشخ اینست که هر چه
 شیخ تحصیل کرده است از محاکم طریقت اورا بی تکلف حاصل گردد و بیاید دانست که اینست
 که معجزی شود بقضای اشخ ساعت یا چند ساعت و نادرا در روز یا چند روزی ماند و چندان
 بقاوندارد و سایر مسائل این محل در فصل ارتباط پیر بیان کرده است آنچه باید دید فصل
 دوم در بیان نفی و اثبات که عبارت از حکیم طیب است. و بیان اشخ سبوح صلیق حق جل و علا
 بدان ایطالب صادق که چون رسد تقویت ذکر نفی و اثبات گیرد رعایت غره اورا لا دست
 و صفت تلقینش اینست که بعد از اظهارت کامله که بالا مذکور شد در مواجعت شیخ بنشیند
 و جس دم کند و زبانه را پچام چفاند و لا را از اول آغاز کند و بمده دراز کشیده تا بتارک بر نش
 و آنچه جس دم کند هر چند که دشوفا کند و چون دم شد گردد الا را از تارک آغاز کرده بر مقام
 روح تمام سازد چنانچه هرگز فقط الا را از تارک خیزاند و تا بر مقام روح رشت و الا الله
 از ناف آغاز کرده بر دل منسوبی فرستد بر زو چنانچه دل در جنبش آید بعد از آن دم را از
 بینی رها کند و این همه بحضور دل بر زمین مالد و دفع خواطر کند و کمال حضور شرط است و اگر گمان

مفهورات ندید باید که چشم را فرو خواباند و معنی کلمه بفارسی در طریق ماینت لاینت
 ایچ معبود مقصودم الا الله بجز ذات پاک و هر که در آن عرب بنیکتر داند و این الفاظ فارسی
 نباشد بلکه از نفس کلمه طیبه بمعنی مقصود دارد و چنانچه لا بری نفی نیست الیه بمعنی معبود لغیر که پرتیه
 شده فعال بمعنی مفعول و آن ارم لاس است و خبر لا محذوف است و آن لفظ مقصود و الاحرف است
 و الله رفوع است بر بدیته و آن بدست از خبر لا محذوف است پس معنی وی چنین است لا معبود مقصود
 الا الله و لا چارست ساکن از دانستن نفی و اثبات که بداند که چه چیز را نفی میکنم و چه چیز را اثبات
 میکنم و الا در ایچ فائده از کلمه طیبه حاصل نشود پس نفی مقصود است از هر معبود ماسوی الله تعالی
 اثبات مقصود حق است و الله علم است و ذات واجب الوجود را نه مفهوم کلیت چنانچه بعضی گمان
 برده اند و مرجع به العلامه التفقذانی فی المطول شرح تلخیص المفتاح فی باب المسند الیه و در ترکیب کلمه
 احوال بسیار است احاطه آن از شرح ام الابرارین باید حجت و هر که عرب نباشد و در آن عرب بنیکتر نداند
 و الا از است که کلمه طیبه بهر اه الفاظ فارسیه مذکوره بگوید چنانچه لاینت از دل آغاز کند و تبارک
 ریش و ایچ معبود مقصودم از تبارک آغاز کرده بمقام روح ریش و الا الله بجز ذات پاک از ناف
 آغاز کرده بر دل ضرب کند باز آید مقصود بداند نفی گرفتن نفی و اثبات در طریق ریش و تبارک

۲۸۴
ناطق شدن جمیع اعضاء است بسم الله تعالی پیش از آن اکنون بدانکه چون یرد تلقین
نفی و اثبات گرفت خواه به راه الفاظ فارسیه چون گفت عرب نداند خواه بغیر آن چون اهل لسان
عربی و یا تعلم عربیت کرده بود پس اول لارا از دل کشیده بتارک سر رسایند جسمم کند چرخه
دش و فاکند و چون بیند که دم و فایم کند و اضطراب میکند اهر از تارک سر گرفته بمقام ریش
والا الله را از ناف گرفته بر دل فرکند چنانچه فرستش در دل اثر کند بعد از آن دم را از راه بینی را
و بر دلب را بچنان مطبق دارد و زبان را بچنان مطبق دارد پس چون دم را از راه بینی را کرده
فی الفور جسم کند و نفی و اثبات بار دیگر بصفت مذکور بکند و بچنان میکند تا آنکه دش در آرد
پس بار یکم بگوید و چون در از تر گردد و بچهار بگوید پس هفت پیش بچنین طاق طاق گفته تا
بیت و یک برسد که لغایر است و چون یکم نفی و اثبات بصفت مذکور بیت و یک برش
به مقصود برسد آن ش و الله تعالی که آن مقصود بیت الهی و قطع محبت ماسوی بعد از دش
و این لغایر است و اگر بفتاب ریش و مقصود در نید باید که زیاده شغل نفی و اثبات کند
تا مقصود رسد و در حین این همه چند لوانم و شرایط است اگر یکی از آن فوت شود چندان فایده
نماید پس هر یک را بجامعی باید آورد از آنجه یکی که تحف و قلب و دفع خواطر است عند شغل و

به نفعی و اثبات دوم ارادت محبت حق بشما و تقار و قطع محبت غیر و سایر علایق است این بلا
قطع محبت غیر که عبارت از تعلقات قلبت بخوابه هر چیز که دل تعلق گیرد آنچیز را او شده انفعی بود
او شده تعلق عبادت بفارسی پرستش قال الله تعالی افراست من اتخذ الله ههواه ای اتخذ
هواه معبوده و اینجی تقدیم مفعول ثانی بر مفعول اول آمده پس جمیع تعلقات در این بقول لا اله الا
حیز مقصودیت قطع کند تا دل را از اینها رهایی و خلاصی حاصل شود و بقول الا الله اثبات مقصودیت
ذات واجب الوجود خواهد و اینهمه بجنود دل مع شوق و لذت بکار توحید بگوید و غلبه محبت
در دل دارد و شغل نکند و چون دم را را کند بیک بگوید الهی انت مقصودی فاقطع محبت غیر من
قبلی میوم الله کلمه توحید بر صفت مذکور که گوید بدم و تصور بگوید که زبانه را حبش نیاید و آواری
از معدن کسب گردد چه مدار نفعی و اثبات در طریق ما بدم و تصور گفتن ستم بی تو را و سایر اعطاف
مگر چون در خلوت باشد بسرم اش را کند چنانچه نزد کشیدن لا اله الا الله از جانب یک بالا کند و در گفتن
السر را از بالا بجانب یمن فرود آورد و نزد گفتن الا الله از جانب یمن بسیار آورد و پیش بر دم
چنین کند بیک لحاظ دل و بدم شغل نماید و بطور اعظم را هیچ حبش ندید چهارم آنکه چون در خلوت
برخیزد تصور لفظ لا اله الا الله در دل و ای دارد بغیر این طبعی و بی همچنین در محاسن روم و در کار چه

لحاظ

۲۸۶
لیط معنی بری رشفل کردن بوی بر صفت مذکوره در مثل این احوال و اوقات متعده
بلکه متعده است. و همچنین چون بوزرش نفی و اثبات مانده شود بلفظ لا اله الا الله عز
گردد و بالجمله چون شغل نفی و اثبات بر صفت مذکوره بلیط معنی مذکور یکند و بسبب
ماندگی یا نفی دیگر لفظ کلمه توحید را و در دل همیشه را بگوید پنجم آنکه چون دم را را کند
محمد رسول الله بزبان گوید و یا محمد رسول الله را پیش از زنگ کردن دم از دل بر مقام اروج
و این حکم برابر که دم خلاص کند بجائی از دهان بیاید و کلمه توحید بگوید بگوید خواهد زیاده
تا چون بیت و یک کلمه توحید بر صفت مذکوره بگوید بگوید در آخر از محمد رسول الله بزبان
بگوید یا از دل آغاز کرده پیش از زنگ کردن دم بر مقام اروج فرستد و جواب آنکه محمد رسول
نمی گویند بلکه منع می کنند و می گویند که اثبات رشفل توحید است در بیان ذکر الله تعالی
کرده اینجای باید دید ششم آنکه رعایت عدد طاق کردن در گفتن کلمه توحید بیکدم لازم
گیرد چه عدد طاق را اثر است که در حقیقت شبهه و در حدیث آن الله تعالی و تریح التورود
الرفیعی و ابوداود و الذی می هضم از آن روایتی ملحقین کلمه توحید بر صفت مذکوره بگوید
پس از آن هر روز پنجاه بار کلمه توحید بزبان ورد کند و بر تمامیت هر صد محمد رسول الله گوید و یا

که این درد که خواندن کلمه توحید است پنجاه بار و بر تپا میست هر صد محمد رسول الله گفتنی است
 به تعظیم تمام و بحضور دل و با داء حروفیه صحیح بخواند و ناعمل نکند که این درد را فوراً بدست
 و این درد بسیار عظیم است که شرح آن در از است اکنون بدانند چون میرد بر نفی و اثبات
 بر صفت مذکوره مداومت کند اولاً کلمه طیب در دل او جاری گردد بعد از آن در تمام اندامها
 او جاری شود و لیکن چنان باشد که چون تصور الله کند هم بدنش باشد گفتنی جاری گردد و چون
 تصور لا اله الا الله کند هم بدنش به لا اله الا الله گفتنی جاری گردد پس ذکر برینی و ذکر دل با سم
 الله تعالی و بکلمه توحید تابع تصور آید و در وقتیکه جاری نمی شوند دیگر بدانند چون زیاده
 و زیش نفی و اثبات بر صفت مذکوره کند آواز قلب گفتنی را که الله و کلمه توحید بگویند بشنود
 و قلب او ناطق می گردد با سم الله و بکلمه توحید دستور و غوغا و نطق او از راه پرد و گوش برین
 و پرد و گوش بشنود و لیکن گاهی بعضی و گاهی بعضی فهمیده بشنود و در شدن فرموده است
 که این نطق قلب ساکت است و شیخ ابن عربی مدسره فرموده که فرشته است ارحم سبانه و تمام
 او را از ذکر ذکر پیدا می کند و بر قلب ذکر او را جای می دهد چنانچه در بیان ذکر الله تعالی تفصیل
 تمام گذشت آری باید دید دیگر بدانند مرید را باید که در اوقات مبرکه خلوت رود و نفی و اثبات

بنا بر آنکه اشغال مشغول گردد و اوقات مبارکه از دست ندهد و آن چهار وقت اند باین عمر
و مغرب و باین نماز فجر و طلوع آفتاب و این هر دو وقت بسیار مفیدست و در فضل هر دو
حدیث واردست چنانچه در فضل صلوٰة نافله گذشت و بعضی رعایت این هر دو و نماز گفته
و یوم باین مغرب و وقت چهارم نصف اخیر از شب و فضل این اوقات با حدیث ثابت
شده است و دیگر بدانکه چون سائل در خلوت بنشیند باید که متوجه بقصد بنشیند و باید که برزخ
چنانچه در قعده نمازی بنشیند که در آن نشستن زیاده تواضع و ادبست و تریع واجبست
هم بر دو جا بنشیند و با حدیث ثابت شده اند چنانچه در باب آمده در آداب جلوس خواهد
آمد آنست که بعد از نماز و هر حال که در خلوت بنشیند هر دو دست را برزانند و در قوت القلوب
گفته است کف دست راست را با باطن کف دست چپ بگیرد و باطن ایهام چپ را بر
ظاهر ایهام راست دارد و بعد گفته است که فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
رواه الحیثمی فی کتابه اکنون بدانکه در طریق شایخ ما و در طریق شایخ ابراهیم
جماعه تلاوة قرآن و تعلم علم شریعت مطهره و صلوات نافله و در و بر سر و کائنات
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم محمد سوره طریقت است و آنکه محل سوره طریقت

و میرد از اذن منع می کنند ایشان مقتضای آنست و در حقیقت مذہب اہل سنت و جماعت مذہب
 دارند و جواب ایشان در مقبول او آخر از باب دوم گذشت دیگر بر آنکه در طایق مشرب
 مقصود کمال از جمیع اشغال و غرض تمام از سایر احوال جز کثرت عبادت و جز قطع علائق قلب
 عین حق و جز دوام حضور قلب مع الهی بقی تمام و جز حصول محبت خدا تعالی و محبت رسول الهی صلی
 و شہرت و کشف و کرامات مقصود نیست اصلاً و بر بر شہرت و کرامات و کشف دلالت ادا زوره
 مقربین بر شد چ کرامات عند اہل تحقیق از صوفیہ التذاذب عبادت حق و حضور دل حق محبت
 حقیقت فقط و باقی بر خطوط نفسی و در خط نفس مراد ادا او از زوره خاصاً حق دور
 و نیز کشف و کرامات نتیجہ محاسب بندہ و ثمرہ اعمال و عبادات و نیست هر قدر کثرت عمل دنیا
 ظاهر گردد و ثمرہ اخروی کم گردد چنانچه در فضل علم و حال بیان کرده و دارالجزا و دارالافت
 ست ز دنیا هر که از عمل خود نتیجہ او در دنیا خواهد او ثمرہ اخروی عمل خود را تباہ کرد
 و خود را از ثواب اخروی محروم ساخت چنانچه داب اہل دعوت است چنانچه در فضل مالک
 و نیز مقصود از اکلین محققین استقامت بر طاعت مستقیم و طاعت مستقیم دین اسلام است
 و هر که دین غیر اسلام جوید از وی مقبول نگردد قال تعالی و من یتبع غیر الاسلام دنیا

۲۹۰
فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين واین آن صراط مستقیم است که آنحضرت صلی الله
علیه وعلیه آله و صحبه سلم آنرا بخط مستوی تصویر نمود و آنرا بسیل الدنایا نام نهاد و از خطوط
منحینه برکشید و آنها را بسیل الشیطان نامید و قول الله تعالی بر خواندن این صراط مستقیم
فانتهوا ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله و قوله تعالی قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة
انا ومن اتبعني و خطوط منحینه که آنها را بسیل الشیطان و خود عدد آنها بهشت و دوزیان نمود و اهل آن
سبل را اهل جهنم فرمود و بسیل الله را علی ما انا علیه و اصحابی تفسیر کرد چنانچه فرمود تفرق ائمتی علی
ثنت و سبعین بلد کلمه فی النار الا الله واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال علی ما انا علیه و اصحابی
و تحقیق این شد و مجلس گذشت پس استقامت بر صراط مستقیم مطلوب است نه کرامت و نه شجاعت
و تعالی ترا استقامت میفرماید نه کرامت قال الله تعالی فاستقم كما امرت من تاب معك كن صاب
الاستقامه و لا تكن صاحب الکرامه و این طریق و رشد من است و این طریق همه رشد و هدایت است
و خالصت از بدعت و زینغ و ضلالت و الله یهدی الی سبیل الرشاد اکنون رجوع کردم بمقصود خود
پس آنکه چون کلمه توحید در هر جسد سالک جاری شد چنانچه از همه اعضا و یکبارگی کلمه توحید معش
گردد پس از رشد خود شغل اشها صفات سبع که آنها صفات اند بسم ذاتی بگیرد و آنها را بتقدیم

و تاخیر زبان بگرداند تا آن زمان که آن اشخاص در جمیع بدن وی جاری گردد و آن اشخاص بدین ترتیب

ست الله هو الحق العالم القادر المريد السميع البصير المتكلم المتكلم البصير السميع المريد القادر العالم

الحی بود و هم برین تقدیم و تاخیر می خوانند تا آنکه در جمیع بدنش جاری گردد و الله اعلم بالصواب

فصل سیوم در بیان اکتساب النور بدان ای طالب صادق که اگر چه مقصود اصلی غرض کلی در طریق رسیدن

کره طاعت و تحصیل محبت حق و رسول وی و استقامت بر و اطاعت است و شهود النور نوعی کرامات است و طلب

کرامات در دین در طریق باجائز نیست و لیکن در شهود النور فوائد دینی و اخروی مودع است چنانچه

تصفیه باطن و القطار قلب از تعلقات دنیا و رسوخ محبت حق سبحانه و تعالی و محبت رسولی

در دل و وثوق خوف خدا تعالی و احوال موت و رزق قیامت در قلب پس این امور که مقصود

عالیه اند النوار مقصود شدند و چنانچه عبادات را النوار است چنانچه در فصل علاحده ذکر کرده شد

پس چنان برای تحصیل النور بوجه اتم تشغیلی علاحده در طریق ما و آن اینست که در شب اول

بجکم سیر و اجازت وی بر پرده چپ بین چشم کشته و نظر کند چنانچه چشم را زدن ندهد چنان کشته

بر پرده چپ بین نظر دوزد و چشم راست را فرو خاباند و اگر چشم چپ نذر این معامله چشم راست

و حکم باینجا معلوم نیست پس سه شب روز در حجه تاریک نشیند و بر همین شغل التفات کند و از آن

۲۹۲
حجمه بیرون نیاید مگر برای حاجت فوری یا جماعت و جمع و چون بیرون آید همچنان گشت ده
برپه بین نظر کند و باید که در آن سه روز هیچ وردی نخواند مگر ورد قدیم دائمی و بار که
نوری بیند در و در سر و عالمین و بر آل طاهرین وی بخواند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
و بارک و سلم و چون سه روز تمام شود از خلوت بیرون آید و بر همان شغل مداومت کند
چه در کار یا چه در خلوات و چه در خلوت و هر حال این ورزش را از دست ندهد و هر حال
چون نوری بیند در و بخواند و هر روز هزار بار سوره اخلاص بخواند و اگر در روزی هزار بار
سوره اخلاص چیزی باقی ماند یا تمام هزار را موقت کرد در روز دوم فصاحت کند و این ابتدای نطفه
بعد از بیرون آمدن از خلوت است و خود بخواند این و طیف بسیار است که برای این هویدا خواهد بود
در سوره اخلاص مظهر انوار است و چون برین روش مداومت کند انوار برنگها و مختلفه و انوار
مفتوحه ظهور نمایند و گاهی نور سیرنگ می بیند که پدید آید پس انوار روز بروز زیاد شود تا آنکه
بر عالم را پر نور بیند و خود را در نور مستغرق بیند بیت چونکه گم گردد بر گشتش بهوش تو باشد
نور آن رنگها روپوش تو باشد جمله انوار این همه از نور اوست ، اصل هر نوری از نور روی دست
نور چشم خود نور دست ، نور چشم از نور دلهای حاصل ، باز نور نور دل نور خدا ، نور رنگ

عقل و محسوس پاک و جدا، چونکه گردی در بکار نور غرق، تا کی کنی خود را از بحر نور فرق، سینه را آن
نور چون گلشن کند، دیده ای روح را روشن کند، چشم را این نور حق بین میکند، روح را
چون باغ زمزمین می کند، و در درخت شطایره فرموده که در هنگام نظر کردن بر پرده بین اسم ذاتی
حق را در دل تصور کند و همه خواطر را منقطع نماید تا عالم غیب او را در دست دهد امید انتهای حاصل
دیگر بدانکه چونکه همه عالم بر نور بیند بعد از آن اگر چند مدت بمیرد و تیره شغل کند صورت روی
خود پیش روی خود بیند چنانچه در آئینه می بیند بعد از آن رفته رفته تمام جسم خود را بایا بر خود که
پوشیده و پیش خود بیند و اگر با وی تخاصم کند جواب دهد و اگر از او شکایی پرسد حلی نماید
و اگر از او طلب ارشاد کند او را راه نماید و مرشد من می فرموده اند که من نمی دانم که این صورت
کیست ندانم که صورت روح طالب است که روشن بچشم متشکل شده و پیشش می آید و او را در
آنگاه نیست و یا نور محید است که بدان کیفیت متکلف شده است و یا روحیت از او روح
اولیاء او رسیده و یا فرشته است که متمثل و متشکل شده است و می فرمودند در مریدان خود را
که اگر بگردی از مردان حق ما بر این سرغام صراطی شوی از دین اشکال حل کنی و تحقیق
کنی که این چه چیز است و در بعضی رسائل شیخ عبد العزیز بن عمر النسفی مذکور است که این صورت

را در اصطلاح ایشان شیخ الغیب گویند و آن روحیت از ارواح کمل انسان از انبیاء و اولیاء و

این بیان در او کتاب در بیان طائفه اویسیه هم گذشت و نیز از شدن میفرمودند که عقیده صحیحی مطابق

قواعد اہل سنت و جماعت در حق انوار آنت کہ انوار مذکورہ انوار اذکار و عبادت کہ بشغل مذکور ظہور

میکنند و می‌فروزند که بعضی مردم درین انوار که باین شغل حاصلی میشوند در صورت مذکوره که بیشتر شغل مذکور

بصورتش هویدا میگردد عقیده دارند که با الحاد می رساند بلکه عین الحاد است و ذکر آن عقیده ناگفتنی نیست

و در آن اولیست دیگر به آنکه رشد من و حیدر من و فرید دهر بودند و تاریخ رحلت ایشان از دارالافتاء بیدار

الباقی پنجم ماه ربيع الثانی از سال چهل و هشتم بعد از یکنهزار و یکصد و شصت و این مجموع از قطع ذکر است و جمیع

برای آینه و منبع ذکر الله بحال چهل یک هزار و یکصد و چهل و هشت می شود و در حقیقت هم منبع ذکر الله بودند

چون طالب حق در مجلس شریف ایشان آمدی اورا فی الفور اثری غیم در دل حاصل شدی و دلت بہ سزائندہ طق

گشتی رباعی آنانکه پس عشق ببرد یی سپرند، «ایک بشفاد یی مسیحی دگرند»، آنجا که چشم لطف و رحمتند»

امراض حدسالی بیکدم سببند، و اذا راؤا ذکر الله که در حدیث وارد درین رجال الله و این برود صیف المحمدين

اذا رُأوا فليكن ديه شونذ ذكر الله ياد کرده شود خدا تعالی یعنی چون دیگران ایشان را بینند آن دیگران بغیر

تکلف خدا را یاد کنند و کتاب بگشایند و این صفت جز از تقریب حق صورت نمیدانند فی التکون فی الحقیقت

فی الله عن ائمتنا بنت یزید انہما قالت سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیہ وآلہ وسلم یقول لا انبئکم بخیرکم قالوا

بلی رسول الله قال خیارکم الذین اذاروا واذکر الله رواہ ابن ماجہ والحمد للہ العلیم بالحق والقبول باب ششم در حفاظت

ایشان و اختلافات ایشان در بعضی امور متفقہ و چون نوم و لفظ و دعاء و در تک آن و زیور و تحریر و صحبت و خلوت

و علم امور و سماع ایشان و عدم علم و سماع ایشان و آنچه باین امور تعلق دارد و درین باب پنج فصل است فصل اول

در نوم و لفظ بدان ای طالب صادق که مشائخ را اختلاف است در حق مریدان که با خیرت و قصد خواب کنند یا نکنند بعضی

از ایشان خواب با خیرت را جزا میدهند و بعضی جائز نمیدانند و اصل خواب بر سه نوع است عن الله و بالله و باید پس نوم

مراد از الله را حرمت با جمیع مشائخ و آن نود الفافلین است که در نوم هیچ نیت ندارند نیت تقویت بر عبادت

و نیت دفع ملوث و کسی که عبادت حق او را حاصل نمیشود بلکه لغفلت محض و نوم الله است که نیت استقامت

بر عبادت حق خواب کنند چنانچه قیل و رد از جهت وثوق بر قیام اللیل و خفتن اول شب از برای احوال و آخر شب مثل

دنگ و نوم بالله است که جمیع اوقات بعد از وقت بختون باشد و با خیرت خود خواب کنند و بپوش بر زمین نزنند و چون خواب

بروی نمیکند بر این خیرت در خواب رود پس چون منبت گردد و برخیزد و بعد از حق مشغول گردد پس باین ورزش خویش کند که گردد و

شب و روز در دفع خواب کوشد پس این نوع خواب که نوم باشد تقوی اختیار کردند و نوم الله را در حق مریدان جایز

نمیدانند و این مذہب شیخ عبد الله بن سہیل اصفہانی مدبر است و صحبت ایشان است که نوم استراحت و غفلت و قرار است

محبت رانی باید که تا راحت طلبه رقرار گیرد و غفلت در زو ر با عی چشید در و خا بود چون خسبه ؛
 و آنرا که نم بار بود چون خسبه ؛ ای دیده گنه میکن و می خبی ؛ آنکس که گنهکار بود چون خسبه ؛ و دیگر
 آنکه نوم برادر موتست لهذا بر پشت نوم و موت بر در نیستند و قال فی صفة اهل الجنة عن جابر رض
 قال قال رسول الله صلى الله عليه و عليه و سلم انما اهل الجنة قال النوم انخ الموت
 ولا يموت اهل الجنة رواه السبق فی شعب الایمان و برگزینی فرموده لو كان فی النوم خیر لكان فی
 الجنة و چون مقرر شد که نوم مانند موتست و موت آفت و بلاست که بی اختیار لاحق می گردد و حیات
 نعمت و حیات تمام نباشد مگر در حالت یقظ پس نعمت را از دست دادن و بلا اختیار کردن روا
 و نیز اگر در نوم خیر بودی صفت حق بودی لا تاخذه سنة ولا نوم و نیز در حدیث است که طاب جنت
 من خسبه و عارب از ختمت خسبه عن ابی هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه و عليه و سلم ما
 رأيت مثل النار ناما بها ولا مثل الجنة نام طابها رواه الرقذی پس طالب مولا را نمی سازد که خسبه
 بیت عجايب للمکعبین نيام ؛ کل نوم علی الحب حرام و شیخ ابوبکر شیلی قدس سره در و اتودید که حق سبحان
 و تعالی یی فرماید من نام غفل و من غفل حجب و حق سبحان و تعالی و حی و زست و بسوی و او علیه السلام
 یاد او من اوتعی محبتی فاذا جنت علیه الليل نام عینی فهو کاذب رابعی تر اگر غفلتی من باید چن در دیده

نیت حق در حق
آرام می جوئی
مقام زین دوستی کی باشد
یک در یک

خواب است؛ و اگر دیدار من جوئی مدام از دیده آب آید؛ تو خود را عاشق گوئی پس این آرام
می جوئی؛ بدان برگز دوستی با هم اندر یک قرار آید؛ و نیز حق دانس برای عبادت حق پیدا
کرد شده اند و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون و عبادت حق در بیداری باشد در خواب
محب حق را نیاید که بقصد خود خواب کند و جمهور بر آنست که جائزست در بیداری و جمیع حق را که بقصد واقعا
خواب کنند در اوقات معقده چون قیلولة و بعد از نماز غنیمت یا نیت شب یا سبب شب از جهت
آنکه بدن آدمی مرکب راه حق است که بوی سکوت طریقی حق می توان کرد و سعاد را اخروی و دنیا و دینی
تحصیل می توان نمود و روح قبل الجسم بود و بعد الموت هم باقی خواهد ماند و لیکن بجز روح هیچ عبادت مستحکم
حاصل نمی شود الدینا فرقة الاخرة پس این مظهر راه حق که عطیه حق است چت و چاکلایک اندک
المؤمن القوی خیر و حجت او از المؤمن الضعیف الحیث رواه مسلم و قدره فی الباب پس این
مرکب تاوان و تاوانا ساختن و بهر دلم است و یتیب کردن خلاف مقصود خیا نچه بدن را از طعام و شراب
بعذر حق لاچار است پس از خواب بعد از غروره لاچار است چه بیهوشی آن بدماغی و بی آگاهی و فتور و عروس
و پریشانی دل و سستی در بدن و ظهور بعضی امراض حاصل می شود و این خلاف مقصود چه در نیت بدن
از عبادت حق معطل میگردد و نیز عمل آنحضرت صلی الله علیه و علیه و آله و صحبه وسلم و اصحاب و ائمه و سلف صالح
دخلف

و خلف صالح بهر چه از نوم اختیاری در اوقات محموده می بود و نیز چون نوم واسطه عبادت و معیشت
بر عباده می گردد آنرا هم حکم عبادت است و ما کان ذریقه لا الطاعة طاعة و ما کان ذریقه الی المعیشت
معیشت و کل ما یؤدی الی شیء له حکم فی الخط و الا باق این قاعده فقهیه است و چون نوم را به نیت آلودگی
دماغ و قوت بر عباده حق اختیار کنند که بی آن همان عبادت نمی توان کرد آن نوم هم عباده باشد و اگر گویند
که ذات نوم چگونه عباده باشد ما گوئیم که مصداق آن در حدیث و در دست نوم العالم عباده و نیز نام
رفع العلم است که در فی الحدیث رفع العلم عن الناس حق یتنبه و عن البصیر حق یتعلم و عن النجم حق
یفتق و این حدیث مشهور است و شیخ عیسی بن سهل اصفهانی در شرح کتاب نشت بسوی سید الطائفة شیخ
الوالقاسم جنبه اوی قدس سره که بجه وجه نوم را بر لفظ ترجیح می دهی و نوم را از لفظ بهتر گویا جور
خط نوشتند که بیداری ما فعل ما با اختیار و نوم ما فعل حق است و رای اختیاری پس فعل حق است
از فعل ما و شیخ مذکور هم را بر سکر ترجیح نموده چنانچه در مجلس گذشت و اینجا نوم را که مانند سکر است بر لفظ
که محل محوس است ترجیح داده تا ویش اند نوم محوس است چه صفت ادی است و اما آنکه ادی در مظهر ادی
خود است بهیچونی بود و بیداری ادی صفت حق است چون ادی از صفات خود بهیچ حق مغلوب گردد
بکثر شوق که ادی کشف المحجوب دیگر بدانکه چون مؤمن متیق بطهارت بخشد روشن را روان شوق را اگر

عشر طواف کند و روح بجا نهد و تعالی را سپرده کند چنانچه در حدیث است و ان حدیث بالا گذشت

و این سعادت بی نوم بدست نیاید و دیگر بدست چنانچه در حدیث است که بخت حق پرستها تعلقی دلش از دنیا

گست گردد و هیچ چیز آنست گیرد و در خوش و در غصه تنش که مانع است از خروج بسوی آنجهان و حاجت

اورا در بعضی دنیا از دنیا بکنی المؤمن چنانچه در حدیث است مضطرب نشود و هر آنکه منتظر موت نیست که اگر در دست

الموت حیرت یوصل الحبيب الحبيب پس لاچار موت را بپذیرد و اندر زحمت پس موت نیست شد و عیان آفت

برعکس تعدد ذوق اول پس هیچ حال نیاید مگر در حالت نوم که بر رخ است میان زمین و آنجهان

النوم انفع الموت پس نوم بهتر باشد که با آنجهان قریبتر است و هرگز در ذرات خود در حق متیق نیست و راحت

در شنوی معنوی و فزوده بیت مرگ هر یک ای سپهر مرگ اوست، پیش دشن دشن و در دست دشت

مرگ هر یک آینه در پیش اوست، یا بود ریحان جان یا ریش اوست، پیش تر که آینه خوش رنگی

پیش رنگین آینه هم رنگی است، روستا رشتت نی خوش مرگ، جان تو همچون دخت و در مرگ

و آنچه در حدیث است من احب لقاء الله احب لقاء الله لقاء الله لقاء الله لقاء الله

اینجا لقاء کفایت از موت است که سبب لقاء الله است لهذا محمد بن ابراهیم راد بر بیان موت ایراد نموده

حاصل کلام آنکه تعلقی قلوب ایشان از آنجهان بدین مشابه هنوز نگشته بود ایشان جیاتان نعمت

و یقظ را بر نوم ترجیح و تفضیل دهند چه حیاتی مع یقظ محل عبادت محبت و آنا گذشتن را گردانند
و باین جهان آرام نمی گیرند موت نعمت پندارند و خدای ازین دنیا دانند و نوم که بر خفتن ^{نفل}
گویند و آنرا بر یقظ ترجیح دهند و لیکن علی الاطلاق بلکه در اوقات مغموده و مع دنگ معین بر
کثرة عبادات می گردد و آن نوم سدرست چنانچه تفضیل گذشت و این مباحثه در کشف المحجوب روضه
رشته است و اندکی از آن در اینجا ذکر کرده شد و این مباحثه میان اجتهاد الشیخ واقع شده است
و عاده العلماء را درین مجال قیل قالند است اکنون بدانند نوم بر انوار است یکی سنت و آن قیلو است
و وقت آن نیز در سنت و آن کرکیر است که عادت بر قیام لیل دارد و سائر مردم را هم خوبست فی
الحیث القیلو نیز فی العقل گذارند از البرهنة و لیکن قیلو سنت است باینکه برای هر عاده قیام
لیل دارد و سنت همی که از قبیله عادات است نه عبادات و در عمده الاسلام گفته اند الحیث القیلو
بین المبینین و منجلی کبریم آلت درودین گناه و گندم و غیر آن و منجلی درودین و منجلی بغیرین در منجلی
بفتح می موسم درودین یعنی در میان موسم درودین جو که بدلیت ثابت است تا موسم درودین
شاید ایام قیلو است که آن ایام در از می باشند و در عمده در میان دو درس گفته اند در دو درس
شاید و حاصل هر دو یکست و بفتح می معنی موسم درودین ثابت است و از آنست که از آن رسیده که

این حدیث در کتب حدیث یافته نشده است و قیلوله در برسم رشب خیز از اگر که رشب زنده دارند محمود است
 کذا قال لا یشیخ نور الدین قدس سره دوم بدعت و آن نوم بوقت نماز شب پیش از گذاردن نماز سوم
 نوم سبب جنون است و آن بعد العبر باشد چهارم نوم سبب عقوبت و آن نوم پیش از گذاردن نماز شب
 حقیقی تا صبحم و فوت کردن نماز شب و در فرست کردن و فروخ دیدن نیست تلخ و می آید که ده کرده است
 بر این که سبب نماز شب و نماز بخند تا صبح پنجم نوم عادت و آن بعد از نماز شب تا صبحم ششم
 نوم غفلت و آن از بدایت صبح صادق تا قبل صبح کاذب تا گذاردن نماز یا بداد و برگردن این وقت را
 زنده و در حق بنما و تعالی او را پیروز کرامت نماید خلق نیکو و عافیت و برکت در رزق و مغن دین
 و حدیث است که از آن ابرهه و نام در بوقت ازین کرامت محروست بغم خواب سبب فقر است و آن بعد
 از گذاردن نماز شب تا بلند شدن آفتاب است و اما پیش از نماز بعد از صبح صادق هم سبب فقر است چنانچه گذشت
 و در قاضی بر حقه گفته که بعد از بلند شدن آفتاب اگر خواب کند باینست و در جائی دیگر نوشته اند باینست
 آوردن که مکرر خواب کردن در اول روز و در میان میزین و در ذیل مجمع البحرین از نوم اول النهار حدیث
 اذا صلیتم الفجر فلا تأمروا عن طلبه و رزاکم ش به آوردن و در مجمع البحرین در مادن صبح گفته و فیمن عن الصلوة
 و بی النوم اول النهار الی آخره قال و معروف است که اول النهار تا بربع النهار عرفی باشد که آنرا بغاری
 به چارش

چاشت گویند پس حد نوم سبب فقر از بدایت صبح صادق تا برع نهاده باشد پس این قول مذکور
قول صاحب وقت و مکرر نه است مگر چون وارد از اول النهار در اینجا یعنی در کلام مفیده ابی الیث و در
کلام جمیع البی را قبل از ارتفاع الشمس باشد و الله اعلم و در عمدة الاسلام آورده که در حدیث است
نوم الصبوة تمنع الرزق و آن بعد نماز یا بعد از ارتفاع شمس و آنرا عیلور گویند شتم نوم غرامت
یعنی سبب تاوان و هلاکی و قرض دار شدن و آن نوم در سبک یا غیر غریب یا غیر معتکف را بنهم نوم نذا
و آن در مجلس علم آید نوم راحت و آن نوم سیمیا راست یا زده نوم عبادت و آن نوم عالم و نوم
صائم است نوم العالم عبادت نوم العالم عبادت در حدیث وارد است و از نوم نوم کرامت و آن
نوم مصیلی یا اختیارت در سجده نماز در حدیث است چون مؤمن در سجده بخوابد حق بنی و توبه
برای بستاند بفرشتگان که بگریه بنده را کرتش در خوت من است و حاش در حق و این
دوازده انواع نوم در فتاوی بزرگوار است و نیز در فتاوی بزرگوار آورده که نوم بین
المعین مکرر است و این جای دیگر آورده است و این سیزدهم نوع شد و در قوت القلوب آورد
که بعضی مشغول نشسته خواب کردن را مکرر بنده دارند و این چهارم نوع شد و این در باب سادهم گذشت
و در عمدة الاسلام گفته که نوم بین ظهر و عصر سبب دیوانگی است و آنرا عیلور یا لغا گویند پس عمدة الاسلام

همین سه نوع مذکور است و بس قیلوه و عیلوه و فیلوه قیلوه در لغت خواب کردن در نیروز و عیلوه
در ویش شدن و فیلوه است ری شدن و کم عقل شدن و در نقای و برینه نوم سبب جنون بعد از عرق گشته
چنانکه گذشت و در عمده اسلام نوم سبب جنون بین ظهر و عصر گشته و از فیلوه نام نهاده و مویشی در لای

و در سه فرموده که ما را بنده صحیح رسیده که امام السیدین ابو حنیفه کوثری در سه ایضا با سبب مذکره علم خواب
نیروز نمی کردند و بعد از نماز ظهر خواب میکردند و الله اعلم بالبعوض و او را دو ادویه که علف النوم گفته است در او
بخش میخ و کتب حدیث مذکور است انجا باید دید فصل دوم در دعاء و ترک آن و اشتغال بقراءة القرآن و الصلوة
على النبي صلى الله عليه و آله و معجمه و بدل الدعاء بدانند که پس از شش بخ برانند که چون دعاء و القفا و است
تر آن بهتر است چه رضا بقضاء مقصود و زرد آن و عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله
آله و معجمه و لا یرد القفا و لا الدعاء و لا یرید فی العلم الا البر و رواه الترمذی و عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه و آله و معجمه و ان غظم الجزع عظم البلاء و ان الله عز وجل اذا اجت قوا
ابتداهم فمن رقی فله الرضا و من سخط فله السخط و رواه الترمذی و ابن ماجه پس رضا بقضاء بهتر است
از رد قضاء و بد دعاء و جایز العلماء بر آنند که دعای بهتر است مع رضا و بقضاء و مع ذلك دعاء از قضاء
در خارج از قضاء و در ادیان آن است که بزبان دعا کند و مخصوصا بل بالبحاج بر چه خواهد بخورد و رضا بقضاء

۳۰۴
دهد اگر دعایش مستجاب گردد یا مستجاب نگردد بقضاء راضی باشد پس اگر دعایش
مستجاب گردد رد قضاء نباید گفت چه در تقدیر از این چنین بود و در علم حق همچنین بود که
بر فلان بلا نازل خواهد کرد و او بعد نزول بلا یا قبل نزول بلا دعاء خواهد پس بسبب دعا
رد بلا شود پس بلا و رد آن و دعاء و استجاب آن همه مقضی بقضاء الله اند پس همین
قوله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم لا یرد القضاء الا الدعاء ای القضاء بالبداء
والا قضاء عام است و آن عبارتست از فعل مع زیاده احکام یعنی فعل الله تعالی و معلو
که افعال اختیار بنده عند اهل سنت و جماعت بفعل الله و بنده کاست و بسبب کسب بنده
فاعل مختار گویند حتی کفریم مقضی بقضاء حق است و رضاء حق دیگر است و قضاء حق دیگر
و رضاء حق بقضاء و است و کفر مقضی است نه قضاء و کفر رضاء حق نیست قال الله تعالی
ولا یرض من عباده الکفر حکم عبارتست از خطاب بکون و تقدیر و قدر عبارتست از انداز
هر موجود از حسن و قبح و نفع و ضرر و زمان و مکان و بی و مایه ترتب علی من الشوب و العقب
کذا فی شرح العقائد النسفیة و آن گروه میگویند که بلا یا چون بقضاء و رضاء حق است و رد
بلا یا بدعا اگرچه بقضاء است چنانچه شما میگویند و لیکن در بلا یا محض رضاء حق است بر خلاف رضاء

در رد بلاء یا اصل رضاء و نفست و رضاء حق بتعائی باشد نه باصالة و این بلاء بلیای
 محبت ابتلاء للمحبین اشد البلاء الانبیاء ثم الاشراف الاشراف المحدث و بلیای معصیت
 دیگرست و اما احبابکم من مصیبه بنما کست ایدیکم و یعفو عن کثیر و اول نوع بمعصیان و اهل
 اطاعت مخصوصست و نوع ثانی باهل معصیت مخصوصست اما مصایب معصومان از برای رفع
 درجاتست و مصایب اهل اطاعت از برای تطهیر از ذنوب و رفع درجاتست و مصایب اهل
 معصیت از برای تخفیفست که دل علیه حدیث الرندی و ابن ماجه و الدارمی که سبق
 فی بیان الکفر علی الله و این تمام ترک رضاء نفسی رضاء حق تمام اهل ممکن و نبات
 ایشان بلیای و تعب التذاذیبند و کل ما یفعله المحبوب محبوب بیت اربید وصاله و یرید بحری
 فاکر ما یرید لما یرید بیت گر تو خواهی بوجاهم و ار تو خواهی بفراق ما فارغم من زمرام پس را
 غشی تست ما بیت مراد بلمم گردد از این بجزان من باشد ما مراد من همان باشد چه از جانان من باشد
 و این بیان باره ذکر کرده شده است در این کتاب و جمیع مگوید که در دعاء چند فوائد عالی و نیست
 که در سر آن مع الکف و بر رضاء بقضائیه اما التذاذیب و خلق یسکون و آن بدعا ضافات
 چه اگر مراد شما بالتذاذیب نفس است پس غیر مستمم است چه نفس بلاء لذت گیرد و اگر مراد شما بالتذاذیب
 بنسب

تسليم و رضا است چنانچه شراب او در تنج برای شفاء پس تسليم است و رضا و تسليم بدعا منافات
 ندارد چنانچه گذشت وليكن التذاذ بعين رضا و تسليم خلاف عرف و لغت است و اگر گوئيد كه بركت
 بهر بلایا بركت مرغوب طبع نفی می گردد چه از جانب مجبوت پس برائینه بوی التذاذ دیگر دیت
 از بركت تلخها شیرین شود، و از بركت مسها زرين شود، پس اين التذاذ منافی و عاکی نمی دد
 چه بزبان مقصود خود خوب پس هر از حق بشی و تعالى بروی آید از رد و قبول آنرا قبول کند
 و بوی التذاذ گیرد چه او حکیم مطلق است هر مطابق حکمت از آنرا کند و فعل الحکیم لا یخلف عن الحکمة
 پس برضا و بدعاء جامع فضیلتین باشد و جامع فضیلتین افضل از هر یک فضیلت واحد
 و دعاء خود عبادت است و در دعاء رضا حق است و در رکت دعاء عقيب رت است پس رکت آن
 چگونه رضا و تحاشا مع ذلك بروی اقتضای امر است قال الله تعالى ادعونی استجب لکم و عن
 النعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الدعاء هو العبادة ثم قرأ و
 قال ربکم ادعونی استجب لکم رواه احمد و الترمذی و ابو داود و الزیلعی و ابن ماجه و بحکم قاعدة
 علم معانی در بخیریت الفضیلت دعاء است بر ارباب و ارجح ضمیر رفیع برای فضل مع تعریف جنس
 فائده حمید بد چنانچه زید الشیخ القوم با پس گوئی زید هو الشیخ ای لا شجاعة لغيره و این تفسیر است

که شجاعت غیر زید را بطر شجاعت زید در حین اعتبار نیازی پس حاصل حدیثی که الدعاء افضل
 العبادات و عن انس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم الدعاء من العبادات
 رواه الترمذی و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم الدعاء من العبادات
 اکرم علی الله من الدعاء رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی منه حدیث حسن غریب و عن ابی
 مسعود قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم الدعاء من العبادات افضل ان یسأل
 و افضل العبادات انتظار الفرج ای الاستدانة علی الدعاء و عدم الاستغنی فی الاجابة رواه الترمذی
 و قال بنی حدیث غریب و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم الدعاء من العبادات
 الله یعقب علیه رواه الترمذی و چون قوی مستحق مہاکم و سزاوار بلایا و مشقتونند و در میان اشخاص
 مردی صالح بود پس برایش ن پرچ نازل شود و ز آفات و فتنات آن مرد صالح را نیش ملگد چون
 آموذهای بنام شد چنانچه در بیان امر و نهی گذشت مگر چون در پرینج وقت نماز این دعا بخواند اللهم انی
 اسک فعل الخیرات و سر المکرات و حب المساکین و ان تغفر لی و ترحمینی و اذا اردت فتنه فی قوم
 فتوفین غیر مفتون اللهم انی اسک حبک و حب من یحبک و حب عمل یقرین الی حبک و دین دعا در مشکوٰۃ
 در باب حب برایت احمد و ترمذی از معاذ بن جبل در حدیث قدسی وارد شده و بروایت شیعہ سنۃ از
 ملازم.

عبد الرحمن بن عیسیٰ نیز آمده و لیکن در الفاظ تفاوت است و این مورد نیز بجز دعا حاصل نمی شود
 در رساله تصحیح البخاری مایه الدعاء ان اجماع الفقهاء والمحدثین و جمایه العلماء من
 الطوائف كلها سلفا وحلفا و شیخ العفلا فی الامصار فی القری و الامصار من اهل القری
 علی ان الدعاء مستحب و هو المنسوب الی الخیر و ذب طائفة من الزناد و اهل المعاز الی ان سر
 الدعاء افضل است سلاما للقضاء و انتهی و شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ این مقام را روشن تر نوشته
 بعد از آن گفته که درین بحث رساله سلیقه المصنف بربط تمام حاوی و شمل واقع شده است فلیتظر
 ثمة دیگر بدانکه هر حالات احباب دعا و اماکن آن و اوقات آن جوید با حاط تمام و بربط کلام
 گو که کتاب حصین و شرحش مطالع کند که درین باب آن کتاب جامع و محیط و اورد شده است
 دیگر بدانکه آداب و لوازم آن بسیار است اندکی در بیان می آید از الجندی یکی آنکه باید که دعا
 بن بوی خواند اگرچه خود عجمی و لسان عرب نمیداند که آن است نزد خدا تعالی محبوب تر است
 لهذا اشرف الخلائق راصلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم بان لسان ناطق گردانند و اهل جنت
 را بان است گو یا نمود و ملائکه را بهمان است آموزانند و لیکن بشرط آنکه اینقدر معنی دهند که درین
 دعا و اینچنین مقصود اگرچه معنی الفاظ ندانند مثلا اجمالا دانند در زبان آنها فی الدنیا خسته و

فی الآخرة حسنة وقد عذرت النار سوال خوبی هر دو جهانت و معین اللفاظ تفصیلا نمی دارند و دیگر
 شرط آنکه الفاظ کجب و سح خوف صحیح خوانند و فی کتاب بصحوة من الفن الثانی من شیخ الاسلام
 والنظر للعلامة الحمیری ناقله عن الوالوالجیه ان الدعاء بالعربیة اقرب للاجابة لان الله تعالی
 لا یحب غیر العربیة انتهى و انیکم مخصوص باین امت و حود است بخلاف سایر امم دوم آنکه در بدایت
 بر دعاء لفظ اللهم گوید و در تفصیلی تحت قوله تعالی قال عیسی بن مریم اللهم ربنا ارننا غیثنا مادة
 من السماء گفته که البور جاء عطاردی قدس سره رنوده که هفت دنام از نامها و الهی و یم اللهم تعیننا
 و ارنفون شمل نقی کنند که اللهم گوید او گویند حق سبحان و تعالی باینها خوانده باشد سیوم آنکه
 دعاء بکلی وجهه بخوانند و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 یستحب المجموع من الدعاء و یدع ما سوی ذلک روده بود و در چهارم آنکه دعاء بکفصور مثل بخوند و الا
 دعائش مستجاب گردد و عن ابی هريرة روى قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ادعوا الله و انتم
 موقنون بالاجابة و اعلموا ان الله لا یتجیب دعاء من قلب غافل لاه روده الترمذی و قال ابن احدث غریب
 یختم باینکه عبارة دعاء که بشو و یا سبح بود از آن احراز کند چه شعری سبح در دعاء نمایید و مراد از سبح اینها
 کلام مقفاست بقایه تا و مثل قایه شعری در آن تکلف لقلی است و آن در دعاء نمایید چه دعا بخور و الحاح
 بر اینست

یی باید و نیز در باب مداحین سائین در جابلیت بود قال فی باب العلم عن عکرمه ان ابن عباس قال انظر
 السبع من الدعاء فاجتنبه فانی المحدث رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم واهل بيته لا يغفلون
 ذلك رواه البخاری و هذا آخر الحديث و تمام من اوله فی باب العلم من التکوة قوله انظر صفة اوست
 از نظره بفتح نون و کظه و معنی تاخیر و اینجاست که مراد است ای اگر کسی سبع الکائن من الدعاء را در میان
 الحشع و التفرع حاصل کلام کند اگر کلام دعاء مسجع و مقف بود و داعی را هیچ قصد مسجع و ریت آن نبود
 و در ایراد مسجع هیچ لحاظ نمیکند هیچ پاک نیست و منع ایراد مسجع بقصد مسجع در دعوات حکم شرع
 همچنین است و آنچه در ادعیه ماثوره کلام مسجع و مقف وارد شده است و در بعضی مواضع موزون
 و مقف نیز وارد شده است آن اتفاقی است بغیر قصد و تکلف کند اقا لث چون ششم آن وقت
 دعاء روشی بسوی آسمان کند چه آن منبسط و عن ابی بیره رفته قال رسول الله صلى الله عليه
 علیه و آله و صحبه وسلم لیستبین اقوام عن رفعم الباء عن الدعاء فی الصلوة الا انهم لا یحفظون
 الباء رواه مسلم و خارج الصلوة نیز ممنوع است صرح به العلم و لیکن در فتاوی بر حقه گفته خارج نماز
 رواست بهنم آنکه چون امام بود نفس خود را بدعاء مخصوص گذرانده و در دعاء که اندرون قعه نماز خوانده
 و نه در دعاء که عقیب نماز بعد از سلام می بخواند بلکه بکاء اغفیل و ارحمن و ارحم الراحمین و آنکه اغفون و ارحمن

و عاقل گوید و امام را درین برود جاء تخصیص نفس بدعاء منسوب و عن ثوبان قال قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه و سلم ثلاث لا یحل لأحد ان یفعلن لا یؤمن رجل قوما فیخص نعمة
و منهم فان فعل ذلك فقد خابهم و لا یقر تعزیت قبل ان یستادن فان فعل فقد خابهم و لا یصل و یوثر
ای حابس لحن یتخفف رواه ابو داود و روی الرقذی نحوه هشتم آنکه چون امام بنود بادت و دعاء
از خود کند بغیر برائی تخصیص دعا کند بعد از آن برائی و الدین بعد از آن برائی جمیع المؤمنین و المؤمنات
و عن ابن اریک عبث قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ذکر احد فدعا له بدعا
رواه الرقذی و قال هذا حدیث حسن عریب یصح نهم آنکه در اول دعا درود بخواند و در الحسین
بعده المبعج الاوسط المطبوع قال علی کرم الله وجهه کل دعاء محبوب حتی یصلی علی محمد صلی الله علیه
و سلم و عن عمر بن الخطاب رفته قال ان الله عا و موقوف بین السماء و الارض لا یبعد شیء حتی
یصلی علی بنیک و این اخیر در مشکوٰۃ نیز وارد است بروایت الرقذی و نیز در حسن خینی آورده شیخ
سلیمان دارانی قدس و فرموده که آغاز دعاء درود کن و ختم آن هم به درود کن و در میان پرچم می گوید
حتی تجاوز قبول کند آنچه در میان برود درود بطیفیل الحفوت صلی الله علیه و سلم و محمد و سلم و هم آنکه
دعای بوسیده خواهد خواند چنانچه بوسیده اش حسن و وسیله انبیاء و اولیاء قال الله تعالی یا علیها الذین آمنوا

القول

۲۱۲
التواضع وابتغوا اليه الوسيلة پس خواه بلفظ خود بدینچه گوید اللهم اني اتوسل اليك بحمدك
او يا سميع الحسن ويا بوسيد محمد و الله گوید ويا لفظ حرمة گوید اما لفظ اسالك بحق فلان اگر از
حق بمعنی حرمة خواهد جائز نیست علی ما فرج به فی الفتاوی البرصه ناقلا عن شرح الحنف الحنفی و هكذا
سمعا عن الاستاذین اما اگر از لفظ حق لازم خواهد آن جائز نیست چه بر حق سبحانه و تعالی برائی
کسی هیچ چیز لازم نیست بکس چه می کند از انعام بخص فضل خود می کند و یا بآء استعانت بر وی
داخل کند چون اسالك بفلان اما اسالك بمقاعد العزیز عن عرش مختلف نیست چنانچه در
فضل صلوات نوافل گذشت و سائر ادب دعاء در کتب شایع مشهور چون احتراز از سبها و اخلاص
در عمل تقسیم عمل صالح و ذکر عمل صالح عند شدة و پاکی تن و جامه و جائی و استقبال قبله و نشستن بر
راوند و رفع یدین تا بپایند یا تا بدوش و ربط الکفین و مسح الوجه بهما بعد الفرائض و تا مین سامعین
و اخفاء آواز در دعاء و غیر ذلک من تلیث الدعاء و رعایة اوقات الاجابة و اما کتها و غیره
دیگر بدانکه چون بعض دعاء بصلوة علی النبی صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم مقبول گردد و حتی بانه
و تعالی او را بهتر دهد از آنکه بدعاء دهد و عن بن کعب قال قلت یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک
فلم اجعلک من صلواتی فقال ان شئت نقلت البریع قال ان شئت فان زدت فهو خیر لک قلت انصف

۳۱۳
قال شئت فان زدت فهو خير لك قلت الشئين قال ما شئت فان زدت فهو خير لك قلت اجعل

لك صلواتي كلها قال اذا لم يكني هكذا يكثر لك ذنبك رواه الترمذي ومشهور است که صلوة در

حقیقت لغویه بمعنی دعاء است و در حقیقت شیعه بمعنی ارکان مخصوصه چون قیام و رکوع و سجود و تعوذ

پس از آن از حقیقت شیعه بمعنی الغطاف بر وجه ترحم کان غطاف العائد علی المريض والمرءة علی ولدها منقول

گشت پس از آن بمعنی دعاء منقول گشت پس بمعنی دعا بجای زنت از استعاره کنایه شرح الاشارة

اللفظ للعلاء الحموی ناقلاً عن الکتابین تفسیر قوله تعالی هو الذی یصلی علیکم وملائکته بعد از آن از

فائده کلاهی ذکر کرده که دلالت دارد بر خلاف آن دیگر بدانکه صلوة اسم است از صلی تعلقیه و تعلقیه N.B

مصدر مثل زکوة که اسم از زکی ترکیه و بر دو لفظ در اصل یفقی است بودند پس و او پر دو بالف بدل شد

ولیکن در قرآن مجید ملفوظ بالفت در مکتوب بو او پس تعلقیه بمعنی نماز کردن و در دو گفتن و راست

کردن چوب را بآتش گذاشتی القرع و ازین بر سه مصدر اسم صلوة آمده اما صلوة بمعنی نماز و در دو

مشهور بمعنی بیت راست کردن چوب بآتش در شرح آتش و نظائر آورده و نیز گفته که صلی صلوة

در دو در نماز مستقل است و صلی تعلقیه نیامده عند اکثر اهل لغت اما عند البعض آمده و بیانش نیز

بهمینست و این حاصل کلام او است و نیز گفته که تعلقیه بمعنی تعزيب بنا آمده اما صلوة بمعنی دعاء و

بمعنی انعطاف یعنی بعین رحمت معلوم نشده است که مصدرین برد و تعلیلة آمده است یا نه اکنون بدانند صلوة
 الله علی بنی و صلوة الملائکة علی النبی و صلوة المؤمنین علیه چه معنی دارد درین اختلاف بسیار است از انجمله قول
 صحیح آنست که الصلوة من الله بمعنی تنزیل الرحمة المخصوصة بالمعصومین من الملائکة و الانبیاء الا ان الله یستأجرهم
 التي لا تشمل غیرهم الا بطریق التبیع و الصلوة من المخلوق طلب تنزیل تلك الرحمة من الله پس معنی قول الله علی السلام
 علیه و علی آله و صحبه و سلم من صلی علی غیر الله تعالی علیه مأثری من طلبی سال من الله تنزیل تلك الرحمة علی شرا
 بان قال اللهم صل علی محمد و آل محمد انزل الله علیه نفعیبا من تلك الرحمة المخصوصة بالانبياء مأثرة مرة بحوت تلك الصلوة و قوله تعالى
 یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه ای اطلبوا و اسئلوا تنزیل تلك الرحمة العالیة من الله علیه بان تقولوا اللهم صل
 علی محمد و من اشرک تلك الرحمة العالیة المستویة الصلوة علیه الذین تعطف فی الدنیا باعداء و ذکره و اظهار دینه و البقاء
 شریعة و فی الآخرة باعداء خیر و درجات و تشفیة و تفضیلة بان مقام الحمد و المحمود و این لفظ در شرع مخصوص
 بانبیاء علیهم السلام و بر غیر انبیاء دعاء بنزل رحمت باین لفظ خوانده نمی شود مگر بطریق تبع چون اللهم صل علی محمد و علی آله
 و از واجبه و اوصیه بر آنچه میگویند که صلوة من الله رحمت است و از علایق استغفار است و از مؤمنین دعاء است باطل
 بر وجه یکی آنکه سوال رحمت برای بر مؤمن جائز نیست بحد صلوة که مخصوص بانبیاء چون اللهم صل علی محمد و علی آله
 کی صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و در حق بر مؤمن رحمت الله علیه گفتن جائز نیست و صلوة الله علیه گفتن جائز نیست

و دیگر آنکه عطف رحمت بر صلوته آمده و آن مقتضی مغایرت است قال الله تعالی اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة و

ثالث آنکه رحمت عامه است قال الله تعالی و سعت کل شیء رحمة و علیها قال ایضا و رحمت و سعت کل شیء و صلوته

مخصوصه بعضی عباد خواص چون انبیاء و صلوته بمعنی دعاء و استغفار و رحمت در لغت آمده است چنانچه در قاموس

الصلوة الدعاء و الرحمة و الاستغفار و حسن الثناء و لیکن لغیره استغفار و دعاء بلام یا استغفر الله یا دیگر و دعاء

لی و لکم و تقدیر صلوته بعلی باشد بلام و دعاء متعدی بعلی چون دعوت علی معین سوال شر و ابداک است که از این بری

دعایه گویند و دیگر آنکه در دعاء سیم چیز شرط است داعی و مدعو و مدعو نیز چون دعوت الله اولی و جائز نیست

که گفته شود صلیت الله لک و در دیگر آنکه برای خیر و شر می آید و صلوته نمی آید مگر برای خیر و این بر وجه اطلاق

قول آنکه صلوته بر انبیاء بمعنی دعاء و یا بمعنی رحمت گویند ذکر کرده است ابنه را علامه حموی در شرح اثباته و نظائر آن است

بدائع الفوائد لابن القيم پس در اینجا قول آنکه صلوته بمعنی استغفار گویند هم باطل گشت و نیز این وجه اطلاق

در عده الخلیل من موارب الجلیل الاستاذی میرزا محمد الخلیل ادام الله فیروزه علی الطالین روشن تر نور است

و آنچه قول اول را صحیح گفته شد همان همچنین سماع است از استاذی مولانا نور الدین محمد قدس سره چه رحمت است

غیر متناهی است که جز خداوند تعالی بر آن و قوف ندارد و بعضی درجات آن کافران نیز است و بعضی درجات

آن مخصوص است باخص خواص عباد الله تعالی و لفظ صلوته از برای معین تزیین آن درجایه عاید مخصوص و دعا نیز از آن

موضوع است و تنزیل من العبد و دعاء بتنزیل من العبد و واضح آن شایسته و عدم سماع آن از
لغت و عرف در آن قاضی نمی گردد چه اهل لغت و عرف بر جمع دقالت شرع و دعوا معنی آن واقف نشده
لهذا صاحب تحقیق شرح حساسی گفته المراد معینا بالصلاة الدعاء بالرحمة الا ان الرسل اختصوا بالدعاء
بهذا اللفظ للتعظیم و لما تضمن الدعاء معنی النزول و کثرت مع کلمة علی الخ و پس برادش آنکه
رحمت عامست و دعاء رحمت هر مؤمن را جایز است و لیکن دعاء رحمت باین لفظ مخصوص بر رسل
و این تخصیص تعظیم است بمعنوی چنانچه لفظ جل جلاله و عزوجل مخصوص شده است بتعظیم الله تعالی
و الثناء علیه پس گفته شد محمد جل جلاله اگرچه معنی درست می گردد و همچنین لفظ صلوة مخصوص گشت و این
تخصیص بر ائمه تعظیم رسل است و در قول سابق تخصیص تعظیم و معنوی بر دند کورست شاید که صاحب
تحقیق معنی شرعی این لفظ معلوم نکرده است و دیگر بدانکه افراد الصلوة علیه و افراد السلام علیه مکرر است
پس بر دو راجع میباشد که در صرح به السنوی و اما تاویل بعضی احادیث که در آن ذکر صلوة بدون سلام
آمده است که صلوة و سلام مانند شیئی واحد است پس بیک جزء شیئی الکتف آمده و را در کل است چنانچه
آمده من قرأ قل هو الله احد و المراد قام السورة و بعضی علماء افراد بصلوة و افراد بسلام بر غیر پیغمبر یا از انبیا
جائز دارند و جمهور علماء بر آنند که صلوة بر معصومان آمده است اعمی بر انبیا و ملائکه و بر غیر معصومین جائز
نیست

وقیل کردست بکراهت تیزه مگر بطریق تبع و اینست مذہب ابی حنیفه و مالک و شافعی و سایر مجاہد العلماء

چه صلاۃ شعار معصومین است و مخصوصت ایشان و دلیل ایشان عدم ورود شرع است بصلوة بر غیر بنیاد و

و ملائک بطریق استقلال بخلاف سلام پس بر مؤمن را السلام علیک گفتن مشروع گشت نه الصلوۃ علیک

اما چون در حق ائمه مائیه از اهل بیت علیہ السلام گفتن شعار رفاض شده است پس در طایقت اهل سنت

مردک شده که عند ذکر بزرگی از ائمه ابرار مت علیہ السلام نمی گویند اگر چه عند ملاقات السلام علیک می گویند و اجماع است

بر آنست که صلاۃ بر ملائک با استقلال جائز نیست صحیح بنی جمیع البیاراتکنون بدانند امام احمد بن حنبل و جماعت دیگر

از علماء بر مؤمن صلوۃ با استقلال جائز گویند بقوله تعالی اولئک علیہم صلوات من ربهم ورحمة وقرآنند

من اموالهم صدقة تطهرهم ویزکیهم بها وصل علیہم ورحمتهم وعلیہم بن ابی اوفی قال کان رسول الله صلی الله

تعالی علیہ وعلیہ السلام و صحبه یسلم اذا اتاه قوم یصدقهم قال اللهم صل علیہم فاتاه ابی بصدقة فقال اللهم صل علی

آل ابی اوفی از خبر ایشان و غیرها و عند جمهور این خصوص را تاویل است که صلاۃ درین خصوص بمعنی است

صل یعنی ارحم و این تاویل و حدیث درست می دوند در بردار آیه چنانچه ظاهر است اکنون بدانکه چون صلوۃ ✓

برین ماگوید لفظ آل هم تابع سازد لیکن عند اهل سنت و جماعت حرف علی بر آل داخل نشود و عند شیعه حرف

داخل است و دلیل اهل سنت و جماعت ظهور بر احادیث است که در اینها صلیغ صلوۃ بلفظ و علی آل محمد وارد است

۳۱۸
و شیوه گویند که فصل کردن میان محمد و آل وی صلی الله تعالی علیه و علی اله و صحبه وسلم بجای مکرره
لقله صلی الله علیه و علی اله و صحبه وسلم من فصل بینی و بین الی بعلى لم نیل شفاعة فی روزه
نقد جفائی و این حدیث عند اهل سنت و جماعت ثابت نشده است و در ترک و زوال عند صلوة علیه
و عید وارد است قال علیه و علی اله الصلوة والسلام لا تصلوا علی البیتاء قالوا و اما الصلوة
البیتاء قال ان تقولوا اللهم صل علی محمد ثم تسکتوبل قولوا اللهم صل علی محمد و علی ان محمد کذا فی
الصواعق المحرقة و بتیراء تصغیر تیراء هی ثنوت ابر و در سه مقام ترک صلوة قبیح است یکم غنیمت
البین صلی الله تعالی علیه و علی اله و صحبه وسلم و بر بارگه نام پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی اله و صحبه وسلم بشنود
در دو گوید و در دو گفتن بر وی واجب است و اینست مذہب طحطاوی و قاضی تاج الدین و ابو الصغیر و
کرخی گوید که در غریکب واجب است و احادیث در عید تا رک صلوة عند ذکر رسمه وارد و در مدارک
در سورة احزاب طحاوی راجحی کرخی و کرخی راجح طحاوی و ذکر کرده و ان سهو و حقا چه بسیار است
چون غنیمت المعملی و بدریه و غیره بر ان گویند بی دهند و دیگر نزد کتب اسم شریف وی در دیگر
منزیه قاله انی الصواعق و کذا فی غایة المرام و درین دو کتاب رو حدیث منافی آمده بر مقتضای
در سیوم و در خطب دیباچه کتب بعد از تسبیح حمد لقله صلی الله تعالی علیه و علی اله و صحبه وسلم کل کلام لا یدعوا فی

بالصلوة علی فهو محقق من کل بركة رواه ابو موسی المديني والمحق المحدث في الموطأ روي ابن جرير بن خزيمة

ابن ابی سعد ان رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه سلم قال تاني جبرئيل فقال يا محمد ان ربی وکبريائي

اتدري كيف رفعت ذکرك قلت الله اعلم قال اذا اذكرت ذکرت معي ذکرة الطيری ومحمد بن جهمان وکذا في الشفاء

واین هم کلام در عده الخلیل تفصیل تمام دارد واندکی رزان در ذکر آمده و چون تعریف صلوة معلوم کردی که

آن من الله تنزیل الرحمة المحفوظة بالمعصیين است ومن العبد سوال تنزیل ملک الرحمة من الله وتنزیل و نزول آن

بجبه شرف بریک می باشد در تشبیه صلوة بر انحضرت بصلوة برابر ابراهیم علیهما الصلوة والسلام تفصیل ابراهیم نام

نمی آید چه حجت مخصوص را در جاست و آن حضرت جامع جمیع درج رند بکمال دیگران و این تشبیه از قبیل تشبیه تأخر

المحصول است بسابق المحصول و در ذات حصول اگر چه متأخر المحصول زیاده و اتقوی باشد اینهم صل علی محمد صلیت

علی ابراهیم معناه صل علی محمد بجبه شرف که صلیت علی ابراهیم بجبه شرف اگر چه لفظ بجبه شرف مذکور نیست ولیکن بفضل

شرف انحضرت برابر ابراهیم علیهما السلام مقطوع است مثلاً حق زید صد درم باشد و او هم حق استیفاء نموده و حق عمر هزار

درم است و او هم حق استیفاء ننموده پس گفته شود که کسی که حق بر او بر روی بوده اعطی حق عمر و کما اعطیت حق

زید پس اینجا زیادتی حق زید لازم می آید و در مساوات تحقیق پس تفصیل مشبه بر شبه لازم نمی آید و تفصیل

صلوة در کتب حدیث مشهور اینجا باید دید و دیگر بدانکه هر که را صلوة بر نبی یا ذکر الله تعالی یا تلاوت قرآن از دعا

باز دارد اورا حق سبحانه و تعالی بہتر دہد از آنچه داعی را دہد و ذکر صلوة بالاء گذشت اما ذکر آمد
 فقد قال الشيخ عبدالحق في شرح المشكوة في الحديث من شغل ذكرى عن مشيقي اعطيت الفضل ما اعطى الله
 وفي الحديث من كان له كان الله انتهي وفي البيهقي للفقير السمرقندي قال كتب الاخبا را نا محمد بن كبت الله
 المنة على انبياءه ان الله يقول من شغل ذكرى عن مشيقي اعطيت الفضل ما اعطى الله بن محمد بن كبت الله
 محمد بن كبت الله في تفسير سورت يوسف آدره باین لفظ قال النبي صلى الله تعالى عليه وآله و صحبه و سلم حاك عن الله
 تبارك و تعالی من شغل ذكرى الحديث و اما تلاوة القرآن فغن ابي سعيده قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه
 آله و صحبه و سلم يقول الرب تبارك و تعالی من شغل القرآن من ذكرى و مشيقي اعطيت الفضل ما اعطى الله بن محمد بن كبت الله
 كلام الله على سائر الكلام كفضل الله على خلقه رواه الرندي والدارمي والبيهقي في شعب الايمان وقال الرندي
 هذا حديث حسن عذوب و درین حدیث ترتیب چہ در بخود عن ذكرى و مشيقي و در چیز درست و در از ذکر انجا
 غیر قرآن است اگر چه ذکر از اسماء قرآن است یا عیوہا الذی نزل علیہ الکر انک لم یکن و چون قول فضل ما اعطى الله بن محمد بن كبت الله
 ذکرین را نیز شامل است چہ ایش ترا هم افضل داده می شود پس قول اعطيت الفضل ما اعطى الله بن محمد بن كبت الله
 کفایت نمیکند از قول اعطيت الفضل ما اعطى الله بن محمد بن كبت الله و ازین حدیث معلوم شد آنچه در بعضی رسائل و احادیث
 در مصنف کاذبہ وارد شده ہر کہ اینکار کنند یا این دعا بخوانند یا این نقش بینند اورا ثواب چند پیغمبر باشد

یا اور انو اس حج و عمره بشمارید یا اور انو اب تمام قرآن بشمارید اینها اقراء محض و کذب بکست صحیح را الحمد ثن چه صحیح کلام
بمشابه کلام الله نمی رسد و عکس غیرین بر تبه بن نمید و انحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و سلم هرگز نقش
ننوشته بودند و هرگز نقش امر نکرده اند و هرگز ثواب زویرت نقیض بیان نکرده اند پس اینها اقراء است برین ^{محض}
حضرت و ثواب حج و عمره در چند احوال صالحه در احادیث آمده و باقی هر اقراء است و این بیان در فعل چهارم از
از باب دوم بوضوح نوشته شده است و الله اعلم بالصواب فصل سیوم در تزییع و تجرید بدانکه بعضی را دفن و تزییع
بر تزییع تفضیل میدهند و گویند که در تزییع کثرت اشتغال بخلق باشد و در تجرید کثرت اشتغال بخلق خالی پس آئند
بجریه تشریف و اتقوی دلیل ایشان حدیثی بی اماده است که روایت کرده است از احمد و ترمذی و ابن ماجه و
آن حدیث تمام و شرح در فصل تعریف ولایت و روی مذکور گشت و او ش اینست **إِنَّ أَغْبَطَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مَنْ**
خَفِيفَ الْحَافِ حَيْثُ وَجَدَ بَعْدَهُمْ وَذَالَ بَعْدَ ظُهُورِهِمْ این پست آید و در او بیت و الف او به است از
و تود خفیف الحاف ای خفیف الظهور المراد منه هنا قلیل المال و العیال که این شرح المستوره لیثیغ علیه الحق ناقلا عن القاسم
و فی جمیع البی خفیف الحاف من لیس عیال و لا اثره شغل فی الفاعل و البر صفة فی الحدیث خیار من بعد الماتین
الحاف ای قلیل الابل و الولد انتهى و فی کشف المحجوب فی الحدیث خیار من فی آخر الزمان خفیف الحاف قیل یا رسول الله
من خفیف الحاف الذی لا اهل و لا ولد انتهى و حدیث طویل که شیخ ابو طالب یکی در توت العتوب از معروف
آورده

آورده اوش اینست و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
 يا تين على الناس زمان لا يسلّم لذي دين ودينه الا من يعزبه من قريته لا قريته ومن شابهني لا شابهني و
 من جرای حجر كالتعلب الذي يروى قالوا ومت ذلك الزمان يا رسول الله قال ذالم مثل المعيشة الا بما عصى الله
 فاذا كان ذلك الزمان حلت العزبة الخديث واین حدیث مع شرحه در بیان عزت گذشت پس می گویند
 که این آفرمان است پس عزبة محال گشت و عزبة بی جفت ماندن و نکاح ناکردن رجل عزب بضم عین و
 مرد بی زن و امروءة عزمة زن بی شوی و نیز در نکاح کثرة حقوق اناس لازم میگردد حقوق زن و حقوق فرزند چون
 نفقة و کسوت که حساب آن بروی باشد تا اگر از وجه حرام ایشان نرساند و بان حرمت هم بروی باشد و در حق ایشان
 محال است چنانچه در فصل اکل محال گذشت و اگر بر یکی از ایشان تعدی کند و حق وی ضائع کند ظالم و عاصی گردد
 و اگر از برای اشغال حقوق ایشان حق از حقوق الله ضائع کند هم عاصی گردد پس بهتر است که زن نکاح کند و نیز
 بروی لازم میگردد که ایشان را علم آموزاند و از منکر نهی کنند و معروف امر کنند و الا عاصی گردد و قال الله تعالى يا ايها
 الذين آمنوا اتوا انفسكم و ابليسكم ما قال مقاتل بن سليمان قد سره قوا انفسكم من النار ما تبشوا او او الله واجتنبوا
 النوايس و قوا ابليسكم من النار بتعليمكم اياهم علم الدين و عن عبدة بن عرفة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى
 آله وصحبه وسلم الاكلكم رابع و الحكم مسئول عن رعيته فالامام الذي على الناس رابع و المسئول عن رعيته و الرجل رابع على رعيته

قضا علی بن
 پس بگوید که در این وقت بر این
 در حق این حدیث است

وهو مسؤول عن رعيته والمرأة راعية عليت زوجها وولده وبن مسؤول عنهم وعبد الرجل على مال سيده وهو مسؤول عنه

کلام راع و کلام مشور عن رعبه متفق علیہ پس اگر کفاح بهتر است و نیز سبب یکن سلا مرد را بدخ بر نه یکی بد دو برارد

سیوم شہزادہ چون حق سبھی دعا آں زن را گوید کہ چنان فرمایم من کردی زن گوید کہ یارب غی داشتی کہ نامزدانی فرجیت

و فغانبرداری تو حقیقت پسین ۲۰ در احاف گردد اینده شود و در سیه شود که سواشش این زن یک یکس محقر بنود چرا

در تعلیم دین اسلام تفصیل کردید پس در جواب میگویند و بدو تاریخ برده شوند و مضمون آن در زیر است و هیچ مقصود نیست

در پنج مگر قضاء و ستوة و فرزندان نافع نباشند مگر چون صالح باشد و صد حیت درین زمان نادرست و ایند اگر عمر نفوس صید

برجواز غول از حرائری اجاره ایشان دین زمان و در نقادی بر بند نیز غول از خره مباح گفته درین زمان دین بر حقیقت

از زمان دست که تجرید را بر ترویج تفضیل دهند و حجاب بر علماء از بر طائفه برانند که ترویج بهتر است در زمان چه تجرید و عذر غفیم

آفت دین است که کسی را به راه دارد و در عزالت سکونت دارد و شیطان را برین باقیست اگر اندک نتواند باری بنفرد و را

گه غمی زدند و آنچه از آفات یزدی ذکر کردید پیش این آفت عظیم جمع نیت پس یزدی از تحریک بدست درین نقد خواهد

قال الله تعالى قل للمؤمنين يغضوا ابصارهم للآية وقال تعالى وقول للمؤمنات يغضضن من ابصارهن الآية وغضضوا ابصارهم

بہرین شہرہ بدست آید و آن بنیج حاصل شود کی ورنہ حدیث الصغیرین یا مقصود الشیخین استطاع سکر الباءۃ فیخرج

فانه اغضى لبلده واحض للفروج وغض بغير سيارجر داراوعن الي امانه رنه عن النبي صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم فان من

۳۳۲
مسلم بن ابی الحسین امرأة اوس رقة ثم يغتصق بعرقه الا احدث الله له عبادة يحد حدوا و تبارك الله احمد و الحسن جمع حسن برضان
قياس چون مساوي جمع سود و در حدان حدوت عبادة حق اعظم شرط ولایت است و کرامت بیعتین که بدان ولایت دی
شناخته شود همین است و بس چنانچه در مجلس گذشت و هیچ چیز مفرتر از مردان را از زنان نباشد و دروغ آن غیر بجز نكاح
صورت زبند در حسن آتش بن زید قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و محبة مسلم ما كرت لبوي فتنة افر على الرجال
من النساء قد تصق عليه و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و محبة مسلم ان المرأة تقبل في صورة شيطان
و تدبر في صورة شيطان الحديث رواه مسلم و عن حذيفة بن اليمان قال سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و محبة و لم في خطبة
الحجر جماع الاثم و النساء جمائل الشيطان و حب الدنيا راس كل خطية و قال سمعته يقول اخر الله اي في الصفوف حيث
اخره الله الله رواه رزين و جماع الاثم بكم الحکم ای مجمع الاثم و موطنة و جمائل جمع جادة بكسر هاء بعد الهمزة شجر چون بسکه
و دان که بران اندازند و بدان شکار گیرند و نیز هر قسم دامها و صید را جمائل گویند و حامل دام گسترده اکنون بیان
کناره نظاره هم شنود و قادی بر حد گفته اند الحديث من نظر الى حسن اجنبية عن شهوة صب في عينه الا تكلم القية
وانك بغم نون نوعيت از رصاصه که بود که از انبار میسب گویند و بندت گفت از و سازند و یقین النظر ال اجنبية
محمد ابلا حاجه بهم سموم من سهام ابلیس تعقل الناظر من اصابه ذنک لم يبرأ ابدا و هک و عن الحسن و سلا
قال بلغني ان رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و محبة و سلم قال لعن الله الناظر و المنظور اليه اي الراعي

بالنظر اليه رواه البيهقي في شعب الایمان وعن ابيه برة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

ان الله تعالى كتب على ابن آدم حظا من الزنا او ترك ذلك لا محالة فزنا العين النظر وزنا اللسان المنطق

والنفس تتين وتشتين والفرج يصدق ذلك يكذب متفق عليه واین بیان در درشت مجازی هم گذشت و

خلاصی ازین آفت غفلت مخزن خلج نباشد چه زن پناه مرد است و مرد پناه زن قال الله تعالى من لباسكم

وانتم لباسهن وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا تزوج العبد

فقد استكمل نصف الدين فليتنق الله في النصف الباقي رواه البيهقي في شعب الایمان و دیگر بداند

امروءة صالحة غفلت عظمی است وعن ابی امامة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ما

استفاد المؤمن بعد تقوى الله خير الا ان من زوجة صالحة الحديث رواه ابن ماجه و اقوی بر آن افضلیت

تزوج انست که جواز کمیت تعددش در نکاح بکثرتش رجس است پس چون انبیاء علیهم الصلا والسلام

اشرف المخلوقین بودند و حق ایشان کثرت تعددش بنکاح بغیر نیایه معلوم حلال شد قال الله تعالى ما

كان على النبي من حرج فيما فرض الله له سنة الله في الدين خلوا من قبل و در حق او را غیر نیایه و چهار

اختصاصه قال الله تعالى فانكحوا ما طاب لكم من النساء من ثلث و رباع و در حق عیبه بر دو اختصاص

آمده پس معلوم شد که تزوج بسیار شرف دارد و اگر تحریر را شرف بودی جواز تعددش بر عکس دی بر اینست

جائز نبود و نگردون و بعد از بسیار نشاء در نکاح حاضر نمودی و مستلزم اشرف و افضل خود

اشرف و افضل است دیگر آنکه همه انبیاء و ترزیح مدح و ثناء گفته اند حق عیسی ابن مریم و یحیی ابن

ترزیح تا صلوات رسد و سلام علیهم بر نکاح مدح میکردند و مردمان را برود ترغیب میدادند اما خود

موجود مانند از برای مصلحتی که بوجی آسمان معلوم کردند کذا فی اسرار النکاح و عن انس بن

قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم حُبُّ اَيِّ الطَّيِّبِ وَالنَّكَاحُ وَحُبُّ

قَرَّةٍ عَيْنٍ فِي الصَّلَاةِ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالنَّسَائِيُّ وَكَذَا ابْنُ حُزَيْرٍ وَزَادَ بَعْدَ تَوْرِهِ حُبُّ اَيِّ الْمَرْيَمِ

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعِيبُ مِنَ الدِّينِ ثَلَاثَةً

الطَّعَامَ وَالنِّسَاءَ وَالطَّيِّبَ فَاصَابَ اثْنَيْنِ وَلَمْ يَصِيبْ وَاحِدًا اصَابَ النَّسَاءَ وَالطَّيِّبَ وَلَمْ يَصِيبْ

رَوَاهُ أَحْمَدُ وَبُخَارِيُّ وَتَرْغِيْبُ سَبَبِ رَوَايَتِهَا وَكَرَّةُ أَوَّلِهَا وَثَمَنُ سَبَبِ تَكْتِرَامِهَا وَرَجُوحُ كَرَّةِهَا

أَنَّهَا خُذَتْ خَفِزَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَفَخَّرَ بِهَا بِرَبِّهِمْ بِرَبِّهِمْ بِرَبِّهِمْ بِرَبِّهِمْ بِرَبِّهِمْ بِرَبِّهِمْ بِرَبِّهِمْ بِرَبِّهِمْ

حَاصِلُ شُودِ أَنْ أَفْضَلَ وَأَوَّلِيَّ شَأْنٍ وَعَنْ مَعْصِلِ بْنِ أَبِي رَافَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وَصَحْبُهُ وَسَلَّمَ تَزَوَّجُوا لَوْ لَوْدُ الْوَدُودِ فَإِنَّهُ مَتَّاعٌ لَكُمْ أَلَا أَمْرُ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ أَبِي رَافَةَ وَابْنُ أَبِي رَافَةَ

سَيَتَوَيَّ فِيهِ الْمَذْكُورُ وَالْمُتَوَنِّثُ أَيْضًا نِكَاحُ كَيْدِ زَيْنِ وَوَرْتِ دَارِنْدَه رَاكَ أَنْ سَبَبِ كَرَّةِ أَوَّلِهَا وَرَجُوحُ كَرَّةِهَا

يقال كل رذو و لوديس من بكرة شيا بما نواهم كروا بم سابقه وفي كشف المحجوب
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم تنكحوا التوالدوا أكثر فاني ابايكم
الام يوم القيمة ولما سقط وديكر فائده اخروي در اوله و اسيت كرا نا بچيش از
بلوغ بميرند البرين راشفت كند و منه معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
وعلى آله وصحبه وسلم ما من مسلمين يتوفى لهما ثلثة الا ادخلهما الله الجنة بفضله ورحمة ابايها
فقالوا يا رسول الله او ثمان قال او ثمان قالوا او احد قال او احد ثم قال والاي
نفس بيده ان السقط ليحرمه الى الجنة اذا احتسبه رواه احمد ورواه ابن ماجه قوله
والذي نفس بيده وعن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان
السقط ليرغم ربه اي يحاج اذا ادخل بويه ان رفقيا لهما القط المراغم به او دخل البويه
الجنة فمجرى ما سرره حتى يدخلها الجنة رواه ابن ماجه و سر رفقيتين اجنة از ناف مولود
سر بيده شود وعن ابي هريرة روى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال صفارهم
اي صفار الموت و عا مريض الجنة يلتقي احدهم اياه فياخذ بناحية ثوبه فلا يفارق حتى يخل
الجنة رواه احمد و اللفظ له و اين آخر حديث است و احارث درين باب ديگر هم وارد شده

و اعلم

ودعا میض جمع و محض است بضم دال ویم و دال عین هر دو همند و خدا و معجز است
 ولیکن در قراح منتخب صراح بصاد همند آورده و آن کرمیت آبی که در آب می ماند و
 بر ساعت غوطه میزند و برمی آید لهذا آنرا بفارسی کفیکه و کچیکه گویند و در زیر بند شیشه
 گفته که آن جانور است آبی سیاهش چون سپر کجاست و دنباله اش مانند دنباله کفچه باشد
 و حاصل آنکه خردگان و دوکان مؤمنان سیاحین اند و بهشت و اولاد کبار صلیح البونین را
 نافع اند هر چه کارینک کنند در نامه اعمال ایشان نوشته شود مثل آن در نامه اعمال البونین هم
 نوشته شود بخلفشان در ثواب فاعلین و هر عمل که باین صفت بود و بعد الموت هم جاری باشد
 آنرا عمل ناتی گویند و عن ابی هریره رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم ان
 مما تلحق المؤمن من عمله و حسنة بعد موته علما علیه و نشره او و ولد صالحا کره او و صحفا و شره
 او مسجد افجا او بیتا لابن السبیل بنابه او نهرا اجراه او صدقة اخرجها من ماله فی صدقة حیاته
 یا ملحق من بعد موته رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره رضی الله تعالی عنهما قال
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم اذا مات الانسان انقلب عظمه الا من ثلثه
 الا من صدقة جارية او علم یتفیع به او ولد صالح یدعوه رواه مسلم و حلال الدین سیوطی

عشره اعمال را از احادیث استخراج کرده در نظم منظوم ساخته و گفته که اعمال جاریه نمی باشد
 بعد موت بگیران عشره اعمال از انجیل یکی ولد صالح است و باید که عند الحیاه مبعوث قبل از
 کشف عوره از شر شیطان استعاده خواهد حق بشما و تعالی او را فرزند صالح روزی کند
 وعن ابی نعیم رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لو أن أحدكم إذا أراد
 أن يأتي أهله قال بسم الله اللهم جنبني الشيطان وجنب الشيطان ما رزقنا فإنه إن يقدر بيننا
 ولد في ذلك لم يضره الشيطان أبدا متفق عليه و در کتاب نوح از برای خوف فقر و عیلة در شب گفتن
 فی قدر الله و عادت غیر متوکلین علی رزق الله چه حق بشما و تعالی با غناء و عده کرده و انگو
 اللهم یا ما نسک و الصالحین من عبادک و اما علم ان کیونوا فقرا یعلمهم الله من فضل الله و الله و الله
 و عن ابی هریره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ثلثة حق علی الله عز و جل
 المکاتب الذی یرید الاداء و النکاح الذی یرید العفان و المجرم الذی یرید العفو و الله و الله و الله
 و ابن ماجه دیگر بدینکه پدر عیال چون حبس عفت بود محبوب است و عن عمران بن حصین رضي
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله يحب عبده المؤمن من الفقير المستغنی
 ابا العیال رواه ابن ماجه دیگر بدینکه در کتاب برادر النکاح جامع مکنوه را عبادت حاکم گفته

چنانچه گفته که خلقی اَعْبُدُ الخَلْقَ و فرستگاریست و گروهی از ایشان قائم اند از ان روزی که حق
بنی و تعالی ایشان را آفریده تا روز قیامت قائم باشند و عبادت در این مرتبه ان قیامت است
و گروهی از ایشان را کمال اند و گروهی از ایشان حبس اند و گروهی از ایشان قاعده اند که
عبادت هر گروه همین تا روز قیامت پس حق بنی و تعالی مؤمنان را نماز داد که جمیع
عبادت ملائکه است که هر گروهی از ملائکه بر چیزی از اجزاء نماز میباشند و آن اجزاء در نماز مجتهد است
پس نماز بصورت و بعضی عبادت جامع و همچنین جمیع مکتوبه که آن هم عبادت جامع و هر چه در
نماز است در آن نیز موجود است از جهت معنی نه از روی صورت و این مقدم را بچند وجه
ذکر کرده دیگر ثواب غسل خبابت از جمیع مکتوبه در کتب و عطا وارد و ثبوت آن در
کتب حدیث معلوم نیست و در اسلام بالصواب فصل چهارم در بیان آنکه صحبت افضل است
بر عزلت یا عکس آن و درین فصل کیفیت جلوس هم مذکور است بدانند شیخ اختلاف دارند
در میان آنکه صحبت افضل است یا عزلت پس جمله فقهاء و محدثین و مستطابین و جمهور ^{فنین}
بر آنند که صحبت افضل است و اقوی دلائل آن احادیث الترام جماعت است چون ید الله علی
ومن شذذ فی الدار رواه الترمذی اتبعوا السواد الا غم فانه من شذذ فی الدار رواه

الرندي ان الشيطان ذئب الانس كذئب الغنم ياخذ اذنة ذرة والفا حية والنابحية
 وآياكم والشعاب وعليكم بالجماعة والعادة رواه احمد من فارق الجماعة شبرا فقلع رقبته الاسلام
 من عنقه رواه احمد والبودودي في حديث الصحيحين ليس احد يفارق الجماعة شبرا فموت الآ
 مات ميتة جاهلية متفق عليه ومن خرج من الجماعة قد شرب فقد خلع رقبته الاسلام من عنقه رواه
 احمد والترمذي ومن سكن البادية جفا رواه احمد والترمذي والبودودي ملازم جماعة عزت بمجاورة
 صوري ومعنوي صوري چون ملازم جماعت بودن در صلوات وحنوات وسكونت در بلاد ^{اسلام}
 چدين فوائد بسيارست از انجمله يكى حصول ثواب صلوات بجماعة وجمع دوم تعلم وتعليم علم دين ^{اسلام}
 سيم جلوس در محاسن الدين كبري كرم موجب مغفرة الذنوبست چنانچه در فضل فضائل محاسن ذكر شده
 حلقه گذشت وعزت وسمت جائزست اصلا مگر عند وجود شرط جور از آن چنانچه تحقيق آن
 در مجلس در باب ششم گذشت انجا باز بايد دید ومعنوي اتباع جماعت در اصول وفروع اينها
 احاديث كه در ملازمت بجماعت المسلمين وارد شده اند بعضي ارزان در باب الاعتقاد بالكتب
 والنسب زياد نموده اند وگویند اصول الشریع ثلاثه الكتب والنسب واجماع الامة ويتشعب منها
 المجتهد وبعضی ارزان در باب اطاعة اولى الامر آورده اند وجماعتی ارزان با در اند كه عزت

از خلق بهترست چه محبت حق و معیت حق که عبارت از حضور دل است بحق حاصل نمی شود دیگر است
 از خلق چه دل کیست و چون دل بخیر مشغول باشد در آن آن بخیر دیگر مشغول نتواند شدن
 و معلومت که مشغول بحق بهترست از مشغول بخلق پس عزت بهترست از محبت و جواب این
 آنست که پروردگار در آن امتثال امر است و ممانعتش و سائر خلق را همش بل بود اگر چه در آن بود
 کمال استواری و در ذکر است همیشه آن بهترست بعد از کمال استواری در و ثوابش هم
 از این بهتر و بسیارست چنانچه فضل نبوت بر ولایت و فضل ترویج بر تحریک و فضل علم بر
 عبادت و نبوت که دعوت خلقت است بسوی حق باری و آن بهترست از ولایت که شهود
 حق است چنانچه در مجلس گذشت و اشتغال یکبیرائی نفقه زن و عیال بهترست بعد از
 ورائی آن از عبادت امانه و فضل العالم علی العابد کفضل علی اذناکم در حدیث وارد است
 چنانچه در مجلس گذشت و در اینجا نیز محاسن علی و صلی را دست کند در آن منافع تعلم
 و تعلیم آن و یمن و برکت در امور دارین حاصل میشود و آن بحسب مغفوق و رفع
 در جاه می گردد و دلیل صحت ینکان در فضل را بطریق پیر از باب پنجم و در فضل محاسن است
 از باب پنجم گذشت آنجا باید دید قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا

از ثواب

مع الصادقین ای فی امور الدین صوره و معنی و عملاً و اعتقاداً و دیگر بداند محبت محمود

نوعت محبت شیخ و آنرا آداب صوری و معنویست و بیانش در فصل سیوم از باب ششم گذشت

دیگر محبت یاران و سائر علی و صلی و شیخ و آنرا نیز آدابست و اندکی رزن در فصل همام

از باب ششم گذشت و خلاصه آن خلق یکنو و تواضع و تملط و مروت و توقیر کبار و رزم بر ضا

و دوست داشتن مرا فی صم را بچیزیک دوست دارد نفس خود را سیوم محبت و آن عبارتست

از خضوع قلب عبد بحق در عبادت و فی الصبحین غنای بریره و نفا قال رسول الله صلی الله

علیه و آله و صحبه و سلم بقول الله تعالی انا عند ظن عبیدی بی و انا مو اذ اذیرنی و تمام الیه

مقتبسی فی باب الذکر و محبت حق هم بر قیاس محبت شیخ است و در آن آداب صوری و معنوی

و خلاصه آداب معنوی و مرجع آنرا اخلاص در عمل و دفع حدیث نفس و نفی خواطر است و اخلاص

و حدیث نفس و خواطر یک از آنها در مجلس بیان کرده و آداب ظاهری را چندین اجمال

نمیکنند مگر عند الاستغفار للطاعة و الخبوس با تخیل لکن یعنی چون بقصد ذکر الله بنشینند و

جوارش از کارها فارغ کند و ظاهر او باطن او هیچ کاری بجز ذکر الله مشغول نباشد پس آداب ظاهری

در آن زمان استقبال قبله و جلوس بر زانو یا پنجه در قعود نماز نشینند و طهاره بدن از نجی

۳۳۴
وحدت و خجابت و طهاره جامه و جاء و عدم التفات و کثرت بر است و چپ و قلت الکلام
احتیاط در لقمه و پیشه و ریح و تقوی و در همه امور اما در سائر اوقات کیفیت جلوس و استقبال
بقدر عدم التفات بر است و چپ مقصود نیست بهر حال که خواهد بنشیند و بهر جانب خواهد
روئی آورد و بنید و بهر کیفیت که پیشتر گردد از قیام و مقود و اضطرار و ذکر کند قال الله تعالی
یذکرون الله قیاما و مقودا و علی جنب و هم و قال ایضا فاذا قضیت الصلوة فاذا ذکر و الله قیاما
و مقودا و علی جنب و هم اما ریح و تقوی فرض دائمیست بجز الله مخصوص نیست و دیگر محبت
درین مدعا آنست که نزدیک مشنخ اهل طریقت ثابت شده یقین که آنحضرت دائم دعا کرده
تعالی بودند و هیچ آن بغفلت بر آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم نمی گذشت الا نادرا
اگر چه مردم را بر این اطلاع نبود لهذا فرمودند تمام عینای و لاینا و قلبی و میگویند که این
صفت در بعضی عشق حق و محبتین حلال مطلق نیز یافته می شود پس آن حضرت سرور عشق و الله
اند و سالار همه اصفیاء از انبیاء و اولیاء اند و سزاوارتر است که این صفت این باشد
چه ذکر الله هم سانی شبها و هم قلبی چنانچه در مجلس گذشت پس ذکر عام است و اینجام بمعنی
عام است پس ذکر بمعنی عام ضایف شغل بکار دیگر نیست چنانچه در مجلس گذشت پس چون این

و انست پس بدانکه جلوس آن حضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم بهر کیفیت بنبوت پیوسته
مگر اعتناء بر پاشنه پاء و دیگر جث و تبریع و احتباء و قرفضاء همه ثابت شده است از آنحضرت صلی الله
تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم پس جث بکبریم و بکبراء مثلثه و سکون از باب حرب و جثو بکرات ثلثه در باب
مغز انوزدن بر زمین در حالت نشستن و مراد دیگر از آن بردوز انوز بر زمین نهادن و هر دو پاء و یا یکپا
گستردن و بران نشستن است و این کیفیت از همه کیفیتهائی جلوس افضل است بالا جماع بلکه در هر دو این نحو
است اما هر دو پاء بر سینه و انگشتان استاده کردن و بر پاشنه پاشستن مکروه است و زمین اعتناء است و در
تبریع بفارسی چهارزانو نشستن و گرد پای نشستن و آن چنانست که بر سرین نشیند و پای راست را زیران
چپ بندد و پای چپ را زیران راست بندد و عن جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم
اذا فعل الفجر تبرع فی مجلسه حتی تطلع الشمس خشناء رواه ابو داود و هم در بیفوت اگر یکپاء را بران پاء دیگر نه
و پاء دیگر را زیران پاء دیگر آوردم جائز است چه برین الخطایست همچنین نشسته بودند در قضا و کعبه شریف کذا
فی تغیب الصلوة و آنچه بعضی عوام میگویند که برین جائز است آن بر اطلاق صحیح نیست مگر چون سار و در
بهیئت دیگر نشسته باشند و یکی در میان ایشان اینچنین نشیند همانوقت مکروه است و طریق مستبرک است
و احتباء و حمة بکبر بر سرین نشستن و بردوز انوز استاده کردن و بردوز انوز را بر دو دست حلقه کردن و یا بجای

حلقه کردن چنانچه جامه از پست پشت آورده حلقه کند و آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و محمد و سلم بیشتر اعتناء بدست مبارک خود میکردند و محاسن بجامه نیز نمیکردند کذا قال الشيخ عبدالحق فی شرح مشکوٰۃ فی الحیث کان اکثر جلوس رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و محمد و سلم بالاجتناء کذا فی آداب الصدیقین و غیره من کتب السلوک و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال رایت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و محمد و سلم یقبضون الکعبه محبتیا بیدیه و رواه البخاری و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و محمد و سلم اذا جلس فی المسجد احبب بیدیه رواه رزین و این حدیث در شمائل بر تفسیر نیز هست و عن جابر رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و محمد و سلم و هر محبت بشمته قد وقع بهدیهما علی قدیمه رواه ابو داود و شمسه جابر و قیل بر جامه که بدن ظاهر بر روی پوشند و بدب بغم و دال مہم است ریشہ طرف جامه که از بافتن افزوده اند و فی باب حفظ اللسان عن عمران بن حطان قال رایت ابا ذر فوجدته فی المسجد وحده محبتیا بکساء السود متکا الحیث رواه البیهقی و از راست دامن سماع است که زنان را اجتناء مکرده و مہین است اما قرفصاء بغم قاف و سکون را و مہم در غم فاء پس از آن صا مہم مکرده و معصومه هر دو اندک بفتح قاف و کمره مع تثلیث الفاء و بغم قاف مع فتح فاء و کمره درین بر صورتها معصومه نه مکرده که نعلونه من القاموس و معناه قیل قرفصاء همان اجتناء است بیدین

و پس وقیل آن نشستن است بر کبکین باین هیئت که هر دو زانو را بر زمین بند و شکم را بر پروان چسباند و هر دو
حلقه کند هر دو آرنج بر زمین بند و عن قیلة بنت مخزوم انهارت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم فی المسجده
قاعه القضاة قالت فلما رایت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم المتخشیع ارعدت من القلق
رواه ابو داود و این حدیث در شامل ترند نیز هست و قیلة بفتح قاف و سکون یا و مثناة تخمینه بنت مخزوم هم
و سکون خاء مع و بفتح راء هم در آن ایام صغیره بود و آن حضرت در مسجد بیت قضا که هیئت جلوس خیرست
و اعراب نیز باین هیئت می نشینند نشسته بودند و مع ذلك متخشیع بودند پس ازین در هیئت و ترس و خوف و تقی
خوف و این مطابق معنی اخیرست و جلوس دیگر قریب بعین قضا نیز از آن حضرت آمده است و عن ابی قتاده
ان النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم کان اذا عرس بلیل اضطجع علی شقة الایمن و اذا عرس بلیل الایم
لغب ذراعیه و وضع راسه علی کفیه رواه فی شرح السنه فی بعض النسخ علی کف دیگر بداند و ثلث و آن و سائر آن
سایه در حالت اضطجاع مکره نیست جائز است بیکراست و در شرح صغیر منیه المصلی لابی ایمن علی گفته بود الایم
لیکن این و قیست که چون مضطجع مد الیمن مکره بود فی غینه المقلی و لا یاس بالقلوة مضطجعا اذا فم علیه
و درین آثاری فی غینه و ثلثه بعض الآیات و السور عند اخذ المضجع منها ما یدی الترمذی عن شد ابن یونس قال
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم ما ضلم یادی الی فرشه فیکرنا سورة من کتاب الله حین یأخذ مضجعه الا و الله

عزوجل بر ملاکای شیخان یوزیر حق است و ای استیقامت حق است و نیز گفته و هم الجلیل کرهاته العظیم بحسب المكان
 و حدیث مذکور در مشکوٰۃ نیز در دست و نیز در دست عن انس عن النبي صلى الله عليه وآله و صحبه وسلم قال
 من اراد ان ينال على مرثته فنام على عينه ثم قرأ ما تلى من قوله قل هو الله احد اذ كان يوم القيمة يقول الرب تبارك و تعالی
 یا عبیدی ادخل علیکم الجنة برواه الرقزی و قال هذا حدیث عریب و الله اعلم بالجهل و فصل پنجم در بیان آنکه اموال
 باحوال اعیان خبر دارند یا نه و کلام ایشان می شنوند یا نه و در بیان مسائل که باین تعلق دارند و بیان زیاده القبور
 بدانکه شیخ عبدالحق دهلوی در باب حکم اناس که از شرح مشکوٰۃ میگویند که اکثر فقهاء حنفیه بر آنند که میت کلام زندگانه را
 نمی شنود و تصریح نموده آنرا شیخ ابن الهم در فتح القدر شرح بدایه که اکثر فقهاء حنفیه قائل اند بعدم سماع میت و تصریح
 می آرند فقهاء در باب ایمان که اگر کسی سوگند خورد که بفلان کس تکلم کنم پس با وی کلام کرد و بعد از مردن وی او
 حاشا که گوید و نیز آنکه یحیی منفذ میگوید درین صورت مگر خطاب و آن صورت نه بند و مگر با کسی که حیثیت و قابلیت
 فهم دارد و میت فهم ندارد و سماع کلام نه دارد و او قابل فهم و سماع نیست لقول تعالی و ما یستوی الایماء و الاغوات
 ان الیسع من یشاء و ما انت یسمع من فی القبور و لقول تعالی فانک لا تسمع الموتی و لا تسمع الهمم اذ دعاء الله و ارین
 آیه مکرر آمده است و در سوره نمل انک لا تسمع الموتی بغیر فاء است و در سوره روم فانک لا تسمع الموتی بت لغیر فاء است
 سبحان و تعالی درین آیات کفار را بموت تشبیه داده و در عدم سماع کلام مرثیه را چنانچه تشبیه و ادایت را بعم چون

بکلام انتفاع نمیگیرند پس گویانی شنوند پس تشبیه و ادایت زاجوتی پس عدم سماع موتی کلام احواء را باشد

چه مشبه اولی و اشهر باشد در گیرند و چه تشبیه از مشبه و نیز میگویند که اجناس این را بقبور تشبیه داده و

و بهایش زاجر و کان حقیقی تشبیه نموده یا از قبیل ترشح است و مذنب عاشقانه و بهین است و چون حدیث تعلم

انکفرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم بامعقولین از هنر دید و ترش در یوم بدر و مخاطبت او بایشان بعائیه

گفت چگونه شنواید انکفرت کلام خود را و مردگان را و حال آنکه حق بسیار و تعالی فرموده انک لا تسمع الموتی و انما تسمع

من فی القبور پس عاشقانه و سماع موتی کلام احواء را انکار نموده که اقال الشیخ ابن الهمی و کنزانی المواب علی ما نقل

الشیخ عبد الحق منها بداند سائر علی امت از محدثین و صوفیین و باقی از فقهاء و برانند که مردگان فهم و تمیز میدارند و

کلام زندگان می شنوند و حجتها و میگویند که معنای و مدار یحیی بر عفت و بر شریع و لغت پس در

عرف و عادت چون مردگان اهل خطای نیستند چه مکر خاموشی بر زبان دارند و جواب نمی دهند و مخاطب بایشان بخاطر

و عادت چون مخاطب بیکماد است پس در صورت مذکوره که بالا ذکر شد حاشا میگرد پس از اینجا عدم سماع امواد عدم

فهم و تمیز ایشان ثابت میگرد و احتجاج بآیات مذکوره صحیح نیست چه در اینها عدم انتفاع کفار بکلام انکفرت صلی الله

تعالی علیه و علی آله و صحبه و تشبیه داده آنرا عدم انتفاع بکلام وی چه کفار کلام او می شنیدند چنانچه امواد می شنوند و عدم انتفاع

کفار بسبب مکر و عفت برایشان نعم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم عرق و عدم انتفاع امواد بسبب غایت جهل که لا کفایت

اگرچه از ان ایشن را حشرت حاصل می شود که قال الله تعالی حتی اذا حضر احدکم الموت قال رب ارجعونی لعلی عمل
 صالحی فینارکت واجتهد و عاشت زبایات مذکوره خطاست ومع ذلک از عاشت در بعض مواضع کلابی آمده که
 دلالت دارد بر رجوعش ازین عقیده منہا این قالت کنت ادخل بیت الذی فیہ رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
 و صوبہ وسلم و لینی واضع ثوبی و اتول انما ہوزوجی و ابی فلی دفن عمرضہ معہا فوالله ما دخلت الا و انما مشدود
 علی ثیابی حیاء من عمر و اہ احمد و عن ابن ابی ملیکۃ قال لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر رضی باطہ شیش و ہر موضع
 فحالی ملک فدفن بہا فلی قد مت عاشت انت قبر عبد الرحمن بن ابی بکر فقلت شعر و کن گندہ مانی جزیفہ
 حقیقۃ یا من الدہرجت قبل لن یقصدہا ، فلما تفرقنا کاین و مالک ، لطلول اجتماع لم نبت لیلۃ معاً ، ثم قات
 والدہ لو حشرک ما دفنت الا حشرت و لو شہدک ما زرتک رواہ الترمذی و حبش بغم حاء ہمد و سکون باہ
 موعده و کسر شین معج و تشدید باء موضعیت قریب بک تخطی و جویری گفته و آن جلیست در اسفل مکہ و
 دویست مذکورین خوانند در و شبہ برادر خود و در اصل این دویست از قصیدہ یحیی بن لویزہ است کہ در زندہ برادر
 مالک بن لویزہ گفته بود و تسک گشت او را خالد بن ولید و خلافت ابی بکر صدیق رضی بکمت قوال و ندیان
 جزیفہ و ونیم یعنی دو صاحب جزیفہ بفتح جیم و بک زلال معج و قیل بضم جیم و فتح ذلال نام پادشاست از بادشہ
 عین و حقیقہ بضم حاء ہشت و سال و بکر حاء سالہا لن یقصدہا ای نن تفرقا و لام در قوال طول بمعین مع یا بمعین بعد

۳۴۱
قولها لو شهيد كنت ما زلت بك يعني اگر حاضر بودم وقت مردن تو اکنون ترا زیارت نکردم چه امهات المین

ما موریستند زیارت قبور را قارب خویش را از تجدید معلوم شد که نقل میت از مکان بکمان دیگر نزد

عائشه زنده منیست و ازین بر دو حدیث معلوم شد که عائشه در رجوع کرده است از قول خود قائل شده

بسمع میت و فهم وی کند اما این شیخ عبدالحق بد آن ای طالب صادق که اهل تحقیق برانند که سمیع و

بصیر و علیم در انسان جز روح نمیشد پس مادامکه زن زنده است در آن زمان بنیاد شنوا و نازک است

و جسم و حواس خمس آلات روح است پس مادامکه زنده است احتیاج آلات دارد و چون از جسم مفارقت

کرد احتیاجش بآلاتش نماند و بغیر جسم بنیاد شنوا و دانایی باشد اگر جسم گداخته خاک گردد و روح

بچنان باقی میماند و پیش از جسم هم دانا و بنیاد شنوا بود و لیکن حق سبحانه و تعالی از برای ابتداء

آن احوال را که پیش از جسم بر وی جاری شده بودند از مینق و غیره از دلالت فراموش

گردانید تا ایمان بعین واجب گردد کذا فی التحقيق شرح الحامی و این مذکور بالا هم مذکور شد

و در حال اموات را علم و سمع و بصیر میباشد و احادیث صحاح درین باب وارد و اقوال سلف

صالح مؤید اینست و منکرین مخطی است و احادیث دین باب بسیار در دست و اندکی در زن

و در کرمی ایند فی حدیث صحیحین فی باب عذاب العبران العبد اذا وضع فی قبره و تولى عذابهما

انه يسمع قرع نعالهم الحديث ونيز حديث صحيحين بفتح در باب سماع الموق و اردست و آن در باب
 اثره از مشکو و واقع ست و آن حديث در خطاب آنحضرت با قتلى صناديد قریش در يوم بدرست و شيخ
 عبدالحق در شرحش گفته که در مواب لدینه ذکر کرده که در مغازی محب بن اسحاق با سند جید و احمد بن حنبل
 نیز با سند حسن از عائشة مثل حديث عمر آورده پس معلوم شد که عائشة رجوع کرده ست از عقیده عدم سماع
 موتی چه عائشة در غزوة بدر حاضر نبوده و چون حديث تکلم آنحضرت با قتلى کفر از هبى به کرام شنید رجوع کرد
 و شيخ جلال الدين سيوطى رساله نوشته ست در چهار مسئلہ یکی سماع المیت کلام الناس دوم مقرر الارواح
 سيوم اجتماع الارواح و روية بعضهم بعضا چهارم عدم سوال المنكر و النكير و شهيد را و طفل را و در بیک این
 مسائل چند احاديث و آثار ذکر کرده و اندکی از متون احاديث مع حذف اسانيد آنها رزان رساله در مباحث
 اندراج می کنم و عن عائشة رما قالت قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و مجده وسلم ما من رجل يزور قبر اخيه
 و يجالس و سلم عليه الا استانس و رد عليه السلام حتى يقوم رواه ابن الدين في كتاب القبور ما من احد و قبر
 اخيه المؤمن كان يعرف في الدنيا فسلم عليه الا عوف و رد عليه السلام رواه ابن عبد البر في الاستذكار و التمهيد و محمد
 ابو محمد عبدالحق اذا مر ارجل بقبر من يعرف فسلم عليه رد عليه السلام و عوف و اذا مر بقبر من لا يعرف فسلم عليه رد عليه السلام
 رواه ابن ابى الدين في كتاب القبور ان اعلمكم تعرف على اقا ربكم و عشائركم من الاموات فان كان خيرا ابشروا

وان کان غیر ذلک قالوا اللهم لا تقسم حق تبتهم بهم کی بدینا رواه احمد فی مسنده ان اعمالکم تعرض علی شرم و آقابکم

فی قبورهم فان کان غیر الاستبشر و ان کان غیر ذلک قالوا اللهم انهم ان یعملوا الجاهلۃ تک رواه ابو داود و الطیالسی

فی مسنده تعرض اعمالکم علی المرقی فان راو حسنا و رخوا و استبشر و ان راو سوءا قالوا اللهم راجع به رواه ابن

ابی الدینا فی کتاب المناجات تعرض الاعمال لیوم الاثنين و لیوم الخمیس و لعل مراده علی البدن و فی تعرض علی الابناء

و علی الابیاء و الالهة لیوم الجمعة فیه فرقون بحسناتهم و تزاد و جرحهم بیاضا و شرا فاقول الله و لا تؤذ موتاکم رواه

الحکیم الرضوی فی نوادر الاصول لا تقضو موتاکم بسیات اعمالکم فانها تعرض علی اولیاءکم من اهل القبور رواه ابن

ابی الدینا فی کتاب المناجات ان المیت یعرف من یفسده و یحمده و یدیه فی قبره رواه الامام احمد فی مسنده و

المروزی فی الجنائز و ابن ابی الدینا و عینهم و روی الطبرانی فی الاوسط بمعناه و احادیث ریزن قبیله بسیارند

و مذبح حق بجهنم است و یگر به اند آنچه حقیقه بعد سماع میت و عدم فهم و تمیزی قائل اند ایشان عقیده معتزله

و بعضی را اخص نمیدارند چه اکثر معتزله و بعضی رخصه منکر اند از عذاب قبر و گویند که میت جمادست و حس و ادراک

و سماع ندارد پس او را عذاب نباشد و حقیقه که منکر اند از سماع میت و فهم دی میگویند که میت ازین عالم

بیخبرست و از ان عالم باخبرست و ازین عالم اصم و اکیم و اعمی است و از ان عالم سمیع و بصیر و متکلم است و چون

عند السکرات مشا به ملائکه کند و ازین عالم بی خبر شود و در ان آن مردم را نتواند دید و مع ذلک از ان عالم باخبر است

و راحت و الم می یابد پس میت مانند جادو شد پس فرق ظاهر شد میان مذهب ایشان و مذهب معتزله و مع
 ذک معتزله در فروع فقه حنفیه اند ولیکن در بنیامراد از اکثر حنفیه غیر معتزله اند و بیاید دانست که بعضی
 حنفیه بجای حقیقی مریت را قائل شده اند و این قول در بعضی رسائل فارسیه یافته می شود در تخریص
 گفته مهر در گور باشد زندگی چون زندگی امروز ما، این قول غیر صحیح است و مذهب صحیح آنست که حیاتی
 حقیقی مانند حیاتی زندگان مرانبیاء راست علیهم السلام و حیاتی معنوی مر اولیاء و شهداء راست و اما
 مردم را بعد از مردن حیاتی نمیشد مگر بعد از نفخه ثانیه و آن حیاتی نه بعضی علم روح و سمع و بویست و آن حیاتی نه
 کل الوجوه مانند حیاتی دنیا و نیست و نه من کل الوجوه مانند حیاتی اخرویست بلکه بعضی وجوه چون حیاتی
 دنیا و نیست و بعضی وجوه چون حیوت اخرویست و بعضی وجوه از هر دو جدا و علی حده است و حیاتی
 حقیقی بعد از مردن مرانبیاء و اولیاء و شهداء را مذهب اکثر محدثین و اکثر مشهورین
 است اما حیاتی انبیاء پس آن بعضی احادیث ثابت شده است قالی عده الخلیل ان الانبیاء احياء فی قبورهم
 و وصف النبوة باق للعبدة الروح معا و قال السیوطی فی الامم و نبوة و لا یکوز للمفطر اکل متیتة بنی لازح و نبیانی
 فی قبرة یصلی باذن و اقامة و لهذا قيل لا عدة علی زوجه و کذا الانبیاء علیهم الصلوة و السلام قال الشيخ عبد الحی فی شرح
 الشکوة فی باب الاسراء الانبیاء احياء حقیقة بالحق الدنیا و یتفق فی رکنها کما فی السجرات ان بعض الاحادیث

٣٤٥
يدل على ان الانبياء عليهم السلام احياء في قبورهم مشغولون بعبادة ربهم وفي عدة الخليل وروى البيهقي

وغیره من حديث النضر بن رافع ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال الانبياء احياء في قبور

هم يصلون وله شاهد في الصحيح منها قوله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم مرت بموسى وهو قائم يصلي

في قبره الى اخر ما قال وقال الشيخ عبد الحق الدهلوي قدس سره في كتابه المسبح بغاية المرام في فضل الصلوة على

سيد الانام عن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اكثروا الصلوة على

يوم الجمعة فانه يوم مشهود تشهد الملائكة وان احد يصلي علي لا عرفت علي صلوة حين يفرغ منها قال قلت

وبعد الموت قال بعد الموت ان الله عز وجل على الارض اجساد الانبياء بنين الله حتى يرزق وفي الشامل المكية

عن المواب المدينة حكى ابن زبارة وابن التجراني الاذان ترك في ايام الحرة ثلثة ايام وخرج الناس

وسعيد بن المسيب في المسيب قال سعيد فاستوحشت فدنوت الى القبر الشريف فلما حضرت الظهر سمعت الاذان في

القبر ثم سمعت لكل صلوة حق سمعت ثلاث ليال ورجع الناس وعاد المؤذنون فسمعت اذانهم كما سمعت الاذان

في قبر النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم انبى وفي كرامات المسكوة عن سعيد بن عبد العزيز قال لما كان

يوم الحرة لم يؤذن في مسجد النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ثلاثا ولم يقيم ولم يبعج سعيد بن المسيب

المسيب وكان لا يعرف وقت الصلوة الا بهيمة يسمعون من قبر النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم روى

الداری و سیمه آواز آهسته و در آمیخته که اکثر او نهان شده نشود و این همه اذان بود بقرینه
 وقت صلوة و در حدیث سابق اذان هیچ وارد است و سعید بن مسیب از اکابر تابعین است
 و یوم الحرة روز قاراج کردن یزید بن معاویه مدینه منوره را و تاخت نمودن و خراب ساختن آنرا
 و این احادیث دلالت دارد بر دایة انبیاء علیهم السلام و آنچه پیش ازین ذکر شد که اکثر
 قیا انبیاء اند پس ازین معلوم شد که بعضی برخلاف آن رفته اند و لیکن از کتب دیگر
 معلوم می شود که درین هیچ اختلافی نیست بلکه اجماع امت بر حیات انبیاء منعقد شده است
 و در مجمع البحار گفته و اجماع علی ان الانبیاء احياء فی قبورهم و شیخ عبدالحق در شرح مشکوة
 گفته الانبیاء حقیقة بالحیوة الدنیویة اتفاقا و در شامیل محمدیه گفته ان الانبیاء لایمیی
 اجسام و لا تاكل لحوم الارض و لا السباع و لا خلا فیهم بینهم و هم احياء فی قبورهم انهم
 حاصله اما در حدیث ابی هریره خبری وارد است که دلالت دارد بر خلاف حیات انبیاء و آن
 اینست قال قال رسول الله صلى الله تعالى علیه و آله و صحبه و سلم ما من احدکم یسلم علی الله و آله
 روحی حق از الله علیه السلام رواه ابو داود و البیهقی فی الدعوات البکیه خویش می دهند که مراد از
 عود روح اینجا افتاد و توجه است از استعراق بنش بده ملکوت و استلزام بعبادت حق بسوی

عالم ملک چه انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام یکبار کجب جزی عادت مگر حشیده اند کل نفس الله
الموت بعد از آن ارواح در اجزای ایشان نمود کرده اند پس آن حیاتی مانند این حیاتی است
در حق خوردن و آشامیدن و لیکن این بر خوردن موقوف نیست و آن موقوف نیست و این را
امراض و علل لاحق میگرد و آنرا نه و نیز مانند این حیاه است در حق عبادت مگر آنکه هیچ عبادت
برایشان واجب نیست و ایشان همه انواع عبادت از نماز و روزه و حج و غیره بجائی می آرند
از جهت آنکه ایشان بعبادت حق و در روز قیامت آن عبادت را مانند عبادتیکه در دنیا کرده
پیش از مرگ دریا بند پس مناسبت ایشان بموت منقطع نمی شوند و لیکن آن حیاتی اگر چه مانند حیاتی
دنیا ویر است بچشم سر دیده نمی شود اگر قبر پیغمبری بر کشیند حیاتیست شده نتوانند کرد لهذا
جلال الدین سیوطی در نمونه الحبيب گفته و لا يجوز للمفسر اكل ميتة بني خياطة كذا في حقه
ظاهر حس میته است و حقیقت آن حیاتی بر ارباب مکاشفه مشکوف می گردد و غیر ایشان معلوم نمکند مگر
بمشایخ آن حیاتی از انعام است نه از نعام پس هر چه از انعام است دیده نشود در نعام مگر مثال اگر قبر
پیغمبر کشایم انعامش نه بینیم و اگر قبر معذب بر کشایم عذابش و مار را و گزدها نه بینیم مگر مثال و چون
خواب از انعام مثال است پس رویت انبیاء در خواب درست شد و تفصیل این مسأله در بیان عالم مثال

و در بیان رویاء واقع و مکاشفه گذشت دیگر بدانکه ارواح انبیاء بعد از فردن با حق
 ایشان ملازم نمی مانند بلکه گاهی اندر اجسام ایشان می آیند چون می خواهند که عباد حق
 بجاء اوند پس اندر اجسام ایشان می آیند پس عبادت حق با ارواح مع اجسام بجائی می آرند
 گاهی از اجسام ایشان اصلاح می گیرند پس بصورت جسم ایشان یا بصورت دیگر متکلی می شوند
 و در جهات سیر میکنند و میخورند و می آشامند از بهشت و می در آیند در قنادیک که تحت العرش
 آویخته شده وند از بهر ایشان و این متناسخ است بلکه این کماست چه متناسخ انتقال روح است
 از جسمی دیگر و اینجای جسم دیگر که صورت طریقت عین رحمت که بصورت طیر متمثل شده است
 و احادیث که در باب دخول ارواح در اجواف طيور آمده اند همه ما و انند باین معنی که اکنون
 ذکر شده که اقال شیخ عبدالحق فی شرح المشکوٰۃ فی کتاب الجہنم و این معنی هیچ بعد نیست چنان
 معنی از ارباب فناء در دنیایم جائز است پس از انبیاء بعد از رحلت از در فناء جبرائیل^{علیه السلام}
 و در عین الحیات آورده قال العلّامة القیصری و در سوره النفوس الانیت اللامدة ایضا میگویند
 بغیر اشغالهم المحسوسه لقوة استدخیم عن ابدانهم و کذا بعد انتقامهم من الدین ایضا لازماً و ملک القوة
 بارفع المانع البدنی فلهم الدخول فی العوالم الملكوتية کلها که دخول الملائکة فی هذا العالم و التکلیف

باشکال الله الاخرة شرح انقياد در بیان احوال ائمه اویسه گذشت دیگر بدانند قوه انفس
 روح از بدن باینچنین که اکنون مذکور شد در در آخره بخوابد بود پس حیاتی انبیاء علیهم الصلو
 والسلام در میان موت و قیامت از حیاتی اخروی متنازع باشند باین وجه و در دهم الکس گفته و همچنین
 در عقیده معینه گفته اما ارواح الانبیاء علیهم الصلو والسلام فینخرجن من اجسام فیقرن فی مثل
 صورتهن من المشرق و الکافور و تكون فی الجنة و تاكل و تنعم و تادی باللیل الی قنادیل معلقة بالعرش
 پس از این تعبارة معلوم شد که شکل ارواح انبیاء بصورت اجسام ایشان از مشرق کافور می باشد
 باشکال طور و هو الصبح انشی الله تعالی اکنون بدانند جماعتی از علمای بر آنند که شهداء و اولیاء الله
 بعد از رحلت ایشان از در دریا رننده میگردند مانند زندگانی انبیاء پس در قبور ایشان بعد از حق
 مشغول میباشند مانند انبیاء و ارواح ایشان در اجواف طیور سبزی در آیند و در جنت سیر می کنند و
 می خورند و می آش میزند از جنت و در شب در قنادیل که تحت العرش معلی اند می مانند قال الله تعالی
 لا تقولوا الم یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء و لكن لا تشعرون ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
 اموات بل احياء عند ربهم یرزقون و چنین الایة و گویند که ظاهر نص در مقتولین بسبب کفارت
 و آن در گریزه است از روی آتش را نص در مقتولین بسبب جبار که بقیع محبت فناء گشته اند
 قال الله تعالی

قال الله تعالى واعلموا ان الله يولي بين المرء وقبلة وقد ورد الا ان اولياء الله لا يملكون
ولكن يملكون من دار الى دار اخرى وچرا ايش نراش مل نبود و حال ايشان جماعت صدقه
اند و صدیقین مقدم اند بر شهداء قال الله تعالى فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين الصديقين
والشهداء الاية و نیز ايشان مامور شده اند باخيلا کردن و برگزیدن موت بتبع محبت چنين از موت
ايشان بر فرشتات بقدر موت و قبل ان تموت و جمهور بر آنست که اولياء را و شهداء را بعد از رحلت از
دار فنا حيايي معنويست که بآن تنعم و تنفع در جنت مي کنند و از شمار جنت مي بخورند و از انهارش مي نوشند
در حواصل طيور خفراء چه اينقدر با حاديت ثابت شده است اما حيايي حقيقي نميدارند بخلاف انبياء
عليهم الصلوة والسلام چه ثابت شده است در کتب حديث که غير انبياء مانند انبياء در قبور خود زنده اند
و با زبان و قافيت نماز ميگزارند و بعبادت حق مشغول اند پس ايشان نرازند گمانی معيشت زميني
حقيقي با جانشان و در عقیده معينه و در هم الکيس گفته اما در اوج الشهداء فتحي من اجابهم و دخل
في اجواف طير خوفي الجنة تاكل وتنعم فتاوي بالليل لا قنديل معلقة تحت الوش وفي الرث المبرجة
في الحديث فرجعت الى مقام الارواح فراويت قنديل كثيرة بعد نجوم الرثا فقلت ما هذه القناديل قبل
يا رسول الله هذه قنديل النبيين والوليدين والمؤمنين الحديث و عن شروق قال سالت عبد الله بن مسعود
عن النبيين والوليدين والمؤمنين الحديث و عن شروق قال سالت عبد الله بن مسعود

و شرح اين مقدار انست
که دل را جنان و جنانست
حيوات حقيقي او در حق است
و محبت حقيقي او در حق است
چنانچه حيايي جسم برج حيايي است
با چنين حيايي دل بر الله تعالى است
و در حديث صحيحين آمده مثل
نيز بر سر و اندي لايه
الحق و الميت پس اندک که بزرگ
زنده است و در حق ايشان گيتي
نقل کرد و بيان حالت بخورند و از انهارش مي نوشند
که انديشون نموتون و چنانکه نموتون
و انديش در سوره در باب بقاء خوف
بر ايت صحيح مسلم باني لفظ و در است
يعني کل عبد على امانات عليه و در است
و در انجا حضور و احوال و انجا حيايي
و آن چون تا بقوت موت و اتم و شمس
ماند بعد الموت ستر مانده و در است
عبد الله بن شريح الحديث المذكور و
چنين در حديث و شرح ايشان
بر وجه و روح بنا نفس با طمع القاد
ست يعني و معنوي که روح داخل
اوست و هر دو مقام ارواح است
بيان خواند آقا باقی بماند اگر خواند
آن فقه صوري که گفته

و شرح اين مقدار انست
که دل را جنان و جنانست
حيوات حقيقي او در حق است
و محبت حقيقي او در حق است
چنانچه حيايي جسم برج حيايي است
با چنين حيايي دل بر الله تعالى است
و در حديث صحيحين آمده مثل
نيز بر سر و اندي لايه
الحق و الميت پس اندک که بزرگ
زنده است و در حق ايشان گيتي
نقل کرد و بيان حالت بخورند و از انهارش مي نوشند
که انديشون نموتون و چنانکه نموتون
و انديش در سوره در باب بقاء خوف
بر ايت صحيح مسلم باني لفظ و در است
يعني کل عبد على امانات عليه و در است
و در انجا حضور و احوال و انجا حيايي
و آن چون تا بقوت موت و اتم و شمس
ماند بعد الموت ستر مانده و در است
عبد الله بن شريح الحديث المذكور و
چنين در حديث و شرح ايشان
بر وجه و روح بنا نفس با طمع القاد
ست يعني و معنوي که روح داخل
اوست و هر دو مقام ارواح است
بيان خواند آقا باقی بماند اگر خواند
آن فقه صوري که گفته

عن هذه الآية ولا تحبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون فحينئذ قال
أنا قد سألنا عن ذلك يعني سألنا رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم عن قوله تعالى ذلك فقال
أروا لهم في أجواف طير خضر لهما قناديل معلقة بالعروش تسرج من الجنة حيث شاءت ثم تأوى إلى تلك
القناديل فاطلع إليهم ربهم أطلعت فقال هل تشتهون شيئا قالوا لا شيء نشئنا ونحن نسرج من الجنة
شيئا ففعل ذلك بهم ثلاث مرات فلما رأوا أنهم لن يتركوا من أن يسألوا قالوا يا رب زبد ان ترد أروا لنا
في أحيادنا حتى نقفل في سبيلك مرة أخرى فلما رأى أن ليس لهم حاجة تركهم ورواه مسلم وقوله يزبد ان
ترد أروا لنا في أحيادنا دلالت دار برعم حياتي حقيقي مرشدها رواه ابن عباس رضى قال ان رسول الله
صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال لا صبر إلا لما أصيب أخوانكم يوم أحد جعل الله أرواحهم في جوف
طير خضر تدأهم الجنة تأكل من ثمارها وتأوى إلى قناديل من ذهب معلقة في ظل العرش فلما وجدوا طيب
ما كلهم وشربهم وقيل لهم قالوا من يبلغ أخواننا عنا أننا أحياء في الجنة لألا يرعدوا في الجنة أي للآ
ينفروا منها ولا يسيكوا عند الحرب فقال الله تعالى أنا أبلغكم عنكم فارتد الله تعالى ولا تحبن الذين قتلوا في
سبيل الله أمواتا بل أحياء إلى آف الآيات رواه أبو داود وقوله لا ينجوا أي لا يفرقوا ولا ينجسوا وأيسر
دليل روشن بر حياتي معنوي مرشدها رواه ابن جرير وحديث در باب جهاد مشكوة سب واكل وشرب وقوله

۳۵۲
و راحت بی حیاتی حقیقی یا معنوی صورت نه بندیش بخ جلال الدین سیوطی قدس در دست
الارواح چند احادیث مع الاساسیند ذکر کرده و اندکی از آن مع حذف اسانید ذکر کرده است
پس بدانکه در حدیث صحیح مسلم و غیره آمده ارواح الشهداء عند الدین حواصل طریقه شرح فی
انهار الجنة حيث شاءت ثم تاوی الاقنایل تحت العرش و فی حدیث احمد و ابی داود و الحکم
و غیرهم بسند صحیح حول احد ارواحهم فی اجواف طریقه تردد انهار الجنة و ماکل من اثمارها و تاوی
الاقنایل من ذنب فی ظل العرش و فی حدیث احمد و محمد بن حمید و الطبرانی الشهداء علی باریق
نهر باب الجنة فی قبة خضر یخرج الیهم زرقهم من الجنة غدوة و عشیة و اینهم احادیث مرفوعة
و دیگر احادیث مرفوعة و موقوفه نیز در آن رتساست و بعضی احادیث در مشکوٰۃ هم برین معنون
واردست و حواصل جمع حوصله است و آن پرده بایرک است و پیش سینۀ رخسان که در آن درخت
و سنگریزه میماند پس از آن در شکند رود و بفم خورد و طراسم حبس است و متفلسف معنی جمع را
و همچنین نهر لهذا افتافت باریق بسوی نهر درست آمد اعین در خشنده نهر و میگویند که طرا
تتأسیخه باین احادیث تسکین گیرند بر اثبات تسخیر و تسکین ایشان باطل است چه بودن ارواح ایشان
در حواصل طریقه حجت مانند بودن جواهر در و در دیدست در رضا دینی نه مانند بودن روح در جسم

بر حق بنمایند و آن طهور و از ارواح ایشان را چون مرکب گردانیده پس میگردانند و بر یک
 مرکب خود را بر جا که خواهد وی خود را میباشند هر چه خواهد اگر چه خورنده و در ظاهر آن پرنده
 و قیل از ارواح ایشان با اشکال طهور بر شکل میشوند و این توجیه منافی ظاهر حدیث چو در
 فی اجوافی طیر خف و در دست و نسخ انتقال روح بیدن دیگر و تعرف وی و بدین دیگر مانند
 تعرف وی در بدین اول آن اینجا موجود نیست شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ در اینجا گفته
 که آن طهور بر صفات انبیا میباشند نه بر صفات طیره اگر چه صور آنها طیره میدارند پس چون شهداء
 حیاتی حقیقی ندارند زنان ایشان بعد از عدت موت بر سائر مؤمنین حلال کردند تا بزرگان ایشان
 نکاح کنند بخلاف از ارواح انبیاء که تا آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده است حرمت از مجامید
 علی القاعین کفره امهاتهم مقصود از آن مبایعت در احتیاط از مخالطه با زنان مجامید تا چون مجامید
 بجهنم روند قاعدان از مخالطه با زنان مجامید باز مانند نه حرمت بریده مراد است که افعال آن
 و آنچه عوام نقل میکنند که از بعضی شهداء بعد از شهادت ریش را حلق کرده بود و از بعضی
 شهداء علاوه بر آن شیده شده است نزد اهل شرع کذب بخت و اقراء محض و اما از ارواح سائر مؤمنین
 مطیعین در ریف جنب میباشند و در بهشت نظیر میکنند و لیکن نمی خورند و تمتع نمی کنند که از فی القیقه

المعينة ودرهم الكيس وفي الحديث ان نسمة المؤمن اي روحها تربط في شجر الجنة حتى
 يرجع الله تعالى جسده يوم يبعثه رواه مالك في الموطاء واحمد في مسنده عن ابي نعيم عن
 مالك والنبائي وغيره ورواه الطبراني بمعناه في معجم الكبير بسند حسن وفي الحديث ان نسمة
 المؤمن تسرح في الجنة حيث شاءت رواه البيهقي في البعث والطبراني وفي الحديث ارواح
 المؤمنين في طير خضر تسرح في الجنة حيث شاءت رواه الطبراني وسرح بوزن الكاه كذا تثنى
 سورا وجردين وازينجا اكل وتمع اي ان معلوم شده وايضا في الحديث ان ارواح المؤمنين
 في السما البقي ينظرون الى منازلهم في الجنة رواه ابو نعيم وايضا في احاديث مرفوعة بانهم
 در رت سيوطي مسطور است وديگر احاديث موقوفه نيز آورده ودر بعض احاديث موقوفه
 تا كل من ثمار الجنة نيز وارد شده است وشد يكر مراد از ارواح المؤمنين انجا ارواح شهيد
 واولياء باشد ودر بعض روايات آمده و ارواح المؤمنين تختم بالجانبية ودر بعض ديگر
 آمده ان الله تعالى في السما الرابعة دار ايقال لها البياض وجميع فيها ارواح المؤمنين اي همه
 احاديث در تعيين مقامات ودرگاه ارواح مطيعين مؤمنين وارد شده است ودر جانب
 معوي و باء موحدة ناقص و مهور و دو آمده بفارسي خم يعني خنور كلان تر و نيز در حديث مرفوع

روایت کرده است آنرا یحیی در دلائل نبوة وابن ابی حاتم و ابن مردويه و غیر ایشان آمده
 که مقرر ارواح مؤمنین علیون است و آن در عرف بکند معین آمده کتاب اعمال الصالحین و این پنج
 مراد نیست و هر چه فوق سماء سابع از کرسی و جنات تا فوق العرش همه علیون است و بعضی غرقات
 جنت نیز آمده است کذا فی شرح مشکوة و اما ارواح عصاة مؤمنین در میان زمین و آسمان در هوا
 میباشد چنانچه در درم الکلیس و عقیده معینیه وارد است و شیخ جلال الدین سیوطی در رساله ارواح
 ذکر ارواح عصاة المؤمنین علاوه نیاورده است و اما ارواح کفار و منافقین در اجواف طیور است داخل می
 شوند و در سبچین می مانند و همین در تحت زمین بقدر است کذا فی درم الکلیس و العقیده المعینیه و کذا فی
 حدیث البیهقی و الطبرانی و ایضا فی حدیث آخر للطبرانی و حدیث آخر لابن ابی حاتم و ابن مردويه و لیکن
 تعیین مکان سبچین تحت الارض السابعة درین احادیث نیامده و در عقیده معینیه و درم الکلیس آمده
 و قال علی ابن ابیطالب و ابن عباس رضی الله عنهما بقعة فی الارض الی الله تعالى و اذ یقال لبربرون فیه
 ارواح الکفار و رواه ابن ابی الدینا و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال ارواح الکفار تجعون ببربرون بحفروت
 و در قرع گفته ببربرون بقعتین جائیت بحفروت و یقال ببربرون بالف و حفروت نام شهر است بمن
 بقید است ساکنان آن شهر و اما ارواح اطفال المؤمنین پس ذکر آنها در عقیده معینیه و درم الکلیس آمده است

شرح

و در حدیث ابی هریره که روایت کرده است آنرا احمد بن حنبل و حاکم و بیهقی و ابوداود و غیره آورده

ارواح اولاد المؤمنین فی جبل فی الجنة یکفهم ابراهیم و سارة حق یردهم الی ابناءهم یوم القیة و بیقی
از ابن عباس آورده آن ارواح اطفال المسلمین فی عصافیر فی الجنة و این احادیث همه بتنها
و اسانید و درستی سیوطی است و سبب این تطویل و اطباب در اینجا آن بود که تا معلوم نشود که قوالتی
که گفته اند در گور باشد زندگی چون زندگی امروز ما باطل است مگر در حق انبیاء و کرامت ایشان بحیات حقیقی
زنده اند و اولیاء و شهداء زنده اند بحیاتی معنوی چنانچه گذشت و باقی مردم بعد از مردن پیش از
قیامت حیاتی ندارند اگر چه ارواح ایشان علم و شعور و رویت و سماع دارند چنانچه گذشت و بعضی
اشکال کرده اند که اگر حیاتی ثابت ندارند مؤمنین مطیعین را و مؤمنین را و مکارین را پس
تنعم و راحت و سوال و جواب منکر و نیک و عذاب البقرة که مضمون قاطعه ثابت شده است چگونه بیحیات
ثابت گردد و دیگر آن جواب دادند که حق بنحوا و تعالی قادر است که جز را و شجر را نوعی از حیاتی بخشد تا
بدان حیاتی الم ورنج و التذاذ و راحت با شیا و که سبب رنج و راحت آنهاست بحال آنها در یابند
و این هیچ بعید و محال نیست به نسبت قدرت حق بنحوا و تعالی و عرف و عادت را در امور این مضمون الهیه
هیچ اعتبار نیست نمی بینید که هر موجود بحال خود حیاتی دارد و بدان حیاتی پروردگار خود را می شناسد

و تسبیح میگوید تسبیح السموات السبع والارض ومن منهن وان من شیئ الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون

تسبیح الایة و این مقدمه در بیان نفس طبیعی و نفس نباتی روشن تر نوشته شده است پس چرا جز

نباشد که حق بشما و تعلیمیت را بغیر اعاده روح در جسدش نوعی از حیات بخشد تا بدان حیات تکلم

منکر و منکر کند و رنج و راحت گوارا در آن کند و با حدیث صحاح ثابت شده است که احوال اهل القبر جمیع

حیوانات سوائل ثقلین پیدا می شود و این معنی بین غیر ثقلین می شوند و اینها ثابت و حقیقت

و ایمان بدان واجب است و انکار آن معنی بسوء کفر است ^{بیت} آمنا و صدقنا بما قال الله و بما قال رسول الله ما

اراد الله و اراد رسول و لکن این زندگانی که بدان رنج و راحت آنجهانی دریا بند در حقیقت محاسن

نه حیات و مقصود ما زندگانی حقیقی است که انبیاء علیهم السلام دارند تا بدان عبادت حق بجا آورند

و زندگانی معنوی که اولیاء و شهداء دارند تا بدان لذت جنت و تنعمات آن دریا بند و نشکر او

اینجا بولایت عام مراد باشد تا همه مؤمنین مطیعین را باشد پس همه مؤمنین مطیعین از اولیاء

بولایت خواهد و شهداء و سایر اهل عت بجای معنوی فائز باشند و بطعام جنت نفع گیرند و بعضی

احادیث نیز باین مضمون آمده چنانچه در رس سیموطی دارد اگر چه در احادیث دیگر عقیده معینید و در بعضی

مفسران و اردست پس حیات حقیقی و حیات معنوی بر معنی مذکوره و عصاة مؤمنین را و کافران را نمی باشد

اگر چه حیاتی بنوع دیگر که آن غیر خداوند تعالی و رسول وی ندانند میدارند و آن حیاتی به نسبت
 حیاتی دنیاوی و اخروی و به نسبت حیاتی انبیاء و اولیاء عین ماست ز حیات اما سخن در کیفیت
 عذاب گور که آن مرتن را در خاکتن راست و یا مروج راست و یا مرید و رافع در یکی است و یا خاکتن را
 در گور و روح را در سجین و یا در برهون یا در هوا و همچنین راحت گور مرتن راست و یا مروج راست
 یا مرید و راست و همچنین سخن در چگونگی میت عند سوال منکر و نیکر که روح در تنش عود می کند یا
 نمیکند یا روح در دهنش حلولی کند یا بمقابسش می آید بسیار در از است در علم کلام و شروح کتب
 حدیث مذکور است و جامع و محیط تر است در ین باب کتاب تعلیقات عند التثبیت للشیخ جلال الدین
 السیوطی قدس سره و شرحش و بعضی رسائل دیگر که در احوال اهل القبور نوشته اند آنجا باید دید
 اکنون بدان ایطال صادق که آنانکه منکر سماع میت و فهم وی اند میگویند که استغاثت و استمداد
 ب اهل القبور در امور بیفایده است و بی سود نمی دهد و بعضی دیگر آن بمتابعت ایشان هم انکار اینکار می کنند
 مگر استمداد بقبور انبیاء علیهم الصلوة والسلام مفید گویند و بس و نزد محققین از محدثین و شیخ
 صوفیین استمداد بقبور علماء و صلحاء و عرفاء و قیاء و عباد و زهاد از اهل صفاء و تریاق اجابت است
 و توسل با ارواح ایشان موجب حصول مراد است و شاهد برین مدعا بزرگوار است و شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ

در باب زیارة القبور و در باب اسراء این مقدمه را بمحقق تمام اثبات نموده و روشن تر نوشت
 و اندکی از آن در اینجا نوشته خواهد شد بدان اعیان صادق که هر کوی در دنیا است و اگر ندیده شود
 و مستحضر و عاقل باشد و بر همان حال از دار فناء بسوی دار بقا رحلت نموده بود بعد از مردن هم بوی استوار
 گرفته می شود چه هر راحی بشی و تعالی تعریف در اکوان داده بود آن تعریف بعد از مردنش زیاده تر
 می گردد و صریح به المشایخ الصوفیه می گویند که این تعریف مروج راست و قوت روح بعد از ارتفاع مانع بینی
 زیاده تر می گردد و دیگر آنکه این همه نوعی از کرامات اولیاء است و کرامات در پرده و حالت یک نیست چه
 فاعل و جاعل کرامات و معجزات خداوند تعالی کسی نیست و نسبت آن بسوی بنده مجاز است و آن زمانه کرامات
 افعال اختیاریه است که خالق الافعال حق باشد و کاسب آنها بنده بود بلکه بنده را در اینجا نسبت تابع
 الموت هم ممکن است بجا کسب کرامات و معجزات و سائر حواری نیز محض است بر دست بنده بعد از ارادت
 بنده یا بغیر ارادت وی بر مثال آنچه جامی مانده که برداشتن آنرا از جای بجای دیگر بعد از خواهرشی می یابیم
 و در بیان طائفه اولیه گذشته که ارواح مکمل قبل وجود اجزا این و بعد از تفارقت از اجزا این باقی ماند
 مختلفه شکل گرفته در بی عالم می آیند و بنده گان حق را بر همان حق مدد گاری در کار می کنند و اثرش طالبین می
 و در بیان ارتباط پیر نیز مناسب این محل گذشته است آنچه باز باید دید و فیوض قدسیه که از عرفات ارواح کمال

برضائاً مطالبین صادقین نزول می کنند آنها را چشم شهودت شده می کنند و نفخا تر حایند
 که از غلزار نبوت در مقامات قلوب اهل مقامات و حالات می رسد و رواج آن از ان قلوب
 بر درائی و لئها سلیکن سائرین زائرین و قدائی ارباب القلوب می وزد آنها را بعین الیقین
 معائنه می کنند و کلام مشایخ ذکر کتب ایشان گوای می دهد بر تعریف اولیاء در اقالیم در حین
 حیات و بعد المات الیوم القیامة و این امر از این طائفه اظهرین الشیخ پس انکار دیگران
 مفید نیست اگر هیز انکار لذت جماع کند باین نیست اگر کور ماده زادن منکر الوان جهانی گردد
 صریح نهد و شیخ عبدالحق در شرح مشکوة فرموده که اما شافع صواب مذنب می فرماید که قبر موسی
 کاظم تریاق مجربست مراجعت دعا و یکی از شیخ عظام گفته که دیدم چهار کس را از شیخ کج که
 تعرف میکنند در قبر خود مانند تعرف ایشان در حال حیات ایشان یا بیشتر از آن یکی شیخ معروف
 کرخی دوم شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر است و گفته که حیرانجام را ندیدم بلکه هر که بتجرب و ایمان
 دیده و یافته است او همانقدر بیان نموده و دو کس دیگر ذکر نموده و در تکمیل الایمان نیز چهار گفته و
 دو کس منکر ذکر کرده بوده گفته که دو کس دیگر است از اولیاء و نام سبزه و در حاشیه شرح مشکوة
 نوشته اند که آن دو کس یکی عقیل منجی دوم شیخ حیات حلالی و نیز در شرح مشکوة فرموده که سید احمد

بن زروق که از اعظم فقهاء و از اکابر شیخ دین حضرت گفته که روزی شیخ ابوالعباس خفصی از من
 پرسید که امداد حق اقویست یا امداد میت من گفتم قومی گویند که امداد حق اقویست و من میگویم که امداد
 اقویست گفت نعم امداد میت تو ترست از امداد حق چه میت در طلب قرین است و در حق است
 و آنچه از این طائف در بعضی تجربه نقل آن بثبوت پیوسته بسیار از آنست که در قید قلم محصور و منحصر شده
 و فی الحقیقه جاء فی الحدیث اذا حکمت فی الامور فاستعینوا فی القبور دیگر بدانند در زیارة القبور فوائد بسیار
 و هر چه بنیت میت خوانده شود ثواب آن بوی می رسد اگر چه قبرش بر چند مراحلی باشد اگر چه
 قاری در مشرق بود و قبر در مغرب و لیکن در زیارت قبور فوائد زائر راست چون تبت
 قلب و صفاء آن و تذکر موت و اسهال آخرت و اینقدر در زیارت قبور عامه المسلمین
 حاصل می شود مرزا ارین همدان مدبرین را در عاقبت امور خود و فی زاد المسلمین
 ناقلا عن زاد البیاب و فیروز شامی فی الحدیث جلاء القلوب زیارة القبور و فی
 الحدیث افضل الذکر فی الدنیا و ذکر الموت و فی دستور القضاة فی الحدیث روی
 ان رجلا جاء الی النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم و سئله تسوة قلبه
 فقال له النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم اطلع فی القبور و اعتبر بالنشور و عن ابن

مسعودان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال كنت بهيتم عن زيارة القبور فزوروها
 فانها تزيد في الدين وتزكوا الآخرة رواه ابن ماجه دیگر بدان ایتا لب صادق که در علم کلام
 ثابت شده است که هر که دعوا علم غیب کند یا اعتقاد دارد که فلان علم غیب می داند او کافر گردد
 لغو باشد منها و این عقیده در علم کلام وفقه ثابت و مقر است و اجماع امت بر آن منعقد شده است
 و انصوص قرآینه و نبویه بدان ناطق اند قال الله تعالى فی کتابه لرسوله قل لا امکن لنفسی نقفا
 ولا فرالا ما شاء الله ولو کنتم اعلم الغیب لا سکرتم من الخیر و ما مسنی سوء الآیة و قال
 ایضا قل لا اقول لکم عنیدی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک الآیة و قال فی
 کتابه حاکما عن رسول نوح و لا اقول لکم عنیدی خزائن الله ولا اعلم الغیب الآیة و قال ایضا و عنده
 مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و قال ایضا قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله و احادیث
 درین باب بسیارست و نیز احادیث در کفر ندی علم غیب و در کفر معتقد علم غیب بر غیر حق و او رد
 یافته اند پس علم غیب خاص حق سبحا و تعالی است و در عقائد سینه و فتاوی برهنه گفته که اگر کسی با
 زنی نخاج میکند و شهود حاضر نباشند پس گفت که خدا و رسول را و فرشتگان را برین نخاج گواه کردم
 یا اگر در دفعوز باشد من و تک زیر که اعتقاد آن دارد که بنی و فرشته علم غیب میدانند و اگر گوید که فرشتگان

دست راست و دست چپ را گویا کردم کافر گردد زیر آنکه و تشنگان دست راست و دست چپ از دنیا

نی شوند و این حاصل کلام عقائد سینه و فتاوی بر هفت پس آنکه اندر مناجات بانبیاء و اولیاء علی

خطاب میکنند چنانچه بعد مسافت بعیده می گویند یا حبیب الله خذ بیدی المذی یا شیخ عبد القادر

الغیاث یا شیخ معروف و اعتقاد قائل آن بود که منی طب این خطاب می شنود با وجود آنکه قبر منی

از قائل بسیار دور است بر چند مراحل پس این قائل که در مناجات و سوال حاجات خود میخواند میراند

که منی طب علم نمیدارد لهذا ندانم می شنود کافر گردد و بسیاری از گدایان درین مغالطه کافر شده

و اکثر از آن مردم که ادعای فضیلت دارند هم ازین مثل غافل اند و دیگر بدانند چون این عقیده

ندارد بلکه دانند که حق سبحان و تعالی این خطاب را بمنی طب میرساند و این مناجات و استغاث

را از من بویی می شنوند این عقیده درست است و حق و سبحان و تعالی آواز او را بمنی طب رساند

بقدرت کامل خویش و این بر نسبت قدرت حق هیچ بعیدیت و یا تشنگان سیاحین نقل آن

کلام بآن منی طب رشتا بفومان حق و این معنی را شواهد است از آن جمله یکی حدیث عثمان بن حنیف

است که روایت کرده است آنرا ابن ماجه و ترمذی و دران این دعاء آمده اللهم انی استسک و التوجه

الیک بیسک محمد بنی الرحه یا محمد بنی التوجه بک الی یری ال اخره و تمام حدیث در فضل و افضل صلوات گذشت

الکامل

خطاب من القائل اول
دست راست و دست چپ را گویا کردم کافر گردد زیر آنکه و تشنگان دست راست و دست چپ از دنیا
نی شوند و این حاصل کلام عقائد سینه و فتاوی بر هفت پس آنکه اندر مناجات بانبیاء و اولیاء علی
خطاب میکنند چنانچه بعد مسافت بعیده می گویند یا حبیب الله خذ بیدی المذی یا شیخ عبد القادر
الغیاث یا شیخ معروف و اعتقاد قائل آن بود که منی طب این خطاب می شنود با وجود آنکه قبر منی
از قائل بسیار دور است بر چند مراحل پس این قائل که در مناجات و سوال حاجات خود میخواند میراند
که منی طب علم نمیدارد لهذا ندانم می شنود کافر گردد و بسیاری از گدایان درین مغالطه کافر شده
و اکثر از آن مردم که ادعای فضیلت دارند هم ازین مثل غافل اند و دیگر بدانند چون این عقیده
ندارد بلکه دانند که حق سبحان و تعالی این خطاب را بمنی طب میرساند و این مناجات و استغاث
را از من بویی می شنوند این عقیده درست است و حق و سبحان و تعالی آواز او را بمنی طب رساند
بقدرت کامل خویش و این بر نسبت قدرت حق هیچ بعیدیت و یا تشنگان سیاحین نقل آن
کلام بآن منی طب رشتا بفومان حق و این معنی را شواهد است از آن جمله یکی حدیث عثمان بن حنیف
است که روایت کرده است آنرا ابن ماجه و ترمذی و دران این دعاء آمده اللهم انی استسک و التوجه
الیک بیسک محمد بنی الرحه یا محمد بنی التوجه بک الی یری ال اخره و تمام حدیث در فضل و افضل صلوات گذشت
الکامل

اگر گوئید که این امر با بنیاء مخصوصه لقوله تعالی و ما کان الله یطالعکم علی الغیب و لکن الله
 یحبّی من یرسل من یشاء و لا یظهر علی غیب احد الا لمن اراد من رسول و لقوله صلی الله علیه و آله و مجید و سلم
 ان الله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغون من امتی السلام رواه الذی و الدارمی عن ابن مسعود و لقوله ما من احدکم
 علی الارض الا و الله علی روحی حتی ارثه علیه السلام رواه ابو داود و البیهقی فی الدعوات البکیر عن ابی هريرة و ابی خثیمه
 ضانی حیات انبیاء است و تا ویش درین فصل گذشت و لقوله من صلی علی عند قبری سمعته و من صلی علی نائیا
 ابغثه ای الملائکة السیاحون آیای رواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابی هريرة جوارش اند بر چند رنگان بنیت
 مردگان می خوانند سلام بود یا کلام یا تلاوة قرآن یا غیر رنگ یا تصدق طعام یا غیر رنگ آزارشنگان سیاحین
 بار و ارج مردگان می رسانند بر برست که آن مردگان انبیاء باشند یا اولیاء یا عاقه المؤمنین بلکه بر نیت مردگان
 هم موقوف نیست چه جمیع اعمال زندگان حسنات و سیئات بر ارج مردگان از عشت ثواب و قرب و اولیاء و انبیاء
 عرض کرده می شود چنانچه احادیث باین مضمون در تفصیل گذشته اند و آنچه در حدیث گذشت ان اعمالکم تعرض علی اولیکم
 من اهل القبور ای علی اجزاء کم و معلومست که اولیاء الله تعالی که باشند استغاثت و استمداد می یابد از اجزاء و سبب بر حیات
 و سیئات وی بر ایشان عرض کرده می شود و استغاثت و استمداد و سبب از اعمال و سبب پس آن هم بر ایشان عرض کرده می شود
 و در ضمن همین در ادعیه سفر برزخ مص و مر که علامت مصطفی ابی بکر بن ابی شیبہ و ابن مردودیه آورده چون

در این صلوٰه الطلحین علیک
 غفر غاب غفرت و من یاتی بعدک
 ما حالها تعالی سمع صلوٰه اهل القبور
 و عرضهم و تعرض علی صلوٰه غیرم
 عرض و لا یخفی ان کل مؤمن مع ربّه
 الایمان لا یحقق بدون المحبّه
 یصل علی توره علی الصلوٰه و السلام
 احکم حتی اکون احب الیه من نفسه و لده
 و الله و ما و انما من اجعین فغیرها
 یسمع صلوٰه الله علیک علی الله و کبر
 صلوٰه کل مؤمن و کیف یزکک الله و
 لغم ما قبل حاتم جری حوٰه الخذل
 رجبی حالت بر او من سعاد و
 سمیع فلو وعتقد المؤمن
 السکینت بقوله ما جلیل
 خذ بیدای ان حبیب الیسمع
 الله و ان الشیخی من الحجة
 لا یكون کفر ابل ایمان کامل
 کما لا یخفی

مقدم علی الله

به چهار پایه و مرکب اسواری بگیرد بگوید اعیون عباد الله رحکم الله تعالی و بر وزن که علامت معجم طرانی است آورده که

چون اعانت خواهد بگوید سه بار یا عباد الله اعیون یا عباد الله اعیون یا عباد الله اعیون بعد گفته و قد بر یک

و حکایات صلی در استغاثت که تفسیر ثابت شده است اکثر از آنست که در قید علم آورده شود و در حال ازین صفت

صالح تا این زمان استمداد بر اوج اولیاء و صلیاء غائبانه می خواهند از غیر انوار مع دنگ به میگویند که علم غیبی بر حق

و تعال است پس توجیه آن اینست که اکنون شنیدی و الله اعلم بالصواب باب نهم در بیان حکم سرود و سماع آن در حق

سازمان آن و درین باب هفت فصل است فصل اول در تعریف سرود که سرود چه چیز را گویند بدانکه سرود فارسی و در عربی

غناء گویند بیکسری و بعد از آن اسم است و مصدرش تعین است از باب تفعیل و تعین معنی

بینی نیست و غناء بفتح و بد معنی نفع و کفایت است پس غناء بکر و مد و در لغت سرود و مصدرش تعین و تعین بفتح

سر شنیدن و سرود در هندی را گویند و در عرف جماعتی از صوفیه سرود را سماع گویند بفتح سین اگر چه در لغت سماع معنی

شنیدن است و در کشف اللغات سماع بفتح شنیدن و قبول کردن و در استعجال نس بمعنی سرود آمده و در عرف سماع و قضا

گویند و انتهی حاصله و در رساله صاحب مجمع البیاض که بر پنج مجمع البیاض است گفته القاء بالکسر و المدة السماع و بالکسر القصر السماع

و بالفتح و المدة النفع و الکفایة و در ماده سماع گفته السماع معروف و القاء پس معلوم شد که سماع و غناء در عربی و سرود در فارسی

و راگ در هندی هر یک معنی است ولیکن سماع بمعنی سرود در اصل لغت نیامده است و اما خدا و بقم خا و بهر دو را محمود و حمد

سرودیکه نزد راندن شتران خوانند نه مطلق سرود و آن اسم است و مصدرش حد و بفتح حاء و مکون
 وال و در آخر و او است بمعنی راندن شتران سرود از باب نصر الکنون بدانکه غناء بر دو نوع است
 غناء العرب و غناء العجم و غناء العرب کلامیست بنوعی بصوت بلند مع قطع نظر از مضمون کلام و
 در کشف اللغات گفته اند آواز سبک و نرم و خوب انتهی و نیز گفته اند غناء العرب کلام بلعین
 و لحن در لغت خطاء کردن در اعراب است و بمعنی آواز نیز آمده است و این اینجا مراد است این
 کلامی بصوت حسن و مرغوب طبع سلیم پس حاصل آنکه غناء نزد عرب تحسین الصوت و التعلیل و زیست
 بر آنجیکه مرغوب طبع سلیم بود پس آن کلام چون متضمن بر ذر فواشش و مکررات و ذکر زنی زنده و ذکر
 و دروغ و پیهوده نبود بلکه در ذکر محامد حق و مدائج اهل ابد و مواعظ بود پس آن غناء باجماع است گفتن
 و شنیدن مباح و محمود است و مخالف شده است درین مگر کسیکه معاند و مکابر باشد و این نوع غناء را
 عرب غناء گویند ولیکن در فارسی سرود میگویند و در هندی را گیتی نامند و مع ذلك نوعی هر یک علاوه بر نوع
 دیگر است پس سبب تفاوت لغات یکی را بدیگری تشبیه نیست و غناء در عرف علم لغتین بکلامیکه
 متضمن بود بر ذر فواشش و مکررات و یا کذب و یا بر چیزیکه مرغوب طبیعت اهل نفس و فحور بود و مرغوب
 طبع اهل عشق بود یعنی سرانیدن بکلامیکه در ذکر فواشش بود چون خال و خند و قبله و بوسه و نظاره و غرقه

و امثال ذلک و یاد در ذکر مکررات بود چون می و صراحی و خمیازه و خرابات و کفر و زنا و امثال
 ذلک و یاد در ذکر فراق و وصال اهل عشق بود چون معاند سعاد با کعب بن زهیر و لیلی با مجنون و شیرین
 با فرهاد و عذرا با دامق و سیر با رانجه و امثال ذلک و این همه مرغوب طبع اهل فن و اهل عشق است پس
 این نوع غنای را در کتب است یکی بودن کلام متقن بر چیزی از معانی مذکوره دوم سر آمدن بآن متون
 خوش و دلکش بر ابراست که نثرش مطابق قواعد علم موسیقی بود یا نبود چه قواعد علم موسیقی اگر متعین
 نداشتند و غناء بر آن موقوف نیست که هر جوابه و نداء هو السماع من الاستاذین و کذا یستفاد من مجموع البجا
 من مادة الغناء و من المکتوبات المینة و غیره پس این نوع مختلفه است بعضی گویند مردم مطلق
 بعضی گویند مکروهت بعضی گویند مباحهت بعضی گویند در حق بعضی مردم حرامست و در حق بعضی
 مباح و در حق بعضی مستحب و این همه ندهد در چند فصول ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی و نوع اول
 که غناء العربیست مباح و جائز است بالاتفاق و نیز عرب نوع ثانی را هم غناء گویند پس نزد ایشان غناء
 بر نوعین شامل است اکنون بیان جواز و اباحت غناء نوع اول شنو فن را بی بریره رخ قال قال رسول
 الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم ما اذن الله لشيء ما اذن للنبي يتغن بالقرآن متفق علیه
 و عند قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم ليس من لم يتغن بالقرآن رواه البخاری

در اد از تقنین اینها تخمین صوت و ترجیع آن و تطییب در آن بچون عرب تشرطیکه بتدیل حرف
 و حرکت و سکنه و مشددا و مخففا نگردد کذا قال الشرح و ترجیع آواز در حلق گردانیدن برای
 تخمین و تطییب بمعنی تخمین صوت و ترنم در آن و عن حذیفه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
 آله و محمد سلم اقرأ القرآن بلحون العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل العشق و لحون اهل الکتابین
 و سبجی بعدی قوم یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء و النوح لایجا و زخا جبریم مفتونة قلوبهم
 و قلوب الذین یعجبهم شانهم رواه البیهقی فی شعب الایمان و رزین فی کتابه در جمع الی گرفته
 لحون و الحان بفتح هزه پر و جمع لحنت و آن تطییب و ترجیع الصوت و تخمین شعر و قرائت
 پس در لحن عرب تغیر در کلام نمی گرد و بخلاف لحن اهل عشت و اهل کتاب که در آن تغیر کلام می شود
 و مع ذلک تشبیه بایشان در لحن می شود و آن نهی است و لحن هر قوم بر نوع دیگر است و بعضی تقنین
 بقرآن بمعنی استغناء بقرآن و زوده اند و این معنی مناسب این محل نیست و عن البراء بن عازب
 قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و محمد سلم قال حسنوا القرآن باصواتکم فان الصوت
 الحسن یرید القرآن حسنا رواه الدارمی و فی مجمع البیرونی الحدیث ما اذن الله شیئ ما اذنه
 لبني حنن الترنم بالقرآن هو التطییب و التقنین و تخمین الصوت بالتلاوة یقال ترنم القوس و الحما

پس معلوم شد که ترنم را بغایری ترانه گویند اگرچه ترانه بدیگر معنی نیز آمده است پس حاصل کلام آنکه ترنم و ترانه که بعضی
 ترنم است آواز است ممتد دراز لطیف خوش دلکش برابر است که در آن حرف تهی مفهوم شود چون ترنم در تعقیب یا نشود
 چون ترنم زه کان و تار زلف و کبوتر و بلبل پس ترنم بدو معنی است سرآیدن و آواز خوش برآوردن است و در کتاب سراج
 در تحکیم غناء و فرامیر از شرح بخاری المشیخ الامام ابی الفصّل آورده که غناء چنانچه در معنی معروف مستعمل است بچنانبار
 رفع صوت حسن و برترنم و حذو و طلاق کردن می شود ولیکن فاعل آنرا معنی نمی نامند انتهى و گفته اند که فاعل آنرا حسین
 الصّو و ترنم و حدایی گویند نه معنی و در جمیع البی را آورده در ماده غناء که عرب بر صوت یرفع را غناء گویند و تحقیق
 رخصت کرده است امیر المؤمنین عجلت الخواص و در غناء اعراب و آن صوتیت مانند حداء و نیز گفته که جائز ترند
 اصحاب کرام غناء عرب و حد و را و عن النس و قال کان للنبی صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم و رویکیا
 انجسته لا تکسر القواریر قال القناده یعنی ضعفه الذی متفق علیه و انجسته بفتح هزه و سکون نون و فتح
 بعده شین معجونه تا نیت شتر باین بود حد و گو و انجسته را صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم قوله
 رویکیا یعنی آهسته کن خود را در حداء گفتن و حاصل آهسته ران شتر از یا انجسته لا تکسر القواریر مکن
 شیشه ها و اسکیلام را و دطور بوجه کرده اند یکی آنکه زنان بر شتران بودند و بدنه های ایشان چون قواریر
 ضعیف و نازک اند و در تیز رفتن شتران تعب و مشقت زنانه است یا قواریر کنایت باشد از دلها زنان

که نرم و زود تا شیر پذیر اند پس فرمودند یا انجسته و بهما زنان را بکند و خود مشکین که بکند و شیندن زن را زرا
در دهن و پریشان خاطر و بجان طبیعت دست می دهد و آنحضرت بار بار حداء شینده اند کما صرح به
و عادت عرب آنست که چون شتران مانده شوند حداء گویند پس حیت و چالاک شوند در رفتار شیندن
حداء و نیزه شیندن حداء عرب را نش ط خاطر و تسکین دل از تلاطم غموم و توار در هموم دست میدهند و منع
کلام مکدر حداء می گویند نه در آن ذکر فواحش و کذب و بگو اهل اسلام میشد بلکه کلامیکه متضمن بود بر مدائح
پهلوانان و خای بهمان و ترغیب کم بهمان و و اما اندگان در بهت کردن و جان بازی کردن پس کسب لای
شتران باین مضمون کلامی در حداء خود می گویند و شیخ متوکلان ابراهیم متوکل خواص قدس سره فرموده که من
روزی بقیعه از قبائل عرب رسیدم و دیدار الاضیاف نزد یک کردم و دیدم که غلامی سینه بر بنجر بسته در گرو افتاده
می سوزد و چون طعام پیش من آوردند دست از طعام باز داشتم و بر عرب هیچ چیز نسخت از آن نینست که
طعام ایشانرا کسی نخورد گفتند ای شیخ چرا طعام مانعی خویری گفتم این غلام را بدین خواری از برای چه گرفتار
کردید گفتند که این غلام را صد شتر حوا کرده بودیم تا غله خرید کرده بر آن شترها انداخته بیارد چون غله خرید کرد
بشتران بایست و بکراحت رو نهاد و حداء حوا زدن گرفت پس حداء می خواند و شتران می شتاقتند تا من بقیعه
بمده و قریبه طی کرده اینجا رسید و چون بار از شتران برگرفتند همه بیکبارگی مردند پس مرا ازین حکایت تعجبید آید

۳۷۱
گفتم در این قول شاید بنامید پس این سخن هنوز بر زبان من بود ناگاه شتر آن کرسته روز آفت
نوشیده بودند بر آب آمدند و چون آب دیدند بسوی آب شتافتند آن غلام را گفتند که خدا و بگو پس
خدا و اغار کرد و هیچ شتر دانی بر آب ننهاد و یکیک شده بسوی باوی می میدند و آب را نوش کردند پس
آن غلام را گشت و ند و او را بمن دادند و مرا بخشیدند و مرا طعام خورانیدند کذا فی کشف المحجوب و عن عائشة رضی
قالت ان ابابکر دخل علیها و عندها جارتیان فی ایام منائذ تهاش و تقربان و فی روایت تعینان بما تقات
الانصار یوم بعاث و البین صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم متغش بشوبه فانتهر بها ابو بکر فکشف البین
صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم عن وجهه فقال دعها یا ابابکر فانها اریام عید دینی روایت یا ابابکر ان
لکل قوم عید و هذا عیدنا متفق علیه و شیخ عبد الحق قدس سره در شرح این حدیث فرموده که در روایتی
از بخاری بعد قوله تعینان آمده و لیست بمعینین و در بطن بین حدیث بخاری با این عبارت آمده
حدثنا ابو عبد الله بن اسماعیل قال اخبرنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن عائشة رضی قالت دخل
ابو بکر و عنده جارتیان تعینان بما تقات و لا انصار یوم بعاث و لیست بمعینین فقال بمزایر
الشیطان فی بیت رسول الله فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم دعها یا ابابکر ان لکل
قوم عید و هذا عیدنا و اریام منبأ چهار روز تشریق است و آن اریام ضیافت خداست و مسلمین را

و منوم دران ایام منیست پس هر چهار ایام عیدست و ایام اکل شربست و تدفین دف زدنست
 و تفریان تاکنند تدفینست و قیل تفریان بمعنی ترقصان و تقاول یا یکدیگر گله گلو کردن و عیاش
 بضم باء موحده و عین مهمله محفقه و ثاء مشدده نام موضعیست قریب بمدینه منوره بر دود و حله
 و ایام قلع سب که آنجا دو قبیل از قبائل انصاریکی اوس دوم خزرج بر وزن جعفر بناع و ذراع
 معجمین پس راء ممد و در اخر حیم یا یکدیگر روزی جنگ می کردند و آن روز مشهورست درین
 عرب پس گویند یوم عیاش پس آن جنگ در میان ایشان تا مدت یکصد و بیست سال باقی بود
 پس چون برفت اسد م شرف شدند مصاحبه کردند و مجاریه گذاشتند چنانچه نص در شان ایشان
 نزل نمود و اعتصموا بجمیل الله جمیعاً و لا تتفرقوا و اذکر و انعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین
 قلوبکم فاصبحتم سبعة اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها الایة و اوس و خزرج
 هر دو برادران اعیانی بودند و نام مادر ایشان قیل بفتح قاف و سکون یا و است کذا فی القواف
 و پدر ایشان حارثه بن ثعلبه بن عرد بن عامرست پس از ولاد هر یک باسم دی خوانده شد چنانچه
 قریش و تیم و ثقیف و کلب بن تیم و بنی ثقیف هم گویند پس آن دو جاریه تدفین میکردند و باقوا
 انصار یوم عیاش تغنی می نمودند و آنحضرت این را تقریر نموده و آنچه در حضور آن حضرت میکردند و آنحضرت
 بنا بر آن غنایه و سوا علم بالشریفة
 من حرته او را ایامه خدا

و انصافاً حتی قضی
 بحکمت مطابقه و تقطیعاً
 متلاصقة و انتمی القرائح بقدم
 منهم له ان جعلوا من باب القرب و صالح
 ان عمل و ان کان یترسبی الاحوال
 و علی هذا التحقيق یونی قیاس القبطی
 و قول اصل الکتابه انتمی کلام القبطی
 و قال الفی فی الفتح و لا یلزم من رابطة
 ضرب اللفظ العوس و قوله و ما خیریه
 من الآلات کما عود و قوله کما سخر
 ذکک لی و لیر العی و اما النفا و صالح
 تعلل علیه علی آله و صحبه و سلم بنو بکره
 عن ذکک کلون قنا و یقینی ان یرفع
 الازضاء لیا ذکک کن عدم الحار
 مدل علی تسویع مثل ذکک علی الوجه و لیهو
 اقتره و الاصل استره عن اللفظ و لیهو
 فیتحقق علی ما ورد فی النص و لیهو
 تعلیل النفاقة الاصل و لا یلزم انتمی
 و قال العبد الضعیف اصح اصحابه ان
 الذی یتب و ان یابک و فی راسه غنه
 عند تعطف ان و التدفین و فی راسه
 انکر تغنی و التدفین و فی راسه
 لما تقر غنه و سوا علم بالشریفة
 من حرته او را ایامه خدا

PCP

الانفوز

ایستاد مع
ابن ابی عمیر
بطل الخبیثی

از خوف قتل و اخذ جانگد خود گذاشته می گیر بکشد و عذاب جابر را قاتل قال رسول الله صلی الله تعالی
عیده علی آله و صحبه و سلم اعطیت خمساً لیعلمن احد قبلی لفرقت با ربیب مسیره شهر و جعلت
لی الارض سجداً و ظهوراً فایما حل من ارضی ادرکت العلوۃ فلیصل و احلت لی الغنائم و لم تحل لاحد
من قبلی و اعطیت الشفاعة و کان ابنی یبعث الی قوم خاۃ و یبعث الی الناس عاتۃ متفق علیه
و جهاد مع کفار از اعظم مقاصد دینیه است قال الله تعالی فاقتلوا الذین کفروا حیث وجدتمهم الایة
و فی الحدیث من مات و لم یغزو لم یحشر به نفسه مات علی شعبة من نفاق رواه مسلم و قد الرندی
پس بحسب من احب شیئاً احب دهره قصص مبارزان در مبارزه نزد آنحضرت و اصحابی که بحسب
و محمود بود زیرا که در آن تحسیر یعنی مومنین است بر قتال مع الکفار و سماع آن مع نغمه و غروب طبع
سخت تا شیر دارد اندر نفوس اهل شجاعت پس آنرا که حجت می گیرند بر اباحت غناء معروف و عند اهل
طرب و هوا و باین حدیث حجت ایشان باطل است چه این نوع غناء مباح است و آن نوع محظور و
محظور را بر مباح قیاس کردن خطأ پس حاصل کلام آنکه تعین بتلاوة قرآن و بحمده الله تعالی و بمواظط
و نهضت و بمداخلة اهل شجاعت از جهت تحسیر مجاهدین بر جهاد و بجدا و همه مباح است و مع ذلك فاعل را درین
همه معنی نمی گویند که صحیح به فی السراج المینر فی تحکیم الغناء و المزامیر و قول عائشة رضی الله عنها و لیست بمغنیة

شاید این معنیست چه از عادت معنیست ذکر فواحش منکر است در غناء و آنحضرت ذکر فواحش و منکرات
 را تحریم کرده است با در حق و ینہی عن الفحش والمکر و ہر چه فعل آن حرام است و ذکر آن بران وجه مؤمن است
 بر فعل آن الفحش و رقیۃ الزہراء ین معنی شاید است پس ذکر آن حرام است خصوصاً ذکر آن در غناء و اگر باشد یا نیز
 فی النفس است و ہرگز آن حضرت صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم ذکر فحش و منکر نشیندہ است نہ در غناء و نہ
 در غیر آن و نہ آنرا تقریر نموده است و آنحضرت معصوم اند از صغیرہ و کبیرہ و فحش و منکر از مہیات است
 قال اللہ تعالی ان اللہ یامر بالعدل والاحسان و اتیاء ذی القربی و ینہی عن الفحش و المکر و البغی
 اما سماع کلام امرءہ اجنبیہ از جهت خوف فتنہ منہیست نہ از جهت غیر آن و آنحضرت و اہل کبار
 وی محل فتنہ نیستند اما ہنہی حدیثی اگر آن دو جاریہ را گفتن وی آن ہر دو را امر می شہان از برای
 آن بود کہ نزد ایشان مقرر و ثابت بود حرمت تدفیف و غناء و پنداشت کہ آنحضرت صلی اللہ تعالی علیہ و علی
 صحبہ وسلم در جواب سؤددہ اند وی اطلاع آنحضرت تدفیف و تعین میکند و دانست کہ این نوع تعین ہمیشہ
 مباح است و این نوع از حرمت غناء مستثنی شدہ است و تدفیف در اعیان و اعراس مباح است پس ہنہی
 کرد آن دو جاریہ را پس آن حضرت فرمود و ہمہ یا ابا بکر ان کل قوم عید او ہذا عیدہ و چون تعین
 ایشان مع تدفیف بود جواب دادند ہنہی مباح تدفیف از ہر دو چہ درین قدر مباح ہر دو منکر و

۳۷۶
سأویست و مع ذلک اباحت این نوع غناء عقیده باینوقت نیست و تحقیق این مقام
اینست که اکنون شنیدی و هر که در شرح مشکوة و در مجمع البحار بالاضاف نظر کند و بتدقیق
تحقیق نماید و تعصب گذارد همین خلاصه معانی برآرد پس آنانکه بمطابق مذهب خود تاویل
می کنند و از ظاهر نص نبوی اعراض کرده بسوئی احتمالات ممکنه میروند از جهت مذهب خود
ایشان راه تعصب ظاهر و تعسف باهر میروند و اما آنچه آن حضرت در اعراض غناء و الهونام
نموده و فرموده که در نکاح لیسو کنید و خود هم شنیده است مراد از آن لیسو تعنی بلبوس یعنی تعنی
باشعاریکه متضمن معنی تقبیح و تفحیح و عیش و خوش و شادمانی و خرمی و فراغ خاطر و فراخی رزق
و تنعمات و لذذات باشند و زنان در آن روز در قبایل خود میگویند و ایشان را بان قدر معنیست
نمی مانند و این نوع تعنی در روز نکاح زنا را مباح ساخته و این در حقیقت لیسو زنان و دختران
در قبایل خود در آن روز مخصوص و آن مباحست چون در آن ذکر فواحش و منکرات نباشد و آنچه
انحضرت بدان امر کرده و تقریر نموده هرگز در آن ذکر فواحش و منکرات بنزد و عن عائشة رفقت
وقت امرأة لا رجل من الانصار فقال بنی الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم ما کان حکم لیسو
فان الانصار یعجبهم اللهم و راه البخاری و عن ابن عباس رفع قال لکنت عائشة ذات قرابة لهما من

اینجا طعام نخاج مراد است و عن الربیع بنت معوذ بن عمرو قالت جاء النبی صلی الله تعالی علیه
علیه السلام ووجدت علی بن ابی طالب علی فجلست فی حجره فجلست فی حجره
لنا یضرب بالدف وینبذ من قیل من ابائی یوم بدر اذ قالت احد هن و فینا نبی یعلم ما فی
غدر فقال دعی هذه ای هذه الکلمة و قوی بالذی کنت تقولین رواه النجاشی قولها بنی علی ای
زف علی زفاف زوجی و کجک من خطا بیت کسی که بوی حدیث میکند ویندین از نند
و آن ذکر خصال حمیده موقی است در اشعار که از ارمیته نیز گویند و گاهی مذنب بغیر شعر باشد بخلافیته
و اینجا در اشعار ایشان ذکر خصال مبارزان شهید و بدر از انصار بود و ربیع بضم راء مهمل و فتح باء مجه
و کیراء تحتانیه مشدده انصار ریت و از مبائعات تحت الشجرة است بنت معوذ بضم میم و فتح همد
و کرا و مشدده و ذال معجه و جوریات و در مغان اعنی صغیرات کذا قال ابن حنبل و الله اعلم بالصواب
فصل دوم در بیان غناء معروف عند اهل العجم که شعرا اهل فنق و عشق و هوس است که این نوع غناء را از آن
حضرت صلی الله تعالی علیه السلام و صوره سلم شنیده و نه بان امر فرموده است بلکه از آن تحریم کرده است یا
مکروه داشته است بنا بر دلیل نهی که دلیلش قطعیت یا ظنیت چنانچه خواهیم دانست آن است
الله تعالی و این نوع غناء منقسم میگردد براقم اربعه یکی تغنی بکلامیکه در آن مذمت دین اسلام و

به سجده و یاد در آن هیچ اهل کفر و تقنین رواج کفر و یاد در آن کذب محض و یهود و یدیان برای
 خند ایندن مردمان می باشد پس این قسم حرامست باجماع علمائست و خود اینچنین کلام بغیر تعین بوی گفتن
 و شنیدن حرامست و مستحل آن کافراست و نفی نبویه در آن دارد است و من برای مرتکب آن
 نفی را ذکر نکردم قسم دوم تعین بکلامیکه در آن ذکر و داعی جماع بود چون قبل و بوسه و تلقاق و اغوش
 و یاد در آن ذکر اوصاف زمان بود و یا چهره زمان بود چون غمره و عسوه و خال و خط و صفت چشم و لب
 رخسار و زلف و گیسوی و صفت قد و قامت و غیره قسم سوم تعین بکلامیکه در آن ذکر و داعی شرب خمر بود
 چون می و مینی و خم و مراح و ساع و امثال آن یک قسم چهارم تعین بکلامیکه در آن ذکر و راق و وصال نظر
 اهل مجاز و معاشقه و تنهایی و تقا و لات و تو اعدا و تخالفات ایشان چون معامله لیلی و مجنون و عذرا
 و دامت و امثال ایشان پس اینهمه چهار قسم را در فارسی سرود گویند و در هندی راگ و در عربی غنا
 و آن نوع که در فضل اول ذکر کرده شد آنرا عرب غنا و گویند و در فارسی سرود گویند و در هندی راگ گویند و اگر
 گویند از روی مجاز گویند از روی حقیقت و در حقیقت در عرف عجم این نوع را غنا و گویند آن نوع را
 و آن نوع بباحث چنانچه دانستی تو در فصل اول اما قسم اول ازین غنا حرامست باجماع و خلافت
 لاحد من هذه الامة الرجوة مکر در علوم عربیه گاهی بیت شاد مسد این قسم می آرند چنانچه اشعار امراء العقیس
 که در

که ارفع شعرا و شیرین عرب بود و اشعار شعرا و دیرینه در نحو و صرف و معانی برای استشهاده می آرند
و لیکن آن اشعار برای استشهاده درین علوم از ایشان می آرند که در آن مدح کفر بتقریح نمی بودیم
در آن مذمت اسلام و اهل اسلام نمی بود و آن مباح است چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام خطاب رضا
فرموده که دو اوین اهل جامعیت بیا موزید که در آن تفسیر است که است کذا فی تفسیر البیضاوی
فی سورة النحل و همچنین فرموده ابن عباس رضی الله عنه چنانچه در معارف العلوم است و باقی ۲ قسم از غناء
معروف مختلف نیست پس اگر فقهاء و محدثین میگویند که حرام مطلق است و بعضی فقهاء میگویند
که مکروه است و ابو حامد غزالی و شیخ ابو عبد الرحمن السیوطی هر دو میگویند که مباح است علی الاطلاق
همه مردم را و بعضی صوفیه تفصیل قائل اند یعنی در حق بعضی حرام است و در حق بعضی مکروه و در حق
بعضی مباح و در حق بعضی مستحب و مذاهب صوفیه در فصل دیگر ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی و
درین فصل ذکر حرمت و کراهت آنکه مذاهب فقهاء است آورده می شود بدان ایتها بصادق که غناء
عند الفقهاء محظور است یعنی مباح نیست و خطر و اباحت متقابلان اند چنانچه جواز و حرمت متقابلان
اند پس خطر یعنی منع است و آن در عرف فقهاء حرمت و کراهت است پس محظور یعنی حرام و مکروه
و جواز گاهی مع الکراهیه بود و گاهی بیکراهت پس مکروه هم محظور بود و هم جائز و کذا استفساد من

شرح الاشباه للمحمی پس اگر فقها و اگر شیعین بر حرمة غناء رفته اند و رسائل تصنیف کرده اند

در حرمت آن چون رساله مائتة الغناء والسراج المبین فی تحکیم الغناء والمزامیر و رساله البیان المبین

للفقیه ابی المکارم ابراهیم و صای در ریخا اندکی از بلاء مبین ذکر کرده می شود بطریق انتخاب

بدانکه امام محمد در زیادات آورده اذ الوصل بما هو معصیه عندنا و عند اهل الکتاب بلا اخره و ذکر

منها الوصیه للمغنی و المغنیة کذا فی الهدایة و الکافی فی باب الوصیه و شیخ ابوالقاسم نجاشی

در معالم التنزیل آورده که سرود حرامست در جمیع ادیان و قد قال ابن مسعود عن النبی صلی الله تعالی علیه

صلی الله علیه و سلم الغناء یبنت النفاق فی القلب کما یبنت الماء البقل و الشرح انتهى و در مشکوٰه ابن

حدیث باین لفظ بر روایت معتقی از جابر آورده و شیخ عبدالحق در شرحش گفته که در روایت دیلمی از

ابن باین لفظ آمده است ان الغناء و اللهو یبنتان النفاق فی القلب کما یبنت الماء العشب

و عشب هم گیاه تر و شیخ فیصل بن عیاض قدس سره فرموده الغناء رقیة الزنا و بعضی مردم این را حدیث

مرفوع پیدا کنند و آن خطاست و این نه مگر قول شیخ مذکور است کذا قال الشیخ عبدالحق و نیز در بلاء مبین

گفته که شیخ ابوالعباس قرطبی مایکی قدس سره در شرح مسلم گفته که در حرمت غناء هیچ اختلافی نیست چه

آن لهو و لعب است و حرمت لهو و لعب اتفاقست و مذہب مالک و سائر اهل مدینه و مذہب ابی حنیفة

۳۸۲
در سرائیل کوفه و مذنب نجفی و شعبی و ثوری و غیرهم حرمت القناء است و در شرح منہاج گفته قال الشافعی
الغناء معصية و در شرح میری از حاوی آورده که آخر این شافعی حرمت غناء است و کلام را فنی که
از علمائش معیت مضطرب است در غناء پس در کتاب مور گفته ان الغناء و سماع مکرر مان در زمین
در شرح کبیر حرام گفته قال اللغوی فی الروضة و الصمع انه حرام و از امام احمد بن حنبل دور وایت است
بر وایتی مکرره و بر وایتی حرام و گویند که تحريم غناء بنص قرآن ثابت است و هو قوله تع و من الناس
من یسری هو الحدیث لیفضل عن سبیل الله للآیة و هو الحدیث الغناء و هو حرام کذا فی المبسوط و کذا
فی تفسیر الامام ابی اسحق الثعلبی و محل الغناء کافرت کذا فی جامع الفتاوی و فتاوی البیہقی و کذا
فی المبسوط و نقل عن الامام ابی نصر الدبوس و الامام طه البین الخوارزمی و قال فی المبیط هو الصیغ لان
حرمة بالنص و کذا فی النشر و در مبسوط گفته که چون مستحل غناء گردد مرتد گردد اگر گنہ ثابت نگردد قتلش
باید کرد و اگر بروی توبه عرض ننهدند پیش از عرض کردن کشتند خون او بدر شد و لیکن پیش از عرض
کردن توبه بروی او را کشتن مکروه است و به اخذہ المتاخرون و علیہ الفتوی و یکذا ذکر فی النوادر
البرانیة و غناء و استماع آن از کبائر است شیخ ابن الہمام گفته که ما معلوم شده است کہ علماء ما اطلاق
حرام نمی کنند مگر بر چیزیکہ حرمتش بنص قطعی ثابت شده بود انہی کلام ^{حاصل} حسب البلاغ البین و در فتاوی

۳۸۴
معاویه را که معنیات داشته بود و نیز منع فرمود حضرت علی امام حسن را از نظاره آن زن حبشه
غناوی کرد و گفت که این زن قرین شیطان است و از بعضی اصحاب دیگر نیز منع غناط آمده است
شیخ ابوالحارث بنیانی که قطب زمانه بود فرمود که من در سماع و غناء مشربی می داشتم بشی بصومه
مردی درآمد و گفت که جمعی طالبان مجتمع شده اند و بیدار شیخ مشتاق اند اگر کرم فرمائید
بقدم مشتاقان شرف دارید پس بیرون آمدم و بر عقب وی می رفتم تا بگویم رسیدم که حلقه زده
بودند و شیخ ایشان در وسط حلقه نشسته بود و در بسیار کرم و تعظیم دادند پس شیخ ایشان گفت اگر
فوائی سرود کنند اجابت کردم و اجازت دادم پس دو کس نحوش الحان ابیاتی در فراق سران
آغاز کردند پس ایشان بتواجده برخواستند و نغمه ای زدند و اشکها عجب می کردند تا صبح
و بنزدیک صبح دمیدن شیخ ایشان را گفت چرا نمی پرسید که من کی و این قوم کیانند پس گفتم اکنون
پرسید که من عزیزم اکنون نام من ابلیس است و اینهمه فرزندان من اند و در اینجا مراد وفاتده است
یکی از ایام دولت خود را یاد می کردم و بران مصیبت و فراق می دارم دوم اهل تقوا را از راه می برم
و در غلط می افکنم پس از آنوقت دلم از سماع سرد شد و توبه کردم از آن و صاحب کشف المحجوب خود
در کتاب خود می گوید که من که علی بن عثمان جدایی ام از شیخ ابوالعباس شتانی شنیدم که گفت که روزی

مجموعی بودم گروهی سماع میکردند دیوان دیدم سرجه که در میان ایشان بازی می کردند و در ایشان می
 میدند و ایشان بد میدن گرم می شدند و ایشان را از زمین خبر نه انتهی ظاهر است که مراد از سماع اینها
 باشد و احتمال است که رقص باشد و سماع بهر دو معنی آمده است چنانچه گذشت و مثل اینجای که حکایت است
 در رساله مانع القماء از غوث الثقلین شیخ محمد بن عبد الله در جیلانی قدس سره و نیز فقهاء و در کتب
 می فرمایند که التذایع و معصیت است اما در دشتوق الهی و خوف الهی که در دل بعضی مستمعین
 حاصل می شود استدراج است نه از نوع کرامت چه هر یک از معصیت لغزش است آن لغزش را استدراج است
 پس شوق الهی که لغزش عظمی است از آن چون نتیجه غناء و استماع آن دارند تا از یاد واکثا کنند در معصیت
 تا به بسیاری معاصی از در دنیا حلت کنند و نیز معصیت را طاعت دانند چه کل ماکان در لغت الی الطاعت
 طاعت پس درین مغالطه شیطان کافر گردد و لغو باشد و تا اینجای بیان حرمه غناء بود که آن مذنب
 اگر فقهاء است و بعضی فقهاء و محدثین میگویند که غناء و استماع آن مکروه نه حرام و حر و فرضیت
 بجز نفی قطعی ثابت نمی شوند پس حرمت بدلیل نفی قطعی ثابت شود و فرضیت بدلیل اقرافی ثابت
 پس مکروه و مکروه فرضی که در آنکاران انکار نفی قطعی است بخلاف واجب و مکروه که آن
 بر دو بدلیل ظنی ثابت می شوند و انکار واجب مکروه کفر نیست بلکه ضلالت و اثم است چه در آن انکار واجب است
 دان

وآن کفر نیست کذا فی التحقيق پس دلیل حرمت غناء طینست نه قطعی صحیح به الحدیث
پس لاجرم غناء مکروهه نه حرام و اقوی دلیل حرمت غناء نزد محرمین آن حدیث ترمذیست و آن
حدیث ضعیف است و غنایی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا
تبیعوا القینات ولا تشرهمن ولا تعلجن ای التفتن و علم الموسیقی و شمنن حرام و فی
مثل هذا الزلت و من الناس من یشری لهو الحدیث رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و قال
الترمذی هذا حدیث غریب و علی بن یزید الراوی یضعف فی الحدیث و قینات جمع قینه و آن
امه مغینه را گویند یعنی کسیرک سر و دگو و لهو الحدیث اضافت بیانیه است چنانچه خاتم فقهه درجه
صوبه پس لهو الحدیث پنج قول است اول قول اینست لهو الحدیث السبر بالاحادیث لا اصل لها
و بالاساطیر التي لا اعتبار لها و این در اکثر تفاسیر است دوم لهو الحدیث المفاجیک و فضل
الکلام چنانچه در تفاسیر صریح است سیوم لهو الحدیث الغناء چنانچه در مختصر البیان و مدارک
مجمع البحار است و اشتراء استعاره است از اختیار ای و من الناس من یختار لهو الحدیث علی حدیث
القی مثل قوله نعم اولئک الذین اشترؤا الصلوات باهوی جهار آنکه لهو الحدیث کبت اعاجم است که خرید
کرده بود آنها را بفرین حارث از فارس و کسیکه برائی تجارت بفارس رفته بود در حدیث میگوید باقریش از آن

کتابها از قصه‌ها و اکاسه و می‌گفت که اگر محمد بن عبد الله باشد حدیث میکند از عباد و خود من باشد

و غیره

حدیث می‌کنم از رستم و اسفندیار و اکاسه که ذاتی تفسیر البیضاوی و غیره و بعضی محشی نوشته اند که از

ان کتب یکیش هماره بود پس نفین حارث را که فرس میدانت و باقرش قصه‌ها از ان کتب می‌خواند

و مردمان را از اسلام منع میکرد پس آنکه نفین حارث معنیات خرید کرده بود و مردم را بسماع مشغول

میکرد وضع میکرد مردم را از اسلام چنانچه حتی بسازه و تعالیم فرمود لیض عن سبیل الله بغیر علم پس برین

تقدیر من شیری ذوات لهو الحدیث ذوات معتد است پس این آیت بسبب این معانی محتمله تعیین

تحکیم غناء ثابت نشد حدیث مذکور حجت نیست چه در ثبوت آن سخت است چه عین برین ضعیف است

ترد اهل حدیث و شیخ عبد الحق فرمود که آنکه کبار اهل حدیث مثل امام احمد و یحیی و ابو زرعه و نسائی

و غیرهم همه او را طعن کرده اند و تصدیق نموده اند و گفته در دو جلد از شرح مشکوٰه یکی در شرح و عمده

دوم در باب عیدین که بعضی محدثین تصریح کرده اند که هیچ حدیث در تحکیم غناء و در جواز آن و در باب

آن بصحت رسیده است و نیز گفته در باب عیدین که الاضاف آنست که نفس قطعی بر حرمت آن چنانچه

بر حرمت زنا و شرب خمر ثابت شده است و فقهاء درین باب تعلیظ بسیار کرده اند و اقوی حجت آنست

در حرمت غناء و عمده در آن حدیث است که مطابق آن آیت مذکوره را تفسیر میکنند و آن حدیث صحیح

نشد است نزد اهل حدیث و اینکلام بعد از آنست در موضع مذکور از شرح مشکوٰۃ و ازین کلام معلوم شد
که دو حدیث که بالا مذکور شده اند یکی حدیث جابر بر روایت یحیی دوم حدیث انس بر روایت یحیی
ثابت شده اند پس معلوم شد که اینها احادیث ضعیف است و حدیث ضعیف در احکام مرد است
بالاجماع لا خلافیه و بر تقدیر صحت آنها هم حرمت قطعی ثابت نمی شود چه باخبار آحاد ظن حاصل
می شود نه علم یقین و نه علم طمانینه و فی التعمیق شرح الحاشی و حکم خبر الواحد اذا وجد شرطاً یوجب
العمل و لا یوجب الیقین و لا الطمانینه بل یوجب الظن و هو مذنب جلد الفقهاء و ذکر اثر اهل العلم و
من الناس من ابی جواز العمل بعقلانی امور الدین مثل الجبائی و جماعه من المتکلمین لا اخرافال
و نیز گفته در اقام غیبه فان ترک الممنی عنه و ضان ان کان الدلیل مقطوعاً به کتر کمال الضبط واجب
با شرطی لا اخره پس معلوم شد که ترک محظور نفس می بود چون دلیلش قطعی و واجب می بود چون
دلیلش ظنی بود و در اینصورت فعل محظور ترک واجب است و ترک واجب مکروه تحریمی است و ترک سنت
مکروه تنزیهیه است و لیکن مکروه تنزیهیه در منہیات مستفاد کتر یافته می شود مگر چون نهی از برائی شفقت
بود چون نهی از تو اصل عصیام و یا از جهت ارشاد بود بسوی اولی و بهتر چون لا تمدن عیسین الی
متغایر الآیه پس بر تقدیر صحت احادیث مذکوره غناء مکروه بکراهت تحریم یا بکراهت تنزیه و نهی

اصحاب کرام مردم را از تعقیب و زجر ایشان معینات را از آن چنانچه بالا گذشت از جهت آن بود که

اختلاف غناء و شعر اهل فسق و عشق بودند از جهت نص قطعی و اگر در حدیثش نص قطعی بودی برگزین صاحبان

واقع شده و آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم غناء و رباب مکرده بودند بقول و نه بتقریر و تشبه

بفقی منہیت و غناء و عراک مباح است آن دیگر است چنانچه دانستی در حدیث و فرق در میان غناء

اعراک مباح است و غناء اهل فسق و عشق که حرام است یا مکروه بر بعضی فقهاء پوشیده مانده پس بر دو

یکند دانند و آن خطا و عظیم است و آنچه در بیان مبین و سراج منیر در تحکیم غناء و زمر امیر و مانده افتاد و غیر

اگر ثبت نقد واقع شده است از سبک احادیث که بر ارجاحت غناء دلالت دارند قبل تحکیم وارد شده بودند

بود از آن بقول تعالی و من الناس من شئری لیسوا الحدیث منسوخ شدند و دیگر آنچه در فہارک الاحادیث گفته

حدیث عائشہ کہ در تعین جاریتین یوم العید بروایت صحیحین وارد شده است موقوف است بقول تعالی و من الناس

من شئری لیسوا الحدیث الایہ پس ایشان ہمہ در بنجا دو خطا کرده اند یکی آنکہ فرق میان غناء و عراک

غناء معروف اهل بیوانند دانسته اند و بر دورا یکی پنداشته اند و نمیدانند کہ غناء اهل فسق و سوء است

بنقض غناء و برگزین آن حضرت نشینده است و نه بوی از فرموده و حاشا کہ آنحضرت به منی و مخطور از

زمانه و یا خود کنند و یا بشنود چنانچه گذشت دوم آنکہ آیت مذکوره یکدست و بہ سورۃ لقمان یکدست

مکرر است

مگر عادت و ملوان مافی الارض من شجرة اقدم الی ثلاث آیات مدنیست نزد بعضی و قیل ازین یقین
الصلوة و یوتون الکروة هم بالافرة هم یوتون مدنیست و در تفسیر بیفوی گفته که انیقول ضعیفست
و بانی هم سوره لقمان باتفاق معتبرین یکدست و زفاف عاشرت و در مدینه منوره است باتفاق اگر چه بخش
در مکة معظمه بود و بدایت نماز عیدین و جمعه بعد از هجرت است چنانچه در سیر کازر دینی و غیره وارد پس حدیث
مذکور از عاشرت و دیگر دو حدیث در باب غناء از عاشرت که در بعضی فصول آیه خوانند امدان شاء
المد تعالی و احادیث غناء در اعوال چنانچه بالا مذکور شد و حدیث آن جاریه سوداء که تدنیف و تعین
نذر کرده بود بر سلاطین الخفرت از غزوه و حدیث آن جواریات که پیش الخفرت عند دخول الخفرت
در مدینه بعد از هجرت تدنیف و تعین می نمودند چنانچه در مولود عینی و جامع المعجزات و غیره ارکت
میز و اردست و این همه واقعات بعد از هجرت است و آیه کریمه مذکوره مقدم است و مقدم مانع تاخر نیست
و مع ذلك استدلال این در حرمت غناء بایت مذکوره هم خالی از ستم نیست چنانچه در انیس
الکون آقوال این که بکراهت غناء رفته اند بشنوس در مجمع البیادر مراده زمر و همچنین در شرح
عبدالحی بر مشکوة آورده اند که فقهاء میفایند که غناء بالالت مطبوعه حرام است و بجمود صورت آن است
و از زمان اجنبیه سخت کراهت آن انهی پس وارد از فقهاء و اینجا ابوحنیفه و احمد بن حنبل و مالک

بقوی و شافعی بر صحیح است و باقی اکثر فقهاء بر حرمت غناء اند علی الاطلاق و شیخ عبدالحق و ذهاب
 عیدین از شرح مشکوٰۃ گفته که قول صحیح از امام اعظم کراهت تعین و تدفیف است نه حرام مطلق و
 و مذنب امام احمد بن حنبل بن کراهت غناء است چنانچه کتب مذنب دی گوایس میدهند و بچند
 کتب دیگران از حرمت غناء نقل میکنند ایشان برای تأیید مذنب خویش بر دو غنیۃ الثعالبین
 لغوث الثعلبیین شیخ عبدالحق در جیلانی قدس سره در مذنب ویست و در آن کراهت غناء و رقص
 و قصب از امام احمد مذکور است نه حرام و گفته که در غناء و شوران طبع و بیجان شهوت و میل بسوئی زیاده
 و رعوت نفس و طرب و ذمات دست میدهد پس لاجرم مکروه باشد و شوران برخاستن غناء
 و مراد اینجا جولان طبع و بیجان بر انگیزتن و رعوت حماقت و سستی و ذمات فرومایگی و قیون
 شافعی و مالک در کراهت غناء در وقتای بزمی از کتاب الارشاف للشیخ الملک الدین مذکور است
 و در بلاغ مبین گفته بیک قول شافعی و بیک قول مالک غناء مکروه است و در معارف العلوم
 از محیط آورده که عند بعض العلماء ای بعض العلماء الحنفیه غناء مکروه است دیگر بدانکه اگر
 غناء بنص قطعی حرام بودی چگونه امام حجة الاسلام ابو حامد غزالی باکی تقوی و در عود و تجار
 در جمیع علوم مجاوز آن رفیق و مرام هنوز اینجا سخن با قییت و آن نیست که تو در تمام و من ان من
 در غزالی

۳۹۲
فیرتس لیسو الحدیث ظاهر در تحیم و نهی هر لیسو حدیث است که معنی بصلوات بود و حق است
در حق غناء چه غناء باسم دیگر مخصوص است چنانچه آیت سرقة ظاهر است در قطع ید سارق حق
در حق طار و نباش پس نظر کردیم در غناء که بچه سبب باسم دیگر مخصوص شده پس یافتیم که سبب
زیادتی نفع و لمن باسم غناء مخصوص شده است پس غناء خود لیسو حدیث است مع زیادتی نفع
و لمن که سبب آن زیادتی تبدیل آتش شده است پس چون لیسو حدیث سبب تفصیل الناس
بود لقوله تعالی فیصل الناس بغير علم پس غناء بطریق اولی سبب تفصیل الناس بود پس حرمت غناء
بطریق اولی بود چنانچه قطع ید طار بطریق اولی ثابت میکند از قطع ید سارق بسبب زیادتی
بر معنی سرقة که بدان تبدیل اسم سارق بطار شده است و عدم ید نباش ثابت میکند بفسقان
در معنی سرقة که بدان بفسقان باسم نباش مخصوص شده است پس حرمت غناء برین قاعده ثابت شده
پس این آیه اگر بر ظاهرش حمل کرده شود و مع دلت نزلش در نفی حارث بود مخصوص نمی گردد
بل لیسو حدیث که نفی حارث ید داشت چنانچه قوله تعالی لا تقتلوا الصيد و انتم حرم جمیع صید برآ
تناول است مخصوص بجا حوش نیست با وجود آنکه نزلش در ابوالیسر است که بر نیزه حار حوش
شکار کرده بود و اگر آیت مذکوره را ما و له گویند و لیسو الحدیث بغناء تا و لکنید یا بمغنیای ذوات

بهو الحدیث تاویل کنید بخبر واحد یا بقیاس ظاهر ظاهر نماید بلکه مآول گردد در تحقیق شرح حاسی آورده
 الظاهر والنص اذا حمل علی بعض محتملة صامو لا بلا خلاف پس است مذکور نص در استواء بهو الحدیث
 است و ظاهر در تفصیل الناس بهو الحدیث یا ظاهر است درین هر دو نص است در تحریم بهو الحدیث لان النص
 ماسبق الكلام لاجله او ما یزاد بیا علی الظاهر بقیمة تقرن باللفظ من المتكلم من غیر اللفظ علی احتمال
 القولین فی النص پس چون خبر واحد یا بقیاس بهو الحدیث را القباء یا بمعنیات تاویل کرده شد و حکم
 مآول موجب عمل بولیت مع احتمال العطف پس قطعی نمائید بلکه ظنی شد پس برین تقدیر غناء مکره و مکروه
 و جاهد حرمت او کافر گردد و جمیع انواع مآول همین حکم دارد و چون بعضی وجوه شرک ترجیح یابد بدلیل
 ظنی بر باقی مآول گردد و خفی و مشکوک و مجمل چون زائغ گردد خفاء هر یک بدلیل ظنی چون خبر واحد و قیاس
 گردد چون ظاهر یا نص بر بعضی محتمل آن جعل کرده شود بدلیل ظنی مآول گردد و حکم جمیع انواع مآول و موجب
 بر ثابت بولیت و جاهد او کافر گردد و تحقیق فی التحقيق شرح الحاسی در تقدیر اول حرمت غناء بدلیل قطعی
 و جاهد او کافر است و اینهمه بحسب قواعد اصول فقہ گفته شد و الله تعالی اعلم بالصواب فصل سیم در بیان خطر
 معارف در امیر که آلات غناء اند بدان ای طالب صادقی که چنانچه اختلاف در غناء است که اگر شر
 حرمت غناء اند و بعضی بر کرامت تحریم غناء اند همچنین اختلاف است در آلات غناء پس آنرا مکرر حرمت غناء
 الله اند

رفته اند بر حمت آلات غناء هم رفته اند خواه نواختن آن آلات با غناء بود خواه بی غناء یعنی نواختن

آن آلات در هر دو حالت حرام است و آنرا که بر کراهت غناء رفته اند گویند که نواختن آلات غناء

مجرد از غناء مکروه است و مع غناء حرام است این اجتماع کراهتین کراهت غناء و کراهت نواختن

الآت آن حرام میگردد که از فهم من شرح مشکوٰۃ للشیخ عبدالحق ومن بعض مواضع من مجمع البحار و آلات

غناء را بغیر این ساز نماند گویند و همه سازها بر دو نوع اند نوعی بدم می نوازند این بردمان نمی نهند

و بدم می نوازند و نوعی دیگر بدست می نوازند و این نیز بر نوعین است نوعی تارها و فولادها و غیر آن

اند که بر چربی کشیده می بندند و نوعی دیگر پوست بعضی جانوران است که بر چربی تپی میانه می چسباندند و

معارف بر هر دو نوع شامل است و گاهی بنوع نای مخصوص میگردد ولیکن در احادیث هر جا که لفظ معارف

آمده انچه اسم آلات غناء است خواه آن آلات که بدست نوازند و خواه آن آلات که بدم نوازند چنانچه

اهل حدیث بآن تصریح می کنند و آن جمع معروف است بکرم و سکون عین هم در فتح زوابع و در آخر فاء است

القی بآن غناء کنند و در قاموس گفته معرف بر وزن منبر است و جامع عرف است بر خلاف قیاسند

معاصرین و مساوی جمع حسن و سوء پس عرف هم بمعنی معرفت چنانچه وصف بمعنی خبریکه بآن وصف

کرده می شود چون عالم در قول ما رجل عالم ^{قال} کذا پس برین تقدیر جمعش معارف است و نیز عرف بمعنی لعب

معارف و معنی مطلق لیسوس آمده است و نیز معروف بمعنی سازی معروف که آنرا بفارسی چغانه می‌نامند.
 فارسی و عینی معجز و بهندی مُنْدُل گویند که از فی شیخ المسکوة و کشف اللغ و در فرهنگ رشیدی گفته‌اند
 بفتح جیم و حیثیت مانند مشتبه مذاغان و جلاخان که سرانرا اشکافه جلاجل چند دران تعبیه کنند و اصل
 را بدان نگاه دارند و پرده چغانه پرده است از موسیقی پس حاصل کلام آنکه معارف اینجای معنی مطلق
 ملاهی آمده است یعنی آلات لیسوس و غناء اگرچه در موضع دیگر بمعنی چغانها و بمعنی مطلق یارنها و لیسوس
 بمعنی ملاهی که بدست نوازنده آمده است و در قاموس گفته معارف ملاهیست مانند عود و بربط و طبل و نور
 و اما از امیر جمع زمار است و آن الکلیت میان بی که بدم می نوازند و اکثر انواع آن از چوبی سازند
 و زمر و زمره بر دو مصدر اند بمعنی زمار نو اخت و بزمار سرانیدن و در قراح گفته یقال رجل زمار و لایقال
 رجل زمار و امرؤ زماره و لایقال امرؤ زماره و اما زماره تخفیف هم مصدر از شیخ عبدالحق گفته که بمعنی
 زمار نیز آمده است و در مجمع البحرین زماره و زمار هر دو بیک معنی گفته بدانکه زمار بفارسی نای یا لیل
 و نای و بالواد و بی بفتح نون و سکون یاء و لیکن بی آن چوب است که در اصل خلقت بی بود بغیر عمل مردم
 و بمعنی قصب جواری و بویا و غیر آن و بمعنی کلک قلم و غیر آن نیز آمده است و اینجا مراد معنی اول است
 و اما نای و بوا و نای بیای بر چیزی دراز که بدم نوازند خواه از چوب سازند خواه از غیر آن خواه بی در اصل

خلقت بود خواه بعمل مردم پس بوق نحاس را و شهناء را نی نمیتوان گفت و نیز نادر بالواو بمعنی
 میراب آب که آنرا نادران نیز گویند و بمعنی جوئی آب شنب و باریک و بمعنی کشیق خرد که آنرا باریک
 رزوق و تباری ضوق گویند و دواوش بهره نیز بدلی می کنند و نای بیاء بمعنی گلو و حلقوم و دیگر
 معانی نیز آمده است و یایش را بهره نیز بدلی میکنند و این معانی اینجا وارد نیست و اما چنگل را نادر
 نی توان گفت چه اگر چه آنرا نیز بدم می نوازند ولیکن تار دارد که آنرا بدست مینوازند پس اصل کلام
 آنکه معارف متداول است و مراد از او شل است بر جمیع ملایم را که بدم یا بعمل دست می نوازند و آواز
 می کنند و جرس نیز معرفت زیر آنچه عرف و عزیز در اصل لغت آواز جرس که بسبب از باد پاشیده
 شود و آواز جین و آواز باد کدخ العاموس و مراد از نوعیت از معارف اکنون بعضی احادیث در
 بنی از معارف وارد شده اند بیان کرده می شود و عن ابی عامر او ابی مالک الاشعری قال سمعت رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم یقول لیکن من اتقی اقوام یتحدون الخ و الخیر و الخیر و الخیر و الخیر
 الخیر رواه البخاری و التحدیث در از نیست و شک کرد بخیری در روایت خود که از ابی عامر است از
 ابی مالک هر دو اشعری اند که ذاتا قال الشیخ عبد الحق و خرد در صدر اول و ثانی از صوف و بر ششم می ساخته
 و آن مباح بود صحابه و تابعین آنرا پوشیده رند و اکنون متعارف است که خرتمه از بر ششم می سازند

و آن درین زمان نوعیت بوزیر و عطف حریر بر خز از قبیل عطف عام است بر خاص پس این حرکت
 بمعجزه از غیب خبر دادند که خرم حرام خواهد شد باینطور پس چند گروه از امت من این پر چهار منبیا قیامت
 را از سر سواد متابعت نفس شیطان حلال دانستند و احتمال حرام کفرست بالاتفاق اعادنا الله و زیاده
 التحقیق فی الشروح و عن بی امانه قال قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی له و صجه وسلم ان الله تعالی یغنی
 رحمته للعالمین و یدعی للعالمین و امیرین بری بحق العارف و المزمیر الحدیث رواه احمد و محقق سید بودا و
 و تمام محو ساختن و در کتب فقه مذاهب اربعه مذکور است که بشکستن آلات ملائیس ضمان لازم نمی آید و
 جنایت بران حدیث و عن نافع قال کنت مع ابن عمر بن الخطاب فسمع من ارفع اصبعیه فی اذنه فیاو عن
 الطریق الی الجانب الاخر ثم قال لی بعد ان بعد یا نافع هل تسمع شیئا قلت لا فرفع اصبعیه من اذنه قال
 کنت مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی له و صجه وسلم فسمع صوت یراع فضع ثمل ما صنعت قال نافع و
 کنت اذ ذاک صغیر و رده احمد و ابوداود و یراع یفتح ن و در کتاب مناقب ایلیت آورده که
 امام علی رضا فرمودی خود را دید که آواز ساز و تعنی می شنید پس چون نزد امام آمد او را خبر و
 منع فرمود او گفت یا امام در سماع اصوات گوش را چه مضائق است فرمود که نشنیدی قو حق سبحان
 و لا تقف بالیسک بر علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنده مسئو لا و فرمود اگر تو در آن حالت

مردی بجهت جاهلیت مردی و من برخانه تو بر گزینم از کلام او است فارسی
 آیت که پس روی مکن چیزی را یعنی در پی اکتب چیزی مرو که علم نداری تو بوی یقین یا بطن
 غالب بدلیل شرح یا بدلیل قیاس مکتب از شرح که آن چیز ضار است یا نافع است قبیح است یا حسن
 بدستگوش چشم و دل که خط خود میگیرند از چیزی بی علم نفع و ضرر و حسن و قبح آن چیز هر یک از
 آنها پرسیده شوند از احتیاط خود بی علم بآن چیز پس معلوم شد که بر شبهات عتاب خواهند چنانچه
 وارد است علامها حساب و حرامها عذاب و شبهات عتاب و عن ابن عباس رضی عن رسول الله صلی
 الله تعالی علیه و آله و سلم قال ان الله تعالی حرم الخمر والمیسر والکوبة وقال کل مسکر حرام قیل
 الکوبة الطبل رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر رضوان الله تعالی علیه و آله و سلم
 بنی عن الخمر والمیسر والکوبة والغیراء والغیراء ضرب تعد الحیث من الذرة یقال لها الکسکرة رواه ابو
 والکوبة بضم کاف قیل طبل چنانچه صاحب مشکوٰۃ از بعضی رواة خود آورده و قیل بریط و قیل نزد و در شرح
 جامع الاصول گفته که طبل صغیر که دوسر دارد که اقال عبد الحق و احتمال است که کوبه فارسی باشد و چند الفاظ
 فارسی آنحضرت بر زبان مبارک خود در بعضی اوقات رانده اندشید که از الجذیه میگوید باشد و آن چوبی است
 که بدان طبل و دف و نقاره و مانند آن بگویند یعنی آلت نواختن آنها و کوس هم گویند و در ادب و در حرمت

صورت آنهاست که باستخوان آنت حاصل می شود و کوس بمعنی کوبه و نقاره و کوفتین آمده است و عن ابی هريرة

قال نهى رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم عن ثمن الكلب وكسب الزنارة رواه في شرح السنة

وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لا تصيب الملائكة رفقاً فيها كلب ولا جرس

رواه مسلم وعنه ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال الجرس من امار الشيطان رواه مسلم

و چون جرس جنبش جزش جمع آمده دیگر بدانند ظهور قیامت و معارف و خرد در اسلام از کبار علما مایات

که عند ظهور آنها مصائب و ممالک در عالم سپید خواهد شد چنانچه حدیث ترمذی از ابی هريرة ناطق است بان

وان حدیث طویل است و در آخرش این الفاظ است و ظهرت القينات و المعارف و شربت الخزوع

آخر هذه الامة اولها نار تقبض عند ذلك ريحا حراء و زلزلة و حنقا و سحبا و قد فاء آيات متابع كقظام

قطع سلك متتابع و احادیث ازین قبیل در اشراط الساعة در کثر الاعمال بسیار وارد شده اند و حدیث ما نا

من دولا الله دینی در کتب نقد چون بدایه و کافیه و غیرها از شرح و فتاوی کثیر الوقوع است و در هر دو

دال مبدل هو و لعب اعنی بازی و حرف ثمانت در آخرش وارد بود و آن محذوف شد پس مثل میور گشت

و گاهی مثل عصا می آید و در ترحیح گفته یقال نهادر اصل عصا و در مثل دم و در جمع الیها گفته که در اصل

روی بود چون فدی یا دون بود چون بدن پس محذوف الا خوشه و گاهی بر اصل هم استعمال کنند و در نهی

دو مضاف بعد من مقدار اندکی لفظ اهل بعد من اول دوم اشتغال بعد من ثانی پس تقدیرش چنین است
 ما نامن اهل دو لاله دمن استغای و فقهاء این حدیث را بر تحریم غناء و معارف و سایر الملامی و در
 چون رقص و تصنیف و تدنیف و طنبور و بریط و رباب و قانون و زمار و چنگ و طبل و بوق و دوت
 از جهت تفاخر الی آخر ما قبل و در نصاب الحساب در احراق المعارف یوم العید فی مصلی العید بای
 مستقل عقد بسته است و آنرا بچند دلائل جائز داشته است و عرض در احراق المعارف در یوم عید که
 یوم مجمع عوام و خواص است شهر اعلام مردم است از جهت زجر و توبیخ مرتکبین ملامی و برکت
 نقد متون و شروح و فتاوی مشحون اند بتقیح تعنی و معارف و زامیر و تحریم آنها و تشیع
 و تفسیق اهل آن و تبدیع ایشان و الداعلم بالصواب فصل چهارم در بیان آنچه مستثنی است
 از حرمت و تحریم در باب غناء و معارف پس از آن مستثنیات بعضی بالاتفاق مباح است
 و بعضی نزد بعضی مباح است و نزد بعضی نه از آن جمله یکی تعنی اعراب است بطریقه در آن ذکر
 فواشش و مکررات و ذکر فراق و درصال اهل مجاز بنود چنانچه تحقیقش در فصل اول گذشت که آن
 نوع غناء را آنحضرت خود شنیده است و تقریر نموده است و چون در عرف عجم آنرا غناء نمی گویند
 پس اکثر فقهاء آنرا تعرض نموده اند و گفته اند که غناء حرام است یعنی غناء متعارف حرام است

س
 بی آرند و در فتاوی مبتنی
 استماع الملامی در محرمات
 شمرده و از جامع الزمیر

و بعضی متاخرین از فقهاء بکبرت غناء در اعراس و اعیاد تصریح نموده اند چنانچه در لغت
 الاحساب وارد است با وجود آنکه آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم درین مورد
 خود شنیده اند و تقریر نموده اند چنانچه در فصل اول بتفصیل تمام گذشت پس اگر مراد ایشان غناء
 معروفست پس آن حرامست در جمیع احوال چه در عید و چه در عرس و چه در غیر آن بالاتفاق و مراد
 از اباحت غناء غناء اعراسست نه غیر آن و غناء اعراس علی الاطلاق مباحست ولیکن در غیر اعراس
 شادی غالباً نمیگویند و اگر مراد ایشان همین غناء اعراسست و حرمت آن از جهت تشبیه
 بایل فسق پس آنرا وجهیست چه تشبیه بمباح بحرام مباح هم حرام گردد و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول
 صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم من تشبه بقوم فهو منهم راه احمد و ابوداود و ترمذی و در اتقوا
 مواضع الهمم پس حدیث احمد و ابی داود و راجع فقهاء مذاهب اربعه قبول کرده اند و علی
 میکنند بروی در مواضع کثیره در فقه و این حدیث معارض احادیث دیگر که در اباحت غناء در
 موارد مخصوصه وارد اند نمیگردد که آنها بر اباحت اصله دلالت دارند و این حدیث بر کراهت یا تحمیم
 عارضی که از جهت تشبیه بر مباح اصلی طاری و لاحق شده است دلالت می دارد و قانون اصول
 نیز این را ترجیح میدهد و اذا اجمعت دلیلان متعارضان فی الخطر والایات فی شیء قدم دلیل الخطر علی

دلیل الایاقه و لیکن در وجه تشبیه سخن است چه در معانی هیچ تشبیه نیست چه غناء معروف و در غرض
 طبائع اهل نفس و عشق است در آن ذکر فواحش و منکرات و قصص اهل عشق می بود چنانچه بگوید
 مرات دانستی و در غناء اعراب ثناء حق و محامد اهل حق و اهل شجاعت و در اعراض اعتراف
 بنعمت خدا تعالی میباشد چنانچه "ولولا الحذیطة السواء لم یسمن عذاراکم"، ولولا الذنب الاحمر
 لم یحیل لواءکم، و اگر تشبیه در رفع صوت بر تنم گویند چنانچه از انصاف الاحساب معلوم می شود
 پس در رفع صوت بر تنم هر دو نوع مشترکند و لیکن در نغمه و لحن متغایرانند که هر یک بنوع دیگر
 در نغمه و لحن و شاید که اینقدر تغییر را اعتبار نمایند و انصاف است که السلاوة فی الدعوی و
 الوریع و الاجتناب عن التبتها مع ذلک هیچ مقصود از مقاصد دینی بر جماع غناء موقوف نیست
 و لیکن اینجا اشکایی دیگر سخت تر است که انرا ایندفاع نمی توان کرد و آن اینست که اگر انعقد تشبیه
 که رفع صوت بر تنم است کافی بودی در تحقق تشبیه و مع ذلک آن محفوت مع علم آن چگونه غناء
 اعراب را خود شنودی و تقریر نمودی و تقریر نمودن الحفوت دلالت دارد بر عدم تشبیه در مقصود
 و تشبیه بین شئین تشابه در صفت است در جمیع جهات آن صفت و اینجا تشابه در رفع
 صوت است از جهت رفع و از جهت تر تنم نه از جهت نغمه و لحن که لایحقی پس در میان هر دو نوع تشابه

نماند بلکه تناسب ماند پس تشبیه و تماثل دیگرست و تناسب دیگرست چنانچه تحقیقش در فصل
دوم از باب اول گذشت نمی بینی که یقیناً صوم یوم عاشوراء مکرره است از جهت تشبیه به یوم پس
الاحفوت فرمودت مخالف بود و کند باینکه یکروز پیش از روی یاپس از روی هم روزه دارد تا دوروزه
شوند و یقیناً دور گرد پس تعیین یوم عاشوراء که صفت صوم است باقی است و ظرف صوم مطلق
یوم است نه تعیین آن و تعیین یوم همان تعیین صوم است فیقال صوم معین و یوم معین و آن تعیین
بر دو وجه است یکی بوجه یقیناً چنانچه شمار بود دوم بوجه النظم صوم دیگر بوی و باینقدر تغییر
تشبیه منفع شد و باینکه دانست آنچه بعض متاخرین از فقهاء مردم را از غناء اعراب در اعراض و اعیاد
نهی و زجر می کنند آن غناء است که در آن ذکر الله تعالی بتبریح می آید ذکر مدائح انبیاء و اولیاء
بتبریح و یا موعظ بتبریح بنود بلکه در آن مدائح اهل شجاعت و ذکر تنعم و تملذذ دنیاوی بود و یاد آن
کلام لا یعنی بود از قصه ها و یاد آن می آمد الله تعالی و مدائح الانبیاء و الاولیاء و موعظ بود و لیکن
بالحیث موسیقیه و لغات بر تو این موسیقیه بود اما چون در آن می آمد الله تعالی و یا مدائح الانبیاء
اتباع ایشان از جهت و روح و تقوی و یا موعظ به ترغیب و ترهیب و اسوای قنایت بتبریح بود و
مع ذلک بلکن سرود معروف و منقذ سرود معروف بنود بلکه بلکن دیگر و نغمه دیگر بود و سماعش از زمان نوزاد
امکان

۴۰۴

و مکان لطیف و طاهر بود و ستم بگوش و جان شنود پس در شنودن و گفتن این نوع غناء
بیش اختلاف نیست و این نوع غناء بالا جماع مباحست چه همه اهل الله تعالى از علماء و فقهاء
و محدثین و شیخ اهل ورع و تقوی می شنوند در محافل و مدارس و خانقاهها ایشان
در جمیع احیان چه در ایام ذریچه در غیر آن و ایشان از آن غناء نمی گویند بکدر می گویند و در
عرف عوام مردم از اهل سند مولود گویند و این نوع غناء ذکر الله تعالی است که اهل تقوی را جاذب می شود
بسی محبت حق و محبت رسول وی و آنچه در حدیث دلیلی از آن گذشت ان الغناء و اللهو ینبیان
النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب و الذی نفس محمد بیده ان القرآن و الذکر ینبتان
الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب گواه این معنیست چه محبت حق سبحانه و تعالی و محبت رسولی
شرط تکمیل ایمانست و مراد از محبت که شرط تکمیل ایمانست محبت صحیحست نه محبت فاسده و تفسیر صحیح
و فساد محبت در مجلس گذشت و کلام موعظه حسنه بصوت حسن بلجن حسن سمعت تر تا اثر دارد در جذب
القلوب لاطاعة المحبوب و الاعراض من دار الغرور لدار السرور و در حدیث بخاری آمده ان
من الشعر حکمة و ان من البیان سحرا و در تاثر کلام حسن بصوت حسن چون جادوست این تشبیه
در سرعت تاثرست و تحقق آن و تاثر بکبریاست و تاثر کلام حسن حسنه و در حسن و قبح تشبیه نیست

چنانچه عشاء معروف رقیه زناست چنانچه گذشت القاء رقیه الزنا همچنین این نوع عشاء انون محبت
 الهیست ۱۳ ابراهیم و تقوی را فاما الدین آمنو از ادبهم ایمانا و هم سببشرون و اهل سوارا بخیر ناسادی
 افزاید و اما الدین فی قلوبهم مرض قرادتهم حبالبه جسم و فرق میان لغه و لحن آنست که لغه آواز است
 نرم و خوش چنانچه گذشت و آن باعتبار سه و قهر و سرعت و بطو و دقت و وصل و حرکت و سکون
 و تشدید و تخفیف مختلف میگردد و لکن تطرب الصوت و ترجیع در آنست چنانچه از جمیع البهار گذشت
 و در قراح گفته تطرب کشیدن آواز و سیکو کردن آن و ترجیع گردانیدن آواز در حلق از جهت تمییز
 آن چنانچه همه بالاء گذشت و لکن موسیقی خرد این سی الحان اند بر قول مشهور و قیل سی و یک لحن اند
 و قیل غیر ذلک و الحان موسیقیه فلاسف استخرج کرده اند و بر لحن را نامیست علاحده چون از ایشان شنیده
 اینجه جمشید اورنگی باغ شیرین تحت طاقی حقه کاوس راج روح رامش جان سبز در بنر سردستان
 سرو سبی شاد در دان مردارید بشیر ز شب رخ نقل روی گنج باد آورد گنج کاو گنج سوخته کین ابرج
 کین سیاوش ماه بر کوکان مسکانه مرداء (شادان) مسکانه مهر کاین ناطوس نوبهاری نونین باده
 نیروز پنجیکان این سی لحن در فرهنگ رستنیی جمیع ذکر کرده و در مفردات لغات نیز ذکر کرده و گفته
 که در موبد شیخ نظامی ازین ۲ الحان که این جمشید و راج روح و نوبهاریست ینا آورده و بجاء آنها چهار
 دیگ

۲۰۴

دیگر آورده ساز نوزده و غنچه کبک دری و فرخ روز و کیمس روی پس برین تقدیر سی و یکمین
 خسروانی می شود و اینها را الحان بارید و نوازهای بارید نیز گویند پس الحان را باریس نواز گویند خوشن
 یعنی خوش نواز و دوازده پرده های موسیقیه است و در رشتی گفته که پرده رشت را گویند که برده
 سازهای بند برای نگه داشتن انگشتان و برای حفظ مقامات موسیقیه و بکثرت استعمال مقامات
 را نیز گویند و در کشف لغات پرده و مقام در علم موسیقی مترادف گفته و آن دوازده پرده ای مقامات
 راست شباب بوسلیک عشاق ریز بزرگ ریز خورد نهادند عراق باجری حسینی
 ربائی نوا و بیت و چهار شعبه است کذافی کشف اللغات و سی لحن مذکوره همان الحان اندک
 مطرب بارید پیش خسرو و وزیر می نواخت و الا الحان موسیقیه بسیارند و برسی موقوف نیستند چون
 سازبان و رازیان و راه بقا و راه قلندر و مویه زال و ناردین و نارسیرین و ناز نوز و نواز خیاک
 و نواز چاکوک و نواز خارکن و نوزوز و نواز علقاء و اشال و تک و بارید بهر دو با و تازی و با و
 ثنائی مفتوح است و در چهارگیری مضمون گفته این خطاست نام مطرب است از توابع جرم که سرود خسروانی
 که آن سرود است مسیح در بزم خسرو و وزیر هر زین نو شیر و ان میگفتی و انش مرگست از بار یعنی زخمت
 و از آن و بدیع خداوند که پرویز او را زخمت داده بود که هر وقت که خواهد در مجلس خاص آید و بغیر از آن

در مجلس داخل شود و از فرزند ابراهیم شاهی معلوم می شود که سیه و شفقت نواز، موسیقیست که
از آواز ققنوس گرفته اند چنانچه گفته ققنوس و ققنوس رغبت بغایت خوش رنگ و خوش آواز
در مقامش سیه و شفقت سوراخ است و در بلندی کوه مقابل دین نشیند و می سراید و بر آوازش
رغان شیفته شوند و گرد آیند ایشان همه را گرفته خورد و چون عمرش به هزار سال رسد خدا را همین جمع
دوران نشیند و می سراید پس مت گردد و بستی هر دو باز و خود برینم زند پس از تنش التیج هم
بیزم و خود هم همراه بیزم سوخته خاکستر شود و از خاکسترش بیضه پدید آید و از آن بیضه مرغی مثل او
پدید آید و تناسل او بر همین و تیره می بود و این مرغ جفت ندارد و در آوازش وی در کی زمان
موجود نمی باشد و علم موسیقی از آوازی گرفته اند انشی و مثل آن در کشف اللغات گفته اند که بیا
هزار خدا را همینم هزار پستوار گفته و گفته که از هر سوراخ از سیه و شفقت سوراخ آوازی علاوه
خوش و لطیف می بر آرد و در آوازش گفته که چون باران بار دیران خاکستر از آن بیضه شود و در طوفانی
گفت که ققنوس طایر است بر شکل لط و در نواحی ملک هند پهن مقام هفت سوراخ در مقام دارد و از
سوراخ آواز بهقا دگونه بر آرد و در آوازش مطول شرح تلخیص المفتح تحت قول الماتن بیت
والذي حارت البرية فيه، حيوان مستوحش من جاد، مانند این قصه آورده اند چنانچه گفته اند

القنصل طاهر حسیم عظیمه الحجت یغزب به الشرف البیاض له مقارطویل خلقه الله تعالی فردا
 واحد الی آخر ما قالوا و اگر کشف اللغات معلوم می شود که تقنصل موسیقار نیز گویند چنانچه
 گفته که در سنه علم موسیقی است که موسیقار غنیست که در مقارش سوراخها اند و از آن
 سوراخها اصوات گوناگون می برآورد و علم موسیقی از آن اخذ کرده اند و تقنصل بضم
 قاف اول و سکون قاف ثانی و ضم نون و واو ش گاهی حذف کنند و گاهی سلا
 دارند و لفظ ترکیبست و در فارسی آتش افروز گویند چنانچه در فرنگ رشید است و
 لیکن در ماده تقنصل آتش افروز گفته که تقنصل بلغت بویاییست و بوی بیضاء گویند
 و موسیقار معلوم نیست که در کدام است و سازی از آوازش گرفته اند آنرا هم موسیقار گویند
 و این تطویل از جهت آن آورده شد که علم موسیقی علمیت کثیر المسائل و المباحث و الحان
 موسیقیه جز بر ما بر آن فن ظاهر نیست پس ضابطه در شناختن مشابهت در لحن میان
 غناء مباح و غیر مباح باینطور است که غناء معروف که آنرا سرود و راگ گویند در هر اقلیم هر لحن
 آنرا چنانچه الحانت مخصوص بدان در آن لسان است که چون کسی را قصد غناء مباح است از لحن
 سرود غیر مباح که در اقلیمش معروف است احتراز کند و هر لحنی که داند که این لحن از الحان غیر مباح

از آن هم احراز کنند اگر چه در اقلیم دیگر بود و همچنین سرای که نمیداند که این لمن از الحان موسیقی است
 چه چهل و نوزده اسلام در اکثر سائل عذرت بالا جماع پس حکم تشبیه فعل بفعول دیگر گفتن
 شده در حکم شبه است و قتی تحقق گردد که فاعل حقیقت شبهه در حکمش میداند و الا لا و در
 حساب و خسر آورده و الجمل عذر فی موضع الاجتهاد الصریح و فی موضع الشبهة پس حاصل
 کلام غناء مخطور نگویید و نشنود و نه بخنی مثل خودش بود بقصد دیده دانسته برارد باز رجوع کردیم
 بمقصود خویش و دیگر غناء مباح میگویند و مسافر و مجبور را در غریب فراق زده را و اینست قول
 شمس الاثمه خرسی قد سره و تبعه جماعة من العلماء کما صرح به فی کتب الفقه و در فتاوی بر نه گفته
 نزدیک شمس الاثمه خرسی اگر سرود کند برای خود از جهت دفع وحشت چنانچه غیر نشنود بک نیست
 و نیز میگویند که تعین از جهت فصاحت لسان و نظم فوایق تصحیح نمودن بآن لا باس است بدانکه تعین
 از برای دفع وحشت اهل غریب و از جهت فصاحت لسان این هر دو را بعضی فقهاء و بعضی از محدثین
 رواداشته اند و لا باس به گفته اند چنانچه شمس الاثمه خرسی بگوید از اول تصریح نموده و آنچه از این مالک
 روایت میکند که داخل شدم بر برابن مالک و او تعین میکرد چنانچه در معارف العلوم است تعین او محسوب است بر
 دفع وحشت یا بقصد فصاحت لسان و برابن مالک از زبانه میبارد و جماد ایشان بود و از سائر علماء دین

بر دو مورد صحیح روی نشده است نه منع و نه رخصت مگر شیخ الاسلام خواهرزاده که او درین بار دو

مورد مکروه میگوید که انی معارف العلوم دیگر بدانکه طبل مسافران و طبل غازیان مباح است

پس طبل غازیان ذکر کرده است اباحت آنرا شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ در باب تصاویر در ذکر

اباحت طبل سفردرقاوی بر هفت است و نیز در ققادی بر هفت بوق حمام و دف عروسی چون در آن جواب

نمود و طبل سفردجنگ سفردنوبت بعد العصر برای اشارت بنفخه اولی که نفخه فوج است و بعد العشاء برای

اشارت بنفخه ثانیه که نفخه ابلار است و بعد نصف الیل برای اشارت بنفخه ثالثه که نفخه یغث و ثلث است

مباح و جائز گفته و درین هیچ اختلافی ذکر نکرده شاید که در اباحت اینها اختلافی نباشد ولیکن شیخ عبدالحق

در شرح مشکوٰۃ گفته که در عرب دف اختلاف است بعضی گفته که حرامست یا مکروه است مطلقا و در بعضی

مباح است مطلقا و صحیح آنست که مباحست در بعضی احوال چنانچه عید و قدم و نکاح و حرامست در غیر آن

پس معلوم شد که چون در اباحت دف عید و دف قدم و دف نکاح با وجود آنکه احادیث صحاح در آن وارد است

بعضی فقهاء اختلاف کرده اند شاید که در باقی هم اختلاف کرده باشند اکنون بیان اباحت عرب و در آن

و قدم و نکاح از احادیث شود و مذنب صحیح نیز همین است چنانچه شیخ عبدالحق گفته اگر چه اگر فقهاء

بر خلاف آن رفته اند برای رفع نام و نشان ملایمی و معارف و سد باب آنها تا از قلوب مردم نیانسیا

مخدوم عبدالمجید

قال فی خزنة الروایات
فی شرح المتفق زدن در عید و میل
برای بازی بهوار نفس بغیر قصد شریعی
حرامست و فی جائیه الزدنی التخصیص فی
نفسی ای نفی ماعدا و فی الکافی التخصیص فی
الروایات بدیل علی نفی حکم ماعدا بآیه
وفی الجلیب جائیه بدیل علی نفی ماعدا بآیه
فی الروایات بدیل علی نفی ماعدا بآیه
فی هذه احوال التخصیص فی
فما یكون بغیر الیه و بدیل علی نفی ماعدا بآیه
لا یكون حراما علی مذنب یا حراما فی بعض احوال
وفی خزنة الروایات ایضا فی بعض احوال
وفی قول المدعی لیس فی قول المدعی بآیه
صحیح لم کان فیفس فی یوم الفطر یعنی
صالحی لیس فیفس فی یوم الفطر یعنی
صالحی لیس فیفس فی یوم الفطر یعنی
فقط در نماز عید و در روز عید و در روز عید
و اعلام انهم ما ذرا لیس فی یوم الفطر
الطبل مکروه فی دار الحلب لاجتماع الناس و
رستة و هم یجوز ذلک فی دار الاسلام و
فی نفیم الاولان لا یبایعهم فی هذه الطبول التي
یضربونها لیس لاجتماع الناس لایها لیس
یطبلون بالیهو انهم یمنون ایدیل علی ان
عرب بالطبل الذي لیس بالیهو یجوز ذلک
مخدوم عبدالمجید

وكان لم يكن شيئا مذكورا شديداً اباحت تدفیف در یوم عید از حدیث عائشة رضی الله عنہا که در فضل اول
گذشت معلوم گشت و آن حدیث قویتر تحت سب چنانچه دانستی و قدوم آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله
و صحبه سلم در مدینه افضل اعیاد بود در حق اهل مدینه و عن انس قال لما قدم رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
المدينة لعبت الحبشة بجرهم فخالقهم و مر راه ابوداود و فی رواية الدارمی قال لما رأيت يوماً قط كان
احسن ولا أضوء من يوم دخل علينا فيه رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم و ما رأيت يوماً كان
اخب ولا اظلم من يوم مات فيه رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم و فی رواية الترمذی قال لما
كان اليوم الذي دخل فيه رسول الله المدينة اخلاء منها كل شيء فلما كان اليوم الذي مات فيه اظلم منها
كل شيء الحديث و مراب بکرماء مہد جمع جری بفتح نزه خود و دشمنه و در علاج گفته جری جوب دستی و
تا زیاده که اقال الشيخ عبد الحق در شنه بمعنی خنجر و شفه و لعب جولایی به خوف در پیش آن حضرت
عند قدوم در جامع المعجزات و مولود عینقی و سائر کتب سیر مذکور است فلینظر ثمة و نیز مراجعت آنحضرت
از حروب صفا بصورت سلامت افضل اعیان المسلمین بود لهذا عند مراجعت ایشان از غزوه تدفیف کردند
عن عمر بن شعيب عن ابيه عن جده ان امرأة قالت يا رسول الله اني مذرت ان احرب على راسك
بالدف فقال و فی بنذرک رواه ابوداود و رواه رزين مع زیادة فی اخره و عن بریده و فی قال خرج

رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في بعض مغازيه فلما انصرف جاءت جارية
 سوداء فقالت يا رسول الله اني كنت نذرت ان رزقك الله صلى الله تعالى عليه وسلم ان احرب بين يديك
 بالدف والتغني فقال لها رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان كنت نذرت فافري
 والافلا فجلت تقرب فدخل البكير وبني تقرب ثم دخل علي وبني تقرب ثم دخل عثمان وبني تقرب
 ثم دخل عمر فالقت الدف تحت استهاتم قعدت عليها فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
 ان الشيطان ليخاف منك يا عمر اني كنت جالس وبني تقرب فدخل البكير وبني تقرب ثم دخل علي وبني تقرب
 ثم دخل عثمان وبني تقرب فلما دخلت انت يا عمر القت الدف رواه الرقدي وقال هذا حديث حسن
 صحيح غريب وايضا چند سؤل و جواب آورده اند اول آنكه ارزين دو حديث معلوم شد كه قرب الدف على
 الاطلاق مباح است چه اگر مباح بنودي الياء نذريه ان جائز بنودي چه نذريه چون معصيت بود الياء آن
 لازم نياد بلكه جائز نيست الياء آن بالا جماع چنانچه نذر كردن و نذر نكردن و نذر نشيدن و نذر حق مسلمي را دشنام
 دادن اگر چه معلق بشرط بود چنانچه گفت اگر ارزين و من شفا يابم زنا كنم يا مسلمي را دشنام دهم پس شفا ياب
 زنا كردن و دشنام دادن مراد را جائز نميگردد اهلا و احاديث باين ناطق است چنانچه در حديث بخاري است
 ومن نذر ان يعصي الله فلا يعقبه و در حديث مسلم آمده لا وفاء لنذر في معصية ولا فيما لا يملك (العبد

و فی روایه لاندزی معصیه است و احادیث ایزن قید بسیارست و لیکن اینجا نزد علماء حنفیه کفارت یمنیده
 با وجود آنکه ایفاء نذر حرامست و شیخ عبدالحق در شرح حدیث سلم آورده تحت قوله لا وفاء لاندزی معصیه است
 که نزد بعضی اصحابی مادر نذر بوج و لذ بوج شاقه است و در حدیث نیز کفارت یمن گفته است و عن عائشه
 قالت قال رسول الله صلى الله عليه و عليه و سلم لا نذر فی معصیه و کفارت کفارة الیمن روایه ابو ذر
 و الرقیدی و النائی قوله لا نذرای لا ایفاء بنذر المعصیه که فی شرح الطیبی و از نجید معلوم شد که نذر
 بمعصیت صحیح است لهذا کفارت بر آن لازم می آید و ایفاءش حرامست چنانچه قبل نذر حرام بود و امام
 شافعی نذر بمعصیت را لغو میگوید و کفارت بر آن لازم نمی گوید و مذهب ابی حنیفه و صاحبیه چنانچه در کتاب
 صوم از شرح وقایه و هدایه و کافی و از اصول فقہ معلوم می شود اینست که نذر ايجاب المباح است و یمنی حکم
 المباح است پس نذر بمعاصی و بواجبات صحیح نیست و لیکن این تعریف نذر در آن نذر است که ایفاء آن واجب
 است و الا نذر بمعاصی منقذ میگردد عند الحنفیه و کفارت بر آن لازم می آید و ایفاءش حرامست و فی کتاب
 الصوم من الفن الثانی من شرح الاشباه و النظائر المصنوعه و لو نذر با زنا و شرب الخمر لا یلزم الوفاء لکن منقذ
 موجبا للکفارة پس ایزن گفته فلو فعل المعصیه المحلوف علیها انحلت الکفارة و ثم در این بصورت
 نذر است در معنی یمنی است و یمنی بالفاظ العقد نذر منقذ میگردد و یمنی در معاصی هم منقذ میگردد
 به لیس

پس تعریف نذر جامع گشت النذر تحريم المباح پس نذر بمعصيت يمين است عند الحنفية ووسطا
 عندنا ففقه و نذر بواجبات اصلا منعده ميگردد چه در ان تحصيل حاصل است بد آنکه نذر منعده نمي گردد
 مگر بیکي از دو چيز لله علي يا محمد علي گويد و بهرسان و بهر عبارت که اين مصنون گويد پس چون
 علي صوم او صلوة او بخود تک گفت يا علي ان اصوم او اصلي او مثل ذک گفت منذور بروي لازم
 گردد چه عبادت يمين باشد مگر لله تعالي و الزام بروي بلفظ علي حاصل ميشود پس بخود علي نذر منعده
 ميگردد نه بخود صوم او صلوة دوم تعليق بشرط چنانچه منذور را بشرط معلق گرداند و گويد ان طوقت
 علي عدي اولن عاف الله مريض اجمع او اصوم او اصلي و لفظ لله علي يا محمد علي گفت از روي
 قياس بروي چيزي لازم نياید و از روي استحسان نذر منعده گردد صحیح به الجوی فی شرح الاشبانی باب المظ
 و الاباحت من الفتن الثاني چه نذر خود و عده بنده بعبادت حق است و عبادت حق بخود و عده بر بنده
 لازم ميگردد مگر بازام وي بنفس وي بلفظ علي يا عذ وجود بشرط استحسان چون معلق بشرط کرده بود
 و لفظ علي نگفته بود چه در تعليق معني الزام است صحیح به العلامة المذكور في الموضع المذكور و چون بخود
 و عده کرد چنانچه فردا روزه دارم يا چند رکعات نماز گذارم هيچ چيز لازم نياید و اما نذر معلق را حرام است
 جائز نيست اصلا چه نذر خود عبادت محض است و ان رغي حق را جائز نيست لهذا نذر صحیح نيست مگر بعبادة

مخضه صح به فی البحر الرائق فی باب الاضحية اما وعده و موقوف را چنانچه گوید اگر فردایی نذر من ترا
اكرام خواهم داد پس او چون فردا شد بیايد نذوی پس بروی اكرام او لازم گردد بنا بر وجود شرط از
روی دیانت و قضاء هر دو معایاد یا نه فقط این محل نظر قابل است صح به ان شاء الله الحی فی شرح
الاشباه والنظائر تحت قول الماتن ولا يلزم الوعد الا اذا كان متعلقا بعهده گفته آنچه بر بنده واجب می گردد
باجاب بنده بر نفس خود در چیز است نذر و وعده مقرر بتعلیق پس معلوم شد که نذر را وعده نمی گویند اگر چه در
حقیقت وعده است چه نذر همان وعده است مع لفظ لله علی و وجوبش قیاسا و استحسانا است و وعده بتعلیق واجب
استحسانا قیاسا و وعده را در عرف نذر نمی گویند پس هر دو قسمین شدند اکنون بدانند آنچه می گویند النذر
ایجاب المباح این تعریف هر مباح را شامل نیست نه مباح غیر عبادت را شامل است پس اگر گفت که
لله علی ان اكل طعاما لذي اوان البس ثوبا جدید اهی لازم نیاید و نه آن عبارت مباح را
شامل است که از جنس وی واجب نباشد و یا بر واجب مشتمل نبود و یا عبادت محض نباشد اگر چه
در نفس خود واجب باشد چون تلاوة القرآن و قراوة اذعیه و تسبیح و بناء المسجد و تکفین الميت
و نماز خیاره و عیادة مریض و زیارة القبور و غیر ذلک و نه عبادة غیر مقصوده را شامل است
پس وضو و غسل و تطهیر الثوب بنذر واجب نگردد اینهمه انواع مباحات بنذر واجب نمی گردد

باید

اگرچه تعلیق کند و شرط موجود گردد چه این انواع مباهات چون بنذر منجز واجب نمی شوند پس بنذر
معلق چگونه واجب شوند و تمخیر و تعلیق یک نیست در عدم وجوب بنذر این انواع مگر چون نیست
یمین دارد یمین گردد چنانچه گفته اند آن ایجاب المباح یصلح یمینا بالینه صرح به فی تحقیق الحسامی و آن
بطریق مجاز است چون بعد علی بنیاء المسبی باین معنی قصد کند جعلت سرگ بنیاء المسبی علی حراما
و در تحقیق گفته که بعد باراده قسم معین باشد میگرد و بواء و لام بایکدیگر متعاقبان اند پس برین
تقدیر علی بنیاء المسبی نایب مناب جواب قسم میگرد و تعریف واضح تر بنذر واجب اینست
لا یلزم النذر الا اذا كان المنذور طاعةً مقصودةً بنفسها محضةً وليس بواجب و كان من جنسه
واجب مستقیلاً و كان مشتملاً علی واجب مستقل و ما سواه من الطاعة فنذره ليس بواجب اصلاً و لیکن
ایفاءه مستحب حسن محمود پس بقوله الا اذا كان المنذور طاعة غیر طاعة را اخرج کرد از ماکولات و
ملبوسات و غیره و قيل اعتقاد را نیز اخرج کرد چه اعتقاد از کافری صحیح است پس طاعتش و بقوله مقصوده
و سائل را اخرج کرد چون وضوء و تطهیر الثوب و احرام و غیره و علائمه جمعی سجده تلاوت را از او علی
سموده و از واقعات آورده که گفتین میت هم از وسائل است و بقوله محضة تمخیر و تکفین میت و
نماز خباز و عیاده المریض و در اسلام و نحوه خارج شده چه در آن محض حق نیست بلکه حق الیت

و المیزان و غیره هم مقصود است و نذر عبادت حق غیر حق شرک نباشد که فی باب
 الاغنی من البی و بقوله و لیس بواجب همه واجبات را بریدن کیشد و فرض نیز واجب است و کتبی
 نبوت به دلیل قطعی بخلاف الواجب پس بنذر واجب ایجاب واجب لازم آید و آن محال است و تحصیل ^{صل}
 محال و بقوله و کان من جنسه واجب مستقل هر آنچه لیس من جنسه واجب مستقل خارج شد چون تلاوة
 القرآن و تکبیرات و تسبیحات و ادعیه و اذان و اقامت و اشغال و تک اگر چه ارتلاوة قرآن و از تکبیرات
 و ایستادن نماز و لیکن واجب مستقل اعین در نفس خود نمی باشد و بقوله و کان مستقلاً علی واجب
 هر آنچه بر واجب مستقلش من نبود خارج گشت چون بیع و شریک و نکاح این هر سه و آنچه مانند اینهاست
 گماهی بنیت طاعت طاعت میگرد و هر یک بر واجبات چند است مثل است که در ضمن وی اند و در خارج
 آن وجود ندارند و مستقل آن باشد و چنانچه در ضمن چیزی باشد همچنان علاوه وجود دارد و علاوه
 عبادة مقصود باشد چنانچه صوم در اعتکاف مندرج و کفایت هر و نفقه زن و مملوک پس این تعریف
 متناول است مرعادات کثیره را چون صلاوة و صوم و حج و جهاد و اعتاق الرقبة و الوقف و اطعام
 الطعام و الباس الثوب و انفاق العنوس و سایر المال فی سبیل الله و الاعتکاف و الصلوة
 علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و حمد الله تعالی و ذبح برای اطعام مسکین و اشغال و تکبیرات
 گماهی

۴۱۸
کجای وقف بود و گاهی نقل و همچنین امر و نهی کران نیز لوغیست از جهاد و اعتقاد و
اطعام و الباس و اجبت در کفارت و اینها همه به نسبت از ائمه الملک من الملک و اخراج
عن الید مانند طلاق می باشند تا از کافر نیز صحیح باشند و طاعت کافر صحیح نیست پس
نسبت طاعت محضه نشدند و لیکن بنظر ذوات آنها هر طاعت محضست و اما وقف پس از
جنسی واجبست و آن اینست که واجبست بر امام که از بیت المال مسلمین مسجد بنا کند
و وقف کند و اگر در بیت مال مسلمین بنا کرده نشود پس بر مسلمین است که اضافی فتح القدر
و علامه حموی گفته و فی نظیر البیة لا الامام فانه لا یملک مافی بیت مال المسلمین حتی یصح وقفه
و وقف ملک غیر لا یصح بل نکر ارضان الامام و الارضا و غیر الوقف و ارضا و اینجا رعایت
مصلح مسلمین بر مسلمین است از جانب امام پس اگر صحت نذر وقف بنا برین موقوف است که حسب فتح
القدر گفته برین تقدیر لازم می آید صحت نذر بنیاء مسجد و سقایه وین و مثل دنگ و حال آنکه در
فتاوی برهنه و غیره بعدم صحت نذر بنیاء آنها تصریح نموده اند و اتفاق الاموال و جوابی در
زکوة و عشر و خراج معلومست و اعتکاف مثل است بر صوم و صوم شرط اعتکاف مندرست
و قیل از جنس وی واجبست چون قعه اخیره و وقوف لغرفات که این هر دو در معنی اعتکاف اند

و علامه حموی گفته که این تکلف است و صلوة برین مرة واحدة واجبست در غیر بار بار گشتن
 شریف بشود علی اختلاف القولین و شکر بر لغت واجبست و ذبح بغیر قصد اطعام قربت نیست و اضی
 ذبح قارن و متمتع تعبدیست و عقل بر غوامض شرع واقف نشده است و نیز علامه حموی گفته که
 تشیع الجفارة و عیارة المریض عبادة معقودة بنفس وی نیست چه در آن محض حق الله مقصود نیست
 بلکه حق المیت و المریض مقصود میباشد پس نذر بدان صحیح نیست و مظهر الروایة و در
 روایتی از امام آمده که صحیحست و چون نذر با عتاق صحیحست بنا بر وجوب اعتقاد در کفایت
 باید که نذر بسجده منفرد صحیح باشد چه توانستین گمان مخفی واجب عام است پس خواه
 آن واجب بوضع الهی بغیر مباشره بسبب جوشش بود چون صوم و صلوة و یا بمباشرة
 بسبب جوشش چون کفارة و سجده تلاوة مگر گنگه گفته شود که نذر بسجده منفرد صحیح نیست
 چه سجده تلاوة خود واجبست و غیر آن اصلا عبادة نیست پس آنچه ذکر شد بنذر کردن و آن
 گردد و سوا آن بنذر واجب نمیکرد و لکن خلف وعده حرام میگویند شاید که این نوع خلف
 و وعده حرام نباشد و اگر حرام بودی حکم کردی با نفاء نذر در جمیع مباحات و الله اعلم پس
 در قول ایشان یجاب اباح لام عهدست یعنی این نوع مباح نه جمیع مباحات و آن ظاهرست
 انون

و قول ایشان لایصح النذر و لایلزم النذر هر دو یکی است چه نذر چون صحیح باشد واجب گردد
و وجوب او و صحت او هر دو متلازمان است پس در موضع نذر صحیح اگر وعده معلق یا نذر
معلق بشرط بود عند وجود شرط موعود و منذور واجب گردد مگر چون معلق بمبعضیت گرداند
چون گوید اگر زنا کنم یا خمر نوشم بر من حج است یا روزه و یا حج کنم یا روزه دارم پس زنا کرد
یا خمر نوشید در مفیورت غیرت میان انفاء و کفارت و زرقاوی بر نه نفعه هو اصبیح بعد
نقته لیکن در صغری آورده که امام را جوع کرده از انفاء و کفارت و همین است اختیار خیرش
و به بعضی پیش ازین معلوم کردی که وجوب انفاء موعود معلق از روی رستی است
نه از روی قیاس و نذر خواه معلق بود خواه منجز واجبست انفاء آن از روی قیاس
عند وجود شرط چون معلق بود و عند الاعتقاد چون منجز بود و چون از انفاء عاجز شود
کفارت یمین دهد کذا فی شرح المسکوة و در کفایت کفارة از انفاء و قیام کفارت مقام
انفاء در نذر مطلق و معلق بدون عجز از انفاء اختلاف است و مختار عدم است و درین بیان
نذر را یاد و ادراک ترا درین باب رها خواهد بود و درین تفصیل در بابی که خواهم گفت
چه اکثر است این تفصیل قاهراند و باعث این تعلیل است که مردم عوام می پندارند که النذر

ایجاب المباح و در محظوظ نذر منعقد نمی شود پس چون حرف مباح بود آن محظوظ آن جاریه را که

نذر تدفیف کرده بود و اگر دایفاً شد و این خطا است چه نام بر مباح نام عهد است ای المباح المعلوم

بالوجوب بالنذر و تدفیف حرام است فی جمیع الاوقات مگر در اوقات سرور المؤمنین که شعار اسلام است

چون نوح و ولید و عید و قدوم سکر اسلام است پس این محظوظ را در اوقات نذر نکرده و نذر نکرده و نذر نکرده

و الاغلا یعنی اگر نذر کردی پس تدفیف تو برای سرور اسلام است پس باین علت درین مورد

مخصوص تدفیف تو مباح گشت پس بر نذر و الا و اگر نذر نکردی پس تدفیف تو زین مورد نیست

بیک رجوعت اعلیست باینست پس زن از او بگیرد و او از او بدو خبر بگوید یکی تعین دوم تدفیف

و از هر دو کلام که در تدفیف حواله دارد و تعین را تعزین کند باعث آن چیست جوابش آنست که در

تعینش ذکر شاعری و موعظ الکفوت و سرور المؤمنین مبتلا سید المرسلین و بقیة النبی علیهم

للعالمین و باعلاء کلمة الله فی الآفات لیسوف سنده اند و این و آن خیرین و اصحابه باشد و علی الکفای

لا شرر کمالات علیه الحال و القریه چه در این معنی است آنست که اولاً مناسب است حال قوم و دستور مجلس

می شناسند پس بکسب طمأنینه طمأنینه طمأنینه و بطاعت شوق قلوب مستحقین تعین میکنند و آن

نوع تعین در جمیع اوقات مباح است چنانچه بالا گذشت پس آنرا تعزین کردند و از آنجا حدیث نیز

۴۲۲
معلوم می شود که آن جبار به کتف بدنیف نموده و تعین نموده است دیگر سوال آنکه او را
بدنیف حضرت دادند و آخر در شیطان گفتند باعث آن چیست جوابش آنکه عجب
فتنه انگیز را شیطان گویند قال الله تعالی شیاطین الانس والجن وفتنه انگیزی و دل
مردم فریبی صفت مغیبات است پس اگر چه در حضرت آنحضرت نوعی غیر نفقت میکرد و لیکن
صفت از موصوفین موفقی می گردد پس آنحضرت او را اجازت دادند در آن فعل و مع
به شیطانیت موصوفین پس او را شیطان خوانند و مع ذلک او را حضرت بقدری تمییز
بود و او زیاده کرد بر آن قدر حق موجب نفرت طبع شریف از استماع کلامش گشت پس
شیطاناش گفتند دیگر سوال آنکه ثبوت او بر حاکمیت و ربوبیتش آن حضرت و عند
دخول اوصیای کبریه چه سبب بود و ترک او عند دخول عمر بن الخطاب بچه سبب بود
جوابش آنکه آن جبار بدنیف میکرد با اجازت آن حضرت و چون امیر المؤمنین عمر فرمود انا
بسمیت و هوول در آن جبار نافه شد بدین صورت امیر المؤمنین چه صاحب بها عظمی بودند
هم در جامعیت هم در اسلام کذا فی الراض المستطاب چه چنانچه حدیث صحیحین که در مناقب و بی
آمده است بر معنی دلالت دارد و از وی شیطانان این چنین میگرفت چنانچه در حدیث صحیح آمده است

پس آن جاری فعل غیر مقاد الحفوت در خدمت آن حفوت میکرد و چون صورت زیر المثلث

دیدنش از هیبت لرزید و دف را در تحت خود پنهان ساخت پس فرمود آن حفوت

ان الشیطان لیخی و یخشیای عمر اکنون بیان آن مزیف است. شنو که در اینجا آمده است.

از آن جمله یکی حدیث صحیح بخاری از ربیع بنت معوذ بن عفراء است که در فصل اول

گذشت و آن قویتر حدیث است. و دیگر احادیث نیز وارد شده اند و عن عائشه بنو

قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه و سلم اعلنوا هذا النکاح واجباً

في المصدا و افزون اعیان الدف، رواه الرمدی و قال محمد احديث غریب و عن محمد بن حاطب

الجیعی عن ابی نعیم صلی الله تعالی علیه وعلیه و سلم قال فضل ما بین المکمل و الحرام القوت

والدف في النکاح رواه احمد و الرمدی و الذیابی و ابن ماجه و شراح می گویند که مباد از

صوت اینجا تعنی است و بعد اعلم بالصواب فی نظم در بیان مذمت بعضی صوفیه که می گویند که

استماع سماع و معارف و زمره در حق بعضی مردم حرام است. و در حق بعضی دیگر مکروه و در حق

بعضی دیگر مباح و در حق بعضی دیگر طاعت است. و در ادراک سماع تعقی بقضاء محظور است

بلکه طاعت و سرود در اگر کسی می گویند آنچه نمی از تعقی و سماع آن و از معارف و

و ز امیر در شرع شیخ وارد است آن بعلت تلہی است یا بعلت انقضاء است بعلت
 تلہی چون بگوشت بشنود و بمعانی لغویہ و عرفیہ در نماند پس باینقدر لذت یابد و باینقدر نغمہ
 خوش حال گردد و آنست گیرد پس این لعب و لعب حرامست یا مکروه چه از دو حال
 خاری نیست و انقضاء بفساد چون بسبب شنیدن صوت و نغمہ و ہمین مضامین آن دغہ
 نظاکی در دل پدید آید و دوسوہ شیفگی نمودار گردد پس در حق وی انشور زنا گردد
 اول بحسب زناء العینین در دانش جاء کرد و قول آنحضرت علیہ السلام قد رآہ
 و صحبہ و ان ان القاء یثبت النفاق کما یثبت الماء البیاض و قوله ان القاء و الملو
 یتبان النفاق فی القلب کما یثبت الماء العذب کما سبق و قول فضیل بن عیاض ان
 القاء رقیۃ الزنا کما سر و قول غوث الثقلین ان فی القاء ثوران البیعتہ و بیان
 الشہو و الکرہن الی الشہو و رعونۃ النفس والطرب و الذمیرۃ کما تقدم ہمہ شواہد
 بر آنکہ علت نہی تلہی و انقضاء بفساد است و بس و دیگر هیچ وجه نہی است و چون علت
 نہی ساقط گردد مہنی بجا نماند بلکه مباح گردد مطلقا علت حرمت غیر سکر است و چون سکرش
 منقہم گردد ظاهر گردد و بر شرب مباح شود پس آنست کہ او را باستیغ غناء غالباً قنندہ در دل

پدید ارشود در حق وی استماعش چون شرب خمر است لآن کل ما کان در لفظ لا المعیته معیته
 و هر گرایم فتنه بود در حق وی چون خوردن در دینی حرمت و خوردن در دین خمر مکروه است
 چنانچه در کتب فقه و قوم است پس در حق وی تعنی و استماعش مکروه و هر که از فتنه و
 فساد این بود سبب ارتباط دلش برنجیر شرع و درج که جل الله المیتین است و مع ذلک او را با جماع
 آن اندکی از فوائد دینی هم حاصل بود چنانچه الفاظ آنرا بر معانی قدسیه که وضع الهی ازلی است
 حمل کند و اندکی تاثیر آنها در دلش نمود اگر در چنانچه خبری از تعلقات شهواتیه که بدش سخت چسبیده
 اندکی گسته شود یا ست گردد و در تعنی و سماع صحیح چنانچه نوشیدن مثلث و خوردن سرکه یا خود از
 خمر و کبر ران شب و روز آن معانی ملکی و ظاهری بود و انس جانش بجز آن معانی نمی بود و اگر اشتغالش
 از این معانی منقطع گردد مضطرب شود و در روزگارش فتور افتد و او را غناء و سماعش طاعت مستحب باشد
 چنانچه سرکه در ادویه طبیه و در لفظ را که او را بجز سرکه مع ادویه شفاء نمیکند و و هلاک می شود و این معانی که
 شمع و شباهد و خال و خط و لب و زلف و چشم و قد و غیر ذلک است بهنقه هزار لغات بنی آدم
 تعبیر کنند و همین مدلولات محسوس می خواهند که واضع هر لغت از بنی آدم آنرا ارادت داشته است و لکن
 وضع ازلی الهی دیگر است که همین الفاظ برای معانی ازلیه موضوع بود و بسوائی این معانی که مدلولات
 الفاظ

الفاظ مختلف بحسب لغات کثیره است و مفهوم بر عام و خاص است چه این مدلولات در ازل نبودند
 کان الله ولم یکن موشئ و آن معانی ازلیه در بیان نمی آید چه آنها وجدانی است و وجدانی عین
 نگردد بیت اسرار حقیقت نشود حل سوال، حاصل شود هیچ ازین محض محال، و آنچه بیان می کنند
 از ان معانی نه عین آن معانی است بلکه آن آل است بر ان معانی بلکه آن شیونات ذاتیه حق
 بر اصطلاح صوفیه و از قبیله متعلقات ازلیه صفات اضافیه حق است بر مذرب علما ما و را الهنیزه
 نزد ایشان هر صفات اضافیه ازلیه است پس اول در ازل الافرال این الفاظ بوضع الهی موضوع
 بودند بر ان معانی ازلیه و همچنان الابد الابد موضوع خواهند بود چه بر ازل تغییر جائز نیست و در عالم محسوس
 ظلال آن معانی است و اندکی بحث این محل در فصل معرفت گذشت و اندکی در بیان علم حقیقت هم گذشت
 و چون آن معانی ازلیه که این الفاظ بر ان موضوع بودند در ازل در بیان نمی گنجید پس هر یک با سعه او خود
 و حوصله خود می فهمد آنچه می فهمد پس باین سبب در اصطلاح صوفیانه اختلاف واقع شده است و آنچه
 از اصطلاحات در گذشتن راز و کشف اللغات و کشف المحجوب وارد آروشن ترست پس مثال غنا و چون هم تر است
 که بعضی از این بریزند و بعضی از ان می نوشند و معنوت می شوند و بعضی از ان می گیرند و از استبدیل می دهند
 و سرگرد می سازند و بجا جت می برند و بعضی در دیش خودند و از صفاتی دور مانند و عجب مدد از ان یک مژده ظاهر

آتش مدد جنت جنت نوشد و الله علی کل شیء قدیر و اگرست بد جوی برین مدعا قاضی قطبیه و سبطیه بر جوان در مثنوی

گفته من شنیدم چون در آمد قطبیه: «از عطش اندر دناق سبطیه» گفت هستم یا رخوت و ندو؟ گفت ام امروز

حاجتمند تو: «ز آنکه موس جادوی کرد و فسون: «تا که آب یمن را کرد خون: «سبطیه زن آب صافی می خوردند:»

پیش قطبیه گشت خون از چشم بند: «بهر خود یک طاس را پر آب کن: «تا خودم زن آب ای یا کن: «چون کنی یک طاس

را از آب پر: «خون نباشد آب شد پاک و حر: «طاس را بشو و پر آب کن: «بر دمان بنهاد و بنی را بخورد: «طاس را بکشد

سوی داد خواه: «تا خورد زن دردی شد خون سینه: «بعد زن چون کرد یک سوی خودش: «پاک گشته صافی گشت آب

خوش: «باز برش کرد یک آن خیر خواه: «گشت خون رشت و بدوی و تباه: «عجب مقامیست که یک تنی از یک زن

یک گفته در دینان یکی را چون چشمه حیات باشد و دیگر را چون زهر ممت و حکمت دین است که غناء و مکر الهی است

و بگوشش دلها می آید پس چه اندر خم دل پر از دست آن بگویم غناء بیرون می افتد و ظاهر می شود خوان علی بود

خواه هنر کنی مینی چون آن مدرّس کنی در تقریر کنو می گفت که کان گجایی تا باشد و گجایی ناقص و تا می خیزد

و ناقص با خبر ملاحی این گفت شنید و گفت که ای مولوی مگر نمید مگر خورده یا حماقت و سفاهت ترا روی نموده

یا جنون بردت طاری شده است باری بگو باری خبر چگونه تا آمد بود و با خبر ناقص و ملاح علم نگوئید است پس چه خبر

کردند تمثیل نموده اند ملاح را هیچ سود نشد از آن تقریر و تمثیل و ملاح می پنداشت که مگر انقیوم خر خورده اند صوفی بود

نشسته بود و این نزع و محابره با کجانیان می شنید بر حواست و ملاح را گرفت و گفت نمیدانی که حق
بی بختی هست و لیکن تعویض نمیداند و جواب با صواب نمیتواند دادن اکنون جوابش از حق شنو که
تام آنت که در محبت حق بسنجا و تعالی چنان محو و فانی شده بود که از غیر حق هیچ خبر ندارد و ناقصا
غیر حق با خبر بود پس در دل نجوی ماسک بگنجود آرزایان می کرد و ملاح نمید که مراد کجوی آنت که
هر که در معاملات روزگار خود بخیر بود نام و کامل است و هر که با خیر بود ناقص است و صوفی دانست که مراد کجوی
آنت که فانی فی الله نام است و باقی همه عالم ناقص است پس هر یک مطابق چیزی که در دل می داشت
الفاظ را بران معانی حمل کرد و همین نظیر غناء است چنانچه صافی نوشتن از مشرب غناء از لفظ
وصال دیدار حق خواهند و از فراق جفا می و از چشم نظر رحمت و لطف وی و از زلف قرب وی
لیقوتی توانا از لفظ ای قربا و این انتقال است از تازی بفارسی و گاهی از زلف سلسله اشکال
الو بیت نمهند و از ظلمت کفر و از کفر اخفاء وجود و اعمال خویش و از ارتداد گردش احوال خواهند
برنگی این بیت شنیده کافرشوی عشق حریذ ار تو نیست تا مرتد شوی قلندری کار تو نیست تا لغوه
بزد و گفت صفت همچنین گفته مراد از این بیت چیست گفت تا پوشیده نشوی هستی و اعمال خود را
بر خود و بر خلق عشق حریذ ار تو نیست و دعوی عشق از تو باطل است و تا از اوصاف بر شیت بگریختی و از خود

سومردی لاف قلندری از تو میبوده است یکی در بلاد عرب باد رنگهای و درخت و میگفت ایها
 عشق بدریم ایها عشق بدریم بزرگی شنید و لغزه زد و بهوش شده بقیه دو چون بهوش آمد گفت و بعد
 درشت رسته اذ اکان خیار الناس عشق بدریم فمقیمه شرابم کنان المکتوبات الهیة بزرگی صوت
 تارنداف می شنید و میگفت گفت سبب گیرستن بوحیث گفت ای غافلان نمی شنید که این چو
 گوید به این هم رفت آن هم رفت از پس جانان جان هم رفت ، رفت رفت ده رفت رفت رفت رفت رفت
 و می فریاند که حقائق آن معانی بر آنکس مشکوف خواهد بود که کشف او بعالم اعیان شایسته رسیده بود و اما
 دیگر از آنرا که راحت جان با سماع سماع می بود از بهجت آنکه ارواح به در بهشت سرود شنیده بودند
 و همیشه حفت آدم علیه السلام در بهشت بود ارواح بنی آدم به منبج و منبرج بودند در ذات آدم و در
 بهشت از حور عین سرودی شنیدند حق بشما و تعالی کجب مقصدا حکم خود آن به احوال از دلهاء و افرا
 گردانید چنانچه مشتاق را فراموش گردانیده و لیکن چون رود می شنوند بوی از آن احوال صافی دلا
 اندکی اندکی یاد می آید پس خیال اجتماع بهمان احوال می برند چنانچه در متنوی معنوی و در دست
 به مایه اجزاء آدم بوده ایم ، در بهشت آن لحنها شنیده ایم ، اگر چه برایت آرت گل شکی ، یادمانده
 زانها اندکی ، ال آخره و میگویند که سماع چون حلقه فولاد است که بر فرب وی بر سنگ دل آتش عشق

ایلی

برخی جهد و قصاص است که بجز دست و پا حاشا صوفیانه بعد از یافتن صاحبون پنج و ریاضت
در آنها عشق صفا نمیکرد و در مکتوبات گفته که سماع و اهل محبت را محرک شوق و وجد و ذوق می بود
و بیرون آورده آتش سینه ایشان از سر اوقات پنهان بمیدان عیان میباید و دلها و ایشان
خزائن حقائق و دقائق پنهانی و معادن جواهر اسرار معانی می بود و جز خازنه غنا که قلابه ربانی است
که السماع کلوب العاشقین الی حضرت رب العالمین حقائق پنهانی و جواهر معانی از معادن قلوب
پر نور بمیدان ظهور می آید و ملاحظین کاشفی در لب لباب شنوی فرموده که سماع مناد است که در دور
ماندگان عشر آباد بهشت را و در ماندگان در تیره دنیا را آگاه می سازد از وطن اصلی حقیقت
پس در بخت دنیا منظور وطن اصلی می شود و بسوی می تند بیت دل وقت سماع بوی دلداد برده،
جان را بر پرده اسرار برده، این رزق مرکب است مروج ترا، بر دل و خوش به عالم بایر برده، و با لحد
سماع آرام دل عاشقان و سرور سینه صاقدان و غذای جان سائران و دروای دل سالکان است از
جهت آنکه آدمی را چهار چیز است نفس و هوا و عقل و روح و هر چهار را غذا نیست علاوه که در یک
چیز فرام نمی باشد مگر در غذا و چه چیز در عالم موجود نیست که در آن هر چهار را غذا نباشد مگر در غذا
که در آن غذا و هر یک موجود است پس نفس در کبی درستی صورت نظم و نشر و صنایع و بدائع سخن شنو گردد

و هوادر استقامت و الحروف اصول موسیقی و ترتیب نسق نغمات تمام شود و عقل باصل معانی سخن
ملفوظ گردد و روح با و از خوش گذشت نه عالم ارواح است و یکی ملک دست که پیغام عشق میرسد
متوجر گردد و این حالت در هیچ چیز بجز سماع دست نمیدهد و اگر بعضی را ازین چهار غذائی رسد حال
دیگران بوحشت انجامد و در عالم وجود اضطراب افتد و تفوق رونماید و جمعیت رخت بر بندد پس
مقصود بجز سماع حاصل نمی شود و میگویند که فلاسف این مکنهار از دور ملک گرفته اند که ملک در گذشت
خود آواز میکند چنانچه در حدیث احمد و محمدی و ابن ماجه از ابی ذر مرفوعا و در حدیث ثقیف از ابی ذر
موقوفه وارد است اقلت الشیء حتی لهما ان تاط و الا صیط صوت الاقتاب قال الطیثی و سماع
در شغلی معنوی گفته بنیت پس حکیم گفته اند این مکنهار از دور ابرچرخ برگزینم ما، و دور و دور
مفسد در طوطی نامه گفت که حکیم بودتش عویش نام که بعضی باطن اصوات انلاک شنیده است بجمع علم
موسیقی کرده و هو اول من تکلم بعلم الموسیقی انتهى پس ارواح قبل الاجسام اصوات افلاک شنیده بودند
پس صافی دل از این شنیدن صوحین و کشت آن حالت اعیلی یادی آید پس روح را در قفص بدن نشینان
صوت نفسی اضطراب حاصل می شود و پس آن صوت خود را می کشد و کین قفص بدن از خروج مانع است
چه روح لطیف است و در اصوات لطیف است پس لطیف بطیف است می گیرد و بکیف مناسب نه دارد

۴۳۲
الجنس یا بس بالجنس و میل الیه و در الحان کتب تالیف کرده اند که ذاتی کشف المحجوب و میگویند
که اهل حقائق را در سماع خطیست عظیم که زبان بیان از آن قاصرست چه این حالست و حال را
قائمیاید و روشن تر دلیل برین مدعا باشد و معاینهست آنکه اهل سماع را بسماع جذب الیهی و وجد
و حال دست میدهد تا بعضی از ایشان چیز در ذوال وحیرت رزه و بیخورد و خواب می مانند اگر ایشان
را پرسیده شود که چه واقع شده است جواب دادن نتوانند بیت عشق پنهانست و پدید آید
من ندانم حیرتست یا غیرتست، و بعضی جان بخت تسلیم کنند و نزد همه عهلاء و اطباء جان دادن
بعرضیب ظاهر و بی معالجه از عیایب نوادر است و هیچ چیز نیست تر از جان دادن نیست پس خود
افشاکن که این چه حیرتست که نشیندش جان می دهند و زهی سعادت غفلتست بشوق الیهی
جان دادن و آتش عشق سوختن بیت سرای سونگلان بیوسلیم سوزد، چراغ نشانیست
نیتدی سوزد، و در کشف المحجوب است که شیخ جنید رح را مریدی بود که در وقت سماع اضطراب می کردی
شیخ فرمود اگر بار دیگر اضطراب کنی من با تو صحبت ندارم شیخ ابو محمد حیرتی گفت که من بعد از آن
آن میرید را دیدم در حالت سماع و در روی نگاه کردم که لب بدندان گرفته بود که تا آواز بر نیاید
و از هر مویش چشمه خون کشیده شده بیت مرا نورست در سینه اگر گویم زبان سوزد، و اگر مردم در شرم

۳۳۳
رستم که معز استخوان سوزد، پس بیهوش شد تا یکروز بیهوش بود پس ندانم که وی بستر سماع مغلوبه بود

یا حرمت نمی شنید بر داشت ثقیل شده بود و بریدی در سماع لغوه زد و سر او را گفت خاموش باش پس برانو

نهاده و جان بجای تسلیم کرد و شیخ ابو مسلم بن غالب فارسی گفت که درویش در سماع اضطراب میکرد و نوحه

می زد پس بسترش نهادم تا بنشیند پس بنشست و در همان دم از دنیا رفت و شیخ حنیند و فرود که درویش را

دیدیم که سماع می شنید و جان داد و وقوع روایت میکند از بدراج که وی گفت که من بابن القویسی در راه همراه

بودم برکناره دجله می رفتم تا در میان آب و بهره رسیدیم کوشکی بلند دیدیم و بر روی روی سیکو نشسته بود و چاره

درویشی وی تشنه بود تعین میکرد جوانی در زیر آن کوشک استاده بود و غنیمتش می شنید تا آنجا که گفت

یا چاره این بیت را باز نویسی آن جایزه آن بیت را که جوان میگفت باز در خوانند و آن جوان نوحه زد

بر زمین افتاد و جان بجای تسلیم کرد و صاحب قهر او را تهنیت و تکفین کرد و اهل بصره را جمع کرد تا بر روی خاک کردند و

بمکه رسانیدند پس صاحب قهر بر اموال خود در راه خدائی تعالی تقوف کرد و هر مالیک خود را از اوست و نوحه

بهر جوان بخشید و خود گریان و نوحه میزدان شده بیرون رفت و راه خود گرفت با کس از وی خبر ندارد که کجا رفت

یکی از شیخ گفت که من در بغداد بودم درویشی دیدم که غنا و ثروت پس نوحه زد و بمکه و مثل اینجاست از

ابو علی رود باری قدس سره آمده است و اینهم حکایتی که گفت المصطفی و دیگر حکایات باین قبیل هم در سطح

۴۳۴
دیگر گشت و آمد و درویش معتقد آن شیشه شد که در آنجا می لاسور بزرگ بود عبدالحق نام داشت

میگویند که شاید که اکنون هم زنده باشد و او را زنده دیده آمده بودند در سال پنجم از همد و از دم بوی
رشت و روز در مراقبه چنان مستغرق می بودند که از بیخ عالم هیچ خبر نمیداشتند و چند ایام متوالیه بی آس
طعام بروی می گذشت و چون دیدن می خواستند که بایشان شوند و چیزی بخورند پس نزد وی سرودی
کردند و چون سرود بگوش وی میرسیدی اندکی اندک قوت در انداختن ظاهر شد پس رفته رفته قوتش
در جوان آید پس همچون ماه گلستان در گردش می آید تا اگر چهار روز در درگاه بگذرد رفتن
نمیکنند پس سرود موقوف کنند تا او هم سکن شود و چیزی بخورد و چند ساعت بایشان ماند باز در سحر است و مستغرق
گردد تا چند روز بروی میگذشت تا بهم برین و تیره سر و گردندی دیگر بداند این تاثیر است و در حق حیوانات
نیز میباشد و بر آن موقوف نیست چنانچه در قصه قدس که در فصل چهارم گذشت و در قصه خدا و گویان و تاثیر
آن در شران که در فصل اول گذشت و اینست و در کشف المحجوب گفته که اسحاق موصی در باغی غناء میکرد و هزار دانش
می سرایند و سماع غناء و از سر آمدن خاموش ماند تا از شخ درخت بیفتاد و برگ و در فرات و عراق معنی اگر هست
بیش آید که گزند طیش می زنند آسمان بر او از گرد آید این را بگریزند و در بیمارستان مردم چیزی خست اندر مثال روحی سخت
عجیب و در هفته دو روز بیمار آن را بدی ببرد و آنرا نوازند تا بیمار آن بشنود آن قوت گیرند و توانا شوند

و چاکلک کردند و آنرا انگلیون نامیدند یعنی نره و سکون نون و کسوف فارس و سکون لام و فیم و اوشن
تخت نیه بعد و دو و نون است در اهل لغت رنگی است چه بسیار عجایب و غرائب داشته باشد از انگلیان
انگلیون نامند و بدین معنی نام کتاب بنام انگلیان است که مشتمل بر عجایب کثیره بوده مشتمل شده بر بازی مذکور که
مثل رودی ساخته اند و در فرنگ رسیدی گفته که ظاهر از غنوم باشد یعنی آن انگلیان همان از غنوم
که آن ساز است معروف و فیض افلاطون و الله اعلم و در هندستان مشهور است که قومی از مغنیان شب
تا یک بیرون آیند و در صحنه غناء کنند استخوان شیفته شوند و نزد مغنیان گرد آیند ایشان را بگیرند
اینهمه در کشف المحجوب و درین زمان در هندستان دو چیز مشهور است یکی آنکه کدورا مورخ کرده
نی باریک بوی ملصق می سازند و آنرا می نوازند و ما بر او زرش شیفته می شود تا مار را بدست میگیرند
و آن ساز را بهندی می نامند و معجزاتی میگویند و دیگر آنکه جرسهای ردین و مسن گویا آن بر جوی
می بینند و هر دوسر آن چوب را بدست کسی بنهند و در صحنه طبلان که اطرافش بنده بود مشغول روشن کرده
بنهند و آن صحنه بر سر دیگری دهند پس در شب تا یک بصحرای آیند پس آنکس که معجزه در صحنه بر سر گرفته است
در پیش خود و آنکه هر دوسر چوب را بدست گرفته است در پس وی می رود پس آن چوب را بر دست تمام بچینند
و اگر دستش مانده شود بدست دیگر دهد و در یواختن و بدست دیگری دادن چندان سرعت و شتابی نمی کنند
که در این

که در میان آن اندکی توقف و مهلت واقع نشود پس هر حیوان که آن آواز خوش بشنود تنبیه گردد
 و از دور بسوی آن آواز و شغاع میدود تا بنزدیک می آید چشش بسوی آنشما شغاع میدارد
 و شغاع نمی ماند مگر بسوی آنشما و باقی همه تاریک باشد پس بر جانوری آید و بنزدیک آید می آید
 و نظرش بسوی آنشما می باشد پس آنرا بشمیر میزنند و اگر ماکول هم باشد بوج کشتند و میگویند که برین آوازه
 بر جانور بیابانی شیفته و فریفته میگردد مگر شغال که شغال بنزدیک آمده نیز شغاع نظر میکند و مردم را
 می بیند و می گززد و آنرا نهی میکند و اگر گویند و بیاید دانست که آن گون را از سماع مباح ماستجب گفته اند
 آنهم بر رعایت شرائط است اگر آن شرائط را رعایت نکنند آن نرا هم مانند دیگران حرام بایکده باشد
 و آن شرائط امنیت اول رعایت مکان بایده که مکان بقعه شریعی یا مکان صومعه جان و زاع باشد نه جائز
 عوام و بایده که موضع مجلس پاکیزه روشن دلکش روح کشنده بوده نه جائز سنگ تیار و ناستاره
 بی رونق و دوم رعایت زمان بایده که زمان خوف حق در دل و فزع خاطر از لهو و لعب و خیال بد باشد
 تا بتعظیم تمام بشنود سیوم رعایت احزان بایده که یاران مستحق اهل مجلس همه برادران عزیز و وقوف
 باشند و همه درویشان معاین در زمان رموز آموزان ریاضت کشند و یارانشان باشند نه مجرود
 صورت و لحن شیفته گان و بس کنندگان و از معاین و رموز و اما ندگان باشند و اینها همه در

در شرط است که گفت قول
افضل باشد از خدا و باطل
و شرط است که گفت اول مجلس
و شرط است که گفت اول وقت
و شرط است که گفت اول مکان

مکتوبات و غیره از کتب شریعی یافته می شود و در انساب الاحب گفته که شرط است که در میان این امر یعنی
بی ریش وزن و فاسق و اهل دنیا نباشد اگر چه ریاضت کشتن باشند و شرط است که نه بر خیزند از مجلس مگر
مغلوبین و شرط است که وجده ظاهر نکنند مگر با قیود و احوال یعنی چون خود را مضطرب نتوانند کرد و قیود

الکذب فی الوجدان من الغیبه و این حاصل کلام انساب الاحب است و اینهمه شرط است و اما آنکه
سماع پس آنها بسیار اند و تفصیل آنها در کشف المحجوب مکتوبات مزبوره و غیره از کتب این در دست
انجام باید دید و آنجا است که قائل است با بابت سماع و اهل سماع را از این است عبد الله بن جعفر و عبد الله
علا ف فی اباحه السماع انما هو فی الغناء بن زبیر و غیره بن شعبه و معاویه بن ابی سفیان از صحابه و سید الطائفة جنید و سری سیقلی و دوان
میری و ابو حامد غزالی از شیخ صریح بر فی معارف العلوم ناقلا عن الموابب اللدنیة و کذا فی ترقی القلوب
یشرح ابن طالب المکی و کذا نقلوا عن الاحیاء للغزالی و منهم بعض المحیثین علی ما صرح الشیخ عبد الحق
فی شرح المکتوبه و کذا فی کشف المحجوب و آنچه بعض فقهاء گفته اند که امام غزالی بابت سماع قائل
نیست بلکه خبیثان بر روی او قرار داده اند و برائی تقویت مذهب خود در کتاب غزالی اباحت را بزرگ
بلایان کرده اند چنانچه صاحب بلاغ مبین بدان تصریح نموده این وهم باطل و ظن عاقل است چه علماء معتبره
از عهد غزالی تا این زمان همه از غزالی اباحت سماع نقل میکنند اگر مذهب وی غیر اباحت سماع بودی
ولا لائمة علی ترک المباح بالاتفاق بل لائمة علی ترک ما حرم الله و لا یستحب الاحتراز عن رتبة الخلاف انتهى مع عقائد ما سینه فی فضل الحرام من

ثم اعلم ان جمهور الفقهاء و هو
السمع الغناء و بالعوائف و فی
الطرائف من اباح الغناء و یکون فاسقا
و بعض العلماء ذهبوا الى ان سماع الغناء
باح لکن بشرط لم توجد فی هذا الذم
ثم الامام الغزالی و منهم الفاضل القاضی
عبد الله بن جعفر و عبد الله بن
علا ف فی اباحه السماع انما هو فی الغناء بن زبیر و غیره بن شعبه و معاویه بن ابی سفیان از صحابه و سید الطائفة جنید و سری سیقلی و دوان
میری و ابو حامد غزالی از شیخ صریح بر فی معارف العلوم ناقلا عن الموابب اللدنیة و کذا فی ترقی القلوب
یشرح ابن طالب المکی و کذا نقلوا عن الاحیاء للغزالی و منهم بعض المحیثین علی ما صرح الشیخ عبد الحق
فی شرح المکتوبه و کذا فی کشف المحجوب و آنچه بعض فقهاء گفته اند که امام غزالی بابت سماع قائل
نیست بلکه خبیثان بر روی او قرار داده اند و برائی تقویت مذهب خود در کتاب غزالی اباحت را بزرگ
بلایان کرده اند چنانچه صاحب بلاغ مبین بدان تصریح نموده این وهم باطل و ظن عاقل است چه علماء معتبره
از عهد غزالی تا این زمان همه از غزالی اباحت سماع نقل میکنند اگر مذهب وی غیر اباحت سماع بودی
ولا لائمة علی ترک المباح بالاتفاق بل لائمة علی ترک ما حرم الله و لا یستحب الاحتراز عن رتبة الخلاف انتهى مع عقائد ما سینه فی فضل الحرام من

باری روایتی آن در کتب ری جائی یافته شدی و یا یکی از تلامذش و مریدانش آنرا روایت کردی
 در روایت می کنند که سید الطائفة از سماع ثاب شده است چنانچه عبارت کتاب بلان مبین بین گوای
 میرید و در نص ابی جت گفته که سید الطائفة جمیع قدس سر از سماع ثاب شده بود در زمان خود اجمعت
 فوات شراط سماع در آن زمان پس این زمان شراطش کجا موجود باشند و گویند که بعد از آن
 هم اباحت سماع است چنانچه از بعضی احادیث معلوم می شود و عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت قال رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم حاب فسمعا لغطا و صوت صبیفا اذا حبسته ترزن و البصیان
 حولها فقال عائشة تعالی فانی فی فمجت فوضعت لحنی علی مکتب رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
 آله و سلم فمجلت النظر الیهما بین المکتب الی راسه فقال لی اما سبعت فمجلت اقول لا نظر من لحنی
 عنده اذ طلع عمر فارض الناس عنهما فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم انی لا انظر
 الی شیء حلین الا انی و الجن قد فرذا من عمر قالت فرجعت رواه الزعفرانی و قال هذا حدیث حسن صحیح
 غریب و لفظ البقیع لام و فتح عین معجمه و در آخرش طاء مبداء آورد در هم و غوغاء و باگب
 و حروش از باب فتح و ترزن برائی معجمه و فاء از باب سماع بمعنی ترقص عین رقص می کرد آن
 زن حبشیه ترزن در لغت بای بر زمین کوفتن قولها مابین المکتب الی راسه طرف النظر است

نه مفعول ری قال فی کشف المحجوب عن عائشه رضی الله عنها قالت کانت عیدی جاریة تغنی فاستاذن
 عمر فلما سمعت حستة فزت فلما دخلت بسم رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فقال یا
 رسول الله ما اضحکک قال صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم کانت عندنا جاریة تغنی فلما سمعت
 حستة فزت فقال عمر لا ابرح حتی اسمع ما کان یسمع رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم
 فذکر رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ملک الجاریة فاخذت تغنی ورسول الله صلی الله
 تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وعمر رضی الله عنهما انتهی پس آنکه بمثل این دو حدیث و حدیث جاریتین در
 باب عید که در فصل اول گذشت ابحاث سماع بر مذہب عائشه ثنائیت میکنند از خطا کرده است
 چه عائشه رضی الله عنها هرگز نشنیده است مگر بجنور استخفوت و تفریح نمودن شیخ عبدالحق دہلوی و غیره که
 حضرت ذکر مواخیش و منکرات هرگز نشنیده اند از ابد و رعیت نه در غناء و نه در غیر آن چنانچه بالا
 گذشت پس آن غناء که استخفوت خود شنیده است نوعی است از غناء و مباح و آن غیر غناء معروف است
 چنانچه در فصل اول گذشت اکنون جواب جمہور علماء که حکمت غناء و کراہت آن علی الاطلاق قائل اند
 بشنویس میکنند که غناء معروف که مشتمل است بر ذکر مواخیش و منکرات هرگز از این است چنانچه غیر
 اہل ازہبت آنکہ دنیا دار مکاسب و عقیق دار مواہب و شرع شریف لعبد نیست و هر که احرار است

خود امرو ز خواهد او فردا بی نصیب ماند و هر که زراعت خود خرد خورد او بد بخورده حزن آید ندارد
الدنيا مرزقة الآخرة لا الدنيا مرزقة الدنيا مسك من يريد الدنيا ومسك من يريد الآخرة من كان يريد
حز الآخرة نزل في حزنه ومن كان يريد حزن الدنيا نزل منها و ما له في الآخرة من نصيب
آنچه یاد کردید از حصول لذت و راحت و وجد و حال و شوق سماع در در دنیا مقصود نیست
اصلا و مقصود از وجود تونه مگر ننگ گیت و ما خلقت الانسان الا ليعبدني و ذات لذت و راحت
و وجد و حال و شوق بالقطع عبادت نیست بلکه گاهی نتیجه عبادت بود چنانچه بعضی ریاضت کشن
را حاصل میکرد و گاهی شمره معصیت بود چنانچه بعضی اهل عشق مجازی را و بعضی اهل غناء را حاصل
می د پس بالقطع عبادت نیست و بالقطع نتیجه عبادت هم نیست چنانچه از معصیت ناشی می شود
مع ذلك بالقطع منتج عبادت هم نیست چه غالبا بکفر و رذیلتی از زاید حتی همین لذت و شوق و وجد
مقصود کلی اند پس از طاعت حق باز ماند چنانچه معاینه کرده می شود در هر تعلیم و هر که از عبادت خود حصول
لذات و وجد و حالات و شوق میخواهد و آنرا مقصود خود میداند پس آنرا در دنیا دریابد او در آخره از
اجران عبادت بی نصیب خواهد بود چه او گشت خود را خورده و مثل رائی و مسیح چه نتیجه عبادت را تمییز کرد
که وقت آن یوم الجزاء است من استعجل شئنا قبل ان نعوذب بكم انه و این از جهت قصه دوست والا

چیز جز از اجزاء که نخواهد شد و تحقیق این شد در بیان تفصیل علم بر حال گذشت پس آنچه شما مقصود
کلی خود می دانید تا بسبب مقصود غناء و حرام را که وسیله آن مقصود مباح گویند آن غیر مقصود و مقصود ازین
عالم جز عبادت حق نیست و ما امر و الا تعبد و الله مخلصین له الدین و حبیب العالمین و ائت رجلاً
ماور شده اند باستقامت برراطبه مستقیم فاستقم كما امرت و من تاب معك بعد از خود شستن بود و
حراطه مستقیم همین دین محمد است و آن هدا حراطی مستقیم فاستقم و لا تتبع السبل فتفرق بكم عن سبیل و معلوم
که غناء غیر دین محمد است و من يتبع غير الاسلام دنيا فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين و معلوم است
که در فحشاء و منکر در غناء دین محمدی نیست پس لاچار مرتکب آن من الخاسرين خواهد بود و اگر گویند که
وجد و حال لذت و اضطراب و مکاشفه و علم لدنی که در سماع دست میدهد نشاید که آنهم عبادت باشد باحوال
بحسب ظاهر استدراج است نه طاعت و نه کرامت و احسان چه طاعت کتب را گویند که آن در در ذی قیامت بکار آید
و توالیش آنچه در یاد و آن قوی و فعلی و مای میباید لیکن معرفت آن بکتا الله و سنت رسول الله و نه بغیر آن
و حائلی از شرع شریف معلوم نشده که ذوات اشیا مذکوره عبادت و طاعت است چه این اشیا و از مواهب است
مکاسب و عبادت حق از مکاسب است یعنی از افعال اختیاریه اضطراب پس معلوم شد که از جنس عبادت و چنان
معلوم می شود که از نوع استدراج است چه اشیا مذکوره مشترک اند میان اهل کفر و اهل ایمان چه بسیاری از ذرات

گشتن

۴۴۲
کشتن از جوگیان و سنا فیما و بعضی بیدنیان و بدعتی هبان را وجد و حال شوق و کشف و علم لدنی حاصل
میشود و آن از مواهب استدراجیه است پس حصول این اشیاء و انقباض و سماع آن هم از مواهب استبدراجیه
است زیرا که هر موهبت الهی که نتیجه عبادت حق باشد و موجب شکر و از یاد اطاعت کردن آن کرامت
البدیهه است و هر موهبت الهی که غیر عبادت مترب گردد و یا موجب پندار و غرور گردد آن استدراج است
زکرات و نعمت است و کشف گاهی صحیح چنان باشد و گاهی فاسد شیطان و علم گاهی من لدن
رحمان بود و گاهی من لدن شیطان و قد سبق بحث کل من هذه المسائل فی موضعها و اینست حال علت
اباحت سماع که یاد کردید و دیگر وجهی از غناء و سماع آن در فواحش و منکرات و سماع آنها چون خال
خود و قدوب و زلف و خروم و جراحت و سایر غیر ذلک ان الله یامر بالعدل و الاحسن و اتقوا فی القول
و ینهی عن الفحش و المنکر و البغی و اگر گوئید که چون مراد قائل سماع ازین الفاظ غیر معنی لغوی و غیر بود
بلک مراد این ازین الفاظ معاین مصطلح ایشان بود پس فحش و منکر نمائند پس منهی هم نمائند یا سکیوئم
که اصطلاح بقتن بر عکس عرف و لغت و شرع بیفروت سود نمیدهد و مع ذلک تشبیه بنفسا هم بایست
و قد ورد من تشبه یقوم فهو منهم و اتقوا مواضع الهم و بعضی از علماء و در حق اهل وجد و حال شوق و سماع
و توقف کرده اند پس نه مجاز گویند نه حرام و نه مکروه و در حق دیگران حرام گویند و همچنین مروی است

از حواجز بزرگ خواج بها والحق والملة والدين نقشند قدس سره که چون از ایشان پرسیدند

که حکم سماع چیست و نمودند اینها میگویند و نه انکار میگویند و مرشد من می فرمودند که نه امر میگویند نه

نهی میگویند از آن و نه شغل میگویند بآن و آنقدر میدانم که طریقه خاتم النبیین صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه

سلیمت پس در آن چندان خیر و خوبی نیست اگر در آن خیر بودی آنحضرت آنرا معتقد خود ساختی و آن

حضرت محراب جمیع خیرات و حاجی به حسنات بودند با وجود آنکه در انهد در عرب شغل آن شایسته بودی شیخ

عبدالحق هم توقیف کرده در شرح مشکوٰه و بر حال سلامتی در تقوی و ورع و اجتناب از شبهات و دور ماندن از

اختلافات و عمل با حوط که در آن یم معصیت و خوف زلت و فتنه نباشد که مقتضای مذهب صوفی صافی و یا

ببین که الصوفی لایسند مشرب الصافی و لایسبته الحق بالباطل فی مذهب الوافی و لایغش و نه و لایرخص

ما و هدی فی حدیث احمد عن ابی امامه قال قال رسول الله فی الاثم قال اذا کان فی نفسک شیء فذره

این آخر حدیث است و حیک خلیان قلب باریکه در دل شبهه افکنند که این چیز عند الله گنهیست یا ناکردنیست

پس کردنی آن اثم است و در حدیث صحیحین آمده و من وقع فی الشبهات وقع فی الامم کالراعی یروی حول الحمی یوشش

ان یرتع فی الحدیث و عن الحسن بن علی قال حفظت من رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم و مع ما یر

لا مالایر یک فان الصد طمانینه وان الکذب ربه رده احمد و الرقیدی و الذیلی و روی الدارمی الفصل الاول

والله اعلم

والله اعلم بالصواب والقصد فصل ششم در بیان الباطل مذهب حشویه و بعضی مقصدی جدید چون طائفه خالیه
و حوریه و شرابخیه و حلولیه و جماعتی ابا حنیفه و اشغال ایشان که باستیباب غناء و ملاس و رقص و تصنیف
و تواجده قائل اند و شب و روز اشتغال آن دارند بلکه مدار طریقه ایشان بر آنست پیش یکدیگر آنرا انقل
عبادت میدانند چنانچه عقیده این طوائف در فصل چهارم و در فصل سیوم از باب اول گذشت پیش از این
و حلولیه و ابا حنیفه گویند که زمان و کودکان خوش بیکران ریاحین خداست پس نظاره بی تعلق
نخاج جائز دارند و گویند که سماع و رقص و محض و محرک نظاره و شیفته گیتی است و آن مقصود کلی است
و اما خالیه و حوریه مدار طریقه ایشان بر وجد و حال است که بر رقص و سماع حاصل میکنند و حشویه طائفه
از دوازده طوائف که امید چنانچه در فصل اول از باب دوم گذشت و ایشان قائل اند باستیباب انشاء
مذکور پس از این طوائف میگویند در باب هر الحاد و زندقه و فساد است و میگویند که درین باب
کتاب تصنیف کردند که هر مملو اند بفضالت و بدعت و مشحون اند بدلائل مفیرات و تمسک و ایستاد
و ماخذ کاذبات از آن جمله یکی کتاب شیخ ابو عبد الرحمن سلیم است مسما بکشف السماع و علما اهل درع و
تقری میگویند که کتاب کشف السماع دایم اغواء و کمند همراست از مطالب او اش احتراز باید کرد و دیگر آنکه
درین کتاب افتراء بسیار است بر اولیاء الله تعالی چنانچه گفته که شیخ ابو الحیبه ابو سعید الخزاز قدس سره و نو

که اصل تصفیق یعنی دست بردست زدن در سماع یعنی در رقص آنت است که چون صوفی تصفیق کند دست
 بردست زند شهوتی که بردست او باشد زایل گردد و چون پائی بر زمین کوبیده شهوت قدم مرتفع گردد و چون
 لغوه زند شهوت اندرونی به بیرون رود در این اثر از بعضی شیخ مذکور برای تقویت مذنب خود افرو
 کرده شیخ ابوسعید خراسانی سره تشیع متوجه تقی نقی سنی سنی منصف صوفی صافی از اهل سنت
 و جماعت و معلوم می شود که بعضی کتب دیگر از تصانیف شیخ ابو عبد الرحمن سیلیم هم مملو کفر و بدعت و فساد و غلط است
 چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در القان آورده که هر تفسیر برای عبد الرحمن سیلیم تفسیر اعتقاد کند او کار کرده
 لغو باشد منچه او از ظواهر مخصوص عدد کرده است بلکه نقل فی ذیل مجمع البحار قلا عن الاتقان و قد
 ذکره فی العلوم المبنیه و الکتاب المبنیه ایضا و صاحب کشف المحجوب گفته که و قد ذکره فی ذیل مجمع البحار قلا عن الاتقان و قد
 مشاییر اهل حدیث مرا گفت که من در باب باحت سماع کتابی خوب تمام خوب گفتم پس برگزین مصیبت درین
 اسلام پدید آمد که مثل تو خواجه پیشوا اهل اسلام بهویرا که اصل به تفتها و فساد و مصد رجیع فسقها و فسادها است
 حلال کرد و مباح ساخت الا اخواتا اهل سنت و جماعت میگویند که هر چه نظر کردن بران حرام است
 آن نظر از عرف شرع زنا العین گویند و هر چه نظر کردن بران حرام است سودن آن هم حرام است و سودن
 آنرا از عرف شرع زنا البید گویند و شش سبب از جهت نظاره و سودن هم حرام است آنرا زنا الرجلین گویند
 و ذکر آن

۳۴۹

و ذکر آن و در کشش بسوی آن و در نظاره بر آن و در سودن آن و شنیدن این ادکار همه حرام است
پس هر یک از این ادکار زنا الکافی گویند و شنیدن هر یک زنا الادنی گویند و آن چیز خون خال و خد
و قد و لب چشم و زلف و غیر ذلک از زنان بیکدیگر و صبیحا خوب سکلاچه نظر بشهوة بسوی آن
و سودن آن بشهوة و کشش بسوی شهوت و ذکر آن و شنیدن ذکر آن بشهوة همه حرام و فاحشه و زناست
و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان الله تعالى كتب على ابن آدم
حظ من الزنا اذكر ذلك محالة قرنا العين النظر و زنا الکافی المندطق و النفس تشتهي و تمنى و الفرج
يصدق ذلك كيدته متفق عليه و في رواية المسلم قال كتب على ابن آدم لضيقه من الزنا مذكر ذلك
محالة العينان زناهما النظر و الادمان زناهما الاستماع و اللسان زناهما الكلام و اليد زناها البطش و
الرجل زناها الخطف و القلب هوى و تمنى و يصدق ذلك الفرج و كيدته و شهوت بمعنى خواهش دل و
رغبت دل پس زنا چشم و زبان و گوش و دست و پاء نظر و كلام و سماع و اخذ و کشش بخواهش دل است
و بغیر خواهش زنا نیست چون ادب بر یکدیگر دید یا شنید یا بر زبان رفت بخطا یا گرفت بخطا یا
بسوی آن بخطا، لهذا در الاول و الثاني عليك و آنچه تجوز شرع جانشده است ازین اثبات نمود
مخصوص از حرمت مستثناست چون بعلاقه نکاح و مذهب نظر طبیب بر ریفه و قاضی بر شاهده و ناچار

الاول لك الثاني

مخطوبه و مشیری مشرّاة از این تفصیلش در وقت پس چون ذکر خال و خد حواری و در سائر اعضا
ایشان که مصطفی بملات و لطافت اند و شنیدن ذکر آنها در شرع شریف حرام و زنا مقرر گشت چون مقول
بجوایش نفوس پس حرمت گفتن و شنیدن آن در اشعار از آن است و اربع باشد خصوصا چون بملی نش
و نغمه دلکش بود خصوصا چون بالات ملاپس و ساز با بود اما ذکر می ساغر و حراجی و سائر طوطی شنیدن
آن بجاوش دل حرام است و حرمت آن اندر شرع شریف مقرر ثابت شده است چنانچه دیدن خنجر و شمشیر
حرام است چنانچه ذکر خنجر و شنیدن ذکر خنجر بجاوش حرام است چه اینها در عیلت تذکره و توبیخ است
تحرک قلب بر شویش یک اند و هر چه علت یاد آوردن خبر باشد آنرا بجاوش دل و رغبت نفس متکب شدن حرام است
بالاجماع پس ذکر آن و شنیدن ذکر آن بجاوش در اشعار بطریق اولی حرام باشد خصوصا بملی و نغمه خصوصا بالآ
و در آخر حدیث صحیحین که در باب اینهاست آمده و نهام عن اربع عن الحنتم و الدباء و النقیه و الزنیت و
این چهار خنجر و ظروف و یا بودند قبل تحیم می و چون حرمت می مقرر گشت آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله
و صوبه سلم از طوطی هم نهی فرمود تا نام و نشان خمر در اهل اسلام باقی نماند تا بدین طوطی نماند دنیا و از
قلوب مسلمین گسیانسیا گردد و شارحان میگویند که حرمت ظروف خمر در ابتداء حرمتش بود بعد چون حرمتش
در جمیع دیار مسلمین مشهر شد و قباح آن و کراهت بدان در قلوب مؤمنین ممکن گشت و زمانه بحرمتش گذشت تحیم

۴۲۸
ظرفش منسوخ گشت و استعمال آنها بواج شد و ختم بفتح حاء مهمل و سکون نون و فتح تاء مثناة ثوابه
کوزه سبز و تاء بضم دال مهمل و تشدید باء موحده مدوده کدو و نقیر بفتح نون و کسرة فاء آوند چوبین
یا آوندیخ درخت و زفت بضم میم و فتح زاء معی و فتح فاء مشدده و آخر تاء مثناة آوندی بزفت طلاء شده
و زفت چیریت که گشتن بوی طلاء کنند و دیگر آنکه این چهار را سائل الاجناس اند و در جنس بعضی احوال مستعمل
شده بودند بخیر سبب آن ارجح جنس نبی کردند با وجود آنکه بعضی احوال غیر مستعمل و غیر مخلوط بودند
پیش توخش چون مدید گذشته و آن ظروف که مستعمل شده بودند بسبب طول زمان هم بمبدل متغیر شده
و امتیاز آنها از ظروف جنسی هم باقی نماند پس یکیم بر چهار جنس منسوخ گشت و توجیه اول او فی تحت
و عن ابن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم نهی عن الدباء والحتم والمرق والنيقير
وامران يثبذني اسقية الادم رواه مسلم و عن بريدة عن رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم
قال نهىكم عن الطرף فان طرفا لا يحل شئ ولا يكره وكل مسكر حرام رواه مسلم و اني حديث اخرنا من
وغيره انك ذكرنا من اشهر و منكرات مذکوره از کلمات شریست و شنیدن ذکر آنها از شنیدن کلمات شریست و این
تیر حرام است بالا جماع و عن ابی هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان العبد
ليحكم من رخص الله لايعلق لها بالاي رفع العبد بها درجتها وان العبد ليحكم بالعكس من سخط الله لايعلق لها بالاي

یهبری بهانی جهنم رواه النبی رکی و فی روایتی لهی یهوی بهانی الذی را بعد ما بین الشرق والمغرب وقولین
 رضوان الله من سخط الله من بیان کلمت و کذا قوله لا یلیق لهما بالابیان کلمت و معناه نه یوسکتند
 برای آن کلمه در خود را یعنی آن کلمه را اعتبار نکنند و عن یحیی بن الحارث قاتل الرسول الله صلی الله تعالی علیه
 آله و صحبه وسلم ان الرجل لیتعلم بحکمتن الخیزر ما یعلم مبلغها یمکتب الله بهما رضوانه الی یوم یلقاه وان الرجل لیسکلم
 بحکمتن الشرع لیسکلم الله بهما علیه سخط الی یوم یلقاه رواه فی شرح السنه و روی ما کذا الرضوی و ابن ماجه
 نحوه و قوله ما یعلم مبلغها یعنی نه اند که این کلمه کی میرسد از منازل رضوان و مواقع سخط بلکه گمان برادر این کلمه
 موجب رضوانت یا موجب سخط و فی رساله الاوامر والنواهی و عن یحیی بن سعید رحمه الله عن ابن عباس بن ارم علیه
 الصلوه والسلام یقول فی خیر رابع الطریقه فقال علیه السلام العبد بسلام فیصل لقول به خیزر فقال علیه السلام
 انی اخاف واکره ان اعود لسانی المنطق بالسوء اخبر ما کذا فی الموطاء و تقویه خوی کن سیدن و بر عادت
 داشتن و معلوم شد که خیزر در ثبوت علیه السلام حرام بود چنانچه خبر در ثبوتش هم حرام بود لقوله صلی الله تعالی
 علیه و آله و صحبه وسلم ما جاء من رسول الا وقد حرم الخمر و ما بین حدیث مولانا الشیخ نور الدین محمد حجت گرفته بودند بر
 جاماس ازین در سورت بذكر عالم بود از قوم آرمینان و ان قوم گروست از گروهما و نصایحی جواب داد که قول رسول
 بر حاجت نیست مولانا گفت که حکم اباحت خمر را انجیل است گفت مولانا گفت پس کی با حقش معلوم کردید گفت از قول

رسولنا عیسی علیه السلام مولانا گفت که این دروغ است چه عیسی رسول الله بود نزد مسلمین و نزد شیعیان نیز رسول
 خدا و جویری بهاء عقل را که سراج معرفت خدا و معارف است رسول است چگونه خدا را که بندگان و تنگدستان را
 و تنگب عقل نزد جمیع علمای اهل عقل و نزد حق سبحانی و تعالی و رسولان وی که ارباب عقل و روحی اند تسبیح است
 پس محبت عقل که حرمت هم نزد عقلاء و اصحاب و حیای تسبیح باشد و اگر نزد شیعیان غیر رسول خدا و غیر ائمه است پس چگونه
 جائز دارد در شریعت و تنگب عقل می پس بهوت گشت و آنچه بعضی شعراء گفته اند در حق خبریت و ان
 حرمت یوماعلی بن احمد «نحمد الله علی دین مسیح این مردم» و آنچه فقهاء میگویند که خود خیر در دین اهل کتاب
 حلال است این بنا بر قول کاذب است که ایشان میگویند که در دین ما چنین است و ایشان تحریف حق
 کرده اند بهوا که یونان الکلم عن مواضع و سوا خطا محمدا کرده و خود خیر در جمیع شرائع انبیاء علیهم السلام
 حرام بود که اقل مولانا قدس سره اکنون بدانند رقص حرام است با جماع اهل سنت و جماعت که هیچ یکی
 از ایشان نمی گفته است در حرمت رقص مگر غزالی و اتباع وی و رقص بر حشمت و پاد بر زمین کوفتن
 از باب نفور خاص لغت مذمت کنند ناچنا و کوفتن و اصطلاح بعضی متصوفه رقص اسماع هم گویند چنانچه
 علماء هم اسماع میگویند چنانچه در فصل اول گذشت و روایات فقهیه در تحریم رقص و تصفیق بسیار اند و رقص
 و تصفیق را اگر کبار شیعیان چنانچه در نهضت و انقلاب و مانع القاء و اگر آن همه روایات

۴۵۱
 را درج کرده شود چند اوراق میسازد و حاصل کلام آنقدر رقص و تحقیق بر دو بهیض و لعین شیع و بد و حرم است
 و بجز آن تفصیل و افشا و زندقه است اما وجه اضطرابی که بسبب سماع کلامی پیش یا مخوف یا مشرق بر
 قلب سالک طاری میگرد آن محمود است چون قصد آن ندارد و بوی رافعی نباشد و این رقص است اگر بگویند
 رقص نظیری است به رقص نیست چه رقص بقصد و اختیار برود و وجه بقصد و بی اختیار و اراده شود و وجه در
 اصطلاح ایشان و ادبیات متقین که بسبب دهشت و یا خوف و یا شوق بر دل سالک دارد گردد و در شریک او باشد
 و مغلوب ساز تا خود را ضبط نتواند کرد و از اضطرابی بازماند و او را غیر ممکن شود پس حرکت اضطرابه از وی
 صادر گردد در کشف اللفاظ گفته بیت مرغ وجد از آتشین حق پرده پیمو برق آید ز روی بگذرد؛ بلیل جان در
 تفصیل گویند شود؛ اگر بخندد در در گریان شود؛ اگر جمال دست برد از نقاب؛ اگر جمال غشش گردد حجاب
 و قیل این جا و چیز نیست یکی وجد دیگر وجود پس وجه بفتح اند و هکین شدن از باب حزن و در اصطلاح بسیار
 اند و هکین شدن بفتح مجنون و فوت مرغوب و استیلاء اند و ه و اراق بحدی که خود را ضبط کردن نتوانند و
 وجود هستی و یافتن مطلوب از باب حزن و بلوغ عیار از باب کرم و این را نظیری نیست دریا
 مثال و در اصطلاح وجود استیلاء شوق و سرور یافتن مطلوب و رسیدن بمحبوب بر دل تا حرکت اضطرابی
 از وی صادر گردد لهذا محبان غنچه وصال بعد و اراق میگیرند اما وجدان در لغت گم شده یافتن

و اما تواجده از باب تفاعل یکدیگر را بوجه آوردن یعنی یکدیگر را اندر یکدیگر کردن و سر تواجده
خود را صاحب وجه نمایند چنانچه تجا بل خود را جا بل نمایند و در اصطلاح تواجده بتکلف خود را
بوجه آوردن یعنی انعام حق و شواهد وی و باعتبار و وعید وی بر دل خود موعظ کند تواجده
پیدا گردد و یا رقص کند و یا تغناء شود و یا کلامی دیگر بشنود باین قصده تا وجه ظاهر شود بر عقل
این تکالیف وجه تحصیل کند این را تواجده گویند و این عند اهل ورع و تقوی بقصده شهرت
مذموم است و همچنین اگر قصده شهرت سازد و لیکن میدانند که باین تکلیف وجه حاصل خواهد شد و در آن
وجه مقصود خود دارند این هم مذموم است عند اهل الورع و التقوی خلافاً لغيرهم اما چون موانع باشند
یا احوال اصل القیور بیند یا اسوال قیامت و رزقه آن در دل لحاظ کند باین نیت که تا نفس مغرور گردد
و از معاصی باز ماند و در طاعت حق بکوشد پس بقصده وجه در وجه است و حرکات اضطراریه از وی صادر شد
این محموم است بالا جماع و آنچه نقل میکنند در وجود وجه از حیث کرام و تابعین و اقوال ایشان در تحسین وجه و مع
اهل وجه به این تمیز است چه این نوع وجه محموم است عند الاجماع پس حاصل کلام آنکه وجه را مقصود خود ندارند
و اگر بقصده و احتیاج حاصل شد خوب و الا لا حاجه الیه اصلاً و مراد از وجه اینجا وجه کامل است که بآن خود را ضبط
کردن تواند و از حرکات غیر اختیاریه باز ماندن نتواند و وجه مصطلح ایشان وجه کامل است نه غیر کامل و وجه

ما قصار او جل و فرج گویند نه وجد و این محمود و مقصود بالا جماع قال الله تعالى انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم وقال الله تعالى نزل احسن الحديث كتابا متب بها ثمانين تقشیر منه جلود الذين یحسنون
 بهیم تم تلین جلود هم و قلوبهم الا ذکر الله ذلك حدیثا الله بهیبا بین ثناء و میگویند که در وجد عقل و غیر عقل
 می گردد و مستوری شود و آن مقصود نیست چه عقل و تمیز از معرفت حق و سبب تقریب بین الحق و الباطل است و
 صحت عبادت حق بر وی موقوف است پس در اول عقل خیران باشد پس وجد و البقصد اختیار کنند و آنرا که وجد
 بذات مقصود گویند و بتکالیف وجد حاصل کنند ایشان را ثبوتها و معتدله مذکور اند و بعضی از اهل سنت
 جماعت مثل غزالی و اتباع وی در جواز قصد وجد بر رقص و غیره همراه ایشان اند و در مکتوبات میفرمودند که امام غزالی گفته
 که رقص بر سه وجه است محدود و مذموم و مباح و حکم رقص حکم محرک است اگر محرک محدود است پس رقص مذموم و اگر
 پس رقص نیز محمود و اگر محرک او مذموم است پس رقص نیز مذموم شد پس رقص نیز مذموم شد و اگر محرک مباح بود رقص
 نیز مباح بود انبسی پس مراد از رقص در اینجا رقص اختیاری غیر واجب است چه فعل اضطراری محدود و مذموم می
 و موجب ثواب عقاب نمیکرد بالا جماع و نیز در مکتوبات میفرمودند که روایت کرد انس بن مالک که گوید من نزد
 آن حضرت صلی الله تعالی علیه و سلم را ندیدم و سلم را نگاه حیرت علی السلام نازل شد و گفت یا رسول الله بشارت رب
 مرا در درویشی است مرا که در درویشی در آیند بهشت پیش از اغنیاء بیایند صد سال اینها بی که آن نم رود آن جهانی است
 بول

پس آن حضرت بدرویشان ثابت داد پس فرمود که در میان شما کسی است که شیوه بخواند پس یکی بر وی بود
 او گفت نعم یا رسول الله فرمودات مات النجاه و این دو بیت بخواند بیت قد سعت حیه الهی کی کبریا
 فلا طیب لها ولا راتی الا الحبيب الذی شفقت به فغذاه رقیق و تریاقی پس رسول خدا صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم تواجده کردند و جمله صحابه را وی تواجده کردند تا در اء مبارکش از دوش مبارکش
 بیفتد پس چون فارغ شدند و یک بجاء خویش قرار گرفتند معاوی بن ابی سفیان گفت نعم ای رسول الله
 این چنینکه بازی شماست فرموده یا معاویه ایس بکرم من لم تهتر غنم سماع ذکر الحبيب پس آنحضرت صلی الله
 تعالی علیه و آله و سلم در اء مبارکش را بر حاضران تقسیم کردند بچهار صد پرگار اتمی کلامه و باین حدیث
 ثابت میکنند چون یکی تواجده بر خیزد دیگران بمناعتش برخیزند و جامه که بتواجد پاریده شود آن جامه را پرگار
 پرکار ساخته بر اهل مجلس قسمت کنند و میگویند که چون در حالت وجد جامه از وی افتد پس خواه آن جامه
 مجروح گردد یا نگردد ولیکن چون از تن وی جدا افتاده بود پس آنرا یا تقسیم کنند بر حاضران و یا بقول دیگر
 حدیث من قتل اوله سلبه و قیل حکم بر اینست قسم کنند یا بقول دیگر چنانچه نزد بعضی فقهاء در سلب قتل حکم در امام است
 که قاتل او دهد یا بنی النعمانین مسکند و دیگر بدانند در طریقه ایشان خرق کردن جامه بر تنه بوعت یکی خرق
 کردن سکران جامه خود را در حالت غلبه وجد بوقت نیمه شب دوم خرق کردن جماعت حاضران جامه خود را بمناعت
 و بیعت

۲۵۵

[illegible]

پیرانین کبوتر اربع است و چند لعبات مباح است چون ضرب دهن در عرس و در یوم و می الهی و متعبات
 العرس و یادیده و ملاعبه الرجل و المرأة و الحبس فی الماء و مثل دنگ از آنچه ارباب آن با حادثه ثبت
 شده است و باقی لعب حرام است و یا مکروه و اکثر لعب حرام است و رقص از لعب حرام و از آنست که
 شمارند صرح به القهقه و گویند که الرقص کاللعیب الازد و الشطرنج و ورق وای برهنه و بلاغ مبین آورده
 در حدیث شریف آمده است که چون کسی رقص کند شیطان لعین انگشت در دبر انگشت میکند تا آنکه
 باید و بختن و بفره زدن بمالعه کند و او را از آن خبرند و عقده ای این حدیث درش دیده اند شهود آورده

از آنجمله یکی اینست که جاسکشف المحجوب گفته منکد علی بن عثمان جلایم از شیخ ابوالعباس شتقای شنیدم
 که میفرمود که بودم من روزی نزد گروهی که سماع میکردند یعنی رقص میکردند و در میان ایشان دیوان
 برهنه دیدم که باری میکردند و در میان ایشان میدیدند و ایشان بدیدن گرم می شدند و دیگر آنکه در
 رستا مانع الغناء آورده که روزی غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سره با جمعی از
 مریدان بر اسی میرفتند بر سر راه اجتماع مردم دیدند پس نظر کردند که مردم از برای چه مجتمع شده اند دید
 شیخ و شیش صفوی که در آن عهد از شایسته نوح بودند پس باین الارض و السماء قاصم میکند و بر زمین
 نریافتد و مردم درین فعل متعجب و متحیر شده استاده اند پس بعد از رسیدن غوث الثقلین شیخ و شیش بر زمین
 افتاد

افتاد غوث الثقلین تبسم کرده گذاروند و راه روانه شدند و دیدان پرسیدند این چه حکمتی بود و فرمودند
 که دیدم که شیطان لعین انگشت در دربان رقص کرده و در هوا بر انگشتش برداشته بود و او را میزد
 میداد و او از آن سبکی و لذتی نیت و آنرا از جانب حق میپنداشت و اینهمه را که مرا متنبه میسرود و هر یک
 مجمع آنرا نیز من الیه میسرودند بجهت هر یک از آن تاثیر انگشت و چون این حالت بر آن رقص مشاهده کردم
 لاحول خواندم پس شیطان لعین از وی رمید و او را گذاشت تا او بر زمین افتاد پس غوث الثقلین
 میرید آنرا فرمود هیچ میدانید که ظهور این امستور بر من برای آن گاهی شمس است که تا بداند که این لعین بدین
 مردم را میفریبد و بچنین دامها میگیرد و از راه گمراه میکند و مثل این قصه حکایات یافته می شوند در بعضی
 و مناسب این محل حکایتی از شیخ ابوالخارث بنیانی قدس سره است که بالا و یاد کرده شد و الله اعلم بالصواب
 فصل پنجم در بیان شعری که شعور آنکه شعور در اصطلاح بلفظ کلامی است موزون مقتضای شرط آنکه متکلم قصد موزونیت
 آنکلام کرده و ادنی آن یک بیت است پس معراج شعور نباشد اگر چه نظم نباشد و بیت بی قافیه شعور نباشد
 اگر چه نظم نباشد بیا نش اینست که شعرا دو کس است و یک شرط و یکی از دو کسش وزن عروضی است پس هر
 کلام که وزن عروضی داشته بود اگر چه یک معراج بود آنرا نظم گویند و نظم در اصل رشته روارید را گویند و لفظ
 کلام موزون را از جهت ترتیب رائق و نسق فائق سبک روارید تشبیه داده شده پس نظم گفته شده لهذا

قرآن مجید نظم گویند و در اصول مسایح گفته و القرآن رسم النظم والمعنى جميعا و در تحقیق گفته ارباب النظم
 العبارات و بالمعنى مدلولاتها عدل و عن ذكر اللفظ الذي معناه الرمي لا النظم الذي هو سلك الجواهر
 الحسن الترتيب في النفس جواهر كلمات القرآن و رعاية اللادب و این حاصل کلام اوست و ازین نظام معلوم
 که نظم کلام بر وزن عروضی موقوف نیست بلکه ترتیب اینق در جهر هر کلمه نظم است دوم آرنش قافیه است و آن
 عبارتست از تکرار حروف قافیه که روی و متعلق را درست در او اخر معر اعمین چون شنبوی بود و در او با جمع
 ایست چون غیر شنبوی بود و معده درین باب را درست و غیر روی فضا نیست اگر باشد باروی و یکی پس رعایش
 و تکرارش باروی واجبست و اگر جائی بحر در روی باشد پس در بواقی تکرارات اکتفاء بر روی و احتراز
 از غیر روی واجبست و الا قافیه نمائند و شنبوی چون بیت خیز زین بزم یکی جام گیرانچته ایام همه
 خام گیران که ز تجرید شرابی چشید، هر دو جهان را یکی دم کشید، و شنبوی منبوست بمن یفتح نون و کون
 ثناء و فتح نون و یاء در آخرش بالف بدل گشت و در نسبت بواو بدل میگرد و معناه انسان انسان
 بفایس دو دو پس این نوع شعر چون هر دو دو مصرع از آن در حق قافیه حکم علاحه و مستعمل دارند
 آنرا شنبوی گفته اند اگر چه در وزن هر ابیاتش اشترک دارند و غیر شنبوی بر هشت قسم است غزل
 قصیده و تشبیه و قطعه و رباعی و ترجیع و مسط و مشرذ و این نه قسم مع شنبوی در نوزده قسم
 نظم

۲۱
بگو شعری میگردند و لیکن نه با معنی که هر یکی از آن نه در هر یکی ازین نوزده بحر جاری می شود بلکه بعضی
از آن بهنگاه قسم شعر از جمیع بحر می آید و بعضی از بعضی می آید و تفصیل اقسام قافیه و قبح آن و حسن آن
در علم قافیه است و تفصیل اقسام شعری و غزل و قصیده و تشبیه و قطعه و رباعی و ترجیع و مسمط و مسطر و
در علم وزن شعر است و تفصیل نوزده بحر و عروضها و زخافاتا در علم عروض است و نوزده بحر است بطول و
مدید و بسیط و وافر و کامل و پنج و در جزو فعل و منجز و مضارع و مضارع و مقتضب و محض و سریع و جدید و تشبیه
و حقیف و مثالی و مقارب و متدرک و فروز و آه و فراخات آنها بسیارند اکنون بدانکه بیت فرداگر
هر دو مصرعش مقفای بود پس شئ نیست و الا شعر نیست چه اگر از دیگر ابیات اشعار جدا کرده شده است
چون بیت آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است آباد و تان عطف با دشمنان مدارا، پست در
مصرعین رعایت قافیه نیست پس شعر نیست و لیکن از شعر است به نسبت سائر ابیات غزلش چنانچه یکی از
ده عین نباشد و نه غیره و لیکن از ده باشد و از این فوق میان بیت و شعر معلوم کن که بیت مذکور
دو مصرع بر یک وزن می دارد پس بیت شد و رعایت قافیه در بیت شرط نیست و از این شعر نمی آید گفت
چه قافیه در شعر لازم است و کرن اوست و لیکن بنظر دیگر اخواتش از غزل جزو شعر است پس شعر نیست بلکه
از شعر است و اگر آن بیت فردا غیر شئوی از غزل نباشد و با وی دیگریتی هم نریخت وزن و قافیه در اصل

نبوده باشد بلکه هر یک بیت گفته باشد چون بیت چون به عالم درین دیکر گردان و بی صلح خوش آن
گوگرد از وی توشه را پیش می خیزد این بیت هم بیت است و هم نظم و شعرت و از شعرت و
مطلع منفرد نظم است بنیت است و شعوبیت و از اصلی غیر شنیوی را و مطلع منفرد از نظم مرجز گویند و بعضی
آن هر دو را در شعر شمارند و آن خطاچه مرجز اگر گویند که وزن دارد و قافیه ندارد پس تعریف نظم بر وی صادق
نیزند اگرچه شعر نیست چنانچه مقابل مرجز بسیج است و بسیج اگر گویند که قافیه دارد و وزن ندارد پس چون از اثر
بسیج گویند باید که مرجز از نظم مرجز گویند یعنی باید که یک مطلع که بر وزن عروضی دارد بود و یا دو مطلع که بر وزن
بی است قافیه بود آنرا نظم مرجز گویند و ازین معلوم شد که نظم عامرست بر نیت و بیت عامرست از شعر پس
چون هر دو کن شعر معلوم کردی که یکی وزن عروضی است دیگر قافیه اکنون شرطش بدان که آن شرط شعر باشد
و الا شعر نماند اذاعات الشرط و آن قصد متکلم موزونیت کلام خود و تحقیق آن باشد پس اگر کنی
اتفاقا بغیر قصدش کلامی صادر شد که موزون و مقف بود آنرا شعر نمی گویند یعنی قصد معانی کرد بکلام علی الله
نه بکلام موزون مقف پس اتفاقا بغیر قصد موزونیت و تحقیق آن کلام موزون و مقف و رقع شد آن شعر است
برابر است که آنکس ملکش عورت دارد یا ندارد و برابر است که بعد از آن تحقیق کلام خود که بغیر قصدش بصورت
شعر درآوردند یا نه و جمهور علمای اهل سنت و جماعت بر آنند که آنچه درآوردسته در کلام است کلام

رسوله بصورت شعرا زین قبیل است چه شرط شعرا زان مفقود است و آنچه بصورت شود در کلام الله است
ازان جمله اندکی اینست قوله ثم اقرتم و اتم تشبهون ثم اتم هولا و تقتلون : زین در شایسته الدین
و در دست و لیکن بناء قافیه بر الطاء جایی داشته که از انباف ریس شایگان گویند قوله تعالی فبای آلاء ربک
تتقون : و این نیز من النذر الاولی قوله تعالی الذی جمع مالا و عده یحب مالا اخذه به و امثالین در کلام الله
بسیاست و مخالف معراجین و بیتین فصاعدا در وزن از مزاحفات شعرب بقدریک شعرا موزون گنج
جائز است همچنین از مزاحفات شعورن و لیکن در شعرب توسیع و تسع از تغیر وزن و میدان شعورن
ازان سنگین است و اما در دو صورت شود کلام آنحضرت صلی الله تعالی علیه علی الله و حمده و سلم بسیار
اندکی ازان در بیان می آید و عن جنید بن ان بنی صلی الله تعالی علیه علی الله و حمده و سلم کان فی بعض المثلث
و قد و میت اصبر فقال بیت یا انت الا اصبیح و میت : « فی سبیل الله ما لقیته » متفق علیه و
عن انس قال جعل المهاجرون و الانصار یحفظون الحمد ف یقولون الرب و هم یقولون بیت نحن الذین
بایعوا محمدا : « علی الجب ما یقینا ابدا » و یقولون صلی الله تعالی علیه علی الله و حمده و سلم و یتوحشهم بیت
الله لا عیش الا عیش الآخرة : « فاغفر لانا و للمهاجرة » متفق علیه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله علیه علی الله و حمده و سلم بیت الیکرم بن الیکرم بن الیکرم : « یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم »

ن
یا با عیر

رواه البخاری وعن انس قال کان ابنی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم علی آلہ وصحبہ وسلم لینی لکن حق یقول لاخ اصغیر
بیت یا با عیر یا فعل تغییر کان لا غیر یلعبت فتا متقی علیہ النکان ان محقق است از متعلقه و غیر یعنی مہم و غیر
بعین مجہد و بر وزن زیر است و ابو عیر را در انس طفل بود تغییر داشته بود و آن نوعی از کجاست است خوشتر و
خوش لمن و چون تغییرش را آنحضرت از جهت خوشی او مزاج فرمودند و عن البراء بن عازب قال یوم
حنین کان ابو سفیان بن الحارث اخذا بغنان بغلۃ یعنی بغلۃ رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و ابو سلم فلما
غشیۃ المشکر نزل فجعل یقول بیت انا البنی لا کذب انا بن عبد المطلب قال یاری من الناس یومئذ
اشد من متقی علیہ و درستان گفته روی ابو عثمان النہدی عن سلمان الفارسی ان ابنی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
آد و صوبہ و سلم ضرب فی الحندق فقال بیت باسم اللہ ربہ بدونا و لو عبدنا غیرہ شقونا و نیز در صحیحین برآت
برآمدہ کہ آنحضرت در یوم خندق بصورتی فرمودند و اللہ لولا اللہ ما ہدینا و لا تقہتین و لا صلینا و قارئ
سکینۃ علینا و ثبتت الاقدام ان لا قین ان لاوی قد بغو علینا و اذا اراد وقتہ اینا و بیاہد است
کہ از بعض ابنیا دیگر نیز شعری سکینۃ خیا پنچہ از آدم علیہ السلام در ریشہ پیش با سیک کہ قایل اورا گشتہ بود اندک
شعر تغیرت البلاد و من علیہا و وجه الارض متغیر متغیر و تغیر کل فی طعم و لون و قلب نشا البوم الصبح
فیما اسفا علی سبیل ابنی و قیتلا قد تضمنہ النصح و جاوزنا عدو الیسین و لعین لا یموت فی سیرج کہ از فی روفتہ
الاولی

الاحباب و غیره و میگویند که گفت آدم علیه السلام با اتفاق اهل علم سریانی بود پس این شعر ترجمه آن شد
 که آدم علیه السلام سریانی گفته بود که زانی رسالتیف الدین العروضا و قیل مثیه آدم علیه السلام سریانی
 در شهر بودند در شپس وصیت کرد شیت را بحفظ آن شپس بعد شیت در نسوی بتوارث و توارث
 آن شتر محفوظ بود تا یسوع بن قحطان رسید و یسوع بن قحطان هر دو نسای سریانی و عربی تکلم می نمود
 پس آن شتر و شیه سریانی را عربی نظم ساخت که اقال الامام محی الدین النووی قدس سره و کذا نقل عن ابن
 عباس انه قال من قال ان آدم علیه السلام قرض الشعر فهو كاذب پس بدان ایطاب صداق که عصمت آن
 حضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم از شعر بنقض الهی ثابت شده است و ما علمنا الشعر و ما ینبغی
 و میگویند که جمیع انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام معصوم بودند اگر گفتن شعر صریح بر حسب الکف و کذا نقل
 النووی عن ابن عباس علی فانی معارف العلوم و میفرمایند که حکمت در عصمت انبیاء در شعور و شایع است
 تزکیه و تیریز ایشانست از بهمت کذب چه شعراء در جمیع ارضه متهم بکذب بودند با فراط و قنوط و مبالغه
 بجمود و مدح و ذم فواحش و منکرات پس حق بستی و تعالی اشیا را سلب مکنه شایع است بلکه عدم اعطاء آن
 مکنه چنانچه قوله تعالی ما علمنا الشربان معنی گوایی میدهد ازین بهمت مبرا ساخت و بهمت کذب شعراء
 در بلاد عرب بجایی بود که از کاذب شاعر تعبیر میکردند و بهذا شاعر مجاب و بهذا کاذب می گفتند لهذا الکفار انکفروا

شاعر میگفتند چون اینهمه دانستی پس بدانند آنچه در کلام آنحضرت و یاد در کلام سایر انبیاء بصورت شعر
وارد شده است آنرا بدو وجه تاویل کرده اند یکی آنکه گفته شد که شرط شعر که قصد موزانیت و تقفید است
اینجا مفقود است و علامات آن خواندن آنرا چون خواندن شبر باشد و سماع را هم شعر معلوم شود مگر چون
بقصد شعر بخواند و رعایت کند آنچه رعایتش واجب بود در شعر کذاب شبر تا سماع را شعر معلوم گردد و شبر
چون اشباع کسر رود تا ضمیر از قول وی بی اعتبار است الا اصبع و میت و فی سبیل الله مالیت و عدم فصل در اشباع
مصرع و چون سکون بر دو باء از قول وی انا النبى لا کذب انا بن عبد المطلب و همچنین عدم فصل در اشباع و مصرع
و گاهی برای خودت شعر تبدیل حرکت و سکون و مد و مقوت شده و تخفیف و انحراف و عدم انحراف و مد
فصل لازم می آید که بغیر قصد آنرا رعایت نکنند پس شعر بخانند و دیگری همان کلام را چون بقصد شعر بخواند و لوازم
شعر در وی رعایت کند شعر گردد با وجود آنکه کلام واحد است و در روایتی دمیست و الحقیقت یکسر رود تا بغیر
اشباع و کسره و اولی اشباع و سکون ثانیه و کسره یک بر دو باء لا کذب و المطلب آمده است و نیز روایت صحیح
در قول یا با غیر مفعول النفر کذب هزه از لفظ ابا و لام تعریف بر غیر آمده است که اقال الشرحون و دیگران گفته
بر چه در کلام آن حضرت وارد شده است از صورت شعر آنرا از مخافات بحر جز دارد و بحر جز از خلیل بن احمد
که واضع علم عروض و متبحر است شعر نیست بلکه شرمقفا و مسجع است و در بیان فیه البوالیت سرودنی
گفته

گفته و البرز لایکون شعرا و انما هو مثل السج فی الکلام و علامه حموی در شرح اشباه گفته ان البرزین
۱۴۶۲
بشعر علی قول و شعر علی قول و در تفسیر صفای در قوله تعالی و ما علمنا الشرا و کرده ان الخلیل
ما عدا المشطون البرز شعرا یعنی شمار نکرد و چه مشطونست از بحر جز در شعر و شرح مشطون معلوم
که عروضیان مشطون را می گویند و هر چه در کلام الله بصورت شعر و در دست پس هر چه از ان در
بحر جز نیست بوی چشم همین درست می آید که آن شعر نیست و اما تاویل اول در کلام الله درست
نمی آید چه آن بحر ذهل و غفلت صورت نه بند اگر گفته شود که حق سبحانه و تعالی موازنت و
تقیف در کلام خود دانسته و ذهل بر روی تعابض نه اما مقصود معانی بود از ارادت کرده و
موازنت و تقیف غیر مقصود و غیر مراد بود پس شعرا لازم می آید بر سبک فعلی تعابض مراد حق تعالی
و فعلی تعابض خارج از ارادت وی تعابض و این باطل است چه چنانچه معانی مراد است بچنان
الفاظ هم مراد است چه کلام الله تعالی اسم لفظ و معنی هر دو راست نه لفظ حرف کلام الله است
و نه معنی حرف کلام الله و تحقیق فی علم الکلام و اصول الفقه و علامه حموی در شرح اشباه این اشکال را
از شرح خزرجیه تصنیف علامه المغرب ابن مرزوقی نقل کرده گفته که چرا جائز نباشد که حق سبحانه و تعالی
دانست که در شعر حکمت است پس انرا از جهت آن حکمت مقصد کرده بود بکس ارادت از بی انتهی ^{حاصل}

و در ظن این فقیر محرابی تکیه بر اندفاع این اشکال سهل می نماید چه چون آن کلام که بصورت شعر از کلام
 وارد شده است آن بدو طریق خوانده می شود یکی بطریق شریقی چون بر پنج شرط وارد شده شود
 بر سامعین هم شعر معلوم گردد و نظم دوم آنکه بر دش نظم خوانده شود سامعین را هم نظم معلوم گردد پس
 حتی بشما و تعالی دانست آن کلام را که موارنت و تقفیه میداشت و دانست که بیک جهت شمرست
 و بجهت دیگر شمرست پس اگر طریق شراردات داشته بودند راه نظم چرا جائز نباشد و الله اعلم بالصواب
 اکنون حکم شعر شنویس جماعتی از فقهاء و بزرگراهیت شعر علی الاطلاق رفته اند و گویند که شعر مطلقا
 مکروه است و چون دلیل حکیم معلوم شود در ادبی پس در آن مورد حرام مطلق است پس میگویند که شمر مکروه
 چه در آن هیچ خیر نیست و ما مبارک است لهذا حبیب خود را از وی معصوم کرد و گفت که مناسبت این نیست
 و ما عکانه الشعر و این یعنی له و فرمودوا الشعر و تبعهم الفاعلون ای الفاعلون و فی الحدیث لَانْ یَسْتَلِی
 خوف جمل قبیایه حیرت من آن یتمتع شعر متفق علیه و قیاسیم که از ذنبی برآید و حوراک اهل ناست
 و قولیه ای یفسده و یا کل باطنه من وری بری نمی بینی که در مواضع مستبره چون مساجد و مجلس و
 و غلط شعر منتهی است و حدیث نبی از آنست در شعر مسجد بروایت ابی داود و جامع الاصول شکره است دارد
 و دیگر حدیث نبی از آن بروایت ترمذی و ابی داود در رساله او امر و نهی است و در دست و در اشعار

مجلس

۴۶۸
مجلس وعظ مکروه است چنانچه در فتاویٰ برهنه و غیره وارد است و در بستان گفته که امام شعبی
فرموده که سلف صالح میداشتند کتابت بسو در بدایت شعر و روایت کرد ابراهیم بن یوسف از
کثیر بن هشام که گو گفت که پرسیده شد از شیخ عبد الکریم از قول تعالی و من الناس من یستری بهو
الحیث فرمود بهو الحیث الغناء و الشعر و روایت کرد عطاء که ابلیس گفت الهی از برای ادم
مرا از جنت بیرون کردی پس خانه من کی است گفت تمام گفت پس مجلس کی است گفت باز
گفت و آت من چه چیز است گفت شعر انتی پس میگویند که این همه کلام دلالت دارد بر قباح شعر
علی الاطلاق و آنچه اصحاب این حضرت شعر گفته اند و آن حضرت آنرا تقریر نموده و بر آن ایستاد
مدح کرده آن از برای ضرورت بود چه حاجت افتاده بود ببقایه کردن با شعراء مشرکین و الفروا
بشیخ المخطوطات پس غیر ضرورت بر روی قیاس کردن جائز نیست و اینهمه حجتها ایست و جایز علماء
از هر طائفه نقیض و مکذبین و موهبه و متکلمین بر تفصیل رفته اند که هر چه ذکر آن بشتر حرام است بشعر نیز حرام است
و هر چه ذکر آن بشتر مکروه است بشعر نیز مکروه است و هر چه ذکر آن بشتر مباح است بشعر نیز مباح است و هر چه ذکر
آن بشتر مستحب است بشعر نیز مستحب است پس مدار بر مذکور است نه بر ذکر آن بشتر و بشعر پس بشتر و شعر
در حکم یک است و نفی قاطع برین گواه است چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و این هدی

صحیح است و در باب اول خطا است و قرض الشعروا نشاء الشعروا بن حکم یکسان و قرض بفتح القاف
و کسر الیاء علی الشذوذ من باب ضرب ساختن شعر و گفتن آن و انشاء خواندن شعر در رفع صوت
بدان برابر است که شعری بود یا شعری دیگر و عن عائشة رضی الله عنها قالت ذکر عند رسول الله صلی الله
علیه و آله و صحبه سلم الشعر فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم سهو کلام فحسن
و تصحیح قسیم رواه الدارقطنی و رواه الشافعی عن عروة در سلاطین در بحیث تفصیل پس مستحب
و مباح مستحب و حرام و مکروه قسیم و مستحب آنچه در آن ذکر الله تعالی بود بجن شتاءه و محامده و
ذکر احسان و انعام علی المؤمنین امتثال بقوله تعالی و اما بنعمت ربک فحدث و یاد ذکر مواضع و احکام
بیعت و مدارج اهل الورع و التقوی و مذمت اهل کفر و فسق و نفاق و درین امور اصحاب آن حضرت
شعری گفتند پیش آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم و آن حضرت ایشان را تحسینی می
کردند و تقریری نمودند و انشاء را ترغیب میدادند در باب شعروا بنی بن کعب رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم ان من الشعر حکمة رواه البخاری و عن ابی بريرة رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم اصدق کلمة قالها ان عکلمة لیسه؛ الاکل شئ
ما خلا الله باطل؛ متفق علیه و معراج یانی در تفسیر حسینی امنیت و ان فضل الله غنم باطل؛
و ان الله

در باب اول
حاصل اینست
که در این باب
در بیان شعری
و شعری دیگر

و شیخ عبدالحق گفته که در بعضی روایات ترمذی پس از مصلح تحقیق که بر زبان مبارک رانده بودند
 اینست و کل نعم لا محاله زائل، سوی الجنة الفردوس، ان یغیها سبیقی، وان الموت لا ینار،
 و این بسید عامر است از بنی عامر و عن عمرو بن الشیرین عن ابيه قال دَفْتُ رسول الله صلى الله تعالى
 و علی له و صحبه سلم یوما فقال رسول الله صلى الله تعالى علیه و آله و صحبه سلم بل یحکم شیخ شوامیه بن
 ابی الصلت شیئ قلت نعم قال هیة ای اقراء فاشدته بیتا فقال هیة ثم انشدته بیتا فقال هیة حتی
 انشدته مائة بیت رواه سلم و هیة اصله ای هنره را بهما بدل کردند و آن اسم اثر بمعنی نامت
 و شیخ طیبی گفته که امیه بن ابی الصلت از بنی ثقف از شعراء جاهلیت بود شیخ عبدالحق گفته که
 آخر الامور دین اهل کتاب قبول کرده بود و مبادی اسلام در یاقه بود و خبر بعثت آنحضرت بوسیله
 و لکن از شرف اسلام و سعادت ایمان محروم ماند و شعرا و درخواهمن معانی و دقائق حقائق بود
 و او غواص بود در معانی و حقائق لهذا شعرا و آنحضرت بخوابش دل شنیدند و فرمودند ان
 من الشرح که در شرح قصیده کعب بن زهیر بن ابی سلیم بن سنان که مطلعش است سفا قلبی
 الیوم متبول آورده اند که قصیده مذکوره را آنحضرت شنیده اند و قصیده کعب سلام آورده در
 حضور خواند پس یزید را که میگوند که اشعار اصبی آن حضرت از جهت مرورت بود باطل

و بطلانش ازینجا معلوم کردی و هم بعد ازین معلوم خویش کردی و پیشتر او صفا شده تن بود
که طعن میکردند در انسب کفار بفرمان آنحضرت و توینج و تکلیف شرکین می نمودند و بهاها
و تفاخری که اهل اسلام بر ایشان ظاهر می نمودند و رعب و روع در قلوب معاندین بمجاوره
انتها بملین بایشان می انداختند و این افضل الجهاد است و جهاد افضل العبادات است
پس معلوم شد که اینکار افضل جمیع العبادات است چه طعن روح و جرح سیف به میگرد و طعن شمشیر
قلوب شرکین چنان کارگرمی شد که برگزیده نبی شد حتی بعضی بعبه نفس خود را فدا می کردند و بعضی اسلام
می آوردند و بعضی برداشت کردن سنی نمی توانستند پس خوار و خجل شده خون جگر خود می خوردند
قال امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بیت جراحات السنان لها الیمام، و لا یقیم ما جرح الله
و عن البراءة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یوم قریظۃ الحسن بن ثابت
ابح المکین فان جبریل معک کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یقول الحسن ابی
عینی اللهم اید بروح القدس متفق علیه و عن عائشة رضوان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
صحبه سلم قال سمعته یقول فانه اشد علیهم من رشق البهل واه مسلم و رشق تیر انداختن و نبل سیر
و آنچه در احادیث جهاد لسان برود یافته است چنانچه من جاهد بفسه فکذا و من جاهد بماله فکذا و من

جاهد بانه فلذا آن جهاد سانی بر دو نوع است یکی احتساب اعین او معروف و نهی
 از مکر دوم همچو اهل طغیان بر روی ایشان به بیابکی و این سخت تر است از اول و
 آن شاه شجاع و شجاع صیبه بنو کی ابو عبد الرحمن حسان بن ثابت بن اخطار بن حرام
 بالجاه و الزام المهنهین الانصاری الخزرجی النجاری افضح شعراء المسلمين المویذی
 شه بروج القدس کذا فی الیراض المستطاة و بیت و صد سال عمرش بود سخت سال در
 جاهلیت بود و بهمانوقت افضح شعراء اهل جاهلیت بود و سخت سال در اسلام بود و در سنه
 چهار و پنجاهم از هجرت در ایام معاویه وفات یافت کذا فی الیراض دوم ابو رواد جلیبدی
 رواد بن ثعلبه الانصاری الحارثی السقیب و در بدر و عید بدر و در مشاهد خضر بود و او یکی از
 نجباء صدوقین در جهاد بنی وید بود و او یکی از اولاد در غزوه مؤبه بود و آنجا شهید یافت
 و اشعاری به در حالت اسلام بود و یوسف بن عبد الله بن عمار بن عمار الخزرجی
 السبی بفتح سین و لام منسوب بسوی بنی سلمه بکرام در پنجاهم سال از هجرت در مدینه مظهره
 وفات یافت پس حسان مدینه در آنجا مشرکین می کرد و بنی روادت تغییر یافت و بکفر و
 و کعب تخوف ایشان می کرد و قبایل بنو کذا فی الیراض و شرح عبد الله و نیز در افاضه جهاد و دیگر گفته

منسوب است از افاضت خوفا من و کعب بنی سلمه
 قضیه من و کعب بنی سلمه و بنی سلمه از افاضه
 خبر از نو خطت افاضت با طایفه دو و افاضه

که علمای فرموده اند کفار بجز اسلام و مسلمین میکردند پس حسان و کعب و ابن رزاحه در جواب
 ایشان بجز کردن ایشان گرفته اند پس حسان و کعب معاوضه ایشان میکردند در وقایع و ابن
 رزاحه تغییر و کنویش ایشان بکفر و بت پرستی میکرد چون قوله القاء و الشراء یقتبهم الغا وون ان قوله مالا
 یفعلون نازل شد جماعتی از صحابه در خدمت آن حضرت آمدند و گفتند یا رسول الله حق تعالی در حق شما
 چه نازل کرد و ما شعر میگوئیم و ابن رزاحه گفت میترسم که برین حالت بمیرم پس آنحضرت ایشان را تسلی خاطر
 کرد و فرمود که مومن جهاد میکند بشیر خود و بن خود و دشمنش سخت تر است بر کفار از ترس نازل شد
 الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات لا اخرا سورة کذا فی التفسیر الحسینی فاعلم ان الکواش و کذا فی سائر
 التفسیر و عن کعب بن ماکه انه قال البنی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم ان الله تعالی نزل
 فی الشعر ما نزل یعنی قوله و الشراء یقتبهم الغا وون فقال البنی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم ان المؤمن
 من یجابه بسيف و بشاره و الذین یفین بیده لکانا ترثونهم به تفصح النبل و بعضی شرح السنه و فی ان سیف
 لابن عبد البر انه قال یا رسول الله ما اتری فی الشرف قال ان المؤمن یجابه بسيف و بشاره و تفصح در لغت
 کشیدن است تشبیه داد القاء شعر السوی کفار را دلاء و کوه در قعر چاه میرسد و شعر نیز اندر قعر
 دل نافت میگردد و ذات شعر ابنبل در سوز و درد خپا پنجه بکشد بنبل در حبه الم و وجع ظاهر شود همچونین

۴۴
بجایگزین شعر در دل و نضح النبل کنایت است از تاثیر شعر در نفوس کفار و ترتیب عبارت
چنین می گویند از تم رزون الکفار بالشعر ریمیه مثل ریمیه النبل فی التاثير و طیبی گفته
که قید قبیلۀ دوس اسلام آوردند سباع شوکعب بن مالک پس بداند که در حمد الله تعالی
و ثناؤه و ستره علی العام و ذکر مدح اهل الورع و التقوی چون از خدا تجا و رکنند و منت
و توبیح اهل کفر و نفاق بر کفر و نفاق و ذکر مواضع حسنه و فضائل اعمالی در مستحب است
چنانچه در نشر مستحب است و این نوع شود در امان بستر که چون مساجد و مجالس و غلط
هم مستحب است و قول زریق اولی باطل است چه باجماع امت ثابت شده که افضل الناس
بعد مسجد الحرام مسجد مدینه منوره است حتی مسجد مدینه از بیت المقدس نیز افضل است
و احادیث درین مضمون وارد اند و نیز باجماع امت و احادیث ثابت شده که افضل
مجالس الاولین و الاخرین مجلس محفل است و افضل الامکان بعد المسجد الحرام و الخوت
پس چون انشا درین نوع شود مجلس شریف است و محفل معلوم و منع آن در مجالس دیگر
بیجا و باطل است و نیز انشا درین نوع شود در مسجد شریف و بی ثابت شده است پس
منع آن از سایر محفل نامحق و غیر کمال و در حاشیه تفسیر حسینی در سورت شورا آورده و

عن جابر بن سمرة قال جالست النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه سلم اكثر من مائة مرة وكما
اجتماعنا لشدة الاشعار وتبذركرون شيئا من امر الجاهلية وهو ساكت وربما يتكلم
نعم اخبره الرزدي وقال نه حديث من صحيح وانه حديث بايعني بلفظ ديد درستان
فقيه ابى العيث واوردا ويزدر حاشية تفسير حسيني گفته كه ابن عباس در مسجد شكري گفتند
وعن جابر سمرة روى قال كان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لا يقوم من
مصلاته الذي يصلي فيه الصبح حتى تطلع الشمس فاذا طلعت الشمس قام وكذا نواحيه ثوب
فياخذون في امر الجاهلية فيصيحون ويتكلمون صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم رواه
وفي رواية الرزدي يتناشدون الشروع عن عائشة روى قالت كان رسول الله صلى الله تعالى عليه
وعلى آله وصحبه وسلم يضع لحيته في المنيح فيقوم عليه قائما يفاخر عن رسول الله صلى الله
تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم او ينافح ويقول رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
ان الله يوتيه حسان بروج القدس ما نافع او ما خسر رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله
وصحبه وسلم روى البخاري قوله او ينافح شك را درست و ما خسر با يكديگر فرودن و در اين
كردن پس برين تقدير عن بمعنى لازم است اي يفاخر رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم
طال

می من رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم وکرام اخلاق مع کرم سادی المکرمین
 وبقائهم اولیافرمافرة صادرة عن رسول الله وضافی بمعنی فی صمد وصادق ولفظ کائن
 دلالت دارد بر آنکه اینکار را آنحضرت بمرات کثیره عند الحاجة میکردند واما آنچه در بعضی
 احادیث آن را شعور مجاهد میگویند از آنجمله یکی حدیث عمر بن شعیب است اینی رسول
 الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم عن تاشد الاشعار فی المساجد الحدیث رواه
 ابو داود و الترمذی آن اینی است از شیخ النواع شعور که مباح و مکروه و حرام است نه اشعر
 مستحب صرح به الشیخ عبد الحق فی شرح هذه الحدیث وکذا صرح بسائر اشراحین وعلیه
 حموی در شرح اشقی و نظائر حکمت قول تان ویکره انش و الاشعار فی المسجد میگوید که واما
 اذا کان الشعور مستلای علی مدح النبوة و الاسلام او کان مستلای علی حکمة او باعنا علی مکام
 الاخلاق و الدین و کمونک من النواع الخیر فلا بأس بانث و فی المسجد و الاسلام علامه حیو
 شیخ عبد الحق در شرح حدیث مذکور گفته که اما شعور که در توحید باری تعالی و نفی رسول
 وی و اصحاب کرام و سائر تابعان رسول خدا و مواعظ و نصائح میباشد در هر حال در هر حال
 محمود و مستحسن الی اخر ما قال اما شعور مباح چون شعور در قصص ماضیه که در آن کذب بسیار

و در انساب و حکایات سائر الناس که در آن کذب صریح نباشد پس این نوع شوگرچه مباح
اما انش و آن در مساجد مکرده است چه کلام مباح در مسجد مکرده و کلام مباح در مسجد
چون در مسجد مکرده پس انش و شعر بکلام مباح در مسجد بطریق اولی مکرده باشد و در مسجد
۲ قول معلوم می شود قید کلام دنیاوی مباح در مسجد حرام است و حموی در شرح انبیا گفته که عباده
خزانة الفقه دلالت میدارد بر آنچه کلام دنیاوی مباح بغير قید در مسجد حرام است و گفته من تکلم فی المسجد
بکلام الدنيا اجعل الله عندی عذابا یعنی سنت و در متن انبیا از رفع العید تراورده ان التکلم بکلام الدنيا
فی المسجد یا کل الحنث کما تاكل النار الحطب و در فتاوی برهنه از مدار آورده که در حدیث است الحدیث
فی المسجد یا کل الحنث کما تاكل الدابة الحشیش و قید مکرده است و در فتاوی برهنه نیز در مکر و مات
و از شروع مشکو نیز کراحت ان معلوم می شود و قید مباح است چه اصحاب صفه ملازم مسجد بودند و خواری
کردند در مسجد و تکلم میکردند بکلام الدینا در وی و علام حموی این قول را ذکر کرده بوجه از خطای آورده
که کلام مباح از حدیث دینا در مسجد جائز است اگر چه ترک آن و اشتغال بکار دینا تعالی بهتر است و در فتاوی برهنه
نیز از خطای همچنین نقل کرده و رفع اصوات در مسجد بدون ذکر الله از ان شرط است چنانچه در حدیث
ترندی از ابیهریره وارد است و سیوم نوع شوگر مکرده و آن شیور است که در آن ذکر و صفات و

لوازمها

رازها چون سکر و خرابی شدن و ساغر و صراحی و غیره رنگ و یادگرفتنی چون قبله و تعاقب
 و غیره رنگ و یادگرفتنی اهل ملاحه چون صفات نسوان و حبیبها و امارد باشد صریح به الفقهاء
 امارد قادیانیه از مطالب المؤمنین آورده و نیز در معارف العلوم از محیط ربانی آورده که
 صفت زنی در شعر کرده و یا مرد آورده و یا او را طلاق داده است بک نیست و همچنین صفت
 زنی غیر معینه اگرچه زنده بود و لیکن صفت زنی مطلقه و یا مرد آورده باشد در قادیانیه
 ذکر نکردن و در معارف العلوم اینقدر زیاده آورده و این تفصیل در کتب دیگر یافته نمی شود
 شاید که توجیه اینقول آن بود که سماع صفت زن مرده باعث فتنه نیست و سماع صفت زن
 که از مرد جدا شده است بطلاق یا محبت مرد در غیب میدهد در نکاح وی و سماع صفت زن سماع
 غیر معینه بر میغلانند مردان را بر نکاح نسوان حسینه و یا بخت حسن در صفت امارد موجود نیست
 و کلام در از دین نوع شعر در چهار موضع ازین کتاب ذکر کرده شده است یکی در زیبا
 در بعضی فصولش گذشت دوم در فصل آیات تشابهات و احادیث تشابهات و شطیحات شکر
 سیوم در کلام کفر چهارم در فصل اشعاره تعالی و آنچه در بعضی مواضع گذشت که این نوع شعر
 حرام است بنابر مذبی است و اینجا مذنب فقهاء مذکور می شود اکنون بیان آن شعر شود

آن بالا جماع مطلق حرام است و آن شیو است که در آن سبوح اسلام و اهل اسلام بود و یاد آن
 کذب و غیبت اهل اسلام بود و یاد در آن مدح اهل کفر و نفاق و یا مدح ظلم و فسق بود پس ذکر
 اینها هم در شرع هم در نظم حرام است و این هر دو نوع شو که مکروه و حرام است هر دو قبیح است
 و هر دو نوع شعراء مشرکین استغفار می نمودند و جماعتی از شعراء مشرکین مشاییر الفضلاء و
 اکابر البغاء بودند چون ابن زبیری بکرزاء معجزه و کسر بلاء موحده و سکون عین همه دفع
 راء همه بعد الف مقصوره و جسیر بلاء موحده بعد باء بر وزن بنیر و مسافع بسین همه و کسر
 فاء و عین همه و امیته بن ابی الصلت ثقیفی و غیرهم در باب ایشان نازل شد و شعراء
 یتیمهم الفادون یعنی قباح شعراء آنست که پیروی ایشان میکنند اهل غی و گمراهی و راشی
 اشعار سبوح آنحضرت لغو و بامدین و نک و سبوح اهل اسلام و مدح کفر و طغیان الم تر انهم فی کلام واد
 یسبون ایانندیک یا محمد که حقیقت ایشان در هر وادی از وادیها صلوات گشته می شوند و می
 گردند یعنی در حقون کلام که سبب صلوات و تفصیل ایشان است اذمان و عقول خود را میگردانند
 و آن فنون چون سبوح آنحضرت و مذمت اسلام و اهل اسلام و مدح دین باطل ایشان که کفر و نفاق
 و شرک و بت پرستی است و در صفات خرد و لوازمها و زهر یعنی مپوده کلام و طعن در انساب
 انرا

مفون

۴۸۰
افرا و دهمت بر زدم و مدح ناستی مدح و افراط در مدح و مذمت بخلاء و افراط در ذم
و سبب بفق تون و کسری مهاد و سکون یا و ثناته تمثاله و تشبیه و این هر دو لفظ بمعنی
یا کردن ایام جوانی و احوال عشاق و در جمال معشوقان و معاملات ایشان با یکدیگر در عشق
و غزل و آن بمعنی دوست داشتن صحبت زنان و سخن گفتن با ایشان و عشق و ورزیدن
با ایشان و وعده کاذب و افتنی و غیر ذلک از آنکه اهل تفسیر ذکر کرده اند پس اینهمه تون
او دیکه گسنگی ایشان است و اینهمه بقولون مالا یفعلون و تحقیق ایشان میگویند در اشعار
خود چیزی که خود نمیکشند از صدق الوعد و اجتناب از کذب و از اخلاق ذمیه در دین ایشان و
بما شرت مکام الاخلاق مطابق عهده ایشان و در تفسیری گفته که بقولون گواهی میدهد
مالا یفعلون نیا کرده خوش یعنی شوق مود را خود اظهار می کنند در اشعار خود گفته که اگر کسی
تفحص اشعار اهل جاهلیت کند او بر بسیاری از این مقوله مطلع می شود و چون در اوصاف آنحضرت
هم بسیار شواهد بود چنانچه خلفاء الراشدین و در حاشیه تفسیر حسینی نوشته قال الشیعی کان ابو بکر
یقول الشوکان غیر قول الشوکان علی اشعر منها و درستان گفته که ابو البرد او را گفته شد
که ہ انصار خبر تو شو میگوید گفت من نیز میگویم گفت بیت یرید الی ان یقولی شاه و یا بلی الله

الا ما اردنا، يقول المؤمن ما نيت وما لي، وتقوى الله افضل ما استفادنا، وعبد الله بن عباس
 عقبتين عامر جهنم تضاعف ومعاوية بن ابي سفيان شعري گفتند كه اني اري افاض وغيره ورجال
 بسيار و صحابه شورا بودند كه كم يا بيش شعري گفتند و من كه حشاك و كعب و ابن رواحه و نفع
 شورا بودند چنانچه بشما و تعالى شورا مسلمين را از حكم شورا گفتار استناده کرده الا الذين آمنوا و عملوا
 الصالحات و ذكروا الله كثيرا و اتقوا الله بعد ما ظلموا مكرانان كه ايمان آورده اند و سينگ كردار را کرده
 كه گفت رسول خدا و مدح اسلام و اهل دين و مذمت كفور و مجوكا و زينت يعني اين كردار را و نيت ايشان
 كه در اشخاص خود درج کرده اند اعمال صالحه اند و ذكر و الله كثيرا در اشعار خود در ذكر توحيد و تحميد و تمجيد
 و تزيين طاعت و تمجيد از غفلت و انتقام و انتقام كشيده از شورا و ميراثين بهر تزيين و تزيين كه
 شورا را بگویند عند الله تعالى من بعد ما ظلموا از پس آنكه ظلم کرده شد بر ايشان از شورا و ميراثين بهر
 مذمت چه آغاز بهر و مذمت از جانب ميراثين بود و آن ظلم بود بر اخفوت و اصرار و پيش حشاك و كعب
 و ابن رواحه انتقام و انتقام بخودند بوجه احسن شري گفته بيت شاعران را كه غايي خوانند
 در قرآن خدا، هست ز ايشان هم بقرآن ظاهر استناده و ما، اکنون چندان ايت در حكيم مدح اهل
 ظلم قدر و عيب بد آئين اهل دنيا براي دين بشنودن و بر ابرام بن مسير قاتل رسول خدا صلى الله عليه و آله

صبره سلم و قرصا جب بدو فقد اعان على بدم الاسلام رواه البيهقي في شعب الایمان مسلا

وعن انس رضي قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اذا مرج الفاسق غضب الله

تعالى واهتز له العرش رواه البيهقي في شعب الایمان وعن ابی بكرة قال شن رجل على رجل عند النبي

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال عليك قطعت عنق احبك ثلاثا من كان منكم ما دحا لامة

فليقل احب فلانا والله حسبه ان كان يرى انه كذلك ولا يركي على الله احد متفق عليه وقد قال

الله تعالى فلا تروا انفسكم هو اعلم من اتقى وعن ابی سعيد بن الخديري قال بين نحن نسمع رسول الله

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم بالبرج اذ عرض شاعر نشيد فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم

خذوا الشيطان او امسكوا الشيطان لان يمتلي عجب رجل قتي خيرا من ان يمتلي شورا رواه مسلم

وخرج بفتح عين مبهمة واسكان راء مبهمة ويحكم قرية ست جامع جنة وبقا دودة ارندينه طيبه كذا في شرح

الطبي شيخ عبد الحق گفته كه موضعي ست در طريق مکه وعن سعيد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه

وعلى آله وصحبه وسلم لا تقوم الساعة حتى يخرج قوم ياكلون بالسنه كما تاكل البقرة بالسنه رواه احمد يعني بخورده

مال مردم كبك زبانها واثان كه مداحي ست چنانچه ميخورند گاو ان گيا را بزبانها واثان يعني گيا را بزبانها

گرد آورده در مين دندان مي آرند وبقرة جنة است وارا ده ازان جمع کرده شده وعن ابی هريره و قال

ما دحا لامة

نسير

قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم من تعلم حرف الكلام ليس بشيء به قلوب الرجال والناس

يقبل الله منه يوم القيمة حرفا ولا عذر لا رواه ابو داود واحاديث ائمة قبله يسيرانه والله اعلم بالصواب

خاتمه در بیان اصول حدیث و آنچه بوی تعلقی دارد و من آنرا بطریق اختصار از شرح شیخ عبدالحق

مکتوبه و از رساله محمد بنی صاحب مجمع البحار می نویسم بدانکه حدیث در اصطلاح جمهور محدثین قول و فعل و تقریر

آنحضرت است صلوات الله علیه و علی آله و صحبه و سلم و معنی تقریر آنست که مثلا شخصی در حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و علی

آله و صحبه و سلم کاری کرد و یا سخن گفت و عداوی صلوات الله علیه و سلم بر آن مطلع گشت و از آن نهی نکرد و یا بخار نکرد

و سکوت و رزید و آنرا مقرر داشت پس این تقریر داخل حدیث است و نزد بعضی قول و فعل و تقریر صحابی و همچنین

قول و فعل و تقریر تابعی هم حدیث است پس اول را حدیث مرفوع گویند قول آنحضرت بود یا فعل وی و یا تقریر وی و

ثانی را حدیث موقوف گویند قول صحابی بود یا فعل وی و یا تقریر وی و مشهور بر قول جمهور آنست که موقوف و مقطوع

را اثر گویند چنانچه گویند در آثار چنین آمده است و بعضی اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانچه گویند در ادبیه

ماثوره و دعاء ماثور چنین است و رفع حدیث گاهی صریح لفظی بود چنانچه قال البیہی و قال رسول الله صلى الله

تعالى علیه و علی آله و صحبه و سلم و گاهی غیر صریح معنوی و این بر نوعین است یکی چون از صحابی و یا تابعی قوی

و یا گاهی نقل کنند که آنرا بفکر و قیاس نتوان گفت و کرد و بجز سماع از شارع بآن راه نبود چون اخبار ضعیفه

از فدا عالم و غیره و اخبار آیه از احوال اهل القبر و احوال الآخرة و مثال فعلی که بکسر سماع و نقل
بآن راه بنود چون روی النبی عن الحسن تعلیقاً انه ای الحسن یقرأ علی الطفل فاتحه الکتب و یقول
اللهم اجعل لنا سلفاً و فرطاً و ذخراً و اجراً و عن سعید بن المسیب قال صلیت در ابوابی بریره علی
جس لم یعد خطیئة قط فسمعت یقول اللهم اعذه من عذاب القبر و راه مالک و مراد از حسن حسن
بهریست و او تابعی است پس اشاعره و معتزله و امام شافعی در قول جدید وی تعلیق صحابی و تابعی
مستند دارند اصلاً اگر چه آن چیز که در آن تعلیق کرده شود بکسر و قیاس یا قیده نشود و بقل و اجتهاد بآن
راه بنود و ابوالحسن کرخ و جماعتی دیگر از اصحاب ابی حنیفه تعلیق ایشان جائزند از آن مگر در حیریه
بکسر سماع در یافته نشود و قیاس را در آن مدخلی نبود و ابوسعید بر دعوی و ابوبکر رازی در بعضی روایات
و جماعتی از اصحابی بر آنند که قول صحابی حجت و فعل وی حجت است و آن مقدم است بر قیاس محتمل
و آن مختار از شیخیست و مذہب مالک و احمد بن حنبل یک روایت و شافعی در قول قدیم همین است
و اما تعلیق تابعی واجب نیست بالا جماع در حیریه که در آن اجتهاد و قیاس را مدخلی باشد مگر
چون آن تابعی در فضا صحابه جبار فتوی بود و بفتوی خود با فتوی صحابه مزاحم می نمود چون حسن بن
وسعید بن مسیب و ابراهیم نخعی و شعبی و شریح و مسروق و علقمه پس از امام ابی حنیفه در تعلیق ایشان

یعنی تقلید تابعین در موضع قیاس و ترک قیاس بقول ایشان در روایت است
و تحقیق این محل در تحقیق شرح حسابی است باز آیدیم بر مقصود که هر چه بعد از قیاس یافت
شود وقوع آن از صحابی و تابعی حکم حدیث رفوع دارد و نو عبدیگر آنکه چون صحابی گوید
کنا تفعل کنه او بقول کنه فی زمن النبیین صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم او کان
اجتبی یفعلون کنه ایا صحابی گوید هذا سنه یسین میسر حکم حدیث رفوع دارد چه ظاهر در آن
العله الخفوت و تقریر درست و قیل هذا سنه سنت خلفاء و راشیدن مراد باشد و بسایه
دانست که اگر چه درین هر دو نوع حکم حدیث رفوع دارد عین حدیث رفوع میگردد اکنون
بدانکه حدیث و خبر یک معنی است و در اصطلاح بعضی حدیث آنچه منقول میشود از آن خواتم
و اصحابی و تابعین و خبر اخبار الملوک و السلاطین مافیه و در طبقات الانبیا فی امام
النجاشیه پس اهل تواریخ را اخباریون گویند چنانچه قول الاخبارین همکذا و قول المحدثین
همکذا و متن حدیث کلام حاصل معانی مقصوده مثلا انما الاعمال بالنیات متن حدیث است
و سنه حدیث در سلسله رجال و کتبا آنکه حضرت شلاقا قال علقه حدیثا ابن مسعود قال ما
رأوا الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم و انهم در سند این بیکی معنی است و قیل ذرات

۲۸۶
سلسله رجال سند است و ذکر آن سلسله و از جمله آن است و چون متن حدیث و سند
و انتی اکنون تقسیم حدیث مرفوع بدان و اقسام آن سه راجع اند بسند آن پس اگر صحیح
راوی از روان وی از آغاز سلسله تا انحضرت ساقط شده بنود آنرا حدیث مرفوع متصل
گویند و مسند بضم میم و سکون سین و فتح نون نیز گویند و اگر ساقط شده بود حدیث منقطع
گویند و آن عدم سقوط را انفصال گویند و سقوط را که عدم انفصال است انقطاع گویند و انقطاع
اگر در آغاز اسناد واقع بود یکی ساقط شود یا زیاده آنرا معلق خوانند ما خود است از تعلیق
طلاق و عناق و همچنین اگر سه اسناد متباینه ساقط شود هم معلق گویند چنانچه در اب مصنفین
که قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم گویند و تعلیق در تراجم صحیح بخاری بسیار
و آنهم صحیح است چه او التزم کرده که درین کتاب جز صحیح ذکر نکردم و بعضی از آن هم در آن کتاب
متصل هم ذکر کرده است در موضع دیگر پس این قسم ثانی از مرفوع است یکی مسند دوم معلق
و اگر آن سقوط در اثناء سند وارد بود و اول آنرا ختم کنند که شیخ آن محدث مستحکم و صحابی است
استاد بود و در سند پس اگر ساقط دو یا زیاده بود و سقوط اشیا متوالی و پی در پی و بیفاصل بود
آنرا حدیث مفصل گویند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد و یاء و شیخ عبد الحق در گفته و زیاده گفته

و در رت اشنان فصاحت گفته و این قسم ثالث است و اگر در اشنا و سند یکی ساقط شود و یا
 زیاد غیر متوایی ساقط شوند یعنی سقوط دو در یکی نبود آنرا حدیث منقطع گویند و این منقطع
 دیگر است و قسم است از منقطع او که آن قسم مسند است چنانچه گذشت و این قسم رابع شد
 و اگر محدث نام شیخ خود حذف کند از سند و از شیخ شیخ او که بیک واسطه دور است تحدیث کنند
 و لفظی آرد در اسناد که موهم سماعت آنرا حدیث مدلس گویند بفتح لام مشدود و فعل او را یتس
 گویند و تدیس در لغت پوشیدن عجب در کالاء خود عند البیاض و آن محدث را مدلس گویند کلام
 و تدیس مکرر و مذموم است چه درین مظنه عدم عدالت شیخ و طعن در روایت و اخفاء حال و است
 پس آن حدیث مطعون و بعضی احوال بر حدیث هم تدیس کرده اند از جهت وثوق بصحت حدیث و
 استغناء بشهرت حال از جهت اعراض فاسده و مدلس قسم خامش و اگر تا بعد از آن حدیث
 کند و نام عیسی بن جانی قال سعید بن السیب قال سأل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
 این حدیث را مدلس گویند و این قسم سادس و در اصطلاح اصولیین مدلس منقطع اعین خلافند
 بیک معنی است و این خلاف اصطلاحی که بین المحدثین مشهور و فقهاء و مجتهدین را در قبول و عدم
 قبول حدیث منقطع که خلاف مسند است کلام طویل است و احصاء در از تمام تفصیلات در تحقیق شرح

۴۸۸
حاجی است و قسمی است از زمره صحابی از صحابی سماع دارد و آن واسطه را حذف کرده
قال رسول الله گوید چنانچه بدین از احوال اقوال تخفیف در زمانیکه در مکه بودند خبر دهد
و اگر از راوی در سند حدیث یا در متن وی تقدیم و تاخیر باز یاده و نقص یا ابدال راوی
مکان راوی دیگر واقع شود آنرا مضطرب گویند و این قسم سابع است و اگر راوی کلام خود را
در متن حدیث درج کند یا دو متن را یک متن گردانیده با سناد واحد ذکر کند و آن درج بر
مردم پوشیده گرداند برای مصاحبتی آنرا حدیث مندرج گویند و آن جائز است غلبه بعضی خون ما بر
خواص تیرگشت و ادق اسالیب عبریه و مفهوما خطا باشد و الا لا و این قسم شامست و اگر از راوی
در متن یا در سند تصحیف وارد شود و آن خطا کردن در نقطهها آنرا حدیث مصحف گویند که
شعبت عن العوام بن مراحم بالراء الملهمة والحیم صحفه یحیی بن معین فقال مراحم بالراء الملهمة
والحاء الملهمة و کمدت من صام رمضان و اتبعه شتان شوال صحفه بعضهم فقال شیا بالین الملهمة
والیاء المشاة التمانیة والهرة مکان الف النصب مع التین و این قسم تاسع و چون بر رجال النصب
رواة در سند قسم یا کشته چنانچه قال و الله اخبرنا فلان و هو یقول و الله اخبرنا فلان تا تخفیف بر یک
لفظ سمعت گوید چنانچه سمعت فلانا و هو یقول سمعت فلانا تا سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم یا بر یک بحالتی واحده روایت کند چنانچه تسبیح حدیثنا فلان بکذا و
 تسبیح بن اصابع و هو یقول حدیثنا فلان بکذا و تسبیح بن اصابع و یا انحضرت یا بر یک صفت باشند
 چنانچه فقیه در فقه روایت کند یا انحضرت و یا بر در اسماء و اسما و اسماء خود متفق و تشریک باشند یا بر یک
 کثرت دارند یا بر یک قبیل باشند و یا از یک قریه باشند در تصویر تمام از احادیث مسلسل گویند و امام نووی
 گفته است حدیث مسلسل از دشمنین روایت میکنم و این قسم عاشر است و چون راوی در همه لفظ عن گوید و آن
 گوئی کند و قال یا اخیر نگویید چنانچه گوید و عن زید بن فلان عن فلان بن فلان عن فلان قال یا بنی صلی
 تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم این روایت معنعن گویند و عنقه تکرار کردن لفظ عن است و این قسم حادی عشر
 است و حدیث روایت کند مخالف حدیث روایت کرده است آنرا ثقات پس بدیده اگر راوی آن حدیث هم ثقه
 باشد پس ترجیح مریض حفظ و ضبط و ثبوت عدد و دیگر وجه ترجیح راست پس راجع را محفوظ خوانند و در جرح
 شاذ و اگر راوی ثقه باشد مردود است آنرا هیچ اعتبار نیست پس محفوظ قسم نای عشر است و ثقیل ثانی عشر است
 و حاصل کلام در محفوظ و شاذ آنست که راویان بر دو ثقات باشند مع ذلک راوی یکی یا جمیع بود در حفظ
 و ضبط و اگر راوی ضعیف روایت کند مخالف روایت کیسکه ضبط وی کبر تو پس روایت او کلی راوی
 اصنف است حدیث منکر گویند و ثانی را که ضعیف کمر دارد معروف گویند پس منکر قسم رابع عشر است و

راوی وی

معروف قسم خامش و بعضی در شاذ قیده مخالفت راوی ثقه را و دیگر را که از واقوی و اخط
واضبط بود شرط نموده اند پس گویند که شاذ حدیث مروی ثقه است که مفروضه و هیچ جانب
اصحیح موافق ندارد و بعضی ثقه هم شرط نکنند و مخالفت هم شرط ندارند و همچنین مکرراً مخصوصاً بصورت
نذکوره ندارند یعنی تقابلاً و معروف شرط نگویند و حدیث کس مطعون نفسی یا بلفظ غفلت و
کثرت غلط را مکرر گویند و هذه اصطلاحات لا مشاققه فیها و اگر در اسناد حدیث اسباب خفیه
قاده در صحت حدیث باشند و درمی یابند آنرا اهل مهارت در علم حدیث چنانچه یعنی نباعید
عن الثوری عن عمرو بن دنیا عن ابن عمر عن النبی صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم البیضان
بالجنا را سنده متصل عن العدی الضابط و آن معلق است و متن وی صحیح است پس علی عمرو بن
دنیا را موضع برادرش عبد الله بن دنیا را و چنانچه اصحابی ثوری روایت می کنند از عبد الله بن دنیا را
پس در یافتن اینچنین غفلت راوی و قلت حفظ وی را تعلیل گویند و آن حدیث را معلق گویند
و این قسم سادس عشر است و اگر حدیثی دیگر موافق آن حدیث معلق راوی دیگر از همان صبی را گویند
آن حدیث دیگر را متابع گویند باسم فاعل و محدثین گویند تا بوفلان و له متابعا و درین نیز تفصیل است
اگر آن حدیث متابع با حدیث معلق در لفظ و معنی موافق بود مثلاً گویند و اگر موافق بود در معنی فقط

در نقطه نحوه گویند و اگر از صیغی دیگر روایت کند آنرا شاید گویند چنانچه گویند و شاید و شاید حدیث
 مذکور پس حدیث متابع قسم سابع عشرت و شاید قسم ثامن عشرت ازین جمله بوده قسم ششم اعتباری
 که قیدی را اعتبار کرده این شش آسانی افزود کرده اند پس حدیث مصطفی داخل مضطرب است تصحیف
 نویسی از اضطراب اصطلاحی و حدیث مسلسل نهامسته فقط زیاده قیدی اعتباری اما محظوظ و مورد
 و متابع و شاید اعتبار احادیث دیگر که مقابل اینها اند غنیه قابل اینها این آسانی ظاهر میشوند چون محفوظ
 متباین باشد و معروف مقابل منکر و متابع و شاید مقابل معلق پس چون نظر مقابل کرده نشود این آسانی
 پس در نزد قسم حدیث مرفوع تحقیق است و شش باقی اعتبار است و آن دوازده امنیت منته و معلق
 در سب و منقطع و مفضل و مدس و مدراج و معنعف و مضطرب و شاذ و منکر و معلق ازین جمله دوازده
 قسم دهم در حدیث موقوف که قول فعل تقریر صیغی است و در حدیث معلق که قول فعل تقریر تابعی است
 جای میگرد و در یک از موقوف و معلق بدو قسم منقسم میگردد با مجموعیت قسم غیر مرفوع می شوند پس این
 بیت بآن دوازده جمله سی و دو قسم حدیث میگردد و این سی و دو قسم بنابر اصطلاحی که موقوف و معلق
 حدیث گویند و صاحب رساله این اصطلاح را اختیار نموده و اصطلاح دیگر اصلاً ذکر کرده و گفته که حدیث قول و
 فعل و تقریر آنحضرت و قول و فعل و تقریر صیغی و قول و فعل و تقریر تابعی و شش غلبه الحق بر دو اصطلاح را ذکر کرده
 و آن نام

و آن قسم از آن دوازده قسم که در موقوف و مقطوع داخل نمی شوند یکی مثل دوم مدراج اکنون بدانند
آنچه شیخ عبدالحق گفته که بعضی متصل را مطلق می نامند هر چند موقوف و مقطوع بودن برین اصطلاح است
و آنچه در مشهوره المصباح در باب صلوة الجنائز آورده و عن البخاری تعلیقاً قال یقرء الحسن علی الطفل فالتح
الکتاب الحدیث هم برین اصطلاح است اکنون بدانند هم بر این اقسام حدیث که می رسد و دو قسم است هم مندرج میگرد
در قسم صحیح حسن و ضعیف صحیح حدیث است که سند آن متصل بود و نقل کنند آنرا عدل ضابط از مثل خود
و سلامت باشد از شد و ذو عدلت و شرط است در آن عدالت و ضبط بطریق اظهر و اشهر و عقلی تام و
اسلام کامل در هر راوی آن حدیث که در آن سلسله باشد مع قطع نظر از سلسله دیگر پس هر حدیث که متصل باشد
بلکه تعلیق با یرسایا یا انقطاع یا اعضایا تا تدلیس در آن وارد شود صحیح باشد اما تعلیقات بخاری در صحیح
وی هم صحاح است بالاتفاق چه او بر خود لازم کرده بود که غیر صحیح در آن کتاب برگزینا و مردم پس معلوم
گردد آنهمه از ثقات دانسته ایراد نموده است اگر چه سند ذکر نموده است و مع ذلک بعضی را در موضع دیگر
از آن کتاب منسب هم ذکر کرده است همچنین تعلیقات و مراسیل بعضی ثقات دیگر هم صحیح میگویند لیکن همت
آنها بنظر اطلاع ایشان بر سند آن باشد اگر چه ذکر نموده اند نه بنظر ذوات آن حدیث غیر متصل مطلق
عبارة است از ملکه در نفس عادل که حامل و باعث گردد او را بر سر چیز یکی ملازمت بر امانت و آن ضد خیانت است

دوم ملازمت بر تقوی و مراد از تقوی اینجا اجتناب است از کثرت و بدعت اما در صفات اخلاقی است و امر

برصغیر مابالافتاق ضامنی عدالت و تقویٰ سیوم ملازمت بر مرثیت و آن تنزه از خاش و قلعہ

که کاینان خوش است خیاچه بازی کردن و کبوتر پرانیدن و اکل طعام بر سر بازار و بلبل در شایع عام و

مانند آن و در رساله گفته که عدالت عبارت از عقل تمام و بلوغ و اسلام کامل و مستلزم از نیابت است و اما حریت

رد کورت و فقا هت و زهد این بر چهار در عدالت شرط نه و در میان روایت و شهادت و قوت اول انکه

شهادت عدد شرط است نه در روایت دوم در شهادت بحدود و قصاص و کفارت شرط است نه در روایت

سیوم آنکه در شهادت حریّت شرط است: در روایت چهارم آنکه شهادت بر شهادت مقبول نیست مگر چون

اصل معتدله شود در روایت بر روایت معتبول است پنجم جرح مبهم در شاه معتبول است و در روایت معتبول است بر جرح

ششم شبهات محمد و ائمه و اهل بیت و روایت وی مقبول است بهنضم شبهات برای اصل و فرع و رفیق

مقول نیست و روایت مقبول است کذا فی الاشیاء والنظائر فی فن الفرق و نیز میگویند که شیخ حرز و طبع

فانی عدالت است یکی کذب در روایت اگر چه کیا بود اگر چه توبه کرده بود بعد از آن دوم از این دو یکی کذب

روایت حدیث سیوم فستی چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد از جهالت عدم علم حدیث است نه عدم فقاہت

ماست در عدالت شرط نیست نه مگر فقهت صحابی را وی شرط کرده اند حنفیه در تقدیم حدیث وی بر فقه

512

والا بغیر فقالت ویا حدیث ویا حدیث صحیح است و محبت است لهذا قال فی التحقیق

و انما يقبل من احاديث ابيه برة مالا يخالف القياس في البر برة فقيه بنود الكون بيان

ضبط شنوآن بردو لوغت ضبط صدر روان حفظ قلبیت ضبط کتاب روان نوشتن

حدیث است و حد ضبط آنست که از خین حمل حدیث تا زمان اداء ضابط و صائین باشد

انرا از نسین و زوال از کتاب و غلط در کتابت و پنج چیز را فی ضبط است یکی فرط غفلت

دوم کثرت غلط سیوم مخالفت ثقات چهارم اتباع و هم نهم قلت حفظ پس بخند گفته شد

که آن حدیث مستدرک باشد از شد و ذوعلقت از خت الفیاح حدیث صحیح و الاقید

عقبه از آن استغفار و میخشد و قیل حدیث صحیح است که چهار شرط در ذرات

ست یکی مخالف کتاب بود دوم مخالف حدیث مشهور نبود سیوم مردود الحاقیه نبود

اعنیر عند الحاجة بحاجه بدان حدیث را ویست سرک حجت بدان نکرده بود و عمل بان مهمل =

همانسان بود چهارم رکالت در لفظ و حساست سرالیب نداشته بود و انرا مرافان جواهر احادی

ی ساسد وجر لها و ان ایس کن اران و خوف سدا رند و چهار سترها در اب راوی می عدا

دوم ضبط و شرح این پروردگار یکم علی بن محمد

[illegible]

بر چهار از حین حمل حدیث تا زمان اداء و تحدیث شرط است تا اگر وقت حمل حدیث عدالت
و یا ضبط او معلوم نبود و وقت تحدیث عدل و ضابط باشد حدیث وی صحیح نیست چه احتمال
که بگویم خطا کرده بود یا بمسأله دانسته بود آن مرکز خاطرش مانده بود و وقت اداء آنرا بخلط
حق یقینی و ثابت قطعی دانسته بود و اگر در میان حمل و اداء جنون و یا عت و یا وقت طاری شده را
معین نیست و اما بلوغ عند اداء شرط است عند الجمهور و عند الحدیث شرط نیست و علامه و حمیر در شرح
گفته لا خلاف فی قبول روایه من سمع الحدیث قبل البلوغ ثم رواه بعد البلوغ لان کثیرا من الصحابة
کانوا یروون کذا کذا و اما ما رواه قبل البلوغ فغير مقبول عند الجمهور و قبل بلوغ مقبول و هو المراد
بعض المتکلمین و این حاصل کلام علامه حیو است و از همه روایات معلوم شد که اسلام عند حمل الحدیث
شرط است و لکن در ردی در اثبات گفته و یصح تحمل الحدیث قبل الاسلام و کذا قبل البلوغ و از افعال
الکون بدانکه هر که در وصف عدالت و ضبط و عقل و اسلام آتم و اکمل بود و وقت اقبوست و هر که در روای
صفت تمام و کمال است و وقت موت است و هر که در وی این صفات ناقص بود و وقت ناقص است پس حدیث
صحیح لذاته است که هر یک از روایه وی که در سند و است عدالت و ضبط و عقل و اسلام بر وجه کمال
و تمام و یا بر وجه اکمل و اتم داشته بود مع عدم شذوذ و علت در حدیث وی مع شرط آنکه عدالت و ضبط
انکات عدم ضبط و حفظ و عدم ضیاع از قیاس و ادب علی
و تبدیل خود به بود و اما طعن بجهت و هم و این را وی
که بدان خطا کرده و روایت بر جیس بودم کرد اگر اطلاع یافته بود و نه غلط بود

او بر علمنا نشه هود ايا بشد و اين شرط در غير صحابست و صحابا هم عدول اند بالا جماع
 اگر چه مستور حال باشند صرح بنه التحقيق و اگر عدالت و ضبط و عقل راوي باين مشابه بود
 بلكه نوعي از تصور و نقصان در عدالتش و ضبط و عقل راه يافته بود و آن حديث را طرق
 ديگر باشد كه باين جبر نقصان كرده شود آنرا صحيح لعينه گويند و اگر آنرا طرق ديگر باشد
 تا بدان جبر نقصان شود آنرا حديث حسن لذاته گويند پس فرق بين الصحيح لذاته و بين
 الحسن لذاته كمال و ظهور عدالت و ضبط و عقل است و بعين كمالها و باي عدم ظهور كمالها
 و الا بچه در صحيح شرط است در حسن نيز شرط است و ليكن در صحيح كمال عدالت و عقل و ضبط
 و ظهور كمال هر يك شرط است و در حسن كمال هر يك و ظهور كمال شرط نيست پس اگر كمي
 از عقل و عدالت و ضبط بكمال نهد و يا كماله يكي بر علمنا زمانه ظلم رسيد و يا عدالت و عقل
 و ضبط هر يك غير كامل بود آن حديث حسن است نه صحيح و ليكن شيخ عبد المتق گفته كه ظاهر كلام
 قوم در آنست كه در حسن نقصان در هر صفات عدالت و ضبط و غيرهما راه دارد و تحقيق آنست
 كه در حسن لذاته خفت و نقصان در ضبط است فقط و باقي هر صفات بكمال باشند و فرق دريما
 صحيح لعينه و حسن لذاته بغير نقصان و بعين جبر نقصان است چنانچه دانستي و آنچه در رد گفته و آن

در خانه منو الله
 بر تو هم حال لغزني دارد
 بران و در يافت عدل
 اسباب فاحشه نيز احديث
 معقول باشد بر علمنا

اذا روي من وجه آخر اي من طريق آخر ترقى من الحسن الى الصريح لقوة من الجهتين فيضه

احدهما بالآخر ولغني بالترقي انه ملحق في القوة بالصحيح لانه عينه مراد اران صحيح لغیرت

یک نقصان گفته که مرسل ثقة از حسن شمرده می شود و اگر راوی متهم بود بیک چیز که منافای عدالت است

یا منافای عدالت و عقل مضبوط هر یک بود و یا یقین در عدالت و ضبط و یا در عدالت فقط

نقصان دارد حدیث او را ضعیف گویند پس اگر از طرق دیگر شد و نحوه خبر نقصان آن حدیث

میگردد آن حدیث را حسن لغیر گویند اما نقصان در ضبط فقط تنزل میدهد حدیث را از

صحيح کما اما بدرج ضعیف نمی باشد اینهمه وقتیست که آن نقصان غیر فتنی و غیر بدعت بود و اگر راوی

فاست یا مبتدع بود پس بطریق دیگر که هم از فاست و یا مبتدع بود خبر نقصان نشی میگردد لهذا در

گفته و اما الحدیث الضعیف لکذب راویه و منقه فلا یمنجه بعد طرقه کما فی حدیث طلب العلم العزیز

عنه کل مسلم قال البیهقی هذا حدیث مشهور بن الذی و اسناد ضعیف و قد روی من او و کثرة

كلها ضعیف انتهى و احادیث غیر مستندات از مقطعات و مراسیل و تعلیقات و غیره و همچنین شایسته

و معملات هم از انواع ضعیف اند مگر چون ثقات محدثین گویند که این احادیث صحاح و یس

پس همانوقت ضعیف نیستند و احادیث صحاح و من جملة اند و عبادات و معاملات و غیره و در

از خان اینجا صحاح لغیر است چنانچه عبارت رساله بان گوید رسید و حسن غیر صحاح لغیر
ملحوظ تصعاف است اما تصعاف حجت نیستند اصلا نه در احکام شرع و نه در عقاید از صفات
اسد و غیره و روایت کردن حدیث ضعیف بغیر بیان ضعف آن در احکام و عقاید جائز نیست
و اگر روایت کند از ترا واجبست بر دیگر که اطلاع دهد بر ضعف آن و دیگر بدانکه جائز نیست عمل کردن بر
حدیث ضعیف در فضائل اعمال با اتفاق العلماء صرح به الشیخ عبدالحق و غیره چنانچه هر چینی کند
ریانجو اند و در اینچندان ثواب است و مراد از فضائل اعمال آنست که ذرات آن اعمال حسن آنها
از شریع معلوم شده بود چنانچه صله و صوم و صلاة و زکاة و مثل ذلک و اما فضائل عملی و روح
معین اگر بحیث ضعیف معلوم شود جائز نیست که آن عمل بر آن وجه بجای آرد بنابر امید حصول
فضل آن که در حدیث ضعیف مذکور است و ذکر کردن حدیث ضعیف در چهار موضع بغیر بیان
ضعف آن و قبول کردن آنرا در آن موضع جائز نیست یکی در قصص ماضیه دوم در موعظه
سیوم در فضائل اعمال صرح به صاحب مجمع البیانی رتبه و بنده عبارت و عند العلماء و کجور انت
فی اسانید الضعیف دون الموضوع و کجور روایتیه من غیر بیان ضعفه فی الموعظه و القصص و فضائل
الاعمال لانی صفات تعلق و احکام المحل و الامور الاخره چهارم در مناقب اهل منقبت صرح به السیوطی

فی رسالتہ فی اثبات اسلام آباء البنیہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم و احیاء البویہ و اسلامہما فی
 المحیوۃ الثانیۃ بعد الممات و این کلام اوست ان الحدیث الضعیف یعمل بہ فی الفضل والمناقب و این
 کلام بر حدیث احیاء مادر و پدر آنحضرت و ایمان آوردن ایشان بر آنحضرت و باز مردن ایشان در ہما
 عت آوردہ و آن حدیث ضعیف است نہ موضوع و شیخ علامہ حموی در شرح ایشان در کتاب خط و اباجہ
 رزق ثانی رین مقصود را روشن تر نوشته است و اینہو تشریف و تکریم آن حضرت است من اللہ تعالیٰ
 و تکریم البویہ بکرامت ایمان بکرم وی و معجزہ دیت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم و ازینجا معلوم
 کہ عمل بر حدیث ضعیف در غیر صفات اللہ تعالیٰ از عقائد صحیحہ است پس آنچه بعضی گفته اند کہ عمل بر حدیث
 ضعیف در عقائد جائز نیست مراد از ان عقائد صفات اللہ است چنانچہ در رسالت و ارکان دیگر عقائد
 و الاحادیث احیاء البویہ ہم از ان قبیلہ است چہ ان عقیدہ غلطہ است کہ مرده لازمہ کردن و مقبول شدن
 ایمان او بعد از معائنہ عالم آخرت و بعد از ہدایت صدق و وعدہ وعید و بعد ذوق عقاب بکرم رسول الیکم
 باز آیدیم بر مقصود پس آنچه ذکر کردیم کہ در حدیث صحیح شرط است کہ راویان بکمال عقل و بکمال اسلام و
 بکمال عدالت و بکمال ضبط موضوع بود و مشہور بود و این چہاں کہ امع بہرہ اثبات در تحقیق شرح علی
 مذکور است و شیخ عبدالحق صاحب مجمع البحار اینچنین تنقیح و تنفیص ننمودہ اند بکہ در عدالت

تنفیص

رضبط کمال شرط گفته اند و عقل و اسلام را به هم گذاشته اند و در تحقیق بعد از شرط
گفته که ما علم آن شرط فی باب الروایة من العقل والعدالة کامل منہا دون القاصر
لان القاصر منہما فی حکم العدم فلا یقبل روایة الصبی لقصور عقله ولا روایة البالغ المعوق
ولا روایة الفاسق لغوات اصل العدالة بالفسق المستور کالفاقی سوا الذی لم یعرف فسقه
ولا عدلہ فلا یقبل روایة لقصور عدلہ الی آخر ما قال و در رتک روایت متور را حسن گفته
و دیگر بدانکہ ہر جا کہ مجهول گویند مثلاً فی اسنادہ مجهول او مجاہل آنجا غیر معروف بعلم حد
خوانند و آن بقصور ضبط یا بعدم ضبط راجع میگردد چہ اگر ضابط بود پس بعلم حدیث
بین العلماء معروف بود و روایت او مقبول گشتی و ہر جا کہ مستور گویند عدم ظہور عدالتش
خوانند و در رتک گفته اگر دستخض عادل گویند کہ فلان بن فلان عادل است پس حکم
کردہ شود بعد التمس چون ثقات روایتش قبول کردہ باشند پس اذقہ است و چون روایا
او بکروایات ثقات مطابق باشد معلوم شد کہ ضابط است و باین علاماتی حاجت افتد
چون بین العلماء مشہور العدالة والضبط نباشد دیگر بدانکہ تعریف ثقت مختلفست بعضی قنود
زیادہ تعیین نموده اند و بعضی کم لہذا بعضی احادیث کہ نزد بخاری و مسلم نبودند پس از او صحیحین

نیاورند و دیگران آنرا در صحیح معرک کردند و در رساله گفته که درجات صحیح متفاوت میگردند
 قوه شرطها و اول کسی که تصنیف کرد در صحیح مجرد امام محمد بن اسماعیل بخاریست پس مسلم بن حجاج
 قشیری بن پوری و این هر دو کتاب اصح الکتاب اند قال العلماء اصح الکتاب بعد کتاب البیهقی
 ثم صحیح مسلم و اما آنچه امام شافعی گفت ما علم شیئا بعد کتاب البیهقی اصح من موطا مالک این قبل
 وجود صحیحین گفته است و اعلی رتب حدیث صحیح متفق علیه است یعنی مسلم و بخاری بر رد آنرا در
 صحیحین خود روایت کرده اند پس آنچه بخاری روایت کرده است پس آنچه مسلم روایت کرده است
 پس آنچه دیگران روایت کرده اند بر شرط هر دو پس آنچه روایت کرده اند بر شرط بخاری پس آنچه
 روایت کرده اند بر شرط مسلم پس آنچه تصحیح کرده اند سائر ائمه حدیث بر شرط خویش پس
 این هفت درج باشد انبئی محکم از شایع و شیخ عبدالحق گفته که شیخ ابن حجر در شرح بخاری گفته که هر چه از
 بخاری در جامع مع التعلیق و الشواهد و المتابعات مع المکررات هزار و شصت و هشتاد و
 حدیث است و باسقاط تکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و شصت و بیست و سه حدیث است
 و در رساله گفته که درین زمان اتفاق می کنند در عدالت راوی با آنکه مستور باشد و شرط اعدا
 در در تفحص نمیکنند و اتفاق میکنند در ضبط راوی با آنکه با وجود سماعش از شیخ خود مکتوب بخط
 الموقر

موقوف و در وجه حدیث صحیح و حسن و غیرهما در کتب ائمه حدیث ثابت است و جمیع از آن
 زائل شده است و نیز گفته که تحت حدیث بر وجه است یکی سماع از لفظ شیخ دوم و آراء و
 شیخ سیوم اجازه و آن نیز بر وجه است اجازه معین مرعین را چون اجرت هذا الكتاب
 اجازه غیر معین مرعین را کاجرت لک مسکوت و مروی یا اجازه غیر معین یا معین مرعین را
 غیر مکتوم را چون اجرت المسلمین و لن ادرك زمانی و الصحیح حوازی الروایة بهذه الاقسام
 و اجازه مستحب است و در آن توسع علم است و اهل علم بدان محتاج است و شرط است در آن که
 مجیز مجازله هر دو از اهل علم و از اهل روایت باشند پس نباید که از مستور حال علم حدیث گیر و چنانچه
 وارد است العلم دین فاطر و اعن تاخذوا و یکنم و نباید که مستور حال را اجازه دهد و احادیث
 که درین باب وارد است و اقوال علماء در فصل وجوب امتیاز شیخ مصدق مرید را و در بیان تحقیق
 کردن اهل بیت شیخ گذشت چهارم بنا و چون اصل یا فرع بوردید پنجم مکاتبه ششم اعلام شیخ و مطالب
 که این روایت از من است پس باین هر سه یعنی بنا و اول و مکاتبه و اعلام روایت کردن جایز است مگر
 چون معتبر نبود با اجازه هفتم و حاده از وجیه که و این لغت متوله است و حاده است که
 بخط شیخ احادیث کتبی یافت جائز است و اگر که وجت و قرأت فی کتاب فلان بخط فلان

هذه الحديث ثم سوق الحديث بالاسناد والمتمن وقد استمر العمل عليهما اير على الوجادة قديما وحديثا
واین حاصل کلام رساست دیگر بدانند در فصل علوم مهمی گذشت که نقل حدیث و مستند فاجائرت
مگر از کتب معتده مشهوره شیخ عبدالحق گفته که احادیث صحیحی منقیر نیست در صحیح بخاری و صحیح مسلم
ایشان استیعاب نموده اند تمام صحاح را و بخاری گفته که نیاوردم من درین کتاب بیکر آنچه صحیح است
از احادیث و ترک کردم بسیر از صحاح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آوردم از احادیث همه صحیح است
و میگویم که آنچه نیاوردم در درین ضعیف است و حاکم ابو عبیدة الدین پور کتابی تصنیف کرده است
نام او مستدرک نهاده یعنی آنچه از بخاری و مسلم در صحاح نزد گذارنده شده است آنرا اضافی دانسته است
نموده در آن کتاب آورده بعضی بشرط شکی و بعضی بشرط یکی و بعضی بر غیر شرط ایشان و مبلغ آنچه در
کتاب است از احادیث با مکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف مکرر چهار
هزار می ماند و دیگر ائمه نیز در صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن حبان و صحیح ابن خزيمة که او را امام الاثمه
گویند و صحیح ابو عوانه و صحیح ابن السکین و مشقی و صحاح سه که در عالم مشهور است صحیح بخاری و مسلم و جامع
ترمذی و سنن ابی داود و نسائی و ابن ماجه است و بعضی موطاء امام مالک بدل ابن ماجه گفته اند
و صاحب جامع الاصول موطاء را اختیار کرده و درین کتب سه سواهی صحیحینی اقسام احادیث است

از صحاح

ارضیاح و حسان و ضعاف و همه موجود است در آنها و تسمیه آن بصحاح بطریق تعلیلت
 و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسن نام کرده قریب باین وجه در حقیقت
 این اصطلاحیت جدید از صاحب مصابیح و جلال الدین سیوطی و جمیع الجوامع از پنجاه
 کتب حدیث احادیث جمع کرده است مثل بر صحاح و حسن و ضعیف و اینها از کلام عبد الحمید است و
 بیاید آنست که در صحیحین غیر صحیح نیست و آنچه در رت آورده و الحسن حجت کالصحیح و لکن کثیر
 از الحسن فی الصحیحین مراد از آن حسن است که متبایع و شواهد دارد و آن صحیح نوعی است اگر چه اعتبار
 ذات و در حسن چنانچه گذشت و گفته که ابن صلاح فرموده که تسمیه محلی سنه سنن اربعه را باینست است
 چه در آن صحاح و حسن و ضعیف است و آنچه نزدی میگوید بنده حدیث حسن صحیح غریب آن باعتبار طرق
 که مقتضا بعضی طرق حسن باشد و بعضی دیگر صحیح و غریب قسمی از صحیح است چنانچه خواهد آمد از شیخ
 ابوالفتح و شیخ عبد القی گفته که از بخاری می آرند که گفت یا در دارم من ارضیاح صد هزار حدیث
 و یا دارم از غیر صحاح دویست هزار و آن مجموع صد هزار میگردد و ظاهر آنست که صحیح بشرط
 خود گفته باشد و در رساله گفته که ابن جوزی میگوید که هر احادیث از مکان بعینه و امام احمد
 بن حنبل گفته که هفتصد هزار حدیث و کسری زیاده صحیح شده است یعنی ثابت شده است

و انتخاب کردم از آن جمله من این مسند را و مراد از مقتصد هزار و کس طرق است نه متون شیخ ابوالکلام
علین شهاب الدین الصدیقی گفته که از شیخ ذبیح شنیدم که متون حدیث امروزه هزار موجود و در میان
صحیح است شاید که مراد امام احمد مقتصد هزار متون باشد که بسبب موت حفاظ آنها اکثر آن رفته باشد و اگر
طرق اعتبار کرده شود آن مقتصد هزار را بر آنست اضعاف مضاعف گردد و این حاصل کلام رسالت
و جمله صحیح رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم از ایشان علم حدیث اخذ کرده اند و در چهارده
هزار دیگر بودند یعنی یک لک و چهارده هزار بودند از اهل مدینه و مکه و در میان هر دو اعراب و اهل
و اهل تحت الوداع کذا فی الریش و الریاض المستطی و الصواعق المحرقة و شریع المسکوة و غیرها اکنون بدانند
حدیث متواتر را از گویند که جماعتی عظیم از صحابه آنرا روایت کنند و آن جماعت چندان کثرت دارد که
عقل سلیم هرگز نمیدانند این در آن حدیث بسبب کثرت حکم کنند بلکه حکم بکذب ایشان نتواند کرد و یقین
عدو آن جماعت اختلاف است و در تحقیق و در حاشیه عبدالحکیم بر خیالیه چند اقوال مذکور است آنجا بایست
و حدیث شهر آنست که آنرا در قرن اول و یا در قرن ثانی یکس یا دو کس روایت کرده باشند و یا آنرا
نیز جماعتی روایت کرده باشند که عقل سلیم بذات عدو آن جماعت مع قطع نظر از قرائن حکم بکذب
ایشان نمیتوان کرد بعد از آن در قرن ثانی و ثالث بحد متواتر رسیده بود و شهرت تمام داشت و نام در

علی

علماء شائع شده بود و شهرت آن در قرن ^{۵۱۶} رابع و بعد از آن معتبر نیست در حدیث
مشهور پس هر حدیث که در زمن صحابه بغایت شهرت مشهور شده بود آنرا متواتر گویند و هر حدیث
که در زمن تابعین یا تبع تابعین شهرت تمام یافته بود و پیش از آن مشهور نبود آنرا مشهور
گویند و هر حدیث که بعد قرن ثالث مشهور شده بود یا اصلاً مشهور نشده بود آنرا حدیث واحد
پس واحد اینجا اصطلاحیست برابرست که راویش از صحابه بود یا تسویه یا زیاد و این اصطلاح که
حدیث مسند^۲ قسم باشد متواتر و مشهور و واحد بر تعریف هر یک که شنیدی اصطلاح اصول فق
چنانچه از تحقیق شرح حسامی و غیره معلوم میگردد و در اصطلاح محدثین اگر حدیث صحیح را یکی
بود آنرا غریب گویند و در هم گویند پس اگر در یک موضع یک را و در دو موضع و یا در مواضع
یک را و در دو موضع مطلقاً گویند و اگر در جائی دو را و در مواضع زیاد از دو را
در هم مواضع و یا در اکثر مواضع دو و در بعضی مواضع گویند و اگر در یک موضع سه را و در بعضی مواضع
مواضع زیاد از سه و یا در هم جائی و یا در اکثر جائی سه و در بعضی مواضع زیاد از سه را گویند
پس آنکه در یک جای یکی و رقیع شود آنرا غریب گویند بلکه غریب گویند و چون در جائی دو واقع شود
آنرا مشهور گویند بلکه غریب گویند و اینها هم حدیث صحیح است و غریب بمعنی شاذ نیز آمده است

و آن مطعون است و آن غیر صحیح است و آن مراد صاحب مصباح است که هر جا که گوید بطریق طعن
 به حدیث غریب و مراد نزدیکی اول است هر جا که گوید به حدیث غریب و فرد را نیز گاهی بمعنی ساز
 می‌ارزند ولیکن بشرط آنکه راوی ثقه باشد و اعتبار مخالفت ثقات نموده اند پس این نوع شاذ در
 مستابف و ارقام صحیح است و حدیث مشهور در اصطلاح ایشان مستفیض نیز گویند و این اصطلاح
 از شرح عبدالحی بر مشکوٰۃ معلوم می‌شود و متواتر در هر دو اصطلاح یکی است و باید دانست که چنانچه صحیح
 در جاد قوت میدارد همچنین ضعیف را در جاست و در ضعیف نسبت ایسان که منق را در است
 ایسانق او بیشتر حدیث وی ضعیف تر و نوعیت از حدیث ضعیف که از موضوع گویند و
 موضوعی را قسم است یکی صحیح یا حسن دیگر ضعیف یا موم باطل و کذب و حدیث موضوع با اصطلاح حدیث
 حدیث آن را در است که یکبار کذب و اقراء وی در حدیث نبوی وارد شده بود پس همه احادیث وی باقیم
 منها و تا آخر موضوع و غیر مقبول است اگر چه توبه کند بخلاف شواهد از در پس از جانب وی هیچ مقبول نیست
 پس باید دید که هر حدیث وی را عرض باید کرد بر احادیث دیگر اگر مطابق صحیح باشد یا مطابق حسن باشد
 صحیح حسن است و اگر مخالف افتد و یا کذب وی در حدیثی بظن یا یقین راه یافته باشد آن همه را باطل
 و نظر اعتبار کنند و اگر نه مطابق معلوم شد و نه مخالفت پس آن باطل محض نیست بلکه ضعیف است ^{الضعف}
 و ظن

و یحتمل الصدق و الکذب و جانب کذب غالب است پس آن حدیث متروک است اگر چه ضعیف
نام دارد چون راوی متهم کذب بود و لیکن جائی کذب او در حدیث بنوی ظاهر شده باشد
او را متروک گویند و او را متروک الحدیث گویند پس این نوع ضعیف که نوعیت از موضوع
بهتر است که مرکز باشد و میگویند که حدیث صحیح یا حسن که شاید حیث موضوع میگردد یا متابع وی
می شود نفس آن حدیث صحیح را و آن حدیث حسن را اعتبار است نه این موضوع را اگر چه مطابق
پس حاصل کلام اینست که روایات واضح بر مردود و نامقبول و باطل است اگر چه یکبار افتراء
کرده است و همچنین روایات متهم و لیکن توبه متهم مقبول است و چون از نسب بهمت تأیید و سبب
بهمت از ذرا امل شد و سماء صدق و صلاحیت در زمین وی لایع گشت روایت وی میتوان
و حدیث وی سزاوار قبول گردد بخلاف واضح که در روایات وی قبل توبه و بعد توبه بدر او مانع
صحیح الشیخ عبدالحی و غیره و لیکن در روش آورده که حدیث موضوع یا واجب تصدیق آن و آن است
که آن حدیث یصح کردن باشد بر صحت آن و بشوئ آن و یا واجب تکذیب آن و آن است
که آن حدیث نفس نموده اند بوضع آن و افتراء آن و یا توقف در آن باید کرد و تکذیب صحیح نباید کرد چه
احتمال صدق هم میدارد و آن سائر اخبار درست و جائز نیست روایت کردن موضوع را مگر بر سیل طعن مع بیان وضع

و شناخته می شود وضع حدیث را بر کاکت الفاظ و وقوف بر غلط چنانچه محدثین در جماعتی حدیث می نمود
 و مردی خوب رو در مجلس آمد و آن محدث در میان حدیث مدح آن مرد کرد و باین کلام من کثر صلوة باللیل و حسن وجه
 بالنهار پس ثابت بن موسی زاید این را حدیث دانست و روایت کرد و احفان حدیث بسیار بودند که علماء
 و با سماع ایشان تفریح نمودند حدیث هم را شناساده اند که حدیث را وضع می کنند و در رساله گفته که بزرگ ترین بضر وضع حدیث زیادند و اندک نفع
 و چند طوائف هم شمرده اند
 وضع میکنند و زنادقه هم وضع کرده اند و گرامیه و بعضی مبتدع دیگر در تریب و ریغیب وضع حدیث جائز دارند
 خدایم الله تعالی و ازین مبتدعات آنچه بر هر سورة قرآنی از حدیث فضلانی واقع شده است و اوضاع آن احادیث
 ابو عصفه نوح بن ابی ریم که از عکرمه از ابن عباس روایت می کند چون او گفتند من این کلمات الاحادیثی
 فضائل السور سورة عن عکرمه عن ابن عباس گفت این رایت الناس قد اعرضوا عن حفظ القرآن و
 استغفلوا بقوله ای حنیفه و معاری محمد بن اسماعیل فوضعت هذه الاحادیث حسب الله تعالی و اهل تفسیر خطاه
 احادیث را در تفاسیر راجع کرده اند چنانچه قاضی بیضاوی و غیره درین خطاه عظیم است از تفسیرین و حدیث
 اذ از روی عینی حدیث فاعضوه علی کتب البیضاوی و انفع فاقبلوه و ان خالف فروده پس خطای گفته که درین
 حدیث را زنادقه وضع کرده اند و در حدیث آمده این قد اوتیت الکتاب و ما یعدله و روی اوتیت الکتاب و بشد
 و ابن جریری چند مجلدات در موضوعات تصنیف کرده و ابن صلاح گفته که ابن جریری بسیار از احادیث ضعیفه را

در موضوعات مشهوره و هیچ دلیل نیست بر وضع آنها و حق آنست که در وضع آنها مشهوره شود و شیخ
حسن بن محمد صفانی الدر المنقذ فی تبیین العلق تصنیف کرده و این حاصل کلام رسالت
و در ذیل جمع ابی گفته که حدیث تصدق علی بن ابیطالب فی الصلوة بخاتم فترق انما و لکم
الهدی و رسول الایة موضوع است باتفاق المحدثین کاتب این حروف میگوید که این حدیث چگونه موضوع
بود شیخ حلال الدین سیوطی قدس سره در کتاب بذل العسجد فی السوال فی المسبب پنج حدیث
درین مدعا تصریح ایراد نموده یکی حدیث طبرانی در اوسط از عمار بن یاسر دوم حدیث ابن مردویه
در تفسیری از ابن عباس سیوم حدیث ابن جریر در تفسیری از طریقی دیگر از ابن عباس چهارم
حدیث ابن جبران در تفسیر خود و ابن مردویه در تفسیر خود و ابی الشیخ در کتاب خود از علی بن ابیطالب
پنجم حدیث ابن ابی حاتم در تفسیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود از سلیمان بن کسیر و نقطه باتفاق المحدثین
شاید که بعضی نسخ برج کرده اند نه مصنف و نیز در ذیل گفته فی المقاصد اختلاف اتیفته
قال شیخنا مشهور علی الاستیذان و رغم کثیرانه لا اصل له فی کلام الخطابی مایشیران له اصل و فی
حاشیه البیضا و لیس بمعروف عند اهل الحدیث انهم و در کشف المحجوب گفته که سلطان الغار
ابو زید بطای فرموده اختلاف العلماء و راحت الا فی تجرید التوحید پس بد که بعضی مردم این کلام

حدیث دانسته باشند لیکن لفظ ائمتی بجاء العلماء را بگویند از آنچه در ذیل آورده کلام سلطانی
العاقبتی باشد و مع ذلك دیگر الفاظ هم متفاوت متغایر اند پس این دیگر باشد و آن دیگر
و نیز در ذیل گفته که من عرف نفسه فقد عرف ربه و من عرف ربه کل شیء امام نووی گفته که این حدیث
ثابت نیست و این تیمه گفته که ثابت نیست و در مقامی گفته که روایت کرده شده است که این
قول یکی بن معاذ راززیست انتمی کلام ذیل و در ترجمه صواعق محرقة گفته که قول علی بن ابیطالب
ست و بعد گفته که مشهور است که قول یکی بن معاذ راززیست و نیز در ذیل گفته که حدیث
گفت کنز المخبیا لا یعرف فخلقت الخلق فعرّفهم فعرّفونی ابن تیمه گفته که از حدیث نیست و
معلوم نمی شود این را سندی نه صحیح و نه ضعیف و همچنین گفته است زرکشی و شیخ ما انتمی کلام ذیل
و آنچه در کتب سکویا دارند که قال داود علیه السلام یا رب لم خلقت الخلق قال الله تعالی یا داود کنت
کنز المخبیا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق فعرّفونی این هم بی سند ازین امت موجود و یا
از کتب سماویه نقل ام سابقه مقبول نیست اصلا را نقل اول کتاب از اخبار انبیاء ایشان سوای
کتب سماویه غیر مقبول است بالا جماع چه اسناد از خواص این ائمه مکرر است صحیح به الحمد ثنوی و بی
مع طول زمان و مع کفر ایشان بسید الانس و الجن باطل و مردود و غیر مجموع است و نیز در ذیل مجمع البحار
احمد بن

من الايمان ٥١١
 وحديث حب الوطن وراقف ندم بروي وجب الهرة من الايمان موضوع ست واطلبوا
 العلم ولو بالعين اسانيد ضعيفة وابن جبان گفته باطل لا اصل له وفي المقاصد ما تحذره الله وليا جاهلا
 ولو اتخذوا لعلهم قال شتمنا ليس بثابت ولكن معناه صحيح لا لئلا يوردوا اتخاذا وليا لعلهم اتخذوا وليا اي
 جعلوا ذلك وكل حديث ورد فيه فضل العقل لا يثبت واخرج الحارث بن اسامة في مسنده عن داود بن
 المجبر لضعف ثلاثين حديثا في العقل قال ابن حجر كلها موضوعة الموضوع نور على نور ياقوتة
 دركتب حديث من تكلم بكلام الدين في المسبحة احبط الله عليه أربعين سنة ضغاني گفته وهو موضوع ودر صوة
 الاسبوع صحيح جزئيا ثبت شده ست وصلوة الرغائب موضوع ست باتفاق محدثين وبعين صوم اول
 از به راه وحديث لولا اني خلقت الافلاك ضغاني گفته كه موضوع ست وهو حديث كه در فضل از به يعني برخ
 ويطنح وباد بخان وار شده اند از اقتراف معتبرين هم موضوع اند بدانكه شيخ عبد الحق نيز آن بر موضوع
 گفته در كتاب سفر الشفا شرح حراط مستقيم وفضل الكل برخ باجوزات وشد در شب بيت هفتم ماه مبارك
 رمضان كه عند الجمهور ان ليلة القدر ست موضوع ومفترية ست وحسنات الابرار سيات المعتبرين الكلام ابي سعيد
 خزاز ست نه والقوا مواضع الهتم لم يوجد في كتب الحديث وحديث العلماء يحشرون مع الانبياء والنفوس
 يحشرون مع السلاطين موضوع ست وحديث جفانم ابوها الاصغر ابوها الاكبر ضعيف ست وحديث اعدا

عده ترک الذی برین جنبه در سند در وضع است و اینهمه ذیل مجمع البیاریست و مثل این احادیث
 بسیار آورده است و اهل حدیث میگویند که احادیث امام عزالی که در احیاء العلوم است ارزش
 آن احادیث اصل ندارند و ثابت نشده اند در کتب حدیث صحیح به الشیخ عبدالحق و غیره و فرق میان
 قول محدثین لم یوجد اولم یثبت او هذا لیس ثبوت او لیس اصل او مثل نیک و میان قول ایشان
 هذا باطل او کذب او مفسر آنست که در صورت اول هنوز احتمال صدق باقیست و احتمال کذب
 غالبست بسبب عدم ورود آن در کتب معتبره و لیکن اطلاع بر کذب و افتراء ثابت نشده است و در
 صورت ثانیه احتمال صدق باقیست و باطل محضست و حدیث آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و محمد سلم
 که در خواب و الهام و مکاشفه شنیده شود واجب است که عرض کرده شود آنرا بر کتاب و سنت اجماع
 است اگر مطابق افتاد عمل بر آن باید کرد و الا لا اعتبار له اصلا و تمام تحقیق اینست در بیان ظاهر
 ادبیه و نیز در بیان روایات و مکاشفات گذشته آنجا باید دید و جائز نیست که این نوع
 حدیث گوید و بر او حدیث روایت کند بگد گوید که روایت فی المنام او فی المكاشفه رسول الله
 صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم فقال لی کذا و کذا او الهمینی الله تعالی بنجر رسول الله
 که کذا و الهمینی را و این روایت کننده اخبار فلان عن فلان قال روایت فی المنام او
 بالمکاشفه.

این حدیثی بضمیف الحدیث
 عدم ثبوت آنجا بر کتب
 ظاهر لاف نفس الامری
 وجود من المعلوم ان الحكم
 و الصحة انما هو
 ضعیف و انما فی نفس الامر
 ظاهر بر انما فی نفس الامر
 و حکم ضعیف ظاهر
 و قال الشیخ عبدالحق
 فی رتب التعلیقات
 و فی رتب التعلیقات
 حکم ضعیف انما
 در حدیث در واقع
 صحیح باشد به خودم

۵۱۳
بالمکاشفة او کوشفت او البتة الاخره و اگر حدیث گوید و حدیث مقرر داشته از استبلیق و
ارسال روایت کند اشتباه و التباس واقع شود میان احادیث مرفوعه و میان این نوع حدیث
چه این نوع را در اصطلاح محدثین حدیث نمی نامند و دیگر بدانند آنچه درین کتاب آوردم از احادیث
نبویه همه از مشکوٰۃ المصابیح است و جایی گفتم که این حدیث در مشکوٰۃ است و جایی نگفتم و لیکن همه از
مشکوٰۃ از ابواب متفرقه و مواضع متعدده اخذ کردم و حدیثی که در غیر مشکوٰۃ آوردم حواله آن ظاهر کردم
و عرض حق از ادبیات احادیث نبویه بزرگ است بکلام نبوی و تمین است باخبار مصطفوی چه اگر چه کلام
احادیث در سیکلام به نسبت کلام دیگر زندگی می نماید و لیکن حصول بزرگ تمین با بزرگ چیز که مبارک
و متفاضل بود دست میدهد و همه آنچه در آن یمن و برکت از آن چیز مبارک واقع شود بزرگ و تمین
و مستعد گردد اگر چه از آب زرم در خم پر آب انداخته شود همه حکم آب زرم گردد و نظیرش خداوند است
چون اندک بول در خم پر آب انداخته شود همه حکم بول گردد و نجس شود اما عدم حثت مخالف درین
بر دو صورت چون حلف خورد که آب زرم ننوشم و بول نخورم بر عرف و عادت است الا یمان ببنیت علی الف
و شایه این مرام حدیث نبویه است و عن طلق بن علی قال خرجنا و قد الى رسول الله صلى الله عليه و آله
الوجه و سلم فبايعناه و صلينا معه و اخبرناه اننا بارضنا ببيعة لنا فاستوجبناه من فضل طهره و دعا

بماء فتوضأ و تمضمض ثم صب لنا في إداوة و أمرنا فقال اخرجوا فاذا انتم ارضكم فاكسروا بكم
والضموا مكانها بهذا الماء واتخذوا مسجدا قلنا ان البلد بعيد والمرشيد والماء ينشف فقال
مدوه من الماء فانه لا يزيد الا يطبارواه النائي وطلق بن علي وقوم وي نصار بود پس حق
سبنا و تعالی ایشان را توفیق اسلام نصیب گردانید پس جماعتی از ایشان مع طلق بن علی آمدند پس
آنحضرت برابر بیعت اسلام پس بیعت کردند و نماز خواندند و طلب بخشش آب بقیه وضو از آن حضرت
عرض کردند تا کلیت ایشان که معبد ایشانست بدان آب پاک کنند از جنب شیاطین چه ایشان بر رفت
منظور بودند و کلیت در حقیقت شیطان گاه بود پس خواستند که آن مکان را مبرک ساخته مسجی کنند و در آن
من الماء ای من الماء الآخر و اصل آنست چون معرفت مکرر گردد کان الثانیة عین الاولی و اینجا
خلاف آنست قوله فانه لا يزيد الا يطباراه یعنی پس بدرستی و راستی آن آب بقیه وضو که در اداه
شماست زیاده نمیکند آن آب دیگر را که در دی انداخته شود و مخلوط کرده شود بوی مگر پاک و برکت و
خوبی معنوی اگر چه آن آب دیگر بسیار و غالب بود بنظر حس و لیکن مغلوب می گردد از روی معنی بیت
شمع نوزان بهر جا بیکه گردد شعله در عین نور آن جاء گردد نور او نور البصر و از این حدیث استنباط
برگشاییم که و نقل آن بلاد بعیده ثابت می کنند صحیح به ایشان چون و الله اعلم بالصواب

۵۱۵
تذنیب در شرح ربع مسکون و بیان بعضی اشیاء که غیر از آن اند و صورت انسان
دارند بدانند حکماء و رصد میگویند که زمین یکی است و آن کره است نه سطحی یعنی بر شکل
کره است و بنیاد آن بر آب است و آب نصف اسفل از آن محیط است و نصف فوقانی
آن هم دو حد است در یک حد آب دیگر است که بر پشت زمین است و آن دریا و شور و دیگر
رود است و دیگر حد که خشک است ربع الارض است در آن مسکن انسان و دیگر حیوان بری
و خرابات و جزائر و جبال است و حکماء و رصد قومی بودند از فلاسفه که مناره بلند ساخته
بودند بر سر کوهی بلند و آن مناره را رصد گویند و در کشف اللغات که فارسیست و معلوم است
هاد در فارسی نیامده پس شاید که مراد صاحب کشف اللغات است که این لفظ در استعمال
و من بمعنی آن مناره آمده است و شرح آن است که بر سر کوهی بلند ترا از کوههای آن اقلیم
مناره بنا کردند بدو رازی هفت صد گز یا زیاده از هفتصد گز و بر آن مناره حکماء و منجمان
می نشستند و آئینها و طلسمات از جهت نفوذ نظر بر ملکوت السموات و الارض پیش چشم می نهادند
و طلسمات را گان و غروب آنها معائنه میکردند و بر اساس از فلکی و ارضی اطلاع می یافتند لهذا
رصد بنده واضع قوانین نجوم را گویند پس میگویند حکماء و رصد که زمین بر شکل کرویست کردی

و جمیع اطراف زمین سصد و شصت درجه کرده اند بر عدد مفاصل آدمی که آن هم سصد و شصت
 مفصل است از آن سصد و شصت درجه یکصد و هشتاد درجه که نصف مجموع است غرق آب دریا و
 زمین است که اعتماد زمین بر آب آن دریا است مثلاً لیون در آب اندازند پس آن لیون تا کروی
 که منطبق و سطحی او اعتبار کرده می شود غرق آب شود و نصف باقی فوقانی که بالای کمرش است
 بالای آب خالی از آب ماند و زمین همچنین نصفش غرق آب شده است و نصفش باقی که
 یکصد و هشتاد درجه خالی از آب است از آن جمله نود درجه که نصف این نصف است تحت دریا و
 فوقانی است که دریا و شور و سائر رودهاست پس مجموع سه هفتاد و هشت درجه و یک فوقانی
 غرق آب است و یکصد که آن نود درجه باقی است خشک است و قابل سکونت حیوان بر است و از اربع ممکن
 گویند و آن از خط استواء تا شصت و شش درجه است بجانب شمال و این شصت و شش درجه
 اقامت سبب و آسایش است و حیوانات بر همه در آن شصت و شش درجه می مانند و باقی بیت و چهار
 از نود درجه خشکی است سرد است و دائماً آنجا برف می بارد و آنجا حیوان نمی زند و بغایت سردی فی الحال
 می میرد و بطرف جنوب در میان کوه قاف و دریا شور اندک مسافتی خشک است و آنجا شصت و هشت
 آنجا هم حیوان نمی زند بسبب غایت گرمی پس اگر نود درجه خشک است و آن ربع سصد و شصت است
 در کل

ولیکن سکونت در شفت و شش درجه است فقط چون بنیت مجموع سدس و عشرت
مجموعت این بر در فرهنگ ابراهیم شایسته و در کشف لغات گفته که آن نود درجه خشک است
و ربع زمین است از آنجمله شفت و دو درجه زیر حبال بر فست یعنی برف در آن شفت و دو
و اعمای یارد و گاهی گداخته نمی شود آن درجات شایسته آنجا حیوان نمی زند و امکان آبادی
ندارد و باقی بیت و هشت درجه از نود درجه خشکی آباد است و اقالیم هفت در آن بیت هشت درجه
محصو شده است و این بیت هشت درجه بنیت مجموع زمین خشک و عشرت مجموع است و این اقلیم
کلام کشف القاسم و اینهمه که بیان شد مذہب حکماست و اینهمه باطل محض و کذب و فحشاء
عظیم است و صاحبی گوایر میاید بر بطلان آن اول رکن ایشان زمین را کردی اشکل میگویند و آن
عند علمای شریعت ثابت نشده بلکه نصوص قرآنیه بحسب ظاهر معنی برخلاف آن و از اول الارض کیست
والارض بعد ذلک و معها و الارض فرشتها انی جعل کلم الارض فراش و ظهور این نصوص
دلائل میدارد بر آنکه زمین سطحی باشد نه کردی و قافی بیضا و اینهمه نصوص اهل مطالبین تفسیر حکما
تا و یکدیگر دوم آنکه ربع سکون میگویند با وجود آنکه سکون کم از ربع است چنانچه خودم متعزفند
و این ویرا شر بعد از طوفان نوح نبی است که علیه السلام و بقیه اهل طغیان است و آن رب چون غلبه الهی

مواج بود چنانچه قوله تعالى و هي تجري بهم في موج كالجبال و علماء مسفره مائده مافتح تصور بگفتن موج زن
 و مت بختنست خواهد بود و هرگز ساکن نخواهد شد و قرار نخواهد گرفت و او دم میکشد مانند دم کشیدن
 حیوان و چون ماهتاب طلوع کند دم کشیدن آغاز کند و چون ماهتاب غروب کند آن دم تمام کند و دیگر آغاز
 کند و چون باز طلوع کند آن دم تمام کند و دیگر آغاز کند و این مارجعه گویند و بدایت و نهایت آن به
 غروب و طلوع ماهتاب تعلق دارد و این از اسرار غامضه آسوم کند این زمین لایکی گویند و در ثقت
 هفت ثابت شده قال الله تعالى الله الذي خلق سبع سموات و من الارض مثلهن ای فی العوالم جهام
 زمین مانند آسمان است بر آن چنانچه ایشان می گویند و حدیث احمد بن حنبل و ترمذی از ابی هریره در بیان
 و لفظ او اینست بل تدرون ما الذي تكلم قالوا الله در و در اعلم قال انها الارض ثم قال بل تدرون ما تكلم
 ذلك قالوا الله و رسول الله اعلم قال ان تحتها ارض اخرى بينهما مسيرة خمسمائة سنة حتى يسمع ارضين بين كل
 ارضين مسيرة خمسمائة سنة اما آنچه گفته اند که حق سبحانه و تعالی جوهر پیدا کرد و بر آن جوهر نظر حبیب کرد پس
 بگرداخت و آب گشت و از آن آب بخاری برآمد پس از آن بخاری آبی پیدا کرد پس بر آن کف ظاهر شد و پیدا
 نمود از آن کف زمینی که چنانچه شیخ عبدالحق از افراد اول تورات نقل کرده این در اول خلقت زمینی بود و
 این معلوم نمی شود که اکنون نیز برابر است و در این مسند اقوال متعدد قیل زمین بر پشت ماهتاب است که از این جهت
 گویند

گویند و نون در قوت تعالی آن و القلم و ما یسطرون آن ماست و قید زمین بر سر ماری سیاه و قیل بر
شاخ گاو است و در مدارف در تفسیر سوره انفام گفته که هر زمینها ملحق یکدیگر اند و درین
مصلحت دارند و الله اعلم اکنون بدانند اکثر اجسام لطیفه بر شکل زنند از انجده اکثر ملائکه
اند و چند گروه ملائکه بر شکل دیگر حیوانات اند و میت و هشت گروه ملائکه بر میت هشت
اشکال حروف هیمی بکتابت عربی میباشد پس گویند ملک الالف و ملک الباء و ملک التاء
لا آفره کذا فی شرح جام جهان نما و کذا فی عین الحیا و نیز از انجده شیاطین جن و حور و غلامان
و فلاسف ملائکه مجموعه گویند و از وجود جن و شیاطین و حور و غلامان انکار میکنند و بقی
الکلی فی موضع و ازین جمله است آن حیواناتی دنیا ویه که در بهشت داخل شوند و آنها بهیوی
پنج اند و بقوی ده و بقوی زیاده از ده و در انجده و نظائر از مستطرف آورده که پنج اند
کلب اصم الکلب و کبش اسماعیل علیه السلام و ناقه صالح و حمار غیر و براق محمد صلی الله علیه
و آله و سلم و شجاع علامه حمیر از مقاتل آورده که آنها ده اند ناقه محمد و ناقه صالح و حمیر ابریم
و کبش اسماعیل و بقرة موسی و حوت یونس و حمار غیر و نملة سلیمان صلوات الله علیه و حمیر و
همه بقی و کلب اصم الکلب و این ده با بروایت مقاتل از مسکوة الانوار نقل کرده

بعده گفته که بعضی ذنب یعقوب علیه السلام از او دی نقل کرده اند و حافظ سیوطی گفته که

بعضی دلیل بقوله النبی صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم از آنها ستوده پس نسبت به مجمع روایات

چهارده می شوند یکی نامة محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دوم برق وی سیم بقعة وی که ناشی از

چهارم نامة صالح پنجم عجله در برهم ششم کبش که عجله هفتم ذنب یعقوب هشتم حایر

نهم بقعة موت دهم غلته سلیمان یازدهم حوت یونوز صلوات الله علیه و آله و صحبه دوازدهم همد که خبر

بقیة سلیمان رسامیده بود و سیزدهم کلبه ای باب الکلیف و چهاردهم لاله آورده و یکین از سهو گاه

ساقط شده است و از استاذان سماع رسیده که چهاردهم قیل ابره که ناشی قیل محمود بود و از او است

که چهاردهم خوفیه صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم ازین حیوانات ستوده شود و اول محبت از خوفیه

نام بود چنانچه بعد از آنکه از خوفیه صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم هیچ خورد و نیاشامید و خود

در چاه انداخت و بعد از موت نامة ترغیبه پنجین است که از ان الشیخ المحدث و مراد از برق را دیده

که بران بیشتر وقت السوار شده بودند و مراد از نامة قوی آن نامة است که ناشی قصواء بود و در

کتاب الخروف بخور دیده که کتابی مجله در جایی نهاده شده است از بر گرفته و کش ده دیم از

کتب بیابان فضل اقامه محمد علی نامة قصاص نوشته شده است بر سر جزاء اول عبارتش بری بود و بعضی

صالحه

الفاظ

الفاظ فارسی هم در کلام وی محفوظ بود و ایکن آن فارسی غیر متعارف بود چه یک مصلح

از آن یاد مانده بود و آن بزبان فرس بود و لغت در آن مصلح بود که در کتب لغت فرس یافتیم

از آن دو یکی لفظ پوران بهم باو فارسی و دواو مجهول و دیگر در نوش کردن و حمارا کفرت آن

حمار است که نامش یعفور بود و در کشف اللغات چند کلمات این حمار در لغت یعفور ذکر کرده

چنانچه میان مومن و منافق فرق میدادی پس ایلب صادق که بعضی گویند که این حیوان

چون به پشت در آید صورت انسانی گیرند و قبل بر صورت اصلی خود باشند و علامه حیوان

گفته که در مشقه دلاوند شرح شرع الاسلام آورده آنها کلمات تصیری علی صورت الکبش یعنی پستان

حیوانا که داخل پشت خوانند شد بر صورت قبحا خوانند بود اکنون بدانکه این همه بیاجام

لطیف که چشم سرد در دنیا دیده نشوند و صورت انسانی دارند و دیگر غیر از آن بصورت کشف

انسانیشین از انجید یکی است که گفتم بفتح همزه و سکون سین همزه و فتح نا و فتح را و بود

نون ساکن و در آخرش کاف فارسی و بعد همزه و سین موقوف نیز آمده است نام که بی

در حد و چنین آن بقصود آدمی است و گویند که از این کشته او میرد و گویند که درین اثر رفته است

باین که چون بقتل صورت بی روح را از آن اقصای می است پس در آن فتنه و آن چاقا صفت

وگویند که چون با سترنگ حاجت رفتند سرین درینج رستخیز بر بندند و دیگرش در گردن
سگ بندند پس سگ از دور گوشت نمایند پس سگ بسوی گوشت زور کنند و استرنگ از
بینج بر آرد و خود هم میرود این فقه در کشف اللغات و ابراریم شاهی و غیره مذکور است، ولیکن
در فرمایش رشیدی گفته که استرنگ و سترنگ یکسر مردم گنجا که بینج آن به صورت انش است، بیوی
سیرج گویند بر وزن دیجور و در قاموس گفته که بینج تفاح و شتی است و آن شبیه به صورت انش است
و آنچه گفته اند که گنده آن میرود خلاف واقع است و در شرف نامه گفته که بهندی لکنان گویند
و اینهمه کلام فرمایش است و همچنین ذکر کرد در ابراریم شاهی در لفظ سیرج یکباره موده و کون
شناه تخماید و ضم راء مبد و سکون و او و فی آخره جیم و در ملک پورب از حایب شرقی آن
ملک زنش و حشیش لاشکار کرده می زنند بعضی لتمام اندام پر سوی دراز می باشد و بعضی
پاشنه پاء و پریش و انگشتان پاء و در پس می باشد و معتقدان دیده انده رند و چنین نقل
میکنند و دسد اعلم و دیگر بداند در ملک شرقی جزیره و میگویند که اگر خیل که در آن جزیره است
همه زرخا صست و بعضی سیاحان که آنجا گذر کنند ساکنان آن جزیره را گویند که دین
زرجیل شما را در ملک زرو و ذهب گویند و این را در ملک با قدر و روش نیست غیظ گویند چگونه

گویند بچنانکه از آن قطعه گرد نموده و بر آن نام سلطان بک که نویسد پس آن قطعه مدور
 مسکوک غده و کپاس و دیگر ریش و حنیه کنند پس گویند که آن قطعه آن دیگر را بچهارید
 و آنرا چگونه حوزد یا حان گویند که آن حوزده نمی شود ولیکن روم از نژاد اول میکنند
 و یکدیگر را می دهند و میگیرند عطا بق آن هر چه میخواهند پس گویند که معلوم شد که در ملک
 هیچ عاقبتی نیست اگر عاقبتی بود بر این سنگ گران و سخت و بیفایده چگونه همچون کودکان
 بازی کردی و گویند اگر یک عاقل بود در ملک همه ازین برخ بازی منع کردی و ازین بازی
 سست بقوتها اعلیٰ الحق الدیالعب و لهو اللایة و در آن جزیره درختان اندر میوه آن
 درختان صورت آدمی و بعضی میگویند باید که چون شخ در شکسته
 شود آن صورت بمیرد این در برابریم شاهی در لفظ بیروج گفته ولیکن در کشف اللغات
 گفته که واق نام درختیست که بار او همچون آدمی بعضی بصورت مرد و بعضی بصورت زن و همه
 کمال خوبی و حسن دارند و چون کسی او را بکار آید گمان برد که به آدمی بهتر کرده
 او خفته شده است و بغایت خوبی که زنان دارند شهوت دردی غلبه کند و بان صورت
 جماع کند و در میان قول کشف اللغات و قول برابریم شاهی تفاد و سست در آن گفته نام

آن درخت و اق سب و درین گفته که وقواق نام آن جیل فیهی سب و وراق نام آن
درخت سب خاقانی گوید بیت بسی نمائند که بیروج در زمین ختن ، با سخن سزای شود چون
درخت در وقواق ، حاصل کند و اق در هر دو مذکور است و وقواق در کشف اللغات مذکور
نشده و ازین بیت معلوم شد که بیروج یعنی اسرنگ چمنی در ملک چین است بخت نیز
و در کشف گفته که بار آن درخت صورت آدمی دارد و همه اندام آدمی دارد و حس و حرکت دارد
و گفته که در دیشن معدن دیده آمده اند و در برابر هم شاهس گفته که بار آن درخت بصورت
انسان و بصورت سایر حیوان میباشد و تکلم و آواز میکند و چون از درخت جدا گردد فی الحال میرد
و در فرنگ رشیدی گفته که وقواق درختیست که بار آن درخت بصورت آدمی و دیگر حیوانات
باشد و سخن گوید تا در درخت باشد و بعضی گفته اند که نام جزیره و کوه جزیرت که آن درخت
در آن میباشد و بعضی گفته اند که وقواق از آن گویند که کاه و قواق از آن درختشیده
می شود و آنرا درخت دانا نیز گویند انبئی دیگر به آنند نوع حیوانی است در بعض جزائر که
صورت انسان دارند و بر یکپای می جهند و دیگر پاهای دارند و آنرا حیوان شناس گویند
بفایر دیو مردم و قبل شناس بفتح که بفایر دیو مردم گویند صورت آدمی دارد و دیگر گفته اند که

دارد و دیگر پاهای ندارد و او نیز انسان است ولیکن بسبب یکپایه آزار آن گویند
 بلکه انسان گویند ثبوت نوات پس حاصل کلام آنکه شناس منوین و سنین
 و انسان ثبوت نوات و سنین واحد و دیومروم نامهای حیوانی که یکپایه دارد
 و آن حیوان غیر انسان است و قیل انسان است و الله اعلم و اما انسان مایه
 بعین مردم آبی چند نوع است نوعی بقدر گز در ازی دارند و نوعی بقدر آدم است
 و در فرهنگ رشیدی در لغت آب کبود گفته که آب کبود بکبریا در یابی است در
 ولایت چین و تباریز آنرا بحر اخضر گویند و از آنجا زنان خوب پیکران در شب بیرون
 آیند و در دامن کوه بازی میکنند و در روز در آب روند و مانند رنجیایات بسیار
 کتب یافته می شود و الله اعلم بالصواب و قد وقع الفراغ والاحتتام و
 وحصل الاتمام والافرام بفضل الله العليم من تالیف هذا الكتاب
 المستطاب المستانبینا مع الحیوة الابدیة فی طریق الطلاب النقبیة
 فی السنة السادسة بعد الخمین والمائة والالف البهیرة ویخرج هذا
 التایخ بحساب الجمل من هذا المصراع م کتابم همدا و خوبی بد اوه

٥٧٢
اللهم لك الحمد على التمام ولك الشكر على غاية هذا المرام
اللهم متّعنا به وسائر الطالبين وجعلنا من الذين يستمعون
القول فيتبعون احسنه امين يا رب العالمين ۞ ۞ ۞
تمت بعون الملك العلام في يوم

وقت العصر من مكتوب ربّك بيد

الفقير الحقير المسكين الراجي

الى رحمة الله الصمد

العاصي المسمي به

تاج محمد


۞ ۞ ۞ اللهم اغفر لي ولوالدي ولجميع المؤمنين والمؤمنات ۞ ۞ ۞

بسم الله الرحمن الرحيم والله تعالى واحد في ذاته وصفاته وافعاله ومعرفته

الذات انه لا يشبه ذاته ذات من الذوات اذ كل ذات سواه لها اجزاء خارجية او عقلية
ومحتاج لا الغير وجود او بقاء وذاته تعالى منفردة عن الاجزاء والاحتياج ولوحدة الذات معنى
آخر يعرفه اهل التحقيق لا يناسب ذكره ههنا ومعنى وحدة الصفات انه ليس لذات سواه تعالى

شيء من صفاته اصلا فهو الحي والعليم وهو المريد وهو القدير وهو المتكلم وهو السميع وهو
البصير وغيره ليس له من هذه الصفات شيء ما دامنا سواها من صفاته تعالى وعكسها ظهرت
في ذوات الخلق فيظن انها موصوفة بتلك الصفات والحال انها عارية عن الكل كالجماد
والاموات وكما ان استارة الارض والبيت بنور الشمس السراج لا يجعلها موصوفتين
بالنور بل بآثاره واثار الشيء غيره كذا انك ههنا ومعنى وحدة الفعل انه ليس لشيء سواه تعالى
فعل ما دامنا الفاعل هو الله تعالى وما ظهر في المخلوقات من الحركات فهو اثر فاعله تعالى ظهر فيك
المحرك اكثر القلم الذي هو اثر تحريك الكاتب فالعبد فاعله محباز الاله محل اثر الفعل والله الفاعل
حقيقة عند المحقق على عكس زعم اللغوي واما موازنة العبد بالقل وسائر المعاص فبقية الاله
القادر الحكيم المالك على الاطلاق يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون وهذا

يكبر لقول به الجيرة المبعدة اذ هو نفى الاختيار الصوري والحقيقي معا وجعل العبد
 جها واصونا واما نحن معشر النية فنثبت الصور وننفي الحقيقي ونقول الان
 مجبوني صورة المختار كما قال الامام الرازي ومده العلي القاري وصدقه علي ذلك في شرح
 الفقه الاكبر وقال في كتاب البرهنة في فصل العقائد الماتريديّة الانسان مختار صور
 ومضطر معنى ولا يلزم من هذا قبح فعله تعالى لانه لا يتصور القبح منه تعالى اذ القبح معنى
 الامر الحاكم المستحق الاطاعة او مخالفة الحكمة والله تعالى لا امر ولا عا لم عليه اطلاق
 الملك ملكه يفعل ما يشاء في ملكه ولا يفعل الا الحكمة فيكون الافعال بالنسبة الى الله تعالى
 كلها حسنا وهو معنى قولهم خلق البقيع غيبية خلافا للمعقولة ومع ذلك لا ينبغي الشتر مفرد اليه
 تعالى فلا يقال انه فاعل كذا وكذا او خالفه وذلك للتأويل موافق تعالى شأنه ويجوز ان يقال
 هو فاعل الكل وخالفه ولعل هذا التحقيق لهذا المطلب العلي بهذا التوضيح الجلي لا يوجد
 في كتاب مجتبه فاحفظه اليها اللذخ بوسط القلب فانه الدواء لكل مرض يوجب للبحر عن رب
 الارباب ويوصل اصحابه الى اشدة العذاب وما اخترعته من فهمي بلا جمعة من المعبرات كالاحياء
 والانسفا وشرح العلي على عين العلم وعلى الفقه الاكبر والبرهنة وتكميل الايمان وتبهر

الرحمن والسيد الهادي  بخند دست مبارک مخدوم عبد الرحيم غفر

وقال بعض أهل المعرفة المحبة أحد عشر وجهاً لمحبة الحقيقة قال الله تعالى فوفى ياتى الله بغير
 حسابهم ويحبون محبة الافتخار كما قال جل وعلى والذين آمنوا أشد حبا لله ومحبة من طلق الجور قوله
 والقيت عليك محبة منى حتى غرق العبد وفي بحر محبتك يا موسى ومحبة من طلق الديانة والآيات
 قوله تعالى قل إن كنتم تحبون الله فاتبوني يحبكم الله ويغفر لكم ومحبة من طلق الشر طوره تعالى إن
 الذين آمنوا وعملوا الصالحات يجعل لهم الرجى وداوى محبة في القلب ومحبة على طريقت محبت
 تالف الارواح لقوله عز الارواح جنود مجندة من طلق السبب قوله عز تهادوا تحابوا ومحبة من
 جبهت الشهوة قوله عز وجل زين للناس حب الشهوات ومحبة من جهة طلب الاصل قوله عز حب الشئ
 يعزى لهم ومحبة من جهة المنفعة ^{١١} قال يحيى بن معاذ الخلق بين يدي الله تعالى على ثلاثة منازل
 احدهم مغروب بسهم الغفلة مقتول بسيف المعصية مضطجع على باب العذاب والعقوبة والثاني
 مغروب بسهم الندامة مقتول بسيف التوبة مضطجع على باب العفو والمغفرة والثالث مغروب

ع
و حیدر کدیگر انرا
شماره ایست محبت پیدا شود

بسم الحجة مقبول سيف الشوق مضطجع على باب القبره دار كرامه سره نقول من مقلد
الحقائق

ای عزیز ایمان مراد از قرب حق تعالیست و کفر مراد از بعد حقیقت است و نیز گفته اند ایمان مراد از نفس نیست
و مجزوم و نه نفس عبارت از آنست و کفر مراد از نفس پرورست چنانچه حدیث بنیر علیه السلام بدان ماطن
که النفس میهنم لا کبر و صغر دارد و ما رویت که قال الله عز وجل انما افویت من تحت الهمه هو الله عز وجل
بنیرین این بنده کسیر که سوار محفل مجذوب خود گرفته آن بیچاره بیدار که بنده خدا هستم چنانچه حدیث بنیر
بدان ماطن است الهو بعض من جمیع الالهه سه نفس کافرا کشت این شمشیر، چون کشتن نفس
این شمشیر، غیر کشتن نفس ایمان دادن، نفس پرور کافرت ایمان، از دست باری تارک، ظاهراً
کلز داخلن خایه، نفس کشتن کار نیست و بسا این سنگین گریز خود و کس، نفس کشتن پیشه نیر
در چنین، تاباید دین و ایمان تو زنی X پس باید دانست که نفس تو چه بیز حقیقت خواهد آن عبودیت چنانچه
برهان گفته اند هر چه در بند این بنده این و هر چه محسوب بحقیقت عبودیت که قال الله عز وجل لا اله الا الله
کلمه شهادت عن الله فهو عبودک ایضا ما شهادت عن الله فهو محفل که قال الله عز وجل لا اله الا الله و هبة هو عبودیت بنیر گریز

جیت و قبلت کہ اور دیر بدن جانب میکند پس بر سر اقبلت و در دیر اقبلت خود کورده از قبلت حقیق
 بازمانده مگر مجردان حرم بحریه و محران حرم توفید که قبلت فاینما تو لو افتم و جبہ بعد رو بر یکدیگر دانند در بحر
 شہر و مستوق اند سه قبلت ان بود تاج و کر قبلت ارباب دنیا سیم در زر قبلت صورت پرستان آب و گل و
 قبلت معنی شناس جان و دل قبلت زما و در قیول قبلت بیدستان کار فضول قبلتین پروان خوار و خوش
 قبلت ان بدانتی پرورش قبلت شقا وصال بی روزی قبلت عارف جمال و المجدل سه بیدست لای

و قال ابن جماعة انما على اثنين في الدنيا والكافر
 فالكافر انما اجماعا والمؤمن على اثنين طاعت و
 عاصي فالطاعة في الجنة اجماعا والعاصي في النار
 تأيب وغيره فالتأيب في الجنة اجماعا وطرد التأيب
 في النار استقامه مع شيعه فسيق الا اذا لم يصب لغيره الكفا
 يشيخ علا على القارئ رحمه الله الباري

والمنز كل مجموع في البرية النطق والحرارة
 والنطق والصمت فكل نطق لا يكون فيه غيرة
 فهو غفلة وكل حركة لا يكون في عبادة فهي غيرة
 وكل نطق لا يكون في ذكر فهو لغو وكل صمت
 لا يكون في فكر فهو سهو سهو شيعه فسيق الا اذا لم يصب لغيره الكفا

اعلم ان العبودية اقوى من العباداة لان العبودية هي الرضا

بما يفعل الرب والعبادة فعل ما يرضي به الرب والرضي فوق العبد الحق وكان ترك الرضي كقولك ترك
 العبد الحق ولذا لا تسقط العباداة في الآخرة والعبودية لا تسقط في الدارين وبهذا يتبين ان مذهب السلف
 اسلم واعلم واهكم سه شيعه فسيق الا اذا لم يصب لغيره الكفا

Maktabah Mujaddidiyah

www.maktabah.org

This book has been digitized by Maktabah Mujaddidiyah (www.maktabah.org).

Maktabah Mujaddidiyah does not hold the copyrights of this book. All the copyrights are held by the copyright holders, as mentioned in the book.

Digitized by Maktabah Mujaddidiyah, 2012

Files hosted at Internet Archive [www.archive.org]

We accept donations solely for the purpose of digitizing valuable and rare Islamic books and making them easily accessible through the Internet. If you like this cause and can afford to donate a little money, you can do so through Paypal. Send the money to ghaffari@maktabah.org, or go to the website and click the Donate link at the top.